

MALIBRARY, A.M.I

PY 2113

CHEC : 1796-01

time ..

Ł

رعرض المراب المحصول المراب ال

رمقندا ئے کشیشاں بیشوا مے سفارت دراستانبول مطابعہ فرامیندی

كريافت تطبيع شدم و باس مشاغل مهمه به طويلات لا طابل مشغولت ل نمودم وعلى الخضوص درس شب مهتابي كه در سفار شخف انداسوج برروست صفهٔ ايوان والميد بدويم دويده بمنظرهٔ وسبع د باست كده سشمهرا ستانبول دلتگرانداز آن دوخت مسامرهٔ كه درباب معيشت و آداب سكنه خارق العادهٔ آنجا

بميان آمر سركر فراموشم سمع سوو ،

اگرینگرارسخت ان س شب جهارت رود معدورم دارید - که تجسیم الهمين موهنوع منوز مهمد را ورفاطر دارم وم گفننيد - مهنوز مرسيج سياس درباب عادات و رسوم ابل مشرق بیزی ننوست، د کیفیت را چنان ننگاسشند كه مفيد فائده بحال من باست. و در حقيفت سيامان عموماً ورسقرنا مهائے تو و مصدر دوایائے ہے ببینہ و ولسیل سستندہ اند کہ سروبن جيجك ازال بارا بايك وبكر مناسيت وربيط نيست - بلكه بشرح مال وَاتَّى تُودِ بِرِدَاثُمَةُ اند - رائع ما هر دو این بود - که در مسببان کتا بهب سنَّ سنَّ افساند كه درس باب توسست سنده بهترين سهر" العد لبلة است كدهادات وربهوم مشرقیال را چیانچه باید محسم کرده - نبوت مینزازین چه- که مولفش نود از امل مشرق زبین است - مع گفتنید-« اگرچه آن کتاب را بنیا بن فرنگی" ترجمه كرده وحشو مرزدائدش را بقدرامكال دور و بخسيسالات ما نزد يكسب ساخندیا این مهمه کم کسے سن کرس را بفهد-منگر این که سالها درمشرق زمین مانده و با المل المنج آمیزش کرده باست در سیس جلدی از آل كتاب را على العميا كشوديد - مكايت سه فلت در در أسر ر گفتيد درین حکابیت مے گوید-رآمن بجالے برتوردہ او را اسٹ رنے کرد-وحمَّال ما زنبیل نولین همرایه او نمود-نا بدرخانهٔ بسینه رسیده در بندد مردے نزما بارلین سفید باند در باز کرد- رامن به سخن كشابد الدوفيفة بيند سع مهاده ترسا كشد وبعدار وفيفة بيند سنسبيث بزرگ شرابِ رئياني بياورد - ليس بدي گوينه تخفيق فرمودير كه بؤل ما مدّنها در مالک شالی مانده ایم - میسدانیم - که در اکثر شهر با نششدی

است و اگرشراب فروفتن قدعن است و اگرشراب باست و دنزو نرسایا س است و دستانهم به مسلمانال بینهال مے فروست ند داما اگر باب فرنگی لیے سابقه این حکامیت را بخواند- چیزے ازال ننے فہسد و بلکه منتظر نوا بد بود کہ از زیر کا سہ چر بیروں آید - و حال امیت کہ دریں حکامیت جڑ گذار مشس

شامنگرا عتقاد من بودید که امرے است محال و سرگزیک فرنگی اگر چیه نبریل دین مهم بکت در چنانچه رمیسودی ما نبوال و جمع کردند و خیرگی مهم ویدند - باز ما نندیک مشرقی خالص بدت بین د نکات رسوم و مادات ایشان چنانچه باید مستحصر نتواند شد و برائے تاکیب و تقویت مدعی آن بدورید که مه تربیت انسان و مهم مردن و مه نقشس و وانش مدعی آن بهرکه باست در بیج امر هرجا باست در وانستن نهان ایست در بیج بیگان را هرکه باست در بیج امر هرجا باست در محاسب نتن نهان ایست از مهم در نفت از نفات تغییر اصطلاح با آنکه در نکست ما نر بیکست مرحب بکست مرحب بکست مرحب بکست مرحب بکست مرحب بکست مرحب بان نظام در نکامت مرحب بان نظام در نکست می از ایل بازیم در نشد و مؤسل نبان خطاع فاص خواج کرد - آرے اگر کے از اہل مشرق در ندرسل و نادب با سلیقه فرائن ما لوت و ماذس گردد و سرگذشت

زندگانی خودرا جزئی و کلی از سم فاز تربیت تا الخب م عمر بتواند بطرز قرنگان بنولىدىس وقت مائے اميدال مست كه دامن مقصود ما بجنگ آيد به تقدس مابا من این سخنال ا در مخبینهٔ فاطر محرون سب واست تم -پوں مدت وزمانے ورمشرق زمین اقامت کردم - و دیدہ و سنجیدہ کم سنے فودرا عنبط مموده از امكان این امر أينج نوسب د نبودم - كه روز - بيك از مشرفتیاں برخورم که سرگذشت خود را جنائخپه باید نوست نه یاست - با اینکه به تربیریت صحیح نقل کند- نارست نهٔ برستم آبد و قراسم آورد بائے نوو را بال وسیلہ برصورت کتا ہے در آرم من پارہ رسوم و عادات اہل سشدق راكداين قدر سنطرعامهُ فرنگيان نالب ندم خايد اين قدر است كرنبودم-چہ نہا ما بہ صیام نسخہ قانی عادات ورسوم دریہ بنہ نود ماں می نگریستم - فی الواقع کدام فرنگی ایس عب الوات النجیل ما کہ مے گوید - ساک نے کہ - با من وريك وقنت وسنت بكاسه بروه"- فراموش تواند كرد - عادات غذا تورون ابل شرق را با وست - ومم كاسكي حبت دين تن را با يك ديگر انه ایشاں فرا گرفتم با اینکه مهمکس مهیا شدمن بهیج وفت تنفراز کار و وجنگال تلا*مشتم - اما ہرگاہ یا بیکے از دوستا*ں مشرقی غذا توردم - و ایس عادت کہ بسیا *ر* طبیعی است بکار بروم فرورایک از گوامان زنده عساوات وبرسیت، و مدلول صحیح کتا بیکه بهروزی ما بدال والبسند است مے بینداسستم و کیل یجے انستم دیدگان ابران را می سشنیم - که او ناله کنال مے گفت جہ خاک بسر کنم منه تنها این تعبیر متلاول ایتنال را مفتحک مے سنسروم بلکه ب اختیار مطابقت وموافقت اوبعبارة توراه بنظرم مع آمد ؛ جنابا _تسليم دارم عادت البل شرق تغيير بذير بنيست - و ابن مستحن اله مثالمين يادكاراست ولي مرقدر تغيير بدريباست وارساع البات اواست مطالب فووميگويم -كه مانند نفوش مسينر الان برزر نبك بهم نگاه واشندشود-بازهم ازكترن استغمال درجائ ازان فرسودگي وسائيدگي منود ارتوا بدشد «

اگراین را به عبارت ادا نوال کرد - میگویم که در دنبهٔ محبت و مهریانی . که

در الملی مشرق است - در غربیال یافت سے شود - و بسبب بهیں کیفیت من کاروکروار ایشال را خیلے شنیدنی و دیدنی دیرم - و از تا شرک ل شوقے در من پربد آمد - که این صف را برگران بهم بفهانم - چونا نکرستیاح پُون منظرهٔ نیک بیند - فواه نقاش با شد یا مذباسشد - نیک یا بد نقشه اس را میکشد تا برگرال بنماید - من نیز از آسنجائے کم

دریغ آمرم از حینس بوستا س نهی درت رفتن بر دوستا سی این سخفه حقیر که بترجانیش اظهار فضلے در نزد باراس کردم بمف در روالعندر عندکرام الناس مقبول به معذرت مے نواہم کم جرسرم از سودائے این شوق بینا نجی فیاس نتوال کرد پر لود کسال شادی د شغف مرا قیاس توانید کرد که بعد از اندک زمان گفتگوئے با شا بالگستان برگشته دیم دولت ما بفرستادن سفیرے برربار ایران نا چارست ده ومرا بهمرا بهی آن نامزد کرده است - آسخی ولم درطلبش مے شتافت بافت بافت درسان نا میار دکرده است - آسخی ولم درطلبش مے شتافت بافت بافت -

ابدال - جبر ایرال پائیگاه موہومے جاه وحلال خسا در زبین جائےگاه شعرائے گل وبلیل گہوارہ مردی ومردمی - سرحبیم پاک رسوم و کبیشس اہل شرق چن دهول آرزوئے که سالها سودائے آن در دماغ مے بخستم - در چیز حصول بود نہ چندان شا دمان بودم - که وصفش در سبب ان گنجد ازاں بهمه ممالک و مسالک که بالیستے یہ بینم - بهان خیالے خواب مانت در مانتی می بنداشتم و مدال جہند سفر خودرا سفرے راستین مے بینداشتم و

واشتم و بدال جهند سفر خود را سفر سے راستین مے پنداشتم ،
مے برد گرچ بجوئے تو ہوائے سفر م خبراز پائے ندارم کہ زبین مے سپرم
رہ کوئے تو ندائم زکیا تا بکیا سرت ابنقدر بہست کہ بازی پر دست قدرم
بعبارت افروی مشل زن فرانسوی در حفتم صادق آمد - کہ خیالے
بس مبہم دواہی داشت - کہ در وقت وداعم التاکس کرد - تا بہ کیے اله
دوستال او کہ مے گفت - در ہندوستان است - سلام رسائم
عجب ابنکہ من دوست اورا در دماغۂ امیدافریقا یافتم ،

نوابهائے کہ میدیدم نے گویم - ہمہ برحقیقت تغیرست د- چرا کہ ایران مرز بوم است كه جير درياب بدالغ الأرطبيعت - و جير در عاه وحب الل و مال و دولت الإلى أن را مانند سائر امكنه تصورت راستنين به توال كرد - ولى درباب اخلاق وعادات و رسوم و أداب البشال م توانم گفت در دنیا مردے مانندایرانیال با مهرافلاق دیرسنه مختوم - و با فطرت المواب قدیمیه مفطور نبیت مصنی این صفت در صورت و مسیما سے ايشال نبرمشابده مے شود- بنائج از معاشر و مقالب صورت الله لی امروزے یا صورت ہائے منقوشہ درودبوار- تخنت جمشید- کہ گوئی امروز لنده اند-مدلل وميرين است - كه ايس نان قطير الرسمان خمير است -در من سمه مدت اقامت در ایران صحبت شب مهتاب را در ایوان سفارت فانه داسوج فراموش تكردم - مركاه كابنت م سنندم - دفت مے کردم سکہ آیا تعلق و اختصاصے بعاوت مشرقیاں دارد یا مذبح و اگر نفشتهٔ بحل بندی خود میا فزودم که رسوم و عادات ایشال را نشان مبداد. بیاد سرکارے افتادم - و بہوائے کتاب موہدے کہ شخص یومی موہدم بالسُنت توسشه الم شد- وسرگذشت کامل یک ایرانی برائے من بالستے بشود-گاه بگاه آه محکشیم *

بزرگوارا - زمان افامت فود را در ابران شیم تواتم گفت - که زمان سوارت بود - و هرگز بخاطرم نگزشت که من در میان بیغمبران بنی اسرانیسلم یاین ابرانیان - که بادشالی ایشان قرمانروائی مهمه خساور زمین بودند با این مهمه رفخدان نوره کشیدهٔ فرنگان و لباسهائی دُم پرست کوکی مادام بائشان هرگزاز پیش حیشم دور شیم شود - پول خطایم با کسے است - دبرینه دوست کهند پژده می نوانم گستاخی کرد - که حشر عام کست دن وازدهام دیابنه را نسینه بکاخ و قصور و بران بهمن و دارائ ایران نیست عاقبت دفترم را از نخقیقات دافعی مشون ده با بندیم از نقش بائے حقیقی بروقت در عرف را به نبیت آبام آبینده مستنفرق در کرکت از ایران رسیسبد - در عرف راه بهمه را به نبیت آبام آبینده مستنفرق

بودم - وشاید مانند جمه سیامان ویگه در باطن بدین خوش ول بودم - که البت دیده و سنت نیده است - و البت دیده و سنت نیده است - و براین خیابات اطلاعات و استحضارات من رو نما شود - بقدر کشف سنارهٔ نازهٔ در نظر ستاره شناسال سوارخ اقوام و امنم نمود خوابد کرد ،

درزمان موافق و مساعدس از دامئه کوه -آغری طاع دور از حسد و و خطرناک درگذشتم و لے خواہش دارم - که ماجرائے شہر نوقات را از روستے بندہ نوازی بدفت مطالعہ فرمایند - چہ سیب تخرید ایں مراسلہ وانتشار ایس رسالہ - کہ مصحوب آن است - ہماں مے باست د

باخشگی بے نہایت شب چهاردیم ماہی با دو فدمتگار و دوئن چاپار و مثاگرد چارپارچیاں و شاگرد چا بار بر نوفات رسبیدم - ونزدیکے چاپارفانہ شاگرد چارپارچیاں برائے افرار تدارک شام و چائے آرام - کہ مے دائے سند برائے مسافری مانندمن خسنہ وکوفتہ بہ ازال مزدہ نیست - برسم معناد با آواز رفاطرمن با فریادے فارچ از فادت تباہے ہو گذاشتند - و آئیے مے فواستند کی پاپارچیاں - بفہمانندکہ تفہم تابید - و در روشنائی آس صدائے جارچیاں بیزکوہ در فایت برزگ مے تابید - و در روشنائی آس صدائے جارچیاں بخیاباں سشمر مے بیچید - بہ محض فرود آ مدن از اسسباب بیالافانہ ام بردند - و یعد از کشود ن سلاح و کندن بالاپوش و برآ وردن بیالافانہ ام بردند - و یعد از کشود ن سلاح و کندن بالاپوش و برآ وردن چکہہائے بک فروارے پاپوش اطاق درخت شب پرسشیدہ قہوہ تندی بوشیدہ - چپوق فولی کشیرم - بعدازاں پلوٹ کہ برنجش دارفت گوشت مؤش نہ بختہ با ماستے ترش فوردم ہ

در تدارک آل بودم برخت فوابیکه برائے من روئے پشت یام اندافت بودند روم - بیکبار بیگائه با کمال آسشتائی دافل شد و در برابرمن ایستاد - ازوجناتش دائست ایرانی است - واز لیاسسش فهمیدم - در قطار توکرال است - اگر جائے دیگراد را دیدہ بودم - ازگفتگوئے با او توسش وقت نے گردیدم - بول از شدت آمیزسشس یا ایرانسیال خیلے با سهای خود مانی سنده بودیم - و نیز در فاک عشانی که ما و ایرانسیال هردد در نظر ایشال از بکدیگر مردود تر و منفور تریم - میل مرا پایرانبال تا اندازهٔ بیش فهوده بود که مال سونهٔ دل داسونهٔ رونوسی،

از نمندگی چرواش که از روئ تصنع بود- فهمیدم سخف غم آمیز دارد و بر نفهمید، بودم و گفت صاحب اربا بی دارم مسمیدر ا حاجی یابا نام ازجانب دولت ایران در استانبول کارپرداز بود - از آسخا برگشت و در راه ناتوش بستری افت ده است یک بهفت مع گذرد - که دراین کاروال سرائ بهلوئین منزل گرفته - هیم فرنگی او را معالی میکند در وض بهبودی به مرگش رسانده است پول سندید یک از ایران شود وروش بهبودی به مرگش رسانده است پول سندید یک از ایران شود شاره اید بیند میگوید و پارهٔ درد من دیدار کسے است که از ایران آمده باشد و در آنج بارهٔ درد من دیدار کسے است که از ایران آمده باشد و در آنج بازهٔ درد من دیدار کسے است که از ایران آمده باشد و در آنج بازهٔ درد من دیدار کسے است که از ایران آمده باشد و در آنج بازهٔ درد من دیدار ک است که از ایران آمده باشد و در آنج بازهٔ در من دیدار ک است که از ایران آمده باشد و در آنج بازهٔ در آنج بازهٔ درد من دیدار ک است گفت - است صاحب باشد و در آنج بازهٔ در آنهٔ بازه و در آنج بازهٔ در آنهٔ در آنهٔ بازه و در آنج بازهٔ در آنهٔ بازهٔ در آنهٔ در آنهٔ در آنهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ بازهٔ بازهٔ بازهٔ در آنهٔ بازهٔ باز

بهیس که نام حاجی با با راست نبدم وانت تم کبست - اگرچه مدن بود او را ندیده بودم - امام صف نافتم - از بهمه چیزش توشم میآمد ر سیدانستم که با اول سفیرے که از ایران ملندن فرستاده بودند- بسمت نیشگری مهراه رفته بود- بعدازال گاه در با بگاه عسالی و گیے در منصدب دانی - ما نند بسایر ایرانیال پست و بلند دنیا را خریب و بیره و سرد و گرم زمانه را بسیار چیشیده عاقبت بنام کاربردازی از جانب سف ه بربار عنمانیشس نیاری بنام کاربردازی از جانب سف ه بربار عنمانیشس فرستاده بودند ،

با بهم ختگی بے فوت دقیقهٔ از وقت بهال لباس بالاپیش را بردوشس اندافته بجره اش رفتم - میرزائے بیار را دیم نیم مرده - بلکه تنسام مرده در جرهٔ کوچک در رفت فواب دراز کشبیه است - و نوکرانشس در پیرامون او گرد آمده در اول آسشنائیم با او - بوانے بود فوشخو نُوسش مرو فوش اندام - فوش ترکیب - شاہین بینی - گرد رضار - با این که این فوش اندام - فوش ترکیب - شاہین بینی - گرد رضار - با این که این

وقت سین عمرش از سرحدنیم روز گذششته بود - نازه روست و نیز نظسه به نید منود - او نیز بخص دید نم بشنافت و از سیالیش دانستم که خیلی از دیدارم فرم و نورسندگردید - با تعبیرات که مناصه ایرا نبال است به تعظیم پذیرفت و با احترام و اعزاز گفت - زیه طابع من که منتظب ر بودم به ملک الموت بقیض روح آید - روح القدس بدمبدن جان در بدنم آید - گویا این قطعه را نناع در بین من فرموده است ه

تو ایروں باقتی ما را وگرینه چنین بودم چنان دوراز سعادت که جانم غوطهٔ تسلیم معتوره میان کی غیب و شهادت کسے درکام من نهاد چیزے زنومیدی بجز تفظِ شهادت طبیب از کارمن عاجز شدارچ بکار مورد انواع حذاقت زنشر بیب نو برمن گشت معلوم که روز چشر چوب باشداعادت بعداز اظهار شادی بائے لیے اضنیا رانه پرمسیدم - حالت چروطبیبت

بعداز اظهار شادی بائے بے اختیارانہ برسسیرم - حالت چروطبیبت کہ- از زردی چرہ اش معلوم بود - کہ مرضش از صفر اسست - چول ایں مرض را در ایران خیلے دبرہ بودم - سررشند کا ملے از معالیہ اش داشتم -گفتم - غم مدار کہ شفائے نو در دست مین است ہ

که نها را هم کم کرده است مبلاطله اینکه شاید با این خرے در کار خود کم مبر باشد - فود را برسب او دادم - خاصیتنے که از معالیم اسس بینم ایں است

کہ ہر روز بدنز مے شوم ؛ میزرا را گذاشتم نا ارام گیرد - کہ لازم داست و نود به منزل برکشتم * از صندو فیئر دوانی که ور نور صین داستنم -سهل زمیقی نزنریب داده بهال

شبابنه باآداب تهام بوے نوراندہ مجفتم

بالداون بدیدان وے رفتم - دیدام دوا معجزه کرده است - حیثما ان ميرزا كشوده وروسر فروكش كرده منود و أوكرانش مرابه نظر بقراط ناتي نگران - نبے وانستند از عهدهٔ شکرایه آن بهمه حداقت و جیره وسنیم عگویهٔ بیرول آیند- در بی اثناء اصورت معجب و سیئتے مفتحک بنظر م که به بیناننچه از تعربیت کس ننم گذرم سردے بود عرض و طولش بیسال ابروانش سباه وأنبوه - ركيشش نتزامشيده و تنه اس من خرامشيده از قدم تا شانه ترک موزهٔ زرد در با - قبائے دراز در بر - سن ل بزرگ در کمر۔عصامتے بلند در دست - امّا از شانہ بیالا فرنگ -گردِن بند در گرون گوشهائے گربیان بیرایس نا بروش کالسے سه گوست، فارچ مانندبريسر-سلام كرد-وبازيان أينالي بامن بكفتكو درس مد- حدي كم بعد از تعربیت میرزا زده بودم در دست آمد - دانستنم سنبادی است كم وفت وراينالبه با أستانبول أب برست دوا سارى رسخست و کانگاہ در گوشهٔ آسیا افتادہ - مردم را ہے فربیبر و مے طبیب بر سینی ہرکہ پرستش ہے انتد ہے کشد ہ

جوں سرگذشت ابن جور مسافریں خیلے با مزہ سے سود - با او گرم گرفتم - تا تحرم را زمش شوم - اسم و رسمش را بگفت - اسمش چندال دراز که در یک سطر نمی گنجد و مشایش مصدان اینکه ، گرسال وگر طبیم باشی باسی انت البانی و کل شی ها لای

ادعایش اینکه از دارانطب - ایتالیا - با دستوری طهابت بیرول آمده و

باستانبول رفية - از كثرت ازدحام طبيبال در استجا نتوانست ما ندر - با دا لي توقات بنام حكيمها شبكري بر توفات أمده ادعالين بنظرم سافتكي آمد- از اطلاع ذاتی و اعتقادش دربارهٔ بیمار حاضر استفسار نمودم - دست پاچه شد مهخراز جفنگ بافی و رست و پا زون عاجر شده - افرار کرو - که درا بیالیا فدمت حكيم كردم و مررست ام عبارت است از تيند لفظ بيمعني كم از او شنبیره ام - امّا بول بیارانم نرک - کرد و مسلمانند از دادن جوازنامه برائيے وہار آخرت وغدغم و ہيم ندارم ﴿

م ملیم چه کردی که درس مدت رکیشت بگیر نیامد- ترکان این قدر

گفت عجب ادم سادهٔ مستی - ترکان چیز اے ما باور میکنند - که طبابت کس پیشد او معجزات و بارائے مے برند - که اوم کشنن نسبت اس حسنات اسرت وانگھے من ہم دوائی با ایشاں نمے دہم - کہ تاثیر

الم ما الله دوا داشته باستی - دوا بائے "دو کھیسات" م كفت صاحب - جندشيشه شرببت وارم إصلش واحد- رنكش مختلف و از برکن نان و آب در ساختن توب بہرج تُنانگی نے کشیم - ایں است ووافائه من بريسش عالم و بوائم يك لفظ مانشاء الله والنشاء اللهات

پرسیم سر مگرازنان وآب ہم دب مے سود سافت " ،

گفت ما كرديم و شد- اما آئي برائے عوام است با آرو مے آلا يم -و النجر برائع خواص أست - ما نند بإشايال و آغايال يا ورق نفره مياندايم -و ہمگال بے ترشروئی وحین ایرو مے بلعند ،

بغرابت این مرده کار و پارش بسیار خندیدم - و برائے واو ول از خنده دادن فهمانش كردم - إگرنرس طول مكتوب نبود - از تكرا ر گفتگه اللے ساں مصابقہ نداشتم - نا شا ہم لنے برید - من تدرے دوا از هسندو فجيه تؤويا و نغارف كردم - گفت اين فندر دوا مداوات مهمه

اہل اسیاراکا فی است ؛

اما بیجاره میرزا را در دست او نگذاشتم روزے چند در توقات "
مائدم وازمنهل زمین رنگ و روئے میرزا مجائے و خود کال آمد - چنانچه
ظاہره جائے ترس و بیمے در بیماریش نماند و عالت رفتن سبیدا گردید گفتم - میرزا من ہم وگرمرص سے مقوم - و تورا بخب را می سسبپارم بیجاره در ازار زحات من نمے وائست - چه کند - گذست ته از اظہار
نجاله الله نے زہانی - دست و پامے کرونا به عطائے بدید دست که نیز
قابل باشد دست فالی رواند ام نکند - ناایل که در و قت و داع حجرهٔ دا
فابل باشد دست فالی رواند ام نکند - ناایل که در و قت و داع حجرهٔ دا

صاحب ـ تو دوست کهند من بودی - باعث حیات تا زه من سشدی - بیشرانهٔ النفاتے که در بارهٔ من کردی - من چکنم که بجا کرده باستم - از بال و بیشرانهٔ النفاتے که درام - اگر بمنز کم رساند خیلے است و تنگیم من شا انگلیسیا ن وقلیل و جی که دارم - اگر بمنز کم رساند خیلے است و آنگیم من شا انگلیسیا ن شا بیموده است - اما چیزے دارم که شاید در نزو شا وقعی داشته باسشد از و فقی به انگلیزان معاملرت کردم - دیرم شا با بسیار کن کا و و فورده پروم بید - برگاه با شا مهسفری کردم - دیرم شا با بسیار کن کا و و فورده پروم بید - برگاه با شا مهسفری کردم - دیرم شا با بسیار کن کا و محسند کی و فورده پروم بید - برگاه با شا مهسفری کردم - میدیدم که کلی و جسند کی اطلاع بهم شهریان فود ما نشام می ما فید و افزام را یاد داشت کرده در مراجعت برائے با ایرانی گری تقلید شا با را کرده باشم - و در این مدت که در استا نبول با ایرانی گری تقلید شا با را کرده باشم - و در این مدت که در است نبول با درم - میرگذشت من مرکزشت خود را از اوّل تا آخر عمر بطرز شا نوست به باست - و لی شال چیدان و قائع و قضایا بهست - که اگر در فرنگتان سنتشر شود - ایس از شال چیدان و قائع و تصنا به سنت - که اگر در فرنگتان سنتشر شود - ایس از شاس بیندان و قائع و تصنایا بهست - که اگر در فرنگتان سنتشر شود - ایس از شاش بیندان و قائع و تصنایا به دارم - و گرنه بغیراز شا بی جیم شود - ایس از شدن اهنما دے است - که شا دارم - و گرنه بغیراز شا بیخ سنم دادم - ایس از شدت اهنما دے است - که شا دارم - و گرنه بغیراز شا بیخ سنم دادم -

تبول مے كنيد يا رائم ؟

جنایا! حالا تصوّر فرمائید- که ازین مرّده چه قدر باید نورسندست و باشم - چه مالک فرائد شدم که باعقاد شا مفید تر ازال بحال انسان چیزے نیست - و سالهائے سال من در اشتیاق تصبیل آل بودم - زب سعادت از شاحی بنهال وقتیکه اظہار استنان مے نمودم - از شادی چشهانم جائے را نئے دید - و سرچه من در گرفتن ناز کردم - چه" در این حسال مناسب را نئے دید - و سرچه من در گرفتن ناز کردم - چه" در این حسال مناسب سال میدید"

برائے الزام نمام بگرفتنم -گفنت من بابران مے روم - از التفات شاہ فاطر جمع نبیتم - اگر مرا معزول سازند - و درمیان نوسسند جات من ایس کتاب را به بیند-شاید بجهند راستی و درتی که درمضالین ومطالب اوست خاصه در آسی متعلق بانگستان است موجب خانه خرایی من شود ه

سخوالامرناب اصرار المئے آنرا نیادرہ باتا لیف عاجی بابا بہ تمنائے خود واصل شدم سس تالیف موضوع ایس کتاب است و چوں اول بہ تشویق و دستور عمل سرکار بانجام ایس کار برخاستم - اگرچہ ویباچہ آس را بنام نامیت مطارز نسازم بنام کہ سازم ، چپہ شود کہ از روسئے شکسنہ بالی سرے بمطالعہ آس فرود آر بدرجہ نیلے کوشیدہ ام تا بطرز و مشرب بالی سرے بمطالعہ آس فرود آر بدرجہ نیلے کوشیدہ ام تا بطرز و مشرب ارد پائیاں مطابق باشد و بمنداق ایشاں موافق افتد ہ

تحشّو د زوائد آل را از تکرار و مبالغات ایل آسسیا صدف نمودم امّ بجهند جزئی مبابیت ناریخی که در او قات قصنا پائے آل بیشود تاریخ پیش
چندال بصواب مقرون منباشد - ازس رو از مسلک نگارشات شرقیانشس
عاری نخوابه بدیافت - امّ من در بارهٔ آنچه ایس کتاب محتوی است میتوانم
گفت که چول در ایران بسیار بودم - اکثر مطالبش را با دا قع مطابق صع
بینم - اگرچه بانند تالیفات فرنگال کلیهٔ مطالبش با صواب و حقیقت طابق انعل
بالنعل تعتور نه شود - ولے برائے و قوت و اطسال ع از اتوال و عا دانت
بالنعل تعتور نه شود و شابد کانی است - بعض از وقایع آل بینظر کسانیکه

محل وتوع واقعه را نديده اند- ورست نمانيست سينائيد از وطبع واقعم معلومم عص شود - بينال واقعه مبايدوا فع شود ،

ولے بہیں نکمۃ اکتفاعے ناہم میں ول اگر فانہ بساز و بسرز لفن تو ساز و درمیان رئیش بلنداں آسیا۔ ورکیش نزاشاں اروپا - تا اندازہ کہ باسم با اشتراک توانند زلیت خط فاصلے است و ہاید باشد - ایس است کہ ہر بک مرگذشت آس دیگرے را تکذیب ہے کند رچبڑے کہ ورنزو ایس کی عیب و خطا ست در نزو آس دیگر ہنرو صواب است - آئی ور ترسیایاں مقبول در نزومسلمانان مردود است - مخالفت اعتقادے ایشال حقیقتہ فندہ خبرو فرح انگیز است ،

این نکته بقینه است که ترسام گرید زب سرف که من امرست محمد و در جرگهٔ آن این نکته بقینه است محمد و در جرگهٔ آن اینکه مسلمان بجز خود بهمه را مجس و ناپاک مبداند و با این عقیده استواری ست تا اینکه و سنت از عزیب برون آبید و کا رست

بكند- بعني بروهٔ ظليرت صوري و معنوي را از شم بهم بردارد ،

از ترس بزرگی هم وطول سخن در باب دیدوشنید باسط خود باشارسند اکتفا نمودم - بهر سی در ایس جلد مندرج است نگاشهٔ قلم حاجی با با است و بهیس سبب او را از مسلک خودش ببرول نبردم - آنچه حاجی با با در سفرخود بانگلستان در باب اخلاق و عادات انگلیزال نوسشند - بسیار نکات و دقائق سود مند را محتوی است - اگر دستورس باشد آل را نبز بصور نف که بصحت مقرون باسشد . پرین بیفزایم «

مخدوما معطام من اكنول ختم سخن كنم وريخ كه در بازگشت ايران سنما را در استانبول نديم - تا در سائه افادات و نصاری سركار این كتاب را مفید نرو ارزنده ترسازم معلوم شد - كه باز در بیابانهائ خشک و خالی در په حقیقت مومیائی و کشف حروف فدیم مصریال میدوید - خدا دندا المنشاء الله شما را كامران سازد كه از عهدهٔ النفانهائ شما برس یم شران سازد كه از عهدهٔ النفانهائ شما برس یم شادان كامران سازد كه از عهدهٔ النفانهائ شما برس یم شادان

رولادت وتربیت صاحی با با المین المی

Ortz

پدرم کربلائی حن - بکیے از ولاگائن مشہور شہر اصفہا ن بود - در ہفدہ **،** تعلمالكي وخز سخص منتفاعي از جمسائكان دوكان خود را عقد كرد - امّا زنا شوكسش مارك نشد- زنش تازاً درآمد- و نيز او از صرافت وسيط افت او-ور سازی چره گوشی و شهرت خود خیب دان مشتری خاصه از بازرگانان ؟ پیدا کرو- که بعداز سی سال کاشی نوانسین و سندگاه خود را و سعت دیدیگا بعنه زنے دیگر گیرد- دختر صرافے نوانگر را خواست تاری کرد و مبطلوب خود واصل شد- چه مرنها سراورا بدلخوابش تراست بده بود - او نبر رد تکلیفش را نتوانست - نبس بدان خیال که افظا چهت و صیابے وروسرزن اول فاسغ شوو - و در نزو برزن نازه "ر با اسب که در بربدن كنار درسم و دبنار و روائے نفذ نائس بجائے میرہ معنا کیفنہ نمیکرد . و درستن شرع و آواب وسب داری وعوائے بائیراری واست " تقدس بفروشد- عازم كريلا شد) زن نوش درس سفر مهمراه بود و من درسس راه از تنگنائے نیستی بفرافنائے ہمسنی قدم زوم - بیش از شن سفر بدرم صن دلاک تنها بود-اماً بعد ازی سفر بلفت کر ملائی " سم ملقب شد-از برائے نوسش آمر مادرم م که مراشخت بد ببار سمب ورد مرا بنر عاجی نامیب دند- ایس نام با اینکه مخصوص حجاج بریت الله است. در نهام عمر با من مے بود - و باعث عربت و احترامی جیند برمن گشت كه إليج سنراوارآل نبودم و

پرم پیش از سفر کار دکان خود را بیکے از بزرگ تریں شاگروان خوا واله نمود - إمّا بعد از مراجعت بالرمي بإزار بيشر از أوّل كبس رُفّت ۱۰۰۸ می در نیخ رانی چیرو نرم یا در سخن دانی - در عالم نینغ رانی - گذرشینه از رم تراسی سر و موزون منهادن فط و بکسال زدن موزی و بیاف و باک برواشتن زیر ابرو و فوب یاک کردن گوش و تیایر آرانیش بیرون حمام و این ورمیان حمام نیز از مشت و مال و کری کشی و صابون و کیف زون وقور فیج او شکنی که درطرف مشرق متعاول است و کسی مشل من است و نبود و تنود و تنود و تنود و تنود وتتے کہ وست یائے مشتری را سشتر بند سے کروم - واڑون

ی مے گرفتم اس وازه بند بند شال شنیدنی و وست و پنجیر سن وید نی بار الله ایم چون وکان پرم در پهلوئے کاروان سرائے شاہ - و مستجا بلیشتر معل ازدعام بدؤ - موعدگاہ ملاقات قاص و عام و سروم غربیب و هفات رائع شاه و وسأسنجا ببيشتر شد و گاه میبود که مشتریال بنا بخوش مزگی و عاصر بوابی من ی ہم چیزے بیشتر مے واوند ، مشتریاں بازرگانے بود - عثمان سم فائے " بغدادی کہ مراخ ش میڈائش - جہ بجہت معاشرت باترکان اندے ترکی بن بود که سرتراشی مرا بسرتراشی پدرم باس سمیه شهرت مرد از دیار تاکی دیره وگردیده بدد - حبب دان با توصيفها وتعريفها نمود كه درمن بشدت سرج ننام نز بدار سن مراس در آن روز با در اسفر ا با بهر و دستک نولیسندهٔ لازم واکث - بور م به همراهیم لکلیف نمودگار او کیسندان واد - که تن در وادم - بون با پدر این شرکا شیرین داد - که بن در دادم - پرس: به - یک بامبیر سوفی مردم اسم محکم فائده نود برین معنی راضی نبی شد - که بامبیر سوفی مردم اسم عملی با شغار کردن کار عقل نبیست - امّا عافرت بواسطر گرفی تازه یادگارم داده و دل بج انا ما درم درین سودا سود 1410 b 4 or as

الم فروا نظیم فدمن سنی در حق مثل من شبعهٔ را بفال خیر تم کرفت) اما چول عوم را جزم و فیرآبنده ام را محمل دید راحتی شد و برائے ابنا اثبات مهر ما دری کیسهٔ نان خشک با در نیج مومیلی داو - که این دارو افراع شکستگی و کوفتگی اندام و سائر علل و اسقام داخلی و خارجی دا رفت بیرول رفتن در وفت بیرول رفتن از در فانه رؤ بوایس بیرول رو تا بخیر ردی و دالیس آئی ۴

سب شادان بلگرامی

diseases (pla. 26) ye

گفهاروم دراولین مفرحاجی بابادافهاد او بهاسیری در دست کمانان

كان أغالبسودائ اينكه بوست بخارائي از مشهد بخر استانبول بر بردبه عازم خراسان شدید او را آدمی نیرض کنید جهاراً ك مروسش بمبان شاينه فرو رفته ما البوة ريش سياه مو بيني بزرك وأثم أكتر في - اينك صدرت او - أما معني اد نی بوریاک نید مراقب طاعات - مواظف عبادات - رفست رش و منظم رور تعرّ زمستنان بنم صبح گابان در وضو جورانت را می م با را می سنسست - اگرچه در مدت اقامرت اران ره: من اد ا مست واگریج در مدت اقامیت ایران بروز نمیدادی اما در باطن وسمن شیعیان بود - در عالم چیزے را ال ماضل دوست ترمنی داشت - برسب تا تفود خود را در گوشته اس منی نهفت منی خفت و باس نکه نود شراب بنهان مبخرد سرشکارا شراب نوارگال را تعن مے گفت - با این سم والی و قلقش سجا - دیکش سمیشه در جوسس و فليانش ملام ور فروش برو في المعلى الم در اوّل مبار کا روال رفتنی بود - ما مهم سر بسیج سمعًا برائع خود فاطرے خرید - تنومند و یورغه برائے من یا بویے که علاوه بر من قبل و منقل و آبراری و فرت و پرت من بهم در ترگ بندلش بود - فلام داشت بهم فراش و بهم آش پزوبهم با در بجهت بار کردن و فرود آوردن بهنه - استرے برائے او کراید کرد - که علاده براومفرش ما

شب پیش از روز سفر عنمان آقائے پیش بین از روستے پیش بینی کار روستے پیش بینی کار دور سفر عنمان استان پنید باکیش بینی معدد اشرقی برائے روز تنگ گذاشت - و این راز را غیر از من و او کسے نئی دانست - بقنید سرایهٔ خود را نیز در کیسهائے چربین سفید درمیان رفتها به صندون نهفت «

پون کاروان حافر شد-عبارت بود از دولیت نفر شتر و پانسب اسپ و استر- همه از امتعهٔ عراق گرانسبار - مردم کاروان از هروه بازرگانان و تونگران و چاروا داران و بینیم جاروا داران کما بیش صد هروه بازرگانان و تونگران و چاروا داران و بینیم جاروا داران کما بیش صد ه منظری بنجاه نفرے سند - بقدر بنجاه نفر هم زوار امام رصنا بهب افزود س و در حقیقت کاروان با از رنگ و روی ابل زبارت رنگ و بوی بنرک و طهارت بیدا کرد- جنانچه همه این سفر را نعمت بزرگ سے منظمروند - دراینگونه حالات براق بستن از داجبات است «

عثمان آغا که از آواز نفنگ زهره اش آب می شد و از برق بنغ خواب به منبش حرام - آنهم برای کرد - نفنگی بلند چپ و راست بنان بغلطانی ساغری در زیر بغل کیشه کمری یا دید با شور که است گرین ا و شاخ دهمد و وزید و گلوله وان در سیان دو بیشتو با شمشرے بغایت رکج در کمر - غرق سلاح شد - شق بهم بهمال سال و علا ده برآل میزه بلندے بهم واشتم - نا در سیان بنده و خواجه فرنے باشد - نلام سیاه نیز با شمشیرے نیم شکست و تفنگے بے چقهان سیابی لشکر شد ،

بارسه ور روزه فیروز و ساعتے سعد اندوز جاوشان زوار از هر گوشه و کنار یا کوس و نقاره آوازهٔ "الرشخیل المرشخیل" ور اندافتند و بامادست بیگاه از دروازه طاوقجی بیردن شدیم - در بهان منزل ادّل

ہمراہاں مسلح ہمہ یا ہم امیختم - اگرج ہمہ با سلاح ولے از اہل ص د صلاح مے نمودیم - من بواسطم نو سفرے از مشاہدہ سال سال تازه بے إندازه تورستند - و از قرط رتوش دلی مهمیز زنان اسب از ما برانتختم - وعثمان ما قارين حركت التوسسنود - و اله فرط نا خوشنودی برمن بناخت که حاجی اگر تو بخواهی در این راه با سرپارهٔ را تراشیرم - و اگر بگویم گخواههٔ خود خدستن بزرگ کردم - راست گفتهٔ ام او از حرکت سواری را<u>خیده و کوف</u>نه جون بمنزل رسید- بخیم مهارت نفخهٔ ما در دلاکی مشتالی جبتال کا مکش کردم - که گفتی مروه بور زنده س يشم زخم به طهران رمسيديم - براسط استراحيت خود - وجهسار بإيال و بعدد همرا بان افزودن ده روز در آنجا ببار مبديم - مستازل خطرناک س پر دور نبود- فببیلهٔ از نرکمان باغی سرراه مشهب را بربده بودند - و در ہماں روز ہا برسر کاروانے رہنت - مال شاں را یہ بغما بروہ -مردم را به اسیری گرفتند بودند سازی خیر وحشت انزیم و هراسے در میان کاروانیال افتاده - همه مراسیمه گردیدند - علی انتخصوص عثمان آغب که نخست از بیم چان آب در و انش بخشکید و کم ماند که از سسمه سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه ریول را و حرم باست در سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه ریول را و حرم باست در سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه در پول را و حرم باست در سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه در پول دا و حرم باست در پوست در پوست در پیدان در در میان در پیدان در باست در پیدان د سهل است بیابانها) و انگیر از استانبول خبر آمده بود که پوست بره بسیار گران است - آبی بدد که طرف امبدش بربیم غالب آمده ه در طهران و نواحی آن از جبند روز باز چاوش بهواست همرا سی ما به جمع آوری زوار مشغول بود - جمع کثیر بما افزود - و مے گفت که باید شکر تمانید که با وسیعتم من نور علی نور شدید - دیگر عائے ترس نماند ایں چاؤش گنامش بر گردن او کہ مے گویر - روزے در راہ مشہد سر ترکیانے مروہ را بریدہ بوورو ازیں روی یہ پردنی وکم ترسی معروف شد

بئینش مهیب ورکسونش غرب در بکند بالا فراخ شاید - رویش آنه آفناب
سباه و سوخت فضار با برایده میشم با فرو رفته - بجائے رمین مانسند
بزه در جاند اش دو سه مولئے نیز بیش نبود - برائے اینکه مهمه کسس
برانند که از بینج سنے ترسد - زره در بر سخود بر سر - گوش بوش امبنین تا
بروش شمشرے مقام - باجفتی بیشتو در کمر سبرے از پوست کرگدال برکتف بروش شرم دار در دست - بهای با قصنا و بلا مبارزت می نمود - و دجزے خواند -

یسی کو تا کتف و بازوئ گردان بیند بیل کو تا کتف و بازوئ گردان بیند از قصنا ہائے قدر گرچ گریزے نبود ار مقابل کے قدر کرچ گریزے نبود اس ہر قصنا ہے کہ قدر بر سرماکردان بیند

نبزه را انداخت میاوُشاً ین چکاوک و هزار در را سنهٔ بازار باغ و گلزار الواز بلندصدائ خوش بأش وراندا فتند المينا المالا المعالما به گانیم زایران صفت وی برکدزابل صفاست نوش باشه ما نيز بعداز اوالے شارئ وينه ورسجت عامع ورشا شدیم و فردایش اس روز با نعرهٔ و فرباد جا وُشان ^ک بدرحنانهس اولاً بہایانے نمک زار از آب و گیاہ لیے آثار پیش سمد - کہ میں دہیرہ را ازان تورسه - و رز دل را ازان سرورسه اس ببایان بهاب و گیاه را بامتازل کوناه کوناه بیمبودیم سرچوں نزدیک آباوی میرسبدیم یا بقا برت فرديم - جا دُسنان بينا بيش سيتافينند و با كلمانكيات وال كرايده - نقاره ہائے کہ از قراد سہائے زین ایشاں او کینٹ بود ند سے نواضنسٹ ایشا در میان کاروان روز ہمہ روز و کر نرکم انال بود - و شب ہمہ تھے بیشت بندی میمنین زوارا سهمه لات مردی و مردانگی سے زوتیم فکننیم آدانه قاکور اوشیر ما جمله مشیر **اوز نیم** شرکز دُان دید انگیریم سرکز کُوان دید كه يجر دود تا بخارا و رفح الله المان ما مناني جنائي ميداني مفور را باخمة بود - و از بهمان كه اي لرزه براسخوانش افیاره - اما او نیز ما نند دیگرال از لا ت و گزا من باز نے اینیاد - و در ظاہر بینال اظّهار مردانگی سے منوو کہ ہرکسس مے شنید میگفت در تام عمر قصاب سر کماناں بودہ است - ہوں المن المنافقة المنافقة المنافقة

جا وُسْ خود منائی است او بدید - براغیر اینکه جرا با بد غیر او خود سنایت سرفید باشد روت فود را تا بناگیش بتابید که حریث نزیمان زون با وم شربازی کرون است ، معزین عود مان دی از از موده ولیری خود بخوش میال ندیده دشمن خود را کر بگیبنه مبند) ويد ورمقابل تركيبنال أسرصني مثل من مي بايد- قالم تعالى " الحِنْبَيْنَاكُ الْحُنْبَيْيِنِ" معرد المعرف المنظم المنظم المندران برا المنظم المندران على المندران على المندران على المندران على المندران على المندرات المنظم المنابل المندرات المنظم المنابل المندرات المنظم المنابل المندرات المنظم المنابل المنتبل المنتبل مسلامت في مادا عنمان أغاشني كرئ او بود. و مع بنداشت كه از استشفاع بنام خليف المان المان المان المانال خوابد رست - ابن بود كربرائ تشبّله لفوم أنظمت وسنارے سنر بطریق امیران و شرفائے اہل بریت برسر پیچیدہ و سر و وضع خود را ما ننداهل نستن سراست - انّا نوا ننده سیداند که گنشیت ا و شیر پهنجمبرش از نسبت فاطر سواری خود بشرا فن بیش نبود ، ﴿ يَقْ اللَّهِ مِنْدُ بِدِينِ مِنْوال تُطِعْ مِنْ فَتَ مُودِيم - "ا روزے عالى ش شیرول باکال وقار ومعفولی بیش آمد که اے باران ایلفارگاه ترکانان ته و اغلب این منزل است - باید حشها را کشود و دست و یا را جمع کرو -و پراگنده نه رفت - اگر خدائے نکروه قعنائے روئے نماید باید. وست فا المان سنست بایراری کرد میادا فوت و براس را در دل نود راه وہبید- کہ کار تمام است -ازیں سخن بادِ بروت عثمان سم غانے سشبیر انگن فرونشسست -اول کارش اینکه اسلح و آلات کارزار از بر تود تنه مکثود و به تنگ پشت فاطربست - پس ازال به مهاید تو کنج سب فیسا ز و من خود الدوس گذاشت - بول مردم از خیال شجاعت منانی و مقادمت او با ور المنتفرة المنتفرة والبيائ فراخ در بيجبيد و با جرة عبوس - استغفالله وروسه گرمی او بجاؤش بهلوال بود - که از جله المساب بیباکی از خطر حرز و تعوییا جند به بازوبست مع گفت که اینها طلسم نیخ بندی و تیربندی

ع به مارت و ينيك والى برلون ما يه بدان كبرد الا تا يا بي كبرد الا تا يا بي كبر

است وبالصراد تمام ميكفت -بركه الااين فبيل طليحات باخود واستشدة باشد-روتين أن است الله و تير بدوكاد كرفي شود- بلك بدز ننده وانداز نده برميكردد-كر ابنكه بروم نفيغ وتبريهم طلسے ازبي كونه بسنة باشند- دهاد . چائوش کروئیں تن بالدوسہ تن دیگراز دلاوراں قدرے پیشا بیش کارواں برك وارروال- كاه كاه برائ اظهار شجاعت وجلادت اسب سے

تاختشد وبنره كابر بهوام الداختند-

الار عا قبت الرا مجديمير في ترسبيريم برسرما آمد اولاً صدات تفتكم الله چند بلند شیر- بعدانه ال گروو عبار روی موار ایره و مارکرو- بلیلی و مهنی ولولهٔ غربینی برخاست که نزدیک بوده پر ده گوشها را بردرو-از بول و 🚕 أبراس بهم برجائے خشک ما ندیم درنگها بربد- زبر ا در بد گویامیوانات مند بهم مثل انسان آن وا يُممّ را دريا فتندكار دانيان بيك بار ما نند بدين بنجشكان باز ديره اوّل باطراف يك ديكه صلفته زدند-اما جون سروكلة ایلغاریاں نمسایاں شد-اوضاع دیگرساں گشت کے ہے تکہ تفکی بیخ خالی شود-و نینے از غلاف برآید- سلامداران مانند جو جگان کبک مؤرم بدیں سوے وال سوتے براگنده شدند-باگرة گریختیند و پاره انها ورافودی افياً دند جع ب صدا كريمب كروند جمع با فغان فراد برم أوردند یاا مام غربب ا به فریا و غریبال برس ا دست گیری کن ا دستگیر شدیم. ؤ ش که میگفین - شغال ما زندران را سگ ما زندران میگیرد وراقل کارجنان نا پدیدارگشت که بهیج کسرااز او خبر مے نشر میاروا دارا ن تنگها را بختند وبأر فار اربخته باستورال بگریختند- بیک تیرباران تر کمان کار ما است تمام شد- پس برکار دانیان ناختند مردم را بسته بار کا بکنوده بتاران پرداختند - درچند دفیقه مالک آموال دنفوس بسیار گردیدند - مناسان مخریده کود - و منتظر که عثمان آغاد را کیرو دار در میان منگر کان باربردی خزیده کود - و منتظر که چه بريسرش آيددنا گاه نز كماني غول بهيئت وعفريت صور ست بخبال اينكه آل ، عملنگه البيكة آل ، عملنگه البيكة البيكة البيكة البيكة البيكة البيكة البيكة وجون المسيسان

سربرآور در لگریے سخت بربہلویش نواخت کہ ہے دولت قزلہ ۱۳۱۰ کیا سے نہ میں میں اور کا سے اس بھر بیجاره عثمآن از بهول جان ترسال دلرزان منروع کرد بهلعنت بر شیعال ا يد ورهمت برستيان فرساون بلكه برايس شيوه دل نزكسانا لانرم سازد داما تركمان لمون بنه بنام على رحمة ويذبنام عبيش فاتحد فواند- آل بهمه لعنت ورحمت بهدر رقت) از دوشے احرام کی دس عورت جر بيرابين دزيرجامه برج واشت الدوك بسا الدند- عباك اميرانه اش را بم در آن حال تركيان ديومشال با شلوارش دربرايروسي دربركر د- آمد ندربريرس - بهاسم بكنانش في ارزيد- زحتم ندا وند- درساية مُعَنَّهُ بَيْغ دلاكيم نيز بجا ما ند وبجلش امامن ببيدولت. مران المان بعداد مرسادی سام مران المان مران المان المان المان ورة خلوت برائد استراحت استراحت استراحت استراحت استراحت المان ال فرود آمد ند به روز دیگر و قنتیکه ا درج پیشه مکشودن داد ند بنو در ا درجائے دیدم - که بینبر ارْجِيْمْرْ لا نَتِي نَاكُ تركمانال كية نجالاً لا نديده است -بعدانسط جندبی بیت وبلندی بی آبادانی در انجام برشت بهناوردسیدیم مین که آل سریش بدار آخرت مے بیوست و ناچیشم کارمیکرد-سیاه جا در بود فتیمه وگله ورمه آل وقت دانشم که :-اليس وادى است آن سايان دور ہیں وادی است رب ہیں ۔ کہ کم شار در او کٹ کر سلم و تو ر شا وال ملکرامی

عب برخرو بند رفر بانبروار) باش وبیار بامن ۱۱ شادآن

له در فرود آمدن از کوه بدان رسیدیم - چادر ال آن آن ا رهٔ عمیق برکنار آب روان واز کوه الے اطراف آنها يَهُمُرِيرُونًا لَ أَوْبِهُمُ إِلَى را دور دستِ تراز يران - النظيمة لا بيرول تا ختند- وسكان رايشيم فيه گان سیارس و آبجوم پر دا ختند چنانچ کم مانده اود مد- زن مرکر ده که اوراسکن یا دف میگفت ند بزعثمان آغارا كه تا آنكاه معقول ماية حرمت واعتبال ا بود-بارید-برنگ اوفریفته به اشتیاق تسام از ترش برداشین. ولی کلاه لندر اکه تنجینه پنجاه اسرنی بود برجائے گذاشت - از شوم م بخنت زن وبكرش بعنوان اينكه الكلثؤى جب الاسترش ليشتن را ثر فم مے سازد-وورزیر قلتاق لیتنزی لازم دا شن مبلع کلاه اختاد عَمَّان آغا برائي بفت في نقية دولت فولت و برسرها ب

شش کرو۔ ولے سوور ہے نبخت پدیکلا ہے کہ من میدا^ز درميان آس چيب ت- زنک بر بو د و درگوشه چا در شورميان کهنه ا انداخت لا وورعوض كلاه كه نه قلياتي برسب راو نها د-مرده ریگ کنے بود کہ پیش ازما اسپرواز اندوہ ہمیسار Fig. 5 with unequilingers, technical energy مرب مروه (يعني بمنصرب شير خرايي نا مروستار ومراقد غن باري زنر تكذارم - ومنبقد ورمشك بشتر فيق مفراو بودير كشير- ويك بزرك يلويفنه شار-ويگر- اقول طعام را مروال خور دار. بعارا زان منال- وباتی را به هِ يا نا لي-وفضله خاتيره وحيا ويده جديا نا ل رابما وستُكال ايغام والوند-من بالدليش تمام اله وركيات عرض تشييرم - جدانداول اسلارت والمامكاه فاراسته حساري المؤروة لووم ماكاه درن اشاره كردودرايشت ا فيمد بنشا ند- ودوري باوي إياريد دانيه دريشيم نها وكراي انوام یک با نواست - میگوید ولی سیار بحال توسی کورد غم مخرسندا بندگ است - و ب انگر بواب سنگر گزاری از این اشتود باز

آن روزرامردان بابیان شجاعت و چگونگی سفر- و کست بیدن تو تون - وزنان بنواختن دف و ترانهائ گونا گون بسر بر دیریمن و بیجاره عثمان درگوشهٔ اسارت برا نوی شکرت من از نشا نه لطف کد با نو امسی دار و سودا کائے خام مے بختم واواز ہمہ چیز نو مید - آه سرواز جگر پر در دے کشید من برائے ولدا دی او

اما بيهوده مع كوست يديم له است مرد توكل وتفويض الرشعار اس وایمان است-اندوه درار حسن داگریم است- اما او با ناله و که از است دادست بخودی بخت بخود ک بن-اما براست توكه ندوينارس داري -ونه صاحب حبر كودى نه براست من كه خانه ام چنال خراب شار كه ديگر آبا دى پذير نيست بهانا بهمه اندوه اواز فوت منفوت بوست بخار ابود كه ا دبيت آراحن بارسے زمان وصال وراز تکمشیار فرواسے روز دیگر اور ا بایجیا ہشتر بجراگاہ فرسستنا دند- یا تندیبے شدید واکبد کہ اگران بینی کے نون وراید كُوش وبنييت توابهم كتشار وقبيت اورا بسربهايت خوابيم النسزود وكاز اخرس نشائه دوستي من يا او در برابر جيسا دريا اورا برجا از شنرے بنشا تُدم - وسرش را با کمسه ال نرمی وا منتا وی تبراست پدم ایس رسنر نمائى برأت الدبيرة ينده ام في فيل بكار تورو-في القورمرك أراسر العراق الماتي شهیدن دوید- این آوازه مزد دی نگوش ارسلان سهر مرابخ است و مبرش که از زخم نتیغ و تبر س يعني اشرة كا منه روسي ما يا ل مديده بود-دروس ما نندمن غود را در به ننب انها شب وست بسرمالید. کودالها ومفاکها بدال ساخرت وبر فاخرت بهالید. وگفت ارسرتو بیندارم-تورا ولاک باشی خود کروم بهر سربها کرباشد آزادت خینی خود کروم بهر سربها کرباشد آزادت خینی نود کروم به بهر سربها کرباشد آزادت خینی وردل با تنباس کن کردید و اقدای فرصت از این خدمت استخابی این مینی کننم نا مروم - و در ظاهر از روئ سیماس گذاری خم گردیده داخش این در این مینی می از بر از روئ سیماس گذاری خم گردیده داخش این در این می می از بر از روئ سیماس گذاری خم گردیده داخش این در این می می از بر از روئ سیماس گذاری خم گردیده داخش این در این می می از بر از روئ این می در این این می در این این می در این این می در این می در این این می در این در این می در این می در این در این می در این می در این می در این می در این در این می در این در این در این می در این در این می در این در در در در این در در در در این در در در در در در این در سيم - بارس انيس سشبان وروزي اوشدم - وبرج ورولش

بینترجامے کردم۔ درر مائی خودان آل خدمت دوز خی با ہمدیاسی کر مے دانستہ۔ ہمبید وارتر واستوار ترمے گرویدم۔ ازیں روی درم آسار ت بمن از دیگراں کمتر کارگرشد۔ وجندال دردور نج وائدوہ را در نے یاف تہ۔

Production Coules

گفتارچهارم برخبال فنادن حاجی با با در لودن کلاه خمان آغاور نصرف آوردن سجاه منرقی

استها انتر فی دا بچنگ آرم - اما در پنج که اورا زن تحلاه بر دار در گوشهٔ چادد مواند فی دا بچنگ آرم - اما در پنج که اورا زن تحلاه بر دار در گوشهٔ چادد خواند فواند فواند فی در ندو مردال آبروت به بلکه محال مے نمود تنا اینکه درسایه شهرت دلای در نزد مردال آبروت به بلکه محال مے نمود تنا اینکه درسایه شهرت دلای در نزد مردال آبروت به بیداکر دم - اما با زنال سرد کارے ندا استه ماکرچه بعدا زدور فی پلومات به داشته - و نه به خیمهٔ او داسه و انتها به بازد این برون نه به خیمهٔ او داسه و انتها به بازد آن بیوند دوستی مخصر بود از جانب او بنانه و از جانب او بنانه و از جانب من به نسب از - آنها از دوران این دوی پنجه کارچیت داران و مواند و از جانب او بنانه دوشن نه بود - از الطاف می پروانی آینکه نزگما نال دا از رسوم شریال آنقذ در نیم در نام در نام نیم از دست و میسد دانن در که دلاکان ایران کوشخ شد بری مم از دست و میست در ایران خودی شرون و ن فرست دارات می نام دون خون دیرا فوت به من این فرصت دارا مرات و دن فرست در خون میشه و دون مواند و دن مواند و در نام در خون می شهردم - چرشب و در دن الارم و در بره و اقع و در برو برو در برو برو برو برو برو برو برو برو برو

نون گرفتن رانیک شاید . دران ساعت مرابحیب در زنان بر دند- با **ب**و مسين برزده برروى خرسك ناشكيب چشم براه من نشسته بود في الم كه به م بهونگالل حن الدار-مهروقد آن باربك اندام- نا زك ميانان نارنيستان ايران كه چثم بريدارشان روش و دِل بوصل شان شاق بود ل ارسلال سلطان ورولم جائے گیر بود اِ کہ جاستے گنجا نش چیز سے دیگر مداشیت - ہمیشه خواب بریده شکن گوش وبیٹی خودرامیسے دیدم ولى بأكمال خويشتن وارى موروًا لتفات بأنو شدم- وسائر ندنا ن مرا أبجآت أستنادكامل وآدمي خارق العاوة نها دلد وبمه تبض غود بنمو دند من الم بفرا فور حال شال برياب را بخوير عملي ومدا وست نووم بارس الريك سوست وربتهي ونزنتيب تتتم ودستنال وبنبه رواز ويكرسوك باجهار حیث مرویات و فید - چرد بدم کلاه صاحب شجاه اشرفی در گوشنر عادر بخاك سياه افناده - ببركت نا نيرخاك باك تدسيسري بخو اطر أنديشه ناك رسيسيد كه بيندا شق بحصول مرادب يا رمواقق است بأردبكر تفكركنان نبض بالذرا برفنغ وكمرجنبان تفنع خسكى بالذست تكين درياييج ع من يد فون اورا برزين رينن نشايد الداور د فطرف نكاه وام "ما وروقت فراغست نيك ورنظس آرم - واساس كارخو ديرا ان نهم این تکلیف ورمیان زنان موجب فیل دست ل بی بایان شد- و لی بالو آل دا بهمارت من حمل منوو- ومشكل ازنو بظهر بيوست - ورحن تركمانان أوآني كمياب است وكرانها وعادت شان اينكه يظرف نجر شده لا ويكربكار مخ برند- بهم ظرفها را بكال يكان نام بر دند- وبرآ لودگي سيج يك جن در ندا وند-من در نزو دو وتزلول كه در الكليف خود ا صرار كنم يانه با نورا بخاطر آمد كه دلوچ از پوست درفلان جاست - اور ا بهبا درید سينشش بيتان بيكن كي ايس بيكي بيتنان والي ورمن بي كي بيتا في الي دنند ١٢ سدة محكيت بتحريز فرما تش ٢١

دربرابرآفاب بداشتم وچندجاست آن را باجا قوسوراخ كرومكم كدبا يؤكفت - حالا غوب نشد كلاه بيراميركج زك كربرائ فلتاق شِرش برداست تدبوو- فريا و برآ ورد-كرآن بالوبرا شفت مكر مُسْبِعة الله ! كريا نوشتُ إس حن إنه نيستم رمكر برج بست اختبارش بامن نيست-آن كلاه را مي خوابهم - واالبتد می خوا ہم۔ آل کیک گفت - نے وہم- والبقہ نے دہم-به يخيار منكامة نزاع كرم كرديد- وجا درارسلان سلطان حمام نهٔ اند مشریمن ترسال ولرزان- که لمبا دا ارسلان سلطان بیا بد- و استخال متنازع فیه را بر باید حن دا بدرش را بیام زو به منج میز بمیاں اُ فتا و م او به حرمت رئیش ومن بعزت لنگ وعوا را کوتاه کردیم کر اگر حنب رکتے ﴿ نخواسب ننه قضائے روئے بدید گناہی البتہ بگردن کیے است کہ کلاہ لنذر ا دريغ و است تذاست م خلاصه اصلاح ذات البين شرُّ ومهائي خون كرفتن شدم- بهي كه بايونشتر جا تؤرا در دست من- ولكن كلاه ر ا ورزيروسن فووديد بترسيد وخواست كه ازخون كرفتن وركذرو-ا ما من نبض اورا بد قرت گرفتی- دُگفته که این نکول معقول نیست- برعلم اللي كذست نذ- كدخون توامروز ريخت شود- اگر ريخت نشود- لازم مي بدا كمعلم حسنسداجهل شود-بس بايرغون توامروز رئيست سنود-اي مكست

موافق طبیعت ہمہ افست د- با او نیزتن برفضادردا د- پس خون اور ا

بمیان کلاه ریختم- وآل را دُورار چادر نابه پائے در شخط برُوم-که زنهار

کے برای وسات نزند کہ تدبیرس باطل مے شود-وایں ہمہ دحمت

بهدر ميروويسن بهنگام چون به بخواب دفتند من بانسرسكاه وقيم الهم و بيش و الله و المتركاه و المترفي و بيش ول ولرزة وست بشكاف نه بخواب دفتن الدّت كا بل خياه عدواشرفي خون آلودا برواشتم - خودرا مالک الحنج باد آورد پست دا شتم - اقبل در نبرخاک کرده گفتم - بروک عجب و فيدند داشتنی - که مرانيک از خاک الودرا در نبرخاک کرده گفتم - بروک عجب و فيدند داشتنی - که مرانيک از خاک برواشتی دوز برخاک و برواشتی دوز برخاک در بالا بيغام فرستادم - که از کلاه آنچه بايد وسستگير من بخود شد - عاقبت مرض بالو بخيراست - و لي چول ويشب چنادگرگ در بخود شد - عاقب مرسيکلاه دا بخون آلايند - و صررت دست کلاه دا بخاک نه فق مرسيکلاه دا در بخاک نه فق مرسيکلاه دا در بخاک نه فق مرسيکلاه دا در بخاک نه فق مرسي خود برة بخت - و بريان ساخت - دبا پلووکشکش و سرشير و ماست به در در در فرست او -

شادآن بلگرامی

تزگمانان بیشتراوفات اینفاردادرفصل بهاری کنند-چه در آل ایام دو کوه کا علف ازبرائے حیوان ودرصحرا کا آ ذوقه برائے انسان فسنسداوال آسده چنتو ودرال اوفات نیرود کاروال بسیاراست -

البين البيران كنده بريائي بهار-ازغل ديا لهنگ افراسيا بين البين المناك افراسيا بيان البين البيان من المان المان المان البياق في المان الما

دركوه لا ودرة كاست دور دست تشلق داست تندر ايام خلاصي رس بهادراں چیرو دیں جنار ہیائے الامان وٹورش کشیۃ بجانب دارالسلطنت گلش ردی آور دیر افواج خنائے دوی سٹنٹار دسیاہ سردزمتیاں ہاکہ با دبیمایان عرصیهٔ جهانند-شاخ وشاین افتجار را بشاجره در به شکستند مبزر و شاین می در به شکستند مبزر افتحار را بشاجره در به شکستند مبزر می دا برخه مائت جيب غينه هميان زر در آور دُنگه بدر آور دُند مام برمعيك فلد لوبهار درا مدند- البي عمود عني بروست فرد به من رفت رسی مندان شاخسار نیروکهان برداست تنار نیزه دا ران گرفت - ترکش بندان شاخسار نیروکهان برداست تنار بهرن بهنگامهٔ بهمن و درختال شاخها نے مشکین کالدانست راشتند- دبر بهرن بهنگامهٔ بهمن و غارب گرشهر دسی کشتند) (در در تا شاکه به نیم نیود در در در در در در تا شاکه به نیم نیود در در در در در در در در إرسلان سلطان نيزبها دران وكارآ مدان فسيسيل را الروه و صده ١٠٠١ مدان الترت - في تكليف ايلغاري تأبيات إيران برايشال منود تابه سيامان المهلام في ودرول شب كه بركس كا بخواب است - بريان كاروان ساست شاهكه ان بازر گانان توانگر- وسسرماید داران معتراست بخزند وغارت ر - دروانستن راه وجاه دشت نبجات خودیگانان ترکمانان بلکه بگانهٔ ق اود - در مهری بنفس او محل - ا ماکے که کوچه و بازار اصفهان را نبیک مهر ا ودرستب رابهمائي بتواند غيرارس نبود-انين روست براستي و بركن بدن من بدي كاربا ايشال مشورت منود باية برفالفت برخا ستنديه هند كرنا ده و بزرگ بندهٔ جائے يرا برغوني غارب البخا برگزيدن كا رعقل

پس ازیں مشتب کردا دیمہ یک دل ویک جرت بسوقان گرفتن اسیاں برة جو يوري و فيخ طويلة ورسنے برائے بستن و نيکا و دا ري اسپ ق گیری بزرگ بر فتراک بستم و برا-ومحرومی از تنعم و ناز با هرچه بدست افت دفع گرسکی کردے و بردانتے مرچه بؤد- اگرچه فاروحن شاک باشد خفتے بشاگر دی خوار کی دررخت هرچه بؤد- اگرچه فارو حن شاک باشد خفتے بشاگر دی خوار کی دررخت خواب خفتی را فراموش کرده بودم - رخت خواب نداشتن زهیتے نداشت. نان سخنی دیده ور خ آ زموده بود ند-که درین باب کیسے بگرد يك الناس الرتو دارم وبس والن إين كه به برسي ووادرسي كني كرور استانبول واووسستد بوست بخاراً چگونه دو است و دخر سعی

نا زنعین کروست با هنگام برا مار اربهنمائی سبے کرو۔ ومن نعجب سبے کروم - ویڈا آراں ورطر مائے ہول کے انگیز وبست و بلندی اسے سم امیز یجیٹ ما مند من اوئی ناتشی درنها بیت وحشت و دہشت می منود یے کی غرور ہا کے سیستوران خود- وروقت و سله یا ریحکم انتفا الهاربهان ی نمودم با زارشجاعت الخ)

یشین بے وقت جونے وجرو در تاہ وہنٹہ کارا بیباک وبلے پر واسمے گذسشتیم ا بهه كوه وتبية ووره وداوي نيا باسم ورسم وجيب بوجيب بلد بود- دبليك وفن واست تدلال الآثار باستيم مجزه كي نمود- الشاثار مي والسيت كم راه رواز چرقبیل است داز کجا برکجا می رود بار داراست با ب بارساز وروز ما درجات خلوت مع ما ندیم ما زیم مراز آخرین آباد انی "یعنی آدخیم آنندیال حرا" و از دونته و آدوند می گرفیتم - نا داخل کو برسیخ شروین عراق شدیم - اسس پاس سا ، یام ، بفتر رطاقت و توال را ندیم - بعد آز مط صدو بیست فرسنگ دا ه میجوالی اصفهان رمسيديم- بهزگام دلبري دررسيد- بهمرايان شالودة نيست خود برنختند وازشنيدن آل كوستن بدن من ريخت والرائة نبيت شان اينكه بدلالت من ازخيا بالنظ خلوت بشرور آيند- ونيمة نشب وتلبنكه كدمروم آرمبيره بامشند به كاروال سرائے شاہ كدرآل وفت از با در گانان برِّ- والزمسافرين ونقود ما لا مال بود- درخست نزير- وآسنجه الدناؤو برست اردر باجتراق بازر كانال كمظية سريتات سنتفاث وانسنشنه بالشد بركيزور وبيش ارآئكه آوازه بشرورا فتاروم وم بإبداورسنة ر از دا ہے کہ رفتہ اند برگر و ندر من این تہیب را جناں خطرناک وغیر منتسر دیدم -کہ بے محسا با بہا زیر دن رائے ایشاں برنیا سستنم- اماارسلان میں رے افروخنہ و خشمے در بدہ گفت کہ ماجی اینجا انگاہ کن ۔ إِي يز بهي خدا و پيغيتر! اگرا نجه ميگويم بخراس کني نبه مغز استخدال پر - ت انجيم ايد ننم می کنم- آنگاه امرفین مرد داناً در بهاوت او بد<u>لالت</u> مشغول با شمه و بانهب دیگرم خبیشه موکل ساخت "ااگر درمن آنا ر بد جنبیارن مشایده کند

はははいかいのが、はは、かなでからですないと دود از نها وم برارد- بردو دریاب این سوگند با که وند. سراہم آیم-بعدا زایں قراریے صدا دورا نیمارسوتے ج بازاركه مخل شبكردان ووالوغهاست الأكوشه وكسنار بدر كاروان مرا منيم خواب بربشت ورآمده مصطورقا فلها فلأكجار بالذا در گشایش علی محت مرجراغ موشے دردست با یکت ات بیر بن بر بن بر بدن بر بدن و بدرون خزیده برجیتی و بدیدار شد- فی الفور درد لانش را بگرفست ندر و بدرون خزیده برجیتی و چالاکی مشغیل کارخودشدند-نظریهارت درایس گوند امورجانگاه اموال را - Chegaid oils

حوكى فله مذ لكين - عداس محوى دده (دُولَم) كديمو و د و د . بهترانصاحبانش میدانستند-این بود که درده دقیقه نفندوننجاه بیارے برست آور دند-وچون غیره مقصور شان درستگیر کردن آدم تو انگر بود-ان سربهات إيشال بره ورسوندرسه تن برگزيدند- وبرودي وستهائے مساشان رابته برنرك إسيان سواردوى بويرانه نها وند-من يون كاروال سرارانيك بلدبودم-وجرة توامكرتي بازركانال ما ن میدانستر درجرو که ت دیم مقرعتمان آغا بود-خزیدم وور مجرب که این اغلیب باکدرگانان زرخودرا در آن می نهبت کسته سکینی یا فتم و به تخیص ت ويد چندو چون آن راسخت در بغل نه فتم وفق كه ما ب فلغله وبهيا بهوا زشهر برخاست كاراوال سرايال ازياس يان وجاروواران وغيره بريام دويدند-از بهسائيگي مردم فوج فوج بنا كردند برامدن - تاايل كم واروغم باشاكردان دررسسيدند- وبجالت كرفتن وبستن بانگسباكيرا به بندا ملسها بركش! برنيا يدو چند تفقك تيريتاريكي حسالي شدو بجائي برنخورد- ب قضا وبلاجان ازميان بدربروتم وراثنات كيرودار خيل خواستم كه آل راه تقورا بازگذارم-واگربتواتم بجيم- اما ترسيدم كدمبادا الزخراجات و ل بنت با بان شوم مروم مروض نا مبار کمرا به بنیند آن بینتی - تسید ازگروه ام برادرند - چه بار ایجیت خود کالانعام کورکورا نه بیمپ ره فلک زوه راسب و کینید سند مذر و بنداز خورد و خمیر ساختن اوازیک ویگری مدند ندیز كَدُنْسَت وكنا بهش چه-وكان يدرم به نظرم آمد-يا دايامبيك درا جُا بخش گذرانيده بودم در برابرچيم جاده كرشد-يمة زيلهم فبه وس بارگاه 🖡 روین بهان سندوآن تحیه گاه پیماکرده وچها دیده وسنسینده بودم-متفکر فرومانده بودم-ناگاه دست سختی بهار ویم چسپید-چه و پدم-ارسلان سلطان با بهابت می گفت حاجی. بخود اگر امشپ مروامگی نکنی-پدرست را به پیش چشمت مرده خوابی دید

من ہم برائے اثبات مردانگی۔ مردے ایرانی را <u>در جسکے</u> دیدہ برنیٹ ش^{کر} چبدیدم کہ فلان فلال نشدہ ہامن بیا۔وگرمز ہرچہ بدترت آل) پارہ می سمنم۔ بیچارہ ایرانی اٹریں سخن بعیب دت معہود آیشاں مشروع ہالتھا س زاری نمود که تورا بخسیدا دبیغیبراگرمی ششناسی تورا به رورح خلفا -اگرسنی مهتی! سُ فِهُ وحسينُ الرَّشيعة وتجان پدروماوربت الرحلال زادة إدس ازمن بردار- ومرابه حال خود گذار- صدالین به گوشم آست نا آمد-چه دیدم-پدرم حن دلاک است-گویا به هوآن شیما هو به یک تاپیرین - فالوس در دست بحفظ سشش لنگ و ده قبطناتنخ دلا که شاخ حجامت خود آمده لود ش لنگ و ده قبطناتین دلاکه شاخ عجامت خود آمده بود مسئی المنودم وبجائے آنکہ بنا بجرمت پدری بدرست و پایش افتر و پوزش به طلبه - ازترس جان دینے آسٹناتی از کش کمش دست برنداست م - وچو لیے چند ببالائے استرقیے زدم گویا بدوی زدم - میسید س گاہ پدرم سے کشنید کہ وائے وائے الدویدار پسرمحروم می تمیرم ایس عن برین بسیار کارگرافتا د-اورا رئا نمودہ موتے بہیا داں خود نمودم -کہ ایس مردرا شناختم ولاک است کہ ہر دفار نمی ارزد-پس بے توقف - ازینجا کھی ا در گذستنه و براب اسوارازخرابه چیسارنعل رو بدره معهود ومیعسا وگاه

شا دآن ملکامی

رفع خشکی اسیاں وتلائی بیخوائی شب قدرسے در آنجیا کے از ہمراہاں درمیب ان تاخت و نازیکوسفنار سے برخوردہ شت بمحض وترودسس رابريده وكوشش رسخات ى دربريشبيه برابل درخانه- ١٥٥٠مه بيأ نه سال كوتاه بالا خنده ردعم امه بريس قبائ لبسلي وركيان ميكم تركيت اورا الديكران ميكم تركيب الورا الديكران ميكم تركيب الودند- المي المركيب الم فبول ازبهم تشخص ترمى تمود ومنظنة سربهائ معتنا برواشت أيخست سركث ارسلان سلطان:- توجه كارة إ اسيرا- به آوا زنرم وحزين- بنده كمينه بيجاره - بيج كاره-ارسلان سلطان اسلم فرہنروپیشہ ات چیست -

بيك ازتركمانان ناتراشيد مشاع انيني جرا بيكار يؤرد وكرا الا ارسلان سلطان استشاع يعني بي آدى بروا من ما المرا من المان ال عِ عِنْ فَوْرِ نُرَّهُ كَدا - خانه بدوش - دروغ فروش - چا بلوس - كرېمهر آسے فريرد وېمكس مركش راا زخدا مى طلبند بنى دا نم ايس بلارا از سرما كے دورخوا بدكر در ج ه السلان سلطان اخوب اگرشاعری و بیجارهٔ - این زیرجامهٔ فضدنی و کیکیم ترمهرا الكجا أوردة -اسير:- اينها ازبك ديست خلية است كه حاكم كه برايش ساخيته بودم دا در اول اوراإز بقيه خلع انتكا ومردكوتاه قدرابيش يدند- مروك-توكيتي وكارت چيدت؟ ارسلان سلطان ا- مروك-توكيتي وكارت چيدت؟ سات اش ارسلان سلطان :- برد كم شو- پدرسوخية خرطا بأيشي مركه مي فوايي باش-پدرت را می سوزانم! سرت را می برم! بگو تا جست رم و مالداریوب. و مخلایا شی به ماست. مازان به برم! بگو تا جست رم و مالداریوب. عُلِنَا بِاشْ ، مِم بِالسِنْسِ - ملاً بال بهم أو الكرار - مال مروم كرا بهم أنال مي خور ند - ما أن المم أنال ولا بعد معلوم شركه القارم السياس وكلافان ، اصفهان بوده است كدفيداي الميان رگلادان ، محض گرفتن شخفیف برائے ہوہ (ماربین) اور ابرشفاعیت نزوبیگل بیلی چرب اصفهان فرستاده بود و است کر ایس کا میں کو میں کی کا میں کا میں کا میں کی کا میں کا میں کا میں کا میں کا میں کا میں کی کا میں کا میں کا میں کی کا میں کی کا میں کی کا میں کی کا میں کا میں کا میں کا میں کی کا میں کا مُلَّا : سبنده مداخل ندارم - مخارج خیلے وادم ؟ ارسلان سلطان : - کسے کہ مداخل ندارو و طیلے مخارج وارو بہ درخا نہ میں ۔ كارش جييت -الله على يال كدست ماصل (ماريين) رابين خورد-عامل انجامرا

حديث والأون على الله على والمناوية الله على المناوية المن

فرستا در تا از بهمه دا دخوابی کنم-۱۳۰۸ ارسلان سلطان ۱- این بمیری اصاصل ما ربین گیاس مخورده ایسست تو وعامل خورده ايد- قال كه إين قدر دادخواه غربي بودة برودرد شت فيحيا ق انطرف بمرايل قدر داد فوابي كن تاجانت برآيديم بره والمان في والم ا الزيزي عنى ارزيد مُلَائي بود - " الزيد مُلَائي بود - " الريش ما لا الريش ما لا الريش ما لا تریکانان گفتند؛ - بمرگ خودت بنی شود! با پدافت را ریخی که تاجرم قدرمشت وسيبلي بسروصورتش زدندكه بيجاره كفت حسالاكه من بول دروسهٔ انسانی خودرا بین او مرکبت دیدند وربارواسان در میان ایشان اختلاب عظیم بیب راشر - انجمع گفتند که ملارا بهفتی نباید ازوست داد-اما فراش د شاعر را بایدکشت جمعے دیگرگفت شد e sis is a police

کرملار ا باید برائے سربهانگا بداشت - وفراش را باید بنده ساخت وشاعر فضله است بايد الكاله اش نمود-بارسي بقتل شاعر بهم متفق بودند يال برود- تهد زىكر ، وكي تي الهرباني ومردي من سجنيد خيرا زيمات اودان ت رکفتم اسے بار ان دیوانگی نکنید- از ق فريا دبرآ وردكه اگرايي طوراسيت بهي حالاً سيار نوب وگريزدامن حياتش را بمح شانتيگان شادمان وريا بينگان يفتند اغرسمين بردادبه خط نخرشعران مين راد. ع دگرسترفلیان سیم مینانی براولوشته فلال حاجی فلال جاتی عصمانی عصمانی عصمانی در مرسع بدر واقعل خوشاری در میسید لشميري اعلا مرعنس ومرتوع متاع كه برست شان افتاده بود واكذار في المارية شكروه او دند- سي كه نوبت بن رسيد كبيئه دريغل شفته را بميدان a Branch Star Branch St. Janes St.

نها دم - که بجان شما جزای وستگیرمن نشد چون غینی یت من از آن ہم به گرانما به تر بود بیشترا زیم مورد ستایش و آفرین گردیدم و با تفاق گفت ندکه اگرسا لے دگر باما بمانی قطرب وزواں خواہی شدیہ بینید اصفهانی که ترکمان هُود جرمي شود!) انتسامنين ترتماه بنزئيا بدجاناي ارسلان سلطان گفت ؛ _فرزنود ویت سفید که رویت مراسفید کردی-یتی بهرهٔ برزرگ بودم- دینار-رّت ورآيار پررت را م درين حالت أگرمُروتني دمِن بجشارنا جاربا زيه حفظ بهال پنجب وانشرني دركم وچندریالے که در آن اثنار بگالگ نهفته بودم قانع شدم پس درمیان بشان برائے نفیم اختلاف عظیم واقع شد وستیزے برخاست که کم مانده بود-خوف درمیان وا نع شود الگاه یک از ستیزیان را بخاطرست پدکه بادجود مُلَّا جِرابا يدبه حكم شرع راضي نشد-بين كلّ را حكم كرد ندر تاموانق مشرع الورغينمت را درميان مجابين قست كو-يَّه ما إين كه قدرس الرس اموال ما ل خود ملا بود وشرعًا نيزمال بيت المسال بنقاضى تعلق واشت - بازبجر مشيخ رشخندواستهزار چيزے بكيد بالار رفت -

MA.

نثادآن ملكرامي

ازبحا وشاعربهم رفتارش تا ثير کلی ور ويح فاط نفتأومي بان فارسی مے פנו 200 فرص فلاصی توغوایم کوس ن میرآمیز بشنیدی وايل ن کرو-ڈانستانلیا لبانان افتاده بود-روز. ن مسرگذشش خودرا گف اونيز ازآن لقل مجلس دوستداري كرد-منترجم گوید؛ که برچند در اُ Marchin

بُرِع سَكُرَخُالٌ لَقْبِ داده - ولے از دا قعد معلوم میشود كه آن مردشت علی خان صباتے كاشی اسرت - كه درسنه (۱۸۱۲) دسنه (۱۸۱۳) عیسوی درطهران بوده - شاید مولف شخواست ته حکایت اوراصریگا بنام اوبیان نماید-در برحال سرگازشت اوقریب بحقیقت است -

المائية ومركزيشت مك الشعرارييزوا فتع على خال)

من درشهر کرمان نه ائیده شدم - ناقم فتح علی است - پدرم ورایام آغا محرِّفان غواجه - مدِت کا حسب کم کرمان بود - خیلے قصد عز ل وضائه خزابی او كروند-اما از بركت عزّ ت ورضوت وحيلت دست باونيا فتناية نده بگور برو و ده مزار نومان ترکه اوب تعرض و دست آندانی بيد- وركود كي بسيار مواظرت ورس ومشق بودم عينا يخدورشا نزوه سالگی بخوش بزیبی مشه ورگشت ترر دیوان حافظ دا سرا یا اگ بر و استیشتم وال بود يقور فالريا انظم كفتكو م كروم حتى وفية درزير توب مِن زنهار خواہی مطلب خودرا بالنظم سیسان کر دم. بست ومضمونے نگفتہ نگذاشتم لیلی و مجنون خیا ہے انہ ن مکتبی ۔ ڈراس کتاب انر تعربیف وتوصیف چیز ہا ہے۔ ی مانب بیاعثق بازی کل وبلبل ونعلق قیمع و پر وانہ دا د س والمحفل كرجا ضرمه شام مهمه اشعار غو دراميخوا ندم وبهرجية درآن ایام بادنشاه باصادن خان شقانی که بسرکشی و باغیگری برخا م بود-مبارنسن تمود- وغالب آمد- فتحنامه ساخم - در فتحنا مه رسستنم درمیان ابر کا بمیلان کارزار نگاهِ میکند- باغیار او فرود آمدن و یا ری كردن مي خوا بدر رستم درجواب مي گويد- جائے من درا پنجا خوب است أكر بيزيراً يم يمكن كالمنسب السرياش شاه خورم - وجول فتفاش شوم-

ياليس را بدهمنان شاه واگذاستهم-ازين قبيل بهات دومت يق درآل قصيده پيداكروم-درآخرگفتم كه بخرجال صادق خان ولشكرش را ت-چە بالىن كە آزدىست يادىشا ە يانمال شەيلىر ومرااز گرندگان شعرا ساخت كه در زمان بيش فرووسي طوسي من نبه م دربیج عصرما تنداویا دشانید نیا مده ونمیاید- وسلطان محسف وغراوی بندگی اورانشا پرنه سانحتیهٔ شدن سشبهنشاه نامه بنام او از سلطان مجمود^{هه}ین. غرون مشهور ترگر دو- از جانب شنی انجوانب وستور<u>ا می ارزایی</u> شدومن ببيا متضخوا بدرس كتاب را بهبيسند وليم نشي مارسي روم يوقع ما و النيد و ندر ب شاه كفتند كدر بينه معني خشك شد-ايين الدولة صدرا صغماني لرآيا من سنتيكر منيز آبی بود- به بهاینهٔ دوانده هزار تومان جریمه ام کرد-اما با دشاه بعد پیشه ای خوند منگ فرد. روزے درمجاس بدرگ السلطان محمود فران وفردوسی سخن مے دفت کر ورآیا سے بریت ال ابیات شہنامہ بادشاہ بادیک مشقال در دادہ است

من جوں مے دانستم - اسفن بگوش بادشا وميرسد كفتم الدورس السلطان محودنبيت بهخاوت بادشاه مالبت قطره بدرياست ديرااوا منكغ والكرانمايه ترین شعراداد-این بش از ۲ سکیس بایترین شعرابنی کرد کرمن بنده حاصرم ، و زنفاوت ازرین ناآسان سن) .

مشخفی ا حاضرین متجر کرمن کے وکھا وچگوٹ موردایں ہمداحیان تشدم ابیک دیگر بر ممران برزیان حال پر سسیدند-ومن بازیان قال جواب دادم سانسے برجیند معتدان مبلغ را با دشاه دستى بن نداد- اما دريشيخ رسا ند جنانچه مركم بدرم را ه عدم بغوایت را لغب ت وصافی بده کالت ملحکه) ی و انسیت بمسارا : ضبط کند؛ نه کرد-این ده مزار تومان با بین الدوله دوان^نده مزار جریمه ام کرد-بگرفت ۹ این ببیت و دو هزار تومان به با لِفظیمیا رک منب رمود که هرساله بينج بزار تومان از اكابر واعيان دراياً مَمُتُبَركُهُ وَأَعْسَيْسَا وْلَيْطِيلُهُ بِسَنَانٍ لِهِ وسالهاست می سنانم وخوابم گرفت راگرانیمارا حیاب منم روی بیم ازاحاً ن سلطان محود به فردوی بیشتر مے شود رپس ۱-

المنفق و المانابراشيك قطره بيش ودن بركس كه ديد گفتا بلد در قائل مرايده الم

بهمانيان تا آخرالزمان كم لحروا ند-ووشمنانش راليه قليل وكثير صغيرو كبير وليل وحقر كرواند وجول بقين دائشتم بركوش باوشاه مع رسيد مبالغروا فراطرا کے چند براں لوگزشت کہ باعطائے یکدیست فلعت اس انه قبائے بولی وشال کتیری سرو کمر- وخرفد سنجابی زیری مست نے با فرمان منافع استعرائے سرافرانہ شدم - برشم مقیاد سب رونه فرمان را بر پر کلا و زود ورخانه ننشستم وويتأن والشنايان بمبارك بادوسيريني فوري ومدندوميم برخود مى باليدم وبرد كى خودرا بردم افزول مے ديدم - بعدازا سينے برائے انتقام - ونيمربرائے جلب انعام - قصيده برائے اين الدولرسانتم ذومنين و ذو ولجهین واکثر عربی چنانچه از کم سوادی مهر را بمدح خود حمل کرد و در حقیقت 111111111111

The angles to

م او اود آرے در مذاق فارسی زبانا س بالات معانی لفاظ عربي يوشا نندر ركاكت آنها إزاله كردور المُعَلَقَ وَمُعَقِّدِاست - كَهُس دَكُ آن نتوا لد كروية لرنگال کودن بها فند- وسوداگران از فرنگستان بیا و رآند. ل ونداں کا وی سخت مطبوع طبع ہما یوں افت ا اعيان را ببوسيدن دما نم فسسرمان وأو وراس قطعه وندان با وشاه را بلولو - وخلال را بمتر وسلب وگوشت بن وندان رابشانها ستے مرجان عرض را ه پدیها کرفتر-و در س قعاً مبلغ خطير بمن رم إلى ندوشين أن مبلغ خطير بدركت اين تر كمهانان خطرناك افير ومن كه فلك را ريشنخند مي كردم. ريشخند اينان شده ام كه مي بيني-اگرتوپه بر اخلاصی من مکوشی - وات برمن شاید با وست ه از خلاص من بگرش نیاید-الما الما تنكه سربها بد بدكيست إلى ابن الدوله را دنجا نيده ام - چرا كه گفتم است م ككه كوك كرون ساعيت را بنداند-ا دارة مماكت را چكونه اداره تو الد 7 6 6 40

من چوں سے دانستم - ایس فی بگوش بادشا همیرسدرگفتم ؛ - درسخاوت سلطان میرونب ب ورسخاوت سلطان میرونب ب درباد اور منظر المرانساید میرونب ب بهخاوت با دشاه مانسبت قطره بدرباست دربرا دار منظر در المرانساید میرونب کرمن بنده حاضرم و میرونب کرمن بنده حاضرم و

ر الفاوت الذين تا اسان المسان المسان المسان المسان المسان المسان المسان المساب المساب

ام او او در آرے در مذاق فارسی زبانا بالاستے معانی ى بالفاظ عربى بوشا نند- ركاكت آنها إزاله گردد-م چنان غلق ومعقد إست كركس دك س نتواند كرد-یخیند می کر دم « رنشی ، خالصی من مکوشی - وائے برمن شاپد ا ما آنکه سربها بربدکیست ۹ این الدوله را رنجا نیده ام - چرا که گفتم اس این که کوک کرون ساعیت را نداند-ا دارهٔ مملکت را چگونه اواره تو امله

ازیں جمت بامن براست سے ترسم کہ کھ بسیا دم نیفتر تااز اندوہ وریخ ہلاک شوم دفت را برطن جُدار مربہ از کوب است میں برایان کی است میں برایان کی است میں برایان کی است میں برایان کی است دفع بیت ازاں بیجاست رضا نشاع الله کان وصا کی دیشا دلمدیکن) ولیے از آن جا تیکہ تو محب علی ومبغض متعاویم بیج باشد (کم کے ب علی میل معاویم بیج باشد (کم کے ب علی بر کمانان صرف ما حصل مقدرت و تو ال بر من از دست ایں تنگ چیشم تر کمانان صرف ما حصل مقدرت و تو الی خود کئی ۔ البتہ نزد ائم طاہر بن آجرت ضائع نخوا بدماند

سيداولا دحسين وآل بلكرامي

رفلاصی حاجی با با اردست ترکیانال و بارست برانبال فیآونی درست آمدن مصداق از خاک برخاستر فی می کشیندستان می

المستجدوية وعن كانيه كالمستجدوه فا و مرائيلا وعدة آل دادم كه بقدرتوال في المستجدية بالمستجدية ومنه آل دادم كه بقدرتوال في المستجدية بالمن الشعار المنافرة و ورفلاصي المعتودة و المنافرة و

کرروزی بکارت خوا بدخورد- و آل کے شاید- باکاردانیال بگفتگوا متیاج افتد-ترجمانی نما-

ر به ی سره و گردوخاک نزدیک رسید-ارسلان سلطان را حال دگرگول شدکه سره می ترسیم این گردو تو تیاییخ چیشه ما نبا شدر تندمی آنند-پراگنده منی روند-صدالے ذنگ منی آید-برق تغنگ یدیدا راست -اسسیال یدی دارند کری

بر ، م - بدین مد بیرو که بر بهدر ای مرد یات موسود و در اسیر بیسان می با فود و می گفتی - اگرچه و راول بر میسی گذرد - اما زبان وا رم - حالی ایشال ای میکنی و شبی گفت به بیشتر بر دیم - میکنی و شبی گفت به بیشتر بر دیم - و شبی حال ر مگذران کنیم - من بے دستوری او از بیشت تبیه اسرب را ندم - و او بقصد آ نکه مرا باز دارد - از عقب من تا خت - چول بسرپه به رسیدیم حود در ایک تیر برتاب نه روبروت رمگذالال دبدیم موالال را بیه رسیدیم برا افغاد - سشش به فوت نن از ایشال جدا شدند دروی برا ما فنتن بول با ما فنتن

شور دند- ما برگشتیم بهرچه ارسلان سلطان تند تر را ندر من کست د تر رفتم - تا اینکه دست گیرافتادم - از اسیم فرود آور دند- اسلحه و کمر بند پنجاه است دنی-حتی استره است بدیه پدریک دقیقه بین تحت بدناراج شد - فریا دکر دم .

بردرگ ایشان باتمکین تمام بتماشا ایستاده بود-از احترام وتعظیم نیروتان می گفتم-شاید شابراده با فندر بیشت گردن چند دورد که زدوباش

إوحلقه زدند امرفرمود تادستهاتم رابحثا دند شهراً وه إينا ه دخيل! دخيل! بناه شهزاده نگراشت کداریناه

ل سوار اینکه به تعاقب ارسلان سلطان سدفنه ، بو و تار بر کسنششند ا مام رضا قهم فورد ندكه وسيت كم برزار نفر تركم ان برچه سوگت دخور وم که بیش از بیت تن نیستند-ت جاسوسی و در وغگونی فشیم یا د منو د در که بهما بل إبران از باوتر كمانال بدين سوى وآن سوگران ورنگها باخت

رماية بجرگرستگي برجانه تزيكمانان ورنزدشما أولسياا ندبية دين داديد ندايمان منفدامي شناسيد

of the de

نه بنیبراسم و می برشادر پیزاست کرسگیدوا زیسگ بمتر-بجر تحويل خبزه جوابے نشنيدم - د آنسته که درشتی بیش نمی رود بالتماس و التجاطريق مزمى گرفهم كه مگرمن ثثل شمام النجاطرين ترى رسم مدهر من من ما حول ما وعقاب سنزادارم دانيد؟ آيا كم آورده ام و دبرآ مده ام كه بايس عذاب وعقاب سنزادارم دانيد؟ من شماراهم مذهرب وهم ولايتي إنگاشتم وجيشم ياري داشتم! ايس همه سرح مناه الدم وي درج من جراست من مناه الله المقال وخود غلط بودانيم ۴ رگروه چنانچه از درسشتی متالم نشرنداز نری ۴ وارى توي يال وبال على فاطرحي اكر قلياني جات كرده بمن تعار وف كرد-كه رفيق بيا قليان بحق اندوه مدار- دل خوش وارغم اندود مباش - بريم إنسان يريخواست فداست وجاره اش بدست اولست اَرِيُّوا بِن قاطرسيا ه راكه سوارم يحن را وندسفيداً فريده بودُ- آيا من مع وانستم مسييا ه كرد ٩ اين حيوان دير وزجو خور ده است - إيا إمروز كاه مى فور وفرواكه ميدا ندخار فوابد فورديا فاشاك باقسمت معاريض وبأطالع ستيره منى توان كرد- توحالا قليانت را الجن- اوفات للخ نشود- ووم راغينمت شمار - امروز بگذر و فرد ایم خدا برزرگ است مگراین شعر جا فظران طنیده -ماسه، (مروفت خوش که دس<u>ت دنتر</u>غرشمار) می از شخنان علی قاطر چی اندک آرام یا فیتم اختلاط را بابه گرم گرفیتم و از بهال روز از بهال روز از بهال روز بهر كاسه ام سافت و گفت بردرگ ما كيسر پنجيين ياوشاه اس لم خراسان شد-اکنوں بُقَرَ حکومت ازميت أغتشاش راه ازعادت معود ادم بمراه بردابث تماست. فرمان وردست وارد- كربرته المانان بهوم آردوتا بتواندازا سارت وغارت كوتابي بحند- وآن قدرسرتر كمانان بطيران بفرستندك درمیان ارک کلّه مِناً ری سا زندربروست کرکن که سیّنت ترکهان نداری

أرجيثمت كوچك وسرت بزرگ وسنيت بدبين بوو-امروزسه سب نمك مي خفت وفردا بُراز كاه به طران مي رفت -ر د لم می گفت وگو اپسی میداوکه برّاینها ظلم کنندگان را احضاً رست رمود- از دو تن ایشا ل سخت تظلم أ گفت پدر سوختگان پدرنان رامی سوزانم - پنجا ه استرفی ایس ابيا آوروند شمرده ورزيربالين ت - توہم دیگر برو کیے گارت میں از چیرت دہان باز ومنتظر کہ آ شے شاندام گرفت وہدورا نداخت کہ بازایت اوّہ!

ردمانم حوالت کنال گفت سشدم نداری در حفنور شهزاوه این طور به ادبی می شود-این بیده می شود-این بگفت و از حضورم برانار

نومیدونامرا دربه نز دعلی قاطری برگشتم کرجنیس شد علی قاطری برگشتم کرجنیس شد علی قاطری بی اظهار جریت و تعجب گفت تو توقع داشکتی عیر آزیس بشود خواه ایس غواه بردر کے ویگر۔ ہرچہ بدست شال می افتت دوایس منی دہمند۔ إندوستنت يؤآب إشرف والااشرفي زرد كرفين ازدان فاطرد سسنته ل سبزگر فتن است ؟ مرو كه شامزاده است - نه باز يج اگردس داري برار-

من نيز ربيزه چين خوانش بودم - چول باز شهزا ده به منزل رسيد ودلاکی پیش گیرم - دیدم که کس سرخودر ابه تینیمن که بنجاسوی كاروكان لنك مي ما ند-اگردكان براه اندازم كايم وننومند- ربان باز- فوسس آواز - خنده رو-بدله كو- با آواز فوش-مردم را بنوست پدن آب شتاق میتوانی ساخت- و با رسخند وسوخي بدلها راه نواني يافت- فرق ارمشد به خيال استحصال اجرو أواب ى آبند-برائة نجات از دوزخ ووصول به بهشت از بيج بخير رو كردان نبيتن ومترات بيش مي آيد- ازعطايا

وصدقات الشال كامياب مى كرود - بياو بيا دلب تشدير كربلا أت بفروش اما دنهار درظام علیت فی سنجین الکتر با شدوی تا پول گیری ے مدہ ہے ل مَرُّهُ هُلِي اللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ بدبرآر كه بركس بشنو د- ولطيفها و بكنته كا سند ندروشعر فاینان خوال که همسه کس ر ۱ خوش آید ﴿ سادہ لوحی وطیا فٹ درونی زواراں را بہ بین کہ بآل ہمہ ترس وہم نزکمان از دیار وور دست خرجهائے گزاف می کسنے وبه زیارت میآیند با این گونه مردم چه کار منی توان کرد- به اساتی بناك خِرَوى تناك يوست يده جرى سنندتا چه بهمندر تو سرجه ميسكوني بدا و پیغمبر بگو- ویگر کار مدار بهن جینب روقات پیش ازیں در ہمیں جا ہمیں کارکردم ۔ وازپول سقائی یک قطار قاطر حزیدم اکنوں برخین - وکمر بندے جربین ما قلاب خطائے چند کمر و وحست و قلاس جیل فل جیل فل میں استحال ما فل میں ما در اور مثناک ما ورأب جفن خوا بالده بعدازال برازآب بنو ده واخل صحن مفدس امام رضا شرم ونوبت بشرنما في رسيد-افتتاح سخفرايب مراس سيلام الله على الحسيق ولعنة الله على قاتل الكسية إن

> آجے بنوش لعنت حق بر برزید کن جاں را فالے نے مرفارشا ہ شہید کن

عجب آبِ فوست گواری دارم م جگرد اختک می کندروندان را می ریرود " تشندراسیراب وسیراب را تنشدهی سازد- باغ بهشت را با این آب سبیاری می گنند- آتش دوزخ را بالی سب سنروی نشا نندا چول دو روز بدستورالعمل فاظروي عمل كروم-استاو شدم ((معلوم است - ور چنین کار ا علم بعد ازعمب ل میآید استفایان مشهدرا بهین که چنم برمن انتاد- آب درد فان شان خشك شدر بهم چشي برخواستند- وبه بهالنه اينكه مراحق سفانی درآ س جانیست فواستندلسرچیشه بهنرم دا به بندند بعنی اند الآب النبالام - آب ندم ندراما ديد ناركه حريف آب دندان وباب دندان نيست - فابل اين است بزند ومشك بهمه را پاره كند-چينم بوست يدند كويا خدا وندمرا برائے سفائی آ فريده است - آب كل آلو دو مدبوی انبارها ﴿ تویا خلاو بازمرا براسے سعای الربید، سب و کونژ می فروختم - و نمی دا نبیدم از بهان الم آب را از ده کس از بهان از بهان از ده کس از بهان بهان بهان بهان به از ده کس بیشه جیشه می برسته زوارتازه رس بود می گرفتم بازرا و مرسیده - وغیار از چره نزلن بنها می از را و نرسبیده - وغیار از چره نزلن بنها می از را و نرسبیده - وغیار از چره نزلن بنها می از در او نرسبیده - وغیار از چره نزلن بنها می از در او نرسبیده - وغیار از چره نزلن بنها می از در او نرسبیده - وغیار از چره نزلن بنها می از در او نرسبیده از در او نرسبید از در او نرسبیده از در او نرسبید از در او نرسبیده از در او نرسبیده از در از در او نرسبید از در او نرسبید از در از در از در از در از در از از در از نشذربيا بان كربلا جرعه آبے بنوست بد با كلاب مشهدمنورسرور ورامعط سازید مشک أب ہے ہم برائے فدا سبیل کنبیرگاه کا دانیں قبیل اشعار نیز ہا ہنگ

فوش مے سرودم بست بن اسے تف یہ رحمت گلوتر بیاد آبروسے وض کو شر باب آبین ول صیفلی کن پس از وسے یا دعباس علی ک نزاب ست اینکارکوٹر نم است ایس بود عینا چوعینا سلسبیلا مزاج او مزاجاً زیجبیلا باآب دناب ایس گوندگفتار واشعار خود خاطر فرشان زوار سے ساختم کر بولیں نواب نوست بدل آب مشہدوآل آب من است انعام و احسان نوار بمن بیشار بودوقط ق آبم بهدر نمی رفت و تحت از اشعارم بهایمی شد

پوں دہمہ عاشورا رسسپید کہ ایرانیاں را دیوا نہ رمصیہ بدعت باستے بیجامی سازِ دینواستم من ہم ہمزمشک گر دائی بینسائم تعزیبہ روزعاشورہ درمیدان ارکی تمساشا خاند آیام محرم است در حضور شا ہزادہ والی خراسان بریا شدر سال قبل سقاً ٹی رگاؤیلیں ا نام در مشکب گردا نی گونے میا بقیت از بگناں ربود ہ بود-گفت ندکہ از اگاؤ میش ماید باایستا و ندرمن بمسیان ا مرم - سرا پایم-از زخم تین ولاکی خون الود تا بمربر بهن مصلے در غایب برزگی براز اس بردوست ورزبربارگان المرافض زنان آپسنه آپسنه بزيرعت رفه آمرم- و برآ وانه بلپ به مدح ششا هزاده و بمرتبه خواندن سنشه وع کروم-شا هزاده برانوش ٣ مدريك الشرفي انصيام انداخت - مردم ازاحيان اومتعجب والأ بررد مصمشك سوار بودم- آوانه آفرين آفرين بلسف سند- از آفرین حضار رگ عزابیم به حرکت آمد- طفله دیگر خواستم - برمشک بر بنشا نم در قبیم دگاؤمیش ، فرصت یا دیت رخود به مشک برجست و باطفلان بنشكسدت - اگرچ بروك بندگوارى نباوردم- والدك مخل كروم - اما إذ مهره كيشت صلات برخاست - كمرم حم! معلوم شدكه ركا ويشن كا رخودرا ويدرة ودراتن قدر ب مشك برداشتن برجانگذا سنسنه است - اس بود که اسب سیا بی سفانی را فروختم و مانشود که از آب و بهوات سفانی اند و شهر بودم - حالم بداز وقت ورودم بمشهد بود-علی مت اطر چی باکرایه طران رفست بردد - و سم به نصیحت شدیمی رسس بدر خواستم (کافرمیش) را بمرافعه کشتیم و دبیت بخواهم کفست ند بهروده است

عارضه تودر ظب ابرعبارت از خدیشه است - ودرست ربیت دبیت افرات فدرشه رانص صربیحی نیست - خواستم وکیل مرافعه بگیرم - گفتند زنهاد او کیل مرافعه بگیرم - گفتند زنهاد او کیل میرکه بهم دعوا بهت باطل و بهم آنجه داری از وسندت می رود وعوا بهرا براهیگان بخرند راضی نه شدم - بارسه مرم می شکست وصدایم در نیبا مد
تصبیح کردهٔ میتر دولا جمین اوآلی بلگای می میرون میتر دولا جمین اوآلی بلگای می میرون میترون ایسان می میرون میترون ایسان می میرون میترون ایسان می میرون میترون ایسان می میرون میترون میترون ایسان می میرون میترون میترون

وركنگاش حاجي با با وليش في و اگروش في مراد

درمشهدفرادان است ومن مم اندان جرگه بدم نیم آیر این بود کرمشداند کاررا بقلبان فروشتی نها وم محت کمیا می جند برقل بهائے کمر آونجی ستے ۔ رقوطی براستے نهادن فرقلیان در بیش دو به طبره پر از آب در بهلوقها برائے ، متنبا کو بردوش منقلے بروست، آویزان انبرائے متعدو بدیں سوی و پ ا نسونی بدیں اوزار نو تدارک این کار دیدم مفلاصہ با آل اسباب

ىنبىرازى سىنوسترى - كاينى - در تركيب وتر وافزايش والميزس بابرك درخت وكياه مهابت ورست انفداوفلق مداشتم- جهار قيم شتري بريداكر دم اعالي اواسط -اسافل-ارا ذل-ا واسطرا يم مخلوط - اسافل راتمام مخلوط - ارا ول را حس و ، بفراخور جال بشال بهایت مختلف بنمودن كشاورزوك تے پریدودادن ہ تے قرض راہیج فرض منے وا**ن**ہ ال استادي بخيه زوه - درشمير بشمين باهرة از ليهاني ورميان رتبيج مزارو انه برگرودست وركوچه و بازار و- شيئًا دائم مي طلبير-كه زمرة بيندكان آب مي شد وسرابن برائة فرسيامرومان سسن مايرار ورياطن نوش فور توسشكوسهم في حرايف درد مان الدك سلسلة دوستي

ما<u>ں خیلے محکم ن</u>ند مرابسنروم درویشاں بر"د-اگرجہازا پشاں سودے نبی بردم چرننباكوك مخلوط بايشال مى توانستم داد بوقليان بهم از نوك شال مى عد رفيا والدا ما والكفتار وصحبت ايشال حيال انوشم مع مدركة ثلاثي ما فالمن عصد الشير دروين صغر ادعادت فويش بينتر للركرم فليان شده بودروسي ا فمود ماجي إحيف ميست تورايا إس عقل وشعور وليده بأطن كور باست تل بهم مردم من باگستای و بے شرمی جها که ندکر دم-ولایت منودم آن جرز و ساختم امرده زنده کردم ؟ از لذیذ دنبوی چیزے برجا نگذاشتم-ورسايه كمناخي وبي شري كأنيكه ما نند لواد حقيقت من بي خبرا ند ابجیزے مے تثمر ندروا زمن می ہراسند-از فت لندران بزرگ وازابدال وأفياد مصن المندجرااي قدربيت مايه بالشي كرفليان صنه وشي را ما به گذران سازی میل آس نه داری که تبهاک درویشان منسلک مثوی - وبه سلقدر خاصال ورآئي يبني دم سوي-داست است لباس درولتی درظا برکم بها وچرکین نماست وگذران ایشال الدربوره وربره وفوان ديگران آما إبى نقم لقمة است رنگارناك كه در الدوضتن أى بكريمين وعن جبين احتياج نيست أزند كى درديشان تنبلي ونن آساني ست فدوسلطنت وحكراني بيس شاعر جرخوب كفته- رحافظ روضة خلوبرين خلوت ورويشان ساير محتشى ضرميت وروايشان است

و منه میرد بین مون ورویسان است همی موسی ورویسان است و دلته دری شوداز بر نواس فلب سیاه بین کیمیائی ب نیمی دولت و ویشان ست و دلته دار منها شرغی از آسبب وال بین کلف بشنود و دریشان است با رسیه مروم زمانه با زیجهٔ وست ورویشانند- در مایضعف نفس و ستی شفاد ایشان هے زیمی و دریش بهمیری خدیم به بها نا تو با این بست مداده اید فخر و و دران مند درویشان بلکمست بی و خبید ایشان خوابی شده به کمنیان این سخن راتصدیق کنان بهمیر بیکیار به نشویق و نرغیبم برخاست شد. و من بهم در باطن این کار اعتبات

خرقه درویشی کا د بربیم برویا نیست و راست است مراجنال بوا دمست که بنؤانم خوا ندونوشت ببكه فارى قرآن وحافظا شعارسيدي وحافظ نيزبهستم ا: ويشهنالمبرك تمتّع نيستم اما إبن قدرمعرفيت درطريقيت نهكما كم كه كافي بإشد وباإيل جرتيات بنربينقاوات اوليابانهادن نشابد كرى باشند-ورويش رامايجيت ران لازم بيبت مايدًا صلى درويش كرما داريم نشاخي ويص شرمي است - بابنجاه باب إين منركة لوداري-اگراند كه درگستاخي وبعشرى يهفرانى -بكرون من كرمرت كالمرتشدكل ومالك بهشت ودونده فيهم نير دروًا قع اگرخطرا تنبكه مرعبان كاذبه نبوت برخودگرفیته من بهم مے كرفته. ما نند سبغيران در وغين ببغمرالوالعزم مي شدم-وبرخلاف شق قرررار مجره ومي كروه بهين بس بود كرچها رنفريد من بگروند "باكستاخي وبي شرمي شائع اعظم دولي مرة این زمان ی تواستی شدر سخنان دردبیش هلفررا سائرین تصدیق-دبمن سسرار نودند کداز فلیان فروشی دست بروار وبطريقت ماكمعترنز وبلند ترازان است باكذاربس راست أنتباه وعرت وعده داد مدركه ورنشست ويحرير يك سركذشت خودراكه مايدجيرت من خوالله بيان كننديمن بم دروان برصاحبت ايشا نبيش الربيش وغرب وشتاق شدم

ستيداد لادحيين شادآل ملكرامي

گفتارباردیم سرگذشت درون صفرودونفررفین او

دوز دیگر بازبعادت معهود در یک جاجمع آمده-در هجسترهٔ دوبه باغیجه-بر مک قلیان بدست بیشت بدیوارنت سنه بودیم در ویش صفر-بحکر ریاست بر دیگران پیشی جست -سرگذشت نخودرا بدین نوع بشود کا تمود :-

يدرم لوطى باشى حب كم شيراز وما درم فاحشهٔ بود - طاقس نام ازس پرر وما ورفياس فرز نارنيك توال كرد -

ركاين نان فطيران آن خميراست)

بهدم وبهم بازی نرمان کودگیم - بوزینه گان و خرسگان پدرم وسائر بهم کارانش بود- بدستیاری معاشرت جانوران - و بسب انمروی حبیت بودین بودی می خود و آموشته دریا نزوه سائلی نوچه لوطی بودم - باچشم بهمه بین وعقل بهمه دا ن در آتش خوردن - و آب از ده ن افشاندن و کار و بلعیدن از چنبر در آتش خوردن - و آب از ده ن افشاندن و کار و بلعیدن از چنبر مستن برروستے بند بازی کردن - وسائر نز دسستها وحقه بازی با مسرآ مدا وست ران گردیدم - از آنگاه آثار نز قی دبرزگی از ناصیه می باشی با سوزم مند - شورعشفی بوا سط سار با بی که خوا برش با ندرون باشی راه داشت - بگوش من رسسید - به نزد میر زایت دویدم که در میس زایت و با در با مرکب دویدم که در میس نا در و تا می می رسید و با در این با در و تا می می دوید می باشی راه داشت - با در کب دوید می باشی دا و داشت - با در کب دوید می با مرکب دوید می با می با در د با سطور معی با می با در در این با زار بر سکوت بساط عربین داشت - با در کب می دور آخر آن

گنجاندم-اگرچه مهنوز جمالت را ندیده ام- اماعشقی ندیده بمال است-رگوش پیش ازچشم عاشق می شوکی ملازین تعشق قبل العین احیانا

زردی کاغذ به دردی چره - دسری مرکب با شک خونیس و بج مجی سطور استواری و با مجی سطور استواری و با محتی سطور استواری و به و قالب داه عشق اشارت بود به چند مغز بت استام و درمیا نه نامه نها دم ریعنی از موید چوموئ شدم - واز ناله چونائی - کبابه و اسیلے - یعنی می از فراقت ایم کبا بم بم بلاک - عنابی گذر شنخ - یعنی ا

عناب لبالعل نرافن نوال گفت چیزے کہ بجائے نرید جن نوال گفت نفالی بینی دوئے دشمن سبیاه شود با دامے سفید یعنی ا با دام سفید سربر آورده نرپوست عالم خرندمن نورا دارم دوست عالم خرندمن نورا دارم محروم نسنانی ۔ میٹ نامہ برایں شدہ کہ امبید وارم از دیدارم محروم نسنانی ۔

امر براین شد. ام بردوارم از دیدارم محروم اسان ی ۔ اسے داست نے فروی دیدار و در براج ، والستان

اددوق نامه بدین آب و تاب جبن از خود به برندا مرد است مرد است کرد. به به میرزااسی ورسی معشوقه را سراغ وادم میرزا بهوائ آنکه مزد یائی گرود آتش با جبه به دوش میشرخت نه زنبوری باشی تا خت و قضیه را عرضه ساخت ر نبوری باشی تا خت و قضیه را عرضه ساخت د نبوری باشی راعشق با زی من با دختر ش گرا ن سه مد و در سهان روز من را سن با عراج من از سن براز صادر نبود و بدرم از ختم شا برا ده می ترسب بدر و به ما از به جنی ورقابت من بجائے جاره بوئی و ایمال در رفتنم است بهالی کرد دروز و گیروقت که به و داع یارا ن یعنی و ایمال در رفتنم است بهالی کرد دروز و گیروقت که به و داع یارا ن یعنی جا نوران پدرم در سن به باره گفت فرز ندعزیزم سفرو دوری توبین ناگوار است اما جه چاره و میاره ندار دیمندارا شکر به باتر بریت با سن در بیج بهاگر سند نی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سن در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سن در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سن در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سند من در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سند من در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سند من در بیج بهاگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سند من در بیج به باگر سند شی مانی - چیز سے به بتو میدیم که باتر بریت با سند که بی بتو میدیم که باتر بریت با ساخت با در دست با ساخت با در می باتر میدیم که باتر بریت با ساخت که باتر بریت با ساخت که به به باتر میدیم که باتر بی باتر میدیم باتر میدیم باتر میدیم باتر میدیم که باتر و در می باتر میدیم بات

بحزیدر بربسر کسے برکسے نفے وہد-آن ہم میمون بزرگ ایست کرسرآمدر میمونها اسب اور اوست مایہ سازر دست آموز خود کن-اما بجان من که بقدر من دوسنش بدار برپایہ که من رسسبیده ام- توالبته خواہی رسسبید با ایں میموں طالعت ہمایون است رپس میموں را برشانه ام جهانید و باآل

سرماید اندادو بوم خود برول آمدم - مسلم برمن سود مست دستر اندید عملین واند و بهناک دراه اصفهان را پیش گرفته سالک میمونی چنان فرمطلق العنان بودن سعادت بهب کرانی است - اما مفارقت آل جمه ومطلق العنان بودن سعادت بهب کرانی است - اما مفارقت آل جمه جانوران مالؤف و ترک شیراز معروف و علی المخصوص محرومی از وصب ل یا رندیده - کرموافق قاعده بالیستی لیلی اول و شیر پی نانی با شد چنان برمن ماتم در دل نشست و بات رفتا رم بملی فرورفت با میمون خود برسر سین شیمی و با ای و ناله شروع کردم بهایهائ گریمکردن که

گرم با د آمدے محبوب سیم اندام وسنگیں دل گل ازخارم برآوردی دخار از با فربا از گل ملامت گوئی عب شق راچه گوئیم نمردم وانا کرحال غرقه ور دریا نداند خفت برساط

ازآدازگر بهام در دلیشے آز تکبه بدر آمر سبب گریه ام پرسسید. در و دل پالا پاز نمودم بدرون کید به نزو در دبیشے موفر تزاز خو برو بس درون می در سرد وضع بعینه ما نندمن بود حتی این تاج که درسسر دارم از دست و درسان ما دا چشیا انسش چنان بهول انگیز دوحشت آمیز بود که زبر قو انسان ما سیم بیکرد.

ار دیدارمن جینمان درویش جسارشد- تدرے با بک دیگر سرگوشی کروند-آنگاه درویش وحضت انگیز روئے بدمن آورد-که ما نیز باصفهان مے روبم-اگرے خوابی باہم مے روبم-واگر بخست یادی کسن دوراا زخاک برمیداریم به بیندین اینک نام او و به گفتگو قلیفن دا قبول نمودم و به گفتگو قلیا فی کشیده براه افت دیم به درولین بهیدین اینک نام او در دراه بامن از در بیگانگی و دلسوزی برآمد و چول از کار و بارم اطلاعے کامل بهم رسا نبر به خرم و خسندال گروید بیس از ترجیج درویش بلو مطلح کری و فضل در بوزه تبقلبدم البرک این طریقه وسلوک درآل مسلک تنکیف کرد و که آگر مرا بمرشدے تسبول کنی و کوچک ابلال من شوی - تراازاو تادگر دانم بیم خودازا قطایم - بعداز آل از بخوم و سحرد پرخیات سن به توراکا فی است و با این کا از بهمه جیست توانگر فیلیم شام عسد این کا فی است و با این کا از بهمه جیست توانگر

مبگفت - اگردم فرگوش را در زیر بالین کودک نبی - فواب ۳ ورداگرخون فرگوش باسب فورانی با دیک قوایم ولاغ میان و تشد دوگر ودچشم و سنخوان کعب گرگ اگر ببا دوئ طفلے بندی - جرآت بخشد
اگر دوغن گرگ بلیاس زلنے مالی - شوہرا دو ول سسرو مشود - ذہر ه گرگ دافع نا زاتی زن است - فون خروسس بیخ باه ناخن بد بد زبان بندی - وحبیث خفاش خواب بندی را شاید - آما بهترین نسخه مهرد خبست کی گفتار است - دور حرم سسسرا با به خصوص در اندرول شریدارش بسیار است و دور حرم سسسرا با به خصوص در اندرول شریدارش بسیبار بیروج الصنی بین اودم سفے تو اند دو - بهرگیاه بیش او سیز سفے تو اندر دو - بهرگیاه بیش او سیز سفے تو اندر دو - بهرگیاه بیش او مید - حیال چم مرا د یدسیز سفے تو اند شد - از بر فلیل سختان بسیار گفت - دچیال چم مرا د یدکه آخر به تکلیف سخت ناگوار برخاست وال این بود-

- صفرا باین میمون تو مالک آنج و تسارویی و شرنداری - آما دبازنده بلامرو تا او او ویم چسند بلامرو تا او او ویم چسند بسازیم - بهای حسال در دو نیان توانیم فروخت - گرینیس دای که بمکر بیمون علی الخصوص بیمو شنے ازیں عبس کر تو داری - اکیر حج تن است برگر به بلعد بوست بنی ادبار زبری است شرباق چرسی موص خاکشرش برگر به بلعد

باتمام اوصا ف بيموسيغية انتبيل تقسيليد وتردستي وجاسيكيه وحبيسيله وزيركي-

ماننداد شود-بیاتا اورازندهٔ مٔسازیم. شهادت میمول بدان بهایونی که درشتگی و فراخی یا رغمگ ار بود-شهادت میمول بدان بهایونی که درشتگی و فراخی یا رغمگ از بود-برمن نا كوار منود-برو الحليف برخاستم-نا كاه جيما نن برافروخت وبركشت برُ السَّة بينين پر باو-ورگهائے گردناش پرخون منیرہ خبرہ برمن تگربیتن گرفت - حساب كارخود راكردم ك اگر سررضا فسنسرو دنيا ورم - سيلت ذور بميان ميا ورد-وسرم بب ريان وسعدود-نا چار دل بربلاك ميمو س نهادم- دُور ازراه دردرهٔ خَلُوتِی آتن افرد خست - بیجی اردمیمول را بربيج دغدغه خاطست رمر بريد- وجگرويوشت بينين را برداستند. باقي اندامش را بسوخت - وخاكسترش را نمام درگوشهٔ دسستمال بجوز بندی خود

نهاوه بهاه افتاویم ـ

چوں براصفہ ان رسبدیم باس لوطیگری بلیاس درولیتی بدل کردہ رواية طران شريم مجمض خبروروما بطهران- دعاجويا ل و دور في خوا لال اد ہرسوستے ہمارو سے اور دند ماور سے برائے فرز نار فودو عائے جشم زخم می خواست - زین ازبرائے سو ہردعائے عقداللان توقع وانتان پهاوانا ل حرز تنيخ بندي - وختران دعائے کشاد ي بخت ميرات خوامان و عات مرك مورثال مع خواستند- اما منتريان يا بدار ولقهات عرب وشيرس ورويش الدرونيان بودند-كهم مجتنة نتاه دابه نيروسة سحر ومنحصرت خوا ستند و واحب الأورولين مركسيا بود - ازا دويه جند از قبيل كس كفت ار موت كرگ - بييزس - استخوان بوم - پروبال يره دغيرونك يره زين ازاندرون مخواست كرور راشدانهم بألؤال برتر باشد حب گرسمون را بدوداد- ویگرے با ہم جدوجهار بهنوز مورد یک نگاه شاه نشده بود یک بخت ازخاک نزیمول بدوراد الشب معمر ما ننار فهوه براؤ شارب علاج جاب جب صورت فواست چه شرس بداودا و که بصورت بمال ۱۰ ما زنهار که نه در شاوی کنت

وبهٔ درا ندوه دوستے در پھرکش۔

بارے بولهائے فنالب یار ببازواں بلکہ بناف زنال بست وجہائے گنرہ بسیار کیلق مرداں فرد کرو۔ دریں افسانہ واضونها من ہمہ جاہم اہ دروق سٹاگیر کردن ہمدست وہم با بودم اما دینا رہے بکیسئرام واخل نشد - وہیموں مرائے گال از دستی رفید ہے۔

با دروین ابیدبن به مالک و نواح لیسیار پیمودم در پاره چا با مار انجیشه اقطاب و او تا د و در پارهٔ مقامات بنظر مسلنا دوشیا دست بروست می او بر چیز نباک باخبر و سقوی کردیم - از مرجا و برچیز نباک باخبر و سقوی بیم از طران باست با بنول و از آنجا بمصر و حلب و شام رفیتم - و زبنار رجه ه بخشی سوار روا ند بندر سورت مست دو از آنجا به لا بهور و شایر روال

خوبی براتیال باعقاب واخلات ایشال یادگار گذاشت - بیرال جهال ویده این یادرا آنموده با نکاربرخاستند- اما بارسوخ سخنان درویش کاری از پیش نبروند- درویش را با ویدبه وطنطنه و فن نمو دند دایشک میرندا) حاکم برات بالذات افش اورا برووش تا بگوربر و و خرج اولیار پرسستان گنبدی برسرقرش بنا نها و که تا قیا مست نه یا درت گاه ابلهان است - مر انهی

من الرمل ورویش مرتے بنام کوچک ایدایی او بقیة الجیسشس را باطلهات و نیرخات اوتالاج می کردم کوچنام موستے واستی ال او فتن من خرج میدادم و میرخات او تالاج می کردم کردم کوچنام موستے واستی الدونتن من میں الدونت کی میدادم و میں توبرہ ناخ الدونت الدونت الدونت الرور آن میار من المار میں این کہ اگر در آن مجارت اصرار کنی میں میں این کہ اگر در آن مجارت المراب میں میں این کہ اگر در آن مجارت کا داندا کر در بی گرا بر المراب میں میں این کہ المراب میں میں این کا در الله المراب المراب

بهجا هے انجا مد- ابنکه سرگزشت من سنگری براره از اصحاب او بود- استان کی میزاره از اصحاب او بود- استان بدین گورند میزارده از اصحاب او بود- استان بدین گورند بدین کورند میزارده از اصحاب او بود- استان میزارد بدین کورند بدین کورند کورند

(سرگذشت ورولش دوکس)

المرامن الما في اود- اله الما بال مشهور شهر قم دا زبر و ودرع چسنا لا معروف و برواطبیت عبا دت وطاعت چنال موصوف کراب وضویش را بریدن شفام بر دند و غیاله اش دا بسنام دوا مے خور دند - با جند برا در بود بم روم عنواست که ما به به ما نند اوبا شیم - ایس فت در برما سخت گرفت که بغریب و زمعت و شدیم - وایس صفت و دماطبیعت تا نوید شد - عاقبت در میان مردم چنال بدر دوغ ندی و دوئی مشهور گرویدیم - که در بیج جانے توانسیتم سربرا ورد کمن بست ده بخصوص گرویدیم - که در بیج جانے توانسیتم سربرا ورد کمن بست ده بخصوص جنال کا و سفید بیشانی در آمدم که از برائے خلاصی از نشاب آل باختیال کو سفید بیشانی در آمدم که از برائے خلاصی از نشاب آل باختیال کسون در و بیا ال ناچ ار شدم - و با عدف نام بر دار بم قضائیت تر بیشان گاری باختیال کسون در و بیا در بیا می به دار بم قضائیت تر بیشان کا و بیشان کا و بیشان کا و بیا عدف نام بر دار بم قضائیت تر بیشان در و بیشان نام بر دار بم قضائیت تر بیشان کسون در و بیشان کسون در و بیا در بیا می به دار بم می در بیشان کسون در و بیا در بیا بیا در بیا بیا در بیا در

اولین سفرم بطهران واولین منزلم در طران در برابرخا نه عطاری بود
مینوز درست و را منجا جائے گرنشده بیره زینے بشدت برجتم امتر

در بکوفت که بهما به ما استنا دعطار سده کرده در کار مرون است و وائح یک سود مست نیفتا د مرافر شاه و وائح در و ما در با این یک سود مست نیفتا د مرافر شاه و وائد می با از برکت نفس نو فنو سے بیدا شود بیون در نزل خود فلاست کیره ندن و کا خان در ان می از می از وائد می از وائد و کا در این بهرا در این میان و مرد چنان که اگر سر سوز کنه ا نداخت در بین با در میان آن واثر و ما مرزن و مرد چنان که اگر سر سوز کنه ا نداخت در بین میان و میان و میان میان و میان میان که واست مرده و است میان و میان میان و میان شیشها و کا سها می بیار برا و دوائد شده می با در بیرامون بستر من شیشها و کا سها می بیار برا و دوائد شده می با شیخه از این می بیار برا و دوائد شده می با شیخه از این و دوائد شده می با شیخه از این و دوائد شده می با شیخه این این می با دو دوائد شده می با شیخه این این می با می با دو دوائد شده می با سال می با دو دوائد شده می با شیخه این می با می ب

قلیان مے کشیرو مے گفت کے گارایں مردالہ دوائے من گذشتہ تادعائے ورولیش چرکند کو بدارورویش تا زوراتا شرسے تا زواست جو جہ تہادالال برمن افتا دہم ہمربرآ مدند و دید ہا برمن دوخت سف رمنہ آ ہیئت متجاب الدعوائے با فوٹ نفس و فاظیت نفس بالمدان و کا غاز غواستم (وحال مہانا لفافہ دوائی بودہ است من سرایائے آل کا غازرا خط خط و خانہ خاندسا نمتہ دمیان خانہ ارایا نفوش مخرع و مختلف، انباشتم س ازال کا غاز را نما ما و رمیا ن شاہ کا سہ درآب مل کردم و مربیش بلعا نبام ہمگناں برانتظار تا شرد عاسم من شاہ دیارہ دکردن ہا کشیرہ ۔

(ناج كسند توسيداورادس)

حکی گفت" اگر عمر این مرد باقی است متا نیمر این اسمار حسنے وایس اشکال متبرک بشاغائے اوکا بی است - وگرینه من - نه بلکه ابوعلی سینا) بهم اندگور در آبد-کارے از وبر شے آبد ہ

بهار وقیقهٔ چند مروه دار ماهوش و بهروش انتاد-بدرازان با حالت با عش حیرت بهمد به بکیمن دهمیم مراز ماهوش و بهروش انتاد و دخشال بخشود و مسراز بالین برشت و دخشا از بخشود و مسراز بالین برشت و دکن خواست ندارگان چندران مشه کردکداگر (ابوعلی سینا) کناب قانون خود را بوست بلعا نده بود آنقد رشفه نمیکرد - خلاصه خلط و ما ده و شکه نماند تا بهمارسه برها بماند -

من درباطن باخود اندانندیم که آن کاغذ باید لفافهٔ دواسه مفی بوده باشد داین بهرف از تا نیران داز بخوع مرکب دورنطاب بهر دانتا نیر دعائے مجرب خود محل کنال گفته" اگرمن مخی بودم -البته این مرد نامال مرده بود - از طرف دیگریکم این حال را تبا نیر مداوات خود نسبت دیان گفت ایج چیز بجزای دواسخ من این فدر فقه منی آورد -اگردواسی من منی نود این مرد خرشی بود -

من نفته صبيم-اگر نوعكيم خويد بودي مرادوا سنة أو بيش ارد عاسة من من الله من الله و عاسة من من الله و عالمة من من الله و بازد و با

عَلَىم كُفت وروين بابا وراي كه دعات خوب مع تواني لوست وق لقلم خوب مع تواني گرفت حرف سيست اما بهمه كس مع دانند كه درويشال كيتندا وعيس تند اگر دعا نا نبرس كند - كمال من برم كها زبر كت انفاس درويشال واند

من گفتم " توسک کیستی " که بامن باای برزه با دمان بیالانی بهمن غلام شاه مردان و مداح خا ندان عصمت وا زبرکت اولیا بعلوم اولین واخرین آسنا و موال اینکه جهالت حکیمای ضرب المشل است به با تعت کیر تدبیر جهل خود میکنند و اگر بمیارے شفا یا پدشش اوا ده آید و واگر بمیب رو افتا در و میکنند و اگر بمیب رو نقد برجنین رفته است و اجل عب لاح «مرارد» برو و برو و برو قت ویگر مریض دیگرت بحالت نزع افتا در و وست از و سیمنستی بیابات مرا ببوس نایا دعا بفریا و دوائی قورسم و نایایت نادانین را بدای و بیم مرا ببوس نایا دعا بفریا و دوائی خودت مین از آن ای نمیست که مرشد تو بهم بنواند و ایل خودم و برگ خودت مین از آن ای نمیست که مرشد تو بهم بنواند و ایل و در بوزه و شمن خسسان وروده و بیس برضاست و بعد از برا در ماشق سوال و در بوزه و شمن خسسان وروده و بیس برخاست و بعد از برا در ماشق سوال و در بوزه و شمن خسسان و در وزه و بیس برخاست و بعد از برا د

لن نزانی روستے بن آورد-

من ہم باجواب ہائے آپ ند ہوم قب بلہ پر واضح اکاراڈ آب و تا ب پنخنان در شدت وسنسیاسا ب سیلے ومنت کشدگیسوا نمراکون رخیش را گرفت رخیش را گرفت رخیش را گرفت رخیش را گرفت رخیم و بد با د کرفتم کر بہا نم راور بد اسٹینش در بارہ وسنے را گرز را کسن دیم و بد با د دادیم بر چر بیمار نعرہ ندو ۔ آئیجہ بیمار واراں فنسسریا دکر و نار بجائے نزمین وکم ما نارہ بو در فوٹ در مبان واقع شود - عاقب ن زید خود ابیاں انداخت درخان رامی د ند کہ ایس ہم ہی العند رم او ۔ کو تاہ کئید کہ شاکر د داروغہ درخان رامی د ند کہ ایس ہم ہی العند ماو ۔ کو تاہ کئید کہ شاکر د داروغہ درخان رامی د ند کہ ایس ہم ہی العند ماو ۔ کو تاہ کئید کہ شاکر د داروغہ درخان می د ند کہ ایس ہم ہی العند ماو ۔ کو تاہ کئید کہ شاکر د داروغہ درخان می د ند کہ ایس ہم ہم اللہ و و لولہ جیدت ۔ اندیا ۔ وہ د می دید م کر تقصیر را از د می مین د ومراما نند کسبکه کوه الوقبیس را با دعا ازجائے تواند کندر (الهمیا وشرامیا)

چوں جی کارر ابرخلاف مراوخو و ید روم درکشید جبته وکلام ش را برواشت تا کرو و - اتا پیش از رفتن موستے ریش خودرا با قار رسے از ال گیسوان من جمع وگست را کرد - و در پیش جیشه من بجلو و انشست که اسے نرخر - جوزعلی - پہنچ میسدانی که وید کیکٹا رموسئے ریش ور طهر ران بیک قرآن است ؟ خواہم وید سنروا ورحصنور "قائے امام جمعہ او وہوا وارانت کیج ویکیج شدہ چگونہ ازعمارہ کہہ خور و نہائیتا برخوا ہیدا مد-

المرج في المنار ولم مے خواست كه بدر صنيا شرا مام جمعه برود و مرا آن جا بخوا مهند واين ماية شهرت وصيت من شود - آوازه شفا نے عطب ر بخوا مهند واين ماية شهرت وصيت من شود - آوازه شفا نے عطب ر ذكه از معتبران بود) با وعائے ورویش تا زه رسب بده بهرسوئے پیچید نقل من نقل مجالس شد - پس از صبح تا شام مبنوشتن عزايم و ا دعيم وليفرا فور حال بهرس مجن الى كردن كيمه وكندن جيب مشؤل شارم وراندك مردن ما لك ويئار سے اسار شق بهود عمل وفعل از عطار تجاوز محل أرست و المار شران بالى دو است مقى بهود عمل وفعل از عطار تجاوز به باره سنه مائن از من مے دونت جرازعطا رشها وست ناممة به باره سنة من از من مے دونت جرازعطا رشها وست ناممة ميل وروست و است و به بركس مے منودم من اكنوں درساية نرندكاني ميل وروست و است و با بركن مي منودم من اكنوں درساية نرندكاني مي انقلم نارا من نيست مي درعام تا شر مجرب و الامون و است و با زاز من مي منودم بيني مورون مي منودم من المنه وازا نجا بجائے مين مي و در نظر مردم خوار مي شوم بسبک سفرے کنم وازا نجا بجائے وگر مين مورون مي مورون ميني مي و در نظر مردم خوار مي منوار مي مورون مي مين مي و در نظر مردم خوار مي مورون مورون مي مورون مورون مي مورون مي مورون مورون مورون مورون مي مورون مي مورون مي مورون مي مورون مي مورون مورون مي مورون مورون مورون مي مورون مي مورون مي مورون مي مورون مي مورون مورون مورون مي مورو

چوں نوبت بدروین جی رسے پر گفت -اگرج نقالان سا

عادیت آن است کرس شنزرسخن دا دراز ساز ندامامن فساند خود ا

دنفهار دروسیس سوم می از از ای ای از ای ای ای ای ای ای ای من پسر کشتب واری سستم پیول قوت حافظه و قدرت لا فظه ام دا دیار از افسانه و حکایا نبیکه در فارس پیش از هر زبان است بیشترست را بمن آمونست و از بر کروم - و چول تنجیبهٔ سسبینه را از نفود این تهنر ما لا مال کردم و بخرج و صرف مستند و قابل مشام - لباس در ویشی و سخنوری در

 وصے خروست برسے ایت اوم وقے گفتم-اینک شی بلند به درویش برب انا بھو کے۔ شا ہزادہ چگونہ از کام غول رہا ئی یا فت - وچہ طور عول راہا یک صرب گزرسر باپش مثل گئٹ بدختی اس خورد وخاس کرد "تنبلان بائے معرکہ و دیوانگان نقل وافعانہ ازان بے عاران بنود ندکہ ناست بندہ بروند منہ ازل نادرستان بنودم کہ برایگان روانہ شان سازم -ایس بودکہ اکش افقات وعدہ نقل بزنگاہ را بفروا نے انداختم - وکیئہ سرمایۂ نقل راتی افقات میں منوال از پہلوتے بیعاران اسب باب گذرائی منے ساختم اکون جی بندم و چوں جیب وینل بیعاران شہرے فالی می شود - بشہرے دیگر مے دوم -

تصيح كرده سيداولادسين أوآس بألامي

له نی باند

گفتاردواردیم دربیان دریافتن حاجی با باکردنیا دارم کافایت سرت و با نادیشه کارد بگرافتارن

بعداد استاع سرگذشت درویشا ب از حکایات مرغوب وطلوب ایشان بهرفهند وسب پاس گذارگشتم- بدین صب ال افتا و مرکه بقدرامکان از حیل و آ وسایش ایشان بیاموزم و کهلقهٔ ایشان درایم- (درویش صفر) از افسانه د افسون و کرامست فروشی و دعا نویسی انطلهات و عزایم اطلاع کاملم بخشود نقال نیز از قدرست نقل و افسانهاست نو د باطر این معرک گیری و سخنوری و گ جیب و بغل تهی سازی بن بیاموخت و کتاب با ساختی و در ابعاریت دا دستا

ارآل المستقيد شوم

A Style Style

کتک ِ گرفتند- بیره زن انها در داروغه در آمد- و روستے بن آور د که اسے کہنم اصفیمانی وجال سیرت عاقبت خوب ومت تبلہ آفست او۔ یدر سوخت نا کے مردم مشہدراز ہرمینیا فی حالابعب روشاہی کا گرفتہ چوب بخورانا وندست نرم شود بجها پوب وفلک بیاور پدرنا ناحن است

في القوريائم به فلك بركث بده شد- وباران جوب برسرم با ريدن گرفت رگفتی ده مزار زبانیهٔ جنی بشکل داروغه و پیره زن دربرابر جینیم. با آمینگی، چوب و نوائے ناکه بشکن زنان مے رقصید ند) مرجه داروغدرا بريش خود و بگور پدر و ما در و محبب ان فرز زران عزبرزش قسم دا دم - و برجه خدا-ورسول والبيار واوليار وآئمه بدست راشفيج آوردم سود سك مرو برجيرا زحضارالتاس وورخواست استرحام منووم - فائده ندمجسن بد-از رفقاً من خودوروانيان أستمراد فمووم لب نه جليا نير درعا قبرت از

ضریبه جوب بنیاب وتوش مربوش افتادم-و فنیک به بهرش آمدم فوور اسر پدادار نداشا تبان محاط دیدم الما ته براسته ترتم واظهرا رحروت بكريتما أا وغارب أفاباتها وميات وسایراسسها کم را نیز بنارای بروه مرا سروا و در تا به برجا که صفی آیم بروم د خداریم تروه که منزل نمزویک، بود-خودکشال و بر پسی کشال یا آه و

ما دخم بار- وورو ول یک روز ورمنزل خود افست اوم - روز دیگر مع آمام فنا در المرا نيز شرياب أو عد والسند و بدرور أو مع فنا در الد جران بم و في جني زي و نكافوت أو بروه والآن برم آماد و مكيم شاره اعمر بس ماره و مما كيم را خوو نا در اندك مد في برويا بيم وصله و بنيار با فن - و با فراه اف او م

که در دوم بمشهد درساعت نحس بوده است من کرمنے دائم قردرچربرج بوده است ؟ اقل کم شکست بعدادان ناختم ریخت اگر قدرے دیگر بهائم شاند خونم بریز ندچه به الذال که تا پا نے دارم - انیں ویران شده بگرزم -پس قصد سفر طسسران نمودم - ونریت خودرا بدرولیش به بشودم پس قصد سفر طسسران نمودم - ونریت خودرا بدرولیش به بشاری بکشودم پسند بدند - علاوه بر این (درولیش صفر) به سفر کی راخواست کاعل ایسان برای را درولیش با در افتار افتار افتار افتار کارحضرت خرس است یہ بالله بال بی ال رفتن کارحضرت خرس است یہ بالله بال بی بی ال رفتن کارحضرت خرس است یہ

علام المراج والمديرون كشيدازاب ورطرفت فيش

پس قرابه وسشیدن کسوت درونشان داده خرقه وکشکوله و تاج و پوست تخت خربیده - بدوش وسرانداخته و گذاردم - وبا درویش مبلت سفرین م

چنال بردوم شناق رفتن بودیم که خواسیتیم بی رفیق عزم طریق کنیم از از از اوری بینی خواسیتیم بی رفیق عزم طریق کنیم از کلیا بینی نیخ سق می تفاولی زنیم روروبش مفرا بعد از وضو و دعائے فال امام جعفر صادق کلیات شخ خرا باشود - این عبارت برا ۵ در که خلاف رائے خرومندان است بامب دریاق فیمارت برا ۵ دبده به کاروال رفتن "این فال مجر مثال ما نغ خدا مدان .

دربهنگام جسس کاردال از قضایه علی قاطره جی بر فوردم که تا زه به بخشه رسبیده بود-وبرائ طران بارگیری بوست بخاراتی میخوست از در بدارم خورم و خست ران قلیاتی جاق کرده بدشته داد-داستفها رحال ایم میرایتی منود-او نیز از ای خود رابد رط بق بخشود که بخشود که با بوست بحث اداتی به ترس ترکهای از مشهد با صفهای و شد در اصفهای و در اصفهای و در اصفهای بود شد فات که گفت که گف

ر پیته است.
پیم من از مرگزشت خود واقعه مال پدر دا از بهمه کس پنهان می داشم منواسم بعنی فاطری بهم بروز دیم امّا از درو دل پک بر زورے بقلیان زده دم نواسم بعلی فاطری بهم بروز دیم امّا از درو دل پک بر زورے بقلیان زده دم که دم و دور ده و پیف پُر زورے بحثورت علی ست طرحی زدم که ریش و پنتم اور دود شدود و در آخر و در آخر و در آخر گفت که از اصفهان قدک و تنباکو و تنکه بر نج برزو در می واز آنجا بال برد به شد آور دم حالا چنا نجه گفتر از پنجا بطهران می دوم و برگرون من که شارا بطهران برسانم در در اه و نیمه در اه بروقت خست شوید - بر اه خد الرف تر قاطران خود سوار تان می کنم -

شاوال بالاي

گفتارسیردیم بیرون آمدن حاجی با باازمشد ومدا ولئے در دِکمرو جاوی معرکمبری او

در ففت برول آمدن دردم دروازه گفتم "بروا مشهدا می وفرد تا نی!
الهی مثل سفهر قوم لوط زیرو زیر بشوی که اما از ترس بدیر سوئے وال
سوستے من گریستی کرمیا واپلے از مقدیبی بنو مدو بسزا سے بے اوبی
مشهد مقدس سے نگسارم کنند دورویی صفر نیزیامن ہم لعنت بودمن از دروچوب و فلک وادار درولوک و کلک بردد مشهد میان

مے گفت رفیق توہ فوزہوائے ونا پختہ بیلی نان باید بخدی تا پختہ شوی ایک اندیں اور ساعہ اللہ میں اندیں اور ساعہ اللہ میں اندیں اور ساعہ اللہ میں اندیں اور میں مدمہ مات فیلے خواہی دید ولے پہشر بختا کہ چر ہزروز گار مال کئی۔ مثلاً اثریں صدمہ داروغہ ایس تجربہ را ماصل کردی کے داروغہ را فرصف مثلاً اثریں صدمہ داروغہ ایس تجربہ را ماصل کردی کے داروغہ را فرصف بلباس داروغہ لبنشناسی بیس دریش خوگرفٹ) کہشل منی دایا ایس فی سال سال دی کہشا منی دایا ایس فی سال سال دی کہ اور دی کے ایک سال سال دی کہ ایک کا دی کا د

گفته-رفیق-نواگرے خواستی در مشهدیمانی-کار در دست خودت بود۔ درصور نشکہ مواظب منسانہ وروزہ است باشی وزبانت راازگفتن ناطائمات «نگا ہداری- یا توجہ کار دارند ہے"

كفن رانست است اما معيني كراه ومفان وريش ست وطليال وريان ماه مارسي مرودون وتيتم وحشد المكرديثوم - قليال

مذریات وسندراب مفرح ذات من است - به این دونفس کشیدن برمن حرام است) اگر مے خواسم مثل اتام پیشین درخلوت روزه بخورم -شاید ممکن مے شد- اها باس بهمه دعو سے ولایت وکرامت منافات داشت واسیکے مانس رمن آوم کہ بعیشه منظور نظر باست" اما درسف رب بهانه واسیکے مانس رمن آوم کہ بعیشه منظور نظر باست" اما درسف رب بهانه رفعی بخ من ایکم اخرے با نیبت خالص روزه را مے توال خورد-

وسے اسراس بیوا مدرو۔
جملاً تا بہ سمنان بیو قوع واقعہ کہ ون بل ذکر باشد۔ رسس بیریم ۔ مگر انکہ روز سے دو بیش از رسیدن بدال مقام دروقت یا ری بعلی قاطر ہی در باربرداری۔ادہماں جائے کم م کہ سقائسک تہ بود۔ صدائے طراقی برخاست ۔ ودر دغرب عاص شد۔ ونا زمان بہودی آل بہب ازماندن برخاست ازکارواں ناچارگردیدم۔وچوں ترس ترکم سان ہم باقی نماندہ بوکہ۔ در آنا در وبش صفر) برائے ایس کہ از لذا تذریب میں از نا در وبش صفر) برائے ایس کہ از لذا تذریب میں ان برخاندہ میں میں برائے ایس کہ از لذا تذریب میں میں میں میں میں برائے ایس کہ از لذا تذریب میں برائے ایس کہ از لذا تذریب میں میں برائے ایس کہ از لذا تذریب میں برائی برا

ورند و يكي شهر ورمنفره تخنت پوست خودرا انداختم وبها دن درولشال - نفيركشال و يا بهو يامن بهويا من ليس - الابهو - نا دعليًا مظرالعجائب - كويان نفيركشال و يا بهو يامن بهويا من ليس - الابهو - نا دعليًا مظرالعجائب - كويان مناست نعره كشيدن و نفير زدن گذرانست ما مردم ، ز ، ر دوم خردار مناست نودرا فلست دران بصورت عجيب وغريب آراسته بودم سيست نودرا فلست دران بصورت عجيب وغريب آراسته بودم المعنقادم اين بود - كدافنون و مكر فاست آمون مندرام - درآ مناخوب

مرق و سه دن بین بدخاخواست و نعویدگرفتن شیسا مدند و بدید آنان به خرد از ماست و عسل و میوه بنوو - ور و کمرم بنوعی شدت کرو - که زمین گیراندم - و مجستی ستے طبیب افتا وم معلوم شد که ورسمنان کسبکه منطر به طبیا بت بدور دود و کس است دلاکی و نعسلاندی دلاک بخون گیری - و ندان کشی و کسستان بن دا ای شهور بود - و نعلبند می مهرر شند به ور بیطاری دورمالی انسانی نیز درا غلر شی کرو - کیس سفیار سد فریش دانی

فرنونه پژگوی و کمسنشنو پوُد-بعداز قطع امپیداز سردلاک ووست و پنجرّ نعلبت باومراجعت مي منوو تد- واعمسال اور اازمعجزات انبياست بني اسرائيل مع شمروند-ازين سه نن مرسه بينروفت من بيجاره ٢ مدند-برستنفق براینکه این درد کمرانسرماست وچون گرماضدسماست اورا علاج بجزداغ ببست فعلبندر الجبت أسفناني بدابهن جراح قرار دادناه نعلبند زنیکے زغال بادم وسیخ چست دبیا ورده - ودرگوشه مقبره سیخها را سرخ کرده - بعداز آن مرا وافرونه انداخت - وبا آب برجیه تمام تربیشق جهارده معصوم جهارده جائے مرم را داغ کرد۔ وُفعے کہ سیخاتے مرم بگردهٔ من حبب پانید ند- ومن از ته دل نغرهِ من سریاد برمیا ور دم حاصر بن دہنم را نی گرفتند- کهصدا در میا در که خاصیتش مذرووخلا ص سك وننها وروال كوشدا فست وم وازرس بي برستارماندن باست برول تنهاوم - زما ن كشيرتا جائة داغها برشد - ومن ببودى يا فتم-بمرراا غيقا واينكد ببيورى من بجهت موافقت اعدادستها باعدادجهاروه معصوم شد-وك راشك مماندكر من سرخ نيزاد آلات معجزه است امامن فودنیک میارات مرکبیب وردم واحت درآن کوشر بود - و لے الترس نفسم در بنی آمد - ناخاصینی باطل شود - الله عید الله بس ادان بازراه خود بیش کرفت یم-اما بیش ازراه افتیاد ن خواستم بهنرا زمانی کنم- تدارک معرکه دیدم در کوم دروازهٔ بازار- درمیان راه دورمیدانچه که در وقت ظروک تنبلان اود-شال و دستمال خودرا تستروه- با دبیوق وسنگامر - گرم کروم - چیچ با کردنها نے کثیرہ چشمانے وريده ونا تها باز - برامون ما گفت ندوس ورميان وشيدم زنان - تعليم ورا موخته بوم) بيري كون تقل كروم را ويال اخسيسارونا قلال آثار چنيس رواست كرده أندكه درايام خلافت لارون الريف دريف اد ولاك او دعلى صقال) نام

اسادے اہروہر وسٹ کہ چاہد شران انٹیادے۔ و مور ج

بے زوے بی کی نے انگریس اور تراست پردانکٹرٹ مشتریاں وأزد حام مكائديان كتافي برآن عارض سنده وغرورين برآل واشت كذبجز برزر طان كي رامحل بني كذاشت وبجز سرست ناسان ولول خيج كنال سرے نے تر است پرمعلوم است امیرم بهیشه وربغدادگران است. بهیزم فروشاں بررد کان رعلی صفال بی امدند-کرجعیت از بهسه جا بیشنز بود- نامیزم گران تر بفروشنداز قصناروزی میزم کشناشی زانسادی رعلى صقال ، بع بخرا بارس يرف برخر - ازراه دوربيا مدويعلى صقال كفنت-بياوا بي جوبهارا بخر-

رعلى صفال رااز سنسنيدن لفظ چوب نا در سيني بخواطرآ مده به جيزم فروش گفنت - کیب پارخوب مثلال مبلغ مے دہم- و ہرجیہ پوب برروم

خرتواست مے خرم۔ سندم فروش قبول کروه صبخہ سیع جاری شربیوں بار خررا برزمین نهاو۔ وبهرا خواست على صقال كفت -

توبهم چوبهار آخویل ندادی تابها ابستانی- بالان خرت نیز دانه چوب)

بهيزم فبروش سرايمه شده -كهبيزم كها! وجوب بالان خركجا! گفتاكه دراز كشيد مناقشه عظيم برخاست-آخرالامرعلى صفال بارخرد بالان سندرا كرفت وبيرم فسروش راور دست بني رواله كرو-كبركي ولت

هیزم فروش پیش قاضی دوید قاصی از رعلی صفال و ایمه د اشت رو سن الا در برزومفتی رفت مفتی مشتری علی صفت ال بود حوالن كي شخ الاسلام كروه - بيزم فروش دست بدامان شخ الاسسلام ند شخ الاسلام جواب گفت ورآپات کتاب واخب روسندت در ایل مسل نعن صریحی نبیدت تا برشرع وتقل کم قطعی در این با ب توال کرو-الميزم فروسش ازميان درزفت عريض نوست زردز عد دروقدت

بهميحد نتحضاً بدسيث خليف واوسالبيث وا ودسى وعدا لب خليفرا نتبيدة البد - فوراً اورا بحضور طلب ربيزم فروش بخاك افتاده وست برسينم

رصم استاد-ظبف گفت "اسعم دعویز" دلای دعوی افظاً من باعلی صفال ومعنا با تواسي المجول احكام شرييت بلفظ قائم وعقد زيع وسترعى بالفظ جاري شود لفظ مناط اعتباراست وگرند احکام شرع بے قوام وامور عامر بد نظام بلکہ معامل اللہ معامل میں میں معاند واعتمادا فراد واحاد بیکدیگرا زمیان بیرود درعفنر يع لفظ (همديوبها) وكرشده-لدابا يدمهم وبها از حثيب اينكروب ازان الم على صقال باشد- وبالان خرنيز جون چوب است ازآن ولاك ميشود بسار این صحبت ظیف میزم فروش را پیش فواند و در گوسشش سیخنے چند گفتت که كسى نشنيد- ويهيزم فردين ماخرم وخورسند باخرسي يالان روال كرد-

بول بدینجا صبیام از نظل حکایت بازایستنادم و کشکول فودرا بین یکال بگال جامرین بدانشتم کر اکنول شدیتًا مثلی - بدفقرمولا برسدر تا تمته حكاست رابكو تم يول معرك لشينان راسخت تشيخ حكايت كروه يووم . بالقيمات ما مداوه . بالمرت مداوه . بالمرت مداوه . بالمرت مداوه .

ورميان كم كيمانديس فنم فرونس بنجوى سخفي من لفت والميزم فروش ديس ضمت بوسيداف الغرب بالان دارون ورفت بعداد جدري ماند كيكم إن نقار وفكراي باولاك در شته باشد بدكان على صفال آمده كفت-خوب أستاد ولاك رالماضي الفي كأن كأن اكنون نظر بالتنهار وناملاري نوس ويك الد وقائم ميخوا بعم لذب أستادى وهارت سراتي تراوريا، بهرسرمارا بجيد معتداشي على صقال مع خيال با اوله بط مزور فواست بحول سريزم فروش سا باك وبالمرورا شد. ولاك يرسيد كرفقت كو وبرم فون كفيت الى عاسدت مباورم بين الدوكان برون أمده -افسارخر راكدورا نزدي بستاوه بكرفت وبدوكان كثياكرانك رفيقم بيا وسرش البزاش

94 على صقال برأتشفت كمسرشل نوتي نزاشيدن برائي من كم بودكه بايد سرخرت لا هم بتراشم ؟ مردكه شوخيت گرفته است - بارنشخن دميكني ؟ بروگه شو- وگرينترا بايين ن بدرک میفرستد. این مجفت ومهنرم فروش را از د کان براند-بهنرم فروش نشر کایت بخلیفه بر درخلیفه سرستگے فرستا ده علی مقال را بااسیار ستراسي فورأ بباور دند غليفه روبد ومنو د - كرجرا مير رفيق اور المح تزاشي الكرقراريق بترابشدن دوسرنبودهاست-على زمين خايرت ببوسيد كريا احير المؤمنيين راست است امّا مّا مّا اكنون خررفنق انسان نشده - والمنكه الل ايمان - رفافت انسان افرمتصور عيبت -غليفه نزيك ببخند بار- كرراست است-اما درصور تنيكه يالان خرشا مل بهيزم بودا شد سرخريم شامل سرائسان ميتواند شد سنتال جدر الجوب بالان خركه تضور ميكنده ازاين حيثليت كسراست - داخل مقاوله أمده ولوا نكدسر ظرباً شد-وجوں غرض ایں مردا زسر رفیق مسرخریش بود البند سرخراورا با بیر تراشی - وگرنه

سزات فواہی یافت -پس علی صفال بامبالغے صابون سرایا پیرخه را در حضور خلیفه و سایر حضار نیزن بارد در سرور بارد در معنان میراند کرد. در معنان میراند میراند کرد. بارتبخندواسترات ايشان تراشير وفليف يرم فروش رابا انعلع فرانورحال وك دواند مود وآواره عالن وداد طبقهم بنداد بيعيد -

نفيح كردة ستاولا ومدان والاسلال

الاسمنان نشادان ببرون آمام-ورد كمرم بمبودي ينزيز فتراود واني جمال آل داشتم و كرول برطران رسم كسوت درويشي رابراندازم - وبالباس بيمودم-ناكاه أياباركاد بشت سردراسيد درجيت كثودم تكيف منود که اند کے آرام کردہ غذائے بخوری ہوں ہواگرم بود غنبدت شمردم در کنار کشت زار برلب آپ نشستر۔ اپٹی را بحث زارمردم سردا دیس از قالج زیں کیستر ماست چکیدہ بحثود ازیاب جیب شام اردستا کے بڑا زجاد وسه نان وازجيب ويركفن وتندح آب فوري وكيت تنباكوفي وجند جيزو يحربا سنشش بمفت سريبانفام وراور و- وبااشتهائ تمام بهمدرا بخوردیم بعداد آل افربت جواب وسوال ادیفیدت مال فند- مالدیمی را در به این او معلوم شدکه را در بسرو وضعم معلوم بود- سرکذفتم برراز انکش - اماسرگذشت او معلوم شدکه جا بار ما کم استر آباداست و موزمت جربت وشادی می خبر خلاسی ما الشعرا دااداسارى تركانان بطران معيدو ولخفى فوداانين فربحباياد بروزندادم رج کان جرائی الم ای اود کردادول را بری ناید گفتن کا برای جان بوال نودم کا گویا میسالم جنال کے ا وروتیا بست باز الشرارتا باسترا بادی وسالم رسید ویون

اوضاع او درستی ندانست رخبر بخالواده اش مے برم ستا براستے او ضروریات بخل بفرست ندریں از بغل دستال کا غذہ ہے بیروں آورد-وچوں ہے سوا دبود-ازروئے بنج کاوی برمن دادتا بخوانم - وازمضونه آپش مطلع شود فی ایکا

كاغذاول عربينه بودبه باوشاه غشبانه وتتضمن شرح حال كرفياري وايام

اسارتش بدین مضمون:-

النامی و کوستگی می مدور نه بایان ورفست اروش به آزوش شاداد بود که محسروی از فیض حضور ساطع النود وظلم و قرآن گرده نساس بخدانشناس نه چندان موترک که بهجوری ودوری افکر باست ش کودی بایس به خطش انتیاس نه چندان موترک که به بهجوری ودوری افکر باست ش کودی بایس به خطش انتیاس نه و دریاست سلطنت و شهر یاری و گو برکان عظمت و العالم است و الدولت و الدولت و البحد الدی و تو برکان عظمت و العظمت و الموات و الدولت و الدولت و البحد الدی مودر ایش الموات و العظمت و الموات و الدولت و الدولت و البحد الدی مودر ایش الموات و الدولت و الدولت و الدولت و البحد الدی بایش قافت المولی الموات و الموات ا

فالتدارية والمراهم المراهم الم

سرد کا غذ نارا خوا نده و یا نده بیده بی یا روادم - پرستال خود نها و از فوق
ایسال خرسلامت ما انتجرار وازگرفتی مرد کان بایش بنین بند خود میکفت کرار نزس اینکرمی اوا ویکرسے بنش دسی کئر - ویش از می ایر خبر را برو - روزوش استان خرد ایس سارا بر روزگرفتی - ایسی لنگ شرا بر ایر و دادم - تا از کرسوارم - از بر دارم کرسی بردورگرفتی - واکسی خود را بدو دادم - تا از محقد اساور د -

پس ازیں صحبتهائے بردوسے چن بزم الزشدت ختاگی وکوفتگی بخواب از کاروبار ماک الشحار سرگرشت نتی کائل دارم اگرایی مرفوه را من بمرم و از کاروبار ماک الشحار سرگرشت نتی کائل دارم اگرایی مرفوه را من بمرم و برا و دارد در من بم مرارد در الربیش را میگونی این مت ررکه چاپاری سواری مرفود ارد من بم دارم - و آگیکے اسپ اور الزعقب میاور دند بس جنامل دستال کاغذیا پار راکشوره کاغذنا ظرابر واشتم - وباسب برزگر سوار رکاب نان از راه طران تا او بهدار شود کی خیلے بیموده بودم - باخو به تاربر کار اندیش می که از چاپار یک روز بیشی - بدراز بیداری باخو و به تاربر کار اندیش برود با اسب بیداکند - آنهم بکن یا نحم ند با نورس بیداکند - آنهم بکن یا نحم ند با نورس بیداکند - آنهم بکن یا نحم ند با نورس بیداکند - آنهم بکن یا نحم ند با بست می تیک را برفر بیش برود به بها نا بینکه از سفر می آیم - بدر فائد و پس خود را بلهاس متحارف تبدیل کرده به بها نا بینکه از سفر می آیم - بدر فائد و با مک الشحار و او طلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک با ملک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک با ملک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک با ملک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک با ملک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک بالک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک بالک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اشکالے در تاربیر نودران دیدم - ایک بالک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اندگالی و در تاربیر نودران دیدم - ایک بالک الشوار واطلاع از کاروبارش بیج اندگالی و در تاربید بی خودران در بید با میک با میک ایک در تاربید بی با میک با میک در تاربید بی با میک با میک در تاربید بی با میک در تاربید با میک در تاربید با میک در تاربید بی با میک در تاربید با میک در تاربید با در تاربید بی با میک در تاربید بی با میک در تاربید با میک در تاربید با میک در تاربید بی با میک در تاربید بی با میک در تاربید با میک در تاربید بی با میک در تاربید بیر بی با میک در تاربید بی با میک در تاربید با میک در تاربید بی با میک در تاربید بیر بی با م

تصيح كروة ستداولاد حبيونشك وأدن ملكرامي

and willi

ع داخل طران شارم روفی الفور بمبیدان دا دم از تندی وتیزی ا د در را همعلوم ت دلال این فدرعیب دانشت که آگیه ؞ۅڔڹڔۺؿ؞ڲڣؾ ۥۅحرون عران ناپوغ زن رى فوروى كول وكابل وكمراه ار من متیر مشدم به پنوں من سیدر نگر دم داوفنول كردم باقى نسيه مباً ندم جول فرصيت جايه زون ووى سرمعاً ملدرا بهرب نتدراه بأزاركر فنتم- كلاه رپيم به وناج دُرويشي را در بغل نهفته بلمورت ميافران بسراغ خانه بالعجمالين برار ورخت سفيدار وانارروبر ويش خبياً باني باآب روان ودر فنان بورك جنارك از زبان حال فانه غيرت صاحب فاندو السند مے شد-ورفان فیم بازوناروفن ویصمداورورباز آثار آ باوائی کم-وإي معنى باميد مزوكاني وليلي نوش بوو- مع ذالك بهالات انرفيل الرا ل ودي كال بآواز بلندگفتر مزوه! مزده! خان مبآيد-ناظر گفت يعلى چه و چه ميگوئى و چه خان و كے و كها و كو وجول جرارا بيان كردم وكاغذرا نشان وإدم باشادى دروغين لباندوه راسين نا ظرکفیت- تورا بخیرار داست است که که خان ژنده اسیت ۹ لكي زوويم حالي فرداء جا يار-ازين باعرليضه ازخان بباوشاه له وبإنامهٔ چند بدا عیان دولیت میرر پس سراسیمه و بوایهٔ وار بناکرد بحرفهائے بادر بروائے زون ک خداما! چرفیاک بسیر تنم و کجابر وم و چربکنم این بود که خان مرده است رحتی زنش هم درخواب دیده بود که دندان سيايين كربهيشه ورومسكروافناده اسات المذاحكما بايسته شوبرس مروء باشد وباوشاه نززين ألفنذا سننا بينكه مزوه است تميدا مرده -كفتم-خوب-حالاتوم كوفي طمأ بايدمرده بانند-وباوشاه نيز كفتذكه حكماً حروه است- امّا من النجير من مع توالم كُفنت- إين است كرشش روز پیش انیس وراستر آباد زنده نوده است و حکماً باید زنده باشد اینکه زنده است شيدانم چرازنده است انشار النرسفندو يگريايات خود باشات واظهار حیات فودخوا بدآمد-پس متجرومتفکریا ہے کشید وگفت - که مرکاه حالت وافعہ ایس حارا با مرک قطعی اونشنوی برا بنید اوسرایمگی من تخرنخوایی شد-اقلأ بإدشاه اموال اورااز خاله وبرك وسازجيز اموال جا ندار مانند تنيرال كرج - برتز فرميرندات شابراده بخشيشائيا - وبش مصاوره سند گفتارشانزدیم تذبیرطای با با باشفنال حال وکرفتارش عوا

باخود می گفتم فرب پیش خدمت باشی داسمعیل طلاتی با آن کذائی اقل چه بود به مجزیک فراسش شخته نیزبوده به ندانه من برا دکنده تراست و ندانه من زیاده که در سامه در می می می از این می در این می می از این می می از این می می

اگربسواریش بنازو-غالب آن است که شل من آ دمی درزیر دست ترکمان بار آمده با اوبرابری بتواند کرد-

میرالها لک- کرصند و فهائے پا دنناه راا زطلامے انسیارد و باطنا کیئے خودرا ہم خالی نے گذارد کیست ہالبتہ پسردلاک بہ پا پر بیر بیت ال میرسد ؟ بلکہ من بالنسپندا رو بہترم میراکہ اوسٹن وخواندن میارا نم مرکا رتقلب مالا ایشاں دالعہارة علی الراوی) ہررا از برقرق منسیسکن یا دجودای ہرجہ دلش میں خوا ہد - مے خولد - و مے نوشد وہر روز لباسے نا رہ مے پوشد و بعدا زشاہ کے بقررا وزید خوشکل ۔

ندارد- باین که نصف نقد منروجنس خومن در اونیست - واگر تحرف این و آل اعتماد توال كرد- نهر بلكه اخراً با تشكيداسين ر يري وغرون بحراب افكار وليثت بديوار الكي عينان ذهينم باين بزرك موسوم منصرف شدر كربيك بادب اختيار مردم راتنه زنان وورياش في كنال براه ا فيا وم بينا نجد كفتى مروم بواسطة لهن داعيه ما ي بطويخ جنون آميز بحرمتم نا جاربو وند- وتجيشه ديوا ملى نكايم مع كر دند چول ازان يخوى بخود آمام - رافتها سے فور ایاره پاره دیدم و بحالیت فودختده امرونت-روستے بہا ڑار کہمنہ فنسبروشاں رفتم تالیاس ٹو کٹم ۔ گفتی دراؤلیں اقدم ان 8187 191318 ناگاه در داه ازدهای دیدم-درمیان ازدهام سرتی بشدت برج تمام تربيكديداً ويخنز وسشنام مياراد ندصف تما شائيان دا دربده بميان ایشان خزیده دیدم بخست کورچا پاردا که رودست زده اودم- با براز گرو ولال وراسب وزين ويراق نزاح ميكنن بوزر ميكفت كاسب ادمن جايادميگفرت-نين وبرلق ان آل من است:-ولال ميكفت بهمه اينها ازمن بيع وغك زر وبدم كه برخبت بلائے دوجارت مرخواستم آم برمن افتاده أير شالم كرفت كرر اينك فروسث برق وبالان منازعلى فرق من ريخت وكم مانده بود-كركل عمداير بابنيصلية رمزن ووزووناكس بروة كوشمراوريارا ابن ملفت - ابتم دایده! ألى ويركس إولم رايس بده:-مردم بمد" این بارسوخه را بر بار بابشرع یا بعرف، برج المروا وكروم و وكذر وروم وافكار خودم فسالته فه كرور بري

می دعوی می در این ایس بریم - نخاست که از دیر وز تا کنوں خزج اسپ لا خواستم پولش را پس بریم - نخاست که از دیر وز تا کنوں خزج اسپ لا کشیده ام با پر بدہی - بنابریں دعوسے رنگ دیگر گرفت - وہریان وت طع بہج کہ اور دیگر سے قبول نے کرو- دراخر قرار دا دیم بحضور واروغہ رویم - تاسطے

وعوسے بروفق فاعده شود :-

داروغه درمیان جهارسو درسگوست نشسنه و چوبک داران فقصد جان جرمان بر کما سنته بازد در درست مهیات چوبکاری در بیرامونش ایست ناده - با تنظل این مام در دعواکشودم - وصورت واقعد دا ببان کنان بات افشره مرایس دلال میخواست مرابفریه وجشمان مرابست بهائ اسپ حسن مرم بدید بیمای این دا ده - بازمیسکی باز در در سراست - و مخادر ۳ سال را در می میخوا بد ۱-

ولال میگفت موصور نیکه اسب وزدی در آمده ماگرچه نیمتر بول را

تقبير وه شادان الكراي

گفتار مهفاریم رخت او بوشیدان دیگرما به رفان د به منکله بدیدار شدان حاجی با با

ابتوا سے شاخ کل این دنگ فبلے افرانی منافری می نیز خواہم۔ شاملے منافری میں نیز خواہم۔ شاملے میں میروں آوروہا ہمد دفوہزار سوراخ وہزار دیا۔ نام شاقیم خورد کر مال کے بیروں آوروہا ہمد دفوہزار سوراخ وہزار دیا۔ نام شاقیم خورد کر مال کے

ازبالوان حرم شاه است وازگرانی بخت اندان مے فروشد بغرور خریدن شال بالوئے حرم شاه است وازگرانی بخت اندان مے فروشد بغرید اورا خریدم بالوئر می بالی شال گرمانی نوید بنوان می خرید اورا خریدم بدلال بخرید بین خرید با تی ما نداور ایم دلال تحصیل کرد - بجوی بدا نگونه مجلل شدم بدلال بخرید اظهار خورس ندی مکلے کردم - و دلال ہم مت منورد - کدام وزور کران به برا زندگی نوکسے نیست -

عند المرحد المرحد المربم بمعامله رنگ ویگرفت و لال قیم خور دکهن آدم دوسبنیم و از آن نیستم که صدیخایم و پنجاه بگیرم - ضدا یک است وحرف یک برائی لباس پنج تومان - برائے مثال با ننده تومان وبرائے خبخ حمیارتومان

بهمربابهم بليست وجهاد تومان-

 وباریکی کمرکرده بخود بالیدم که بازآفرین بخودم بهمه چیزم بجاست و لاک خواستی ساولا خواستی سافره دحنا قررتنگ آورد و سنت و باراحناوز الف و بیش و بسیل را رنگ لبستی مشت و مال کاسلے کردئم کیستہ ملطے کشید به ہموات اینکہ بعداز بیروں رفتن رختم فاست سا دلاک مراریش خند چندسے کرو۔ من خودراسنتی آل شمروم بیعنی بیش فودخر پیم گفت رعجب ساعت مباد کے بچام آمادی پیشل این ساعیت کیے از اصفحال خربیزه گورگابی برائے بناه آورده بود نشاه خلیق باودا و منجان این ساعیت را

خربزه گورگابی برای شناه آورده بودنناه خلعته باوداد منجان این ساعت را براسته نو پوست بدن خلعت او اختیار کرده بودند بهجام آمدی خدشش رامن کردم.

يضلح انعامم واوس

برگزیان میکوم-بریارچ که اندان می بوسشیدم-یک باراز بروجیان می نو درا برگزیباس حربر نبوسشیده بودم دربرجا مرقصرب را نید شخصان بوشیدم-وبه برطرف می نگربینی که بدینی صدا می شخش از آن می شخصان بوشیدم قاچاست شکسته برد و سینه گوش نبادم - و شال در قرد گراست و سرش را از شش تا جارت و می من نبیست چول دلاک آئینه را برشی در شده بداند در شیختی و در شد براز و می من نبیست چول دلاک آئینه را برشی و داد شیخ بدل بده "یک ساعدی شام بردیش و زلف خود در دفتم - اجریت حاصے را بم بارک ندادم بی لباسها ی

غود زخمسام آمام بيول بطريقي كدارهم افلاطون

محميح سيراولاد سين والدياري

وروما الشعراط المحكولي فعارا وباحاي بابا

پین بدرخانه طام الشعرارفتم تا به بینیم چرخبراست - جمعانیوه بردرخانه مشیر کش می نفرانست - جمعانیوه بردرخانه مشیر کش می گفتند - طام الشعرار با نروبان از پیشت با م بخانه رفت چراکه فبرمرکش در با در و و اخل شدن اورا نشا بد - در ابجائی نشین دسانده مبارک با د قدومش گفتم - اولاً الدم با در در ابجائی نشین دسانده مبارک با د قدومش گفتم - اولاً نشین ناخت بول خودرا نشاساندم - با در نکر د که کهند مرفعی مثل من مثیرازه افد

بنر وشر بادند-

خانهٔ شاعراز چابلوسال وخوش آمد گویان بید واز آن جله میرندا فضولی بود-د که شعبیش را با او وعده داده بودند سع گفت جناب ملک الشعب راه جائے شاع خالی - جائے شام بزار مرتبہ خالی جیشم ماروش - ناگاه در بکشود وفر ایشے از جانب بادشاه بیا مدکم بحضور با مدروث - شاعر با بها ل بباس سفری عیکم دریا گرون الود بحضور رفت -

ماصران ازیم باست بدنارمنه با نبیت مراجعت فردا بیرول آمدم بناظرمعهود برخورد می خوندان بنظرم نتا دوخرم نیا مدر نفخ تورا بخدار دیدی -

آب کشید که راست میگفتی حنداعمن بدید برات مایم فدا بردرگ است این بخفن و باول پروروبرفت -من بهم یافی روز را بنهر یا و درازی کوچاراگردکنال ببازار یا و مسیر یا و بدر خار باست که و که شبایان است رفتم و در در برحث الدسخن

مراجعت نشاعر والتفات شاه دريق اوبود-بنابرواسيتے 4 يا وشا ه باز با ورنکروه بود-که اوزنده است وگفته بود-که بالست مرده باست. برواسيت ديگر- ازور و دا ونوست نوده شاره ده نو مان بقاصد مثر دگاني دا وه الوجه إما حقيقت نفس الإمر اينكه جول قضيه مراجعت شاعر بإمعاملت سابقرًما نعبة الجمع بود ويوشاه دلاس معني خوش مداشت إما جول بأو شناه بشعروشاعرى ميلي واشت وشاعراهم ورايام اسارت ورميان نزكمانان رماتفكر تب بارقصيده بديسيدور مدح شاه ساخته بحض ورود خوا نده بود-تفسيه ما تَعَنَّا الْخُلُونِينَا مِنْ أَوْشًا و مَنْوانست اله او در كَذَرِد بين امواج فيوضات " نامتنایی حضرت بادشاه بار دیگرست الاطم و تهاجم کروسے نها ده۔ دیانش رااز دروگو برآگنده و دوستشش را با یک دست خلدت آ خاص آرامستنابرنوالتفات بمزرع فاطرعاً طريق براكسنده باز بمند اولينش نشانده بود-ومال ومنال والمعيالش ساروروا نيد-وررفت وآمدكوتايي مكروه مررور بيش ازا فتأب بجناراش مير فتم الدالتقات اودر بارة خودكستاخي بيدا نووه انصالت خوداورا آكالأنهام که از روسنے بنارہ پروری مرااز سلک بندگان خود شمب ارو- با ایس که در نزویکی از دوستان خود برسر کارے گذار درسبب نومیدی ناظهارا انفواجران وريافتم كدادترس بروز بارة خسياننات اوبوده اسست ماميارجا يگيري "نا ظرانز د شاعر خيلے كوسيٹ بدم دازگوشه او كنا ر مرگونه رفت بارست آورده- در من چینی وکوک و گلک در بغ نه کردم- اما سودے

منیداً کم میرا شاعر نمینوانست اندو بگذروسیاسرسته درمیان بود و با عادت بردرگان اینکه-ایشان مردم را آنن زنند-ویکے درحن اند باشد که ار ایشان را آتن در در ندمافله بجائے خود بیست رکارماند-وی با بے التفاتی

ا و بچا بلوسی ناچار ماند تالینکدروزے ماکب الشعرامرا پلیش خواند- کدصاجی رفیق إ میبرا فی که من رہین جوان مردی توام وسے خواہم سٹ کراندہ آل را بجائے آرم ' در ہارہ توسفا رسٹس بلیٹے بہ جکیم ابشی شاہ میرندا احمق مخود م کہ آ وہے، الذم داشت -

1.9

اگران توخوسشنود شود به نرخود را بتومسیک موزد که را ه مدایطی آ برایت خوا بد شد- برو- و بهین فنشدر بگو-کداز جانب فلاسن آمده آم گرد به با

ويكركار مدارر

باخود حساب کردم که زامن بدان پایبرسم - و دنسیا داری بیاموزم خلیطول دارد -

رزنوچه و بیشه دوری ایتان حکیم باشی دابشناختم و رهیلوت وست رزراز ارسی نشب مرده بود بر- قرزیشت میناره برا مده چشان بگروی فرور فرتر کوسه رئین به جانه در پین سریقهٔ آدستها از دوطرون بر کمر- مشکت مرتسمه می دی زادیه قالمه ایش ارتجی بود-سوالاتش مختصرو با ترش دوتی دچواب الم لین ایمست و با تینی - جنال می نود که ذیبنش به به پیزمشنول بود گری الت حاضران و فرداشت از ایشال که درجهان مستند)

بعداز آنکه قدرے اوصالت بیمارال پرسبید و مخصرے باصلقہ کیان خودگفت
وشنو دکر در نوبت بمن دسسید چون معلوم شرکه فرستاده ملک الشعرا بم وشنو دکر در نوبت بین دو بال چشمان کوچک با نسخام نیزم بنواخت وگفت باش بانوحری باندی می مارد از ندر بین از اند کے برخاست و مرا بخلوت کوچک سدسوت بست و در ش

لفيح كردة نشأ واتن الراي

گفتارلوردیم درآمرا جاجی بابای رست عیابتی وادلیری ایکی مصرار او شدن

پول بیم مرادید بدرون نواند وامریشستن فرمود با تواضع تمام شدید از سفارش شاع و سنایی اومرا بنابیر و پوشیاری و جماند بارگی و را زواری و کاروانی شنوده درخن بکشود مینیم و سن بسید و و زانو شف ته دیده براو دوختم عاقبت کفت سبنایسفانش کل الشراء تورایخ شفوی و اگری فادم ت تورا کار با میدمن برآید - توسیم از فاک برد به شد سی شوی - واگری فادم ت تورا فشاسم نماک فشاسم - انداخت با از شمنین فرز با شار نگاری بدین سوست فشاس نمان بروست انداخت با واز سی آبسته و هر ما ندگذی به بدین سوست و آل سوست انداخت با و ایرون با ایران آمده جای بحراه اوست این کافرور این شر باس صفاری و دارد و در ای کرمایی است از به میداییم به برای می میدادی میست کند -باس صفاری و دارد و در دوست و رطوبت و بوسست با ندواه رج قبول داده -جایبوس و رویلی حرادت و بردوست و بوسست با ندواه رج قبول داده -مالینوس و رویلی حرادت و بردوست و بوسست با ندواه رج قبول داده -و در در او دیرجود در ایستوان میرد بهارسی برد - در بست قال می با و زین شار این میداری میداری میداری میداری میداری میداری این میداری میداری میداری میداری میداری میداری میسکند - از به میداریا عده کران خاص میداری میداری میداری میداری سازی میسکند - از به میداریا عده کران و میداری میداری میداری میداری میداری میداری میداری میداری میداری این میداری میداری میداری میداری میداری این این میداری میداری این میداری این میداری این میداری این میداری این میداری ا آبلینی پیوندین آدم باگاه پیوند میشوه اسالهاست ما از مبلوست آبلدیان معنوردیم - این مرد کا فست را آب که فرنگی است - ما دا ایجائے خرمے گذار ونان رامے خواہد - از صلی ما بیروں آرگی اینها پرکیار - کارہ کے کہ درآس ہمت تو لازم آست - اینست که دیمیگویم چندروز پیش از پیمعتراً لدول خمیب اروسکنج بین این معتراً لدول خمیب اروسکنج بین ایسارو کا پیووسرکه وشیرة فست راواں خورده وناخوش غرب گرفته اینجی دروقت خورد ن آنها حاصر اوده داز قریم خوالست ماناخوش خوا بدشد - واز قضاہ بم ناخوش شد - ایلجی محبف سٹ بندن ناخوش او میمش را بمعالی فرست ناد درمیان این موساست و معتمد الدوله شکراب بو و - ایلجی در دواج مجارت و کشودن مدارسس و ایلجی و معتمد الدوله میگفت - کوایس کا دا مصلحت میمات به بها نه اینکه - شاید تول کیم - رفع مشرا پیجی داز مرا پرانیاں دور کند میمارا قبول کرد -

مغيدالدوله بلند بلند تعريف سب راميسكرو ومروم ٢ بستر ٢ بست

تعرافی عیم دا مے نمود ند- ومن وردل بهر وسن نام میدا دم پس فیلی مال دوم پس فیلی مال دوم پس فیلی مال دوست به باسی جے بدیس کوئی دا افرے بدال برای چکونہ مے شود ؟ من سرفرود آوردم کرفت او عالیا است من بهنوز دوا سے آس کا فست ردا ندیده ام بین کر بربینی عرض ملیکئی که عبارت از چیست - و لے ندیا ده میتوانی گفت که تا فیرادبایدا د ایمال ارواح جبینه با مند - پول ارواح خبینه وشن می انداک دست مردمال ناحق مے شوند چول ارواح خبینه وشن می انداک دست مردمال ناحق مے شوند چیست اس معلوم مے شود کریکے از آبال درفرمال اسلام افسول کارلم بداند - وقی او مت درمدا این کافراست - کربینی برماراساح افسول کارلم بداند - وقی او و مت درمدا انکار میکند -

بن ادین خنال بخت کر بریم زدن اوضاع شرمت حب افتا دم اکنول می اندیشم جه گونه با پد بر اسرار این کا فرنا بکار علی انخصوص بنخه این حب معجز آلغار اطب الع بهم رسانید توسخت بجا بجنگر افتا دی ورد مردا بخی است با بد بیفوت و قت با اوطرح می سنا می اندازی تاریخت را بخی است با بد بیفوت و قت با اوطرح می سنا می اندازی تاریخت آلم المجن آل دارم که بهمال حب را که بهمعتدالدوله داده است بعینه بخیگر آمم و فردا صبح تفصیل در این با ب به خاکسیات تشهر باری عرضه دارام تو با بدا نه بهی معتدالدوله ناخوش معتدالدوله ناخوش می سازی - آل گاه بین حسیم فریکی می در وی و میگوئی - من با ناخوش معتدالدوله داده بتوسیم فریکی می معتدالدوله داده بتوسیم فریکی می معتدالدوله داده بتوسیم فریکی می در به دو در به دو در با ناخوش می در به دو در به دو در به داده به در به دو توسیم نیز به می در به دو در به داده به دو در به داده به دو در به در به دو در به در به دو در به دو در به در به دو در به به دو در به در به دو در ب

ازین تکلیف براسان گفتم حکیم باشی من چهطور می توانم نزداد مناشناسا بدان فصیل بردم - وانتگری از فسنسر نگیان چیزیائے عجیب وغریب نقل کی کننده دمرااز کردار وحرکان ایشان بیج سررست نیست بین تورانجند اا ولا سررشته ودستورانعل بهن بده حفیقت حال آنهارا والنست بدائم تا با او چگونه بایدرفت دکرد-میرزااهمق- قاعده کلید درایس باب ایس است - که رفتار د کردارفزنگال طابق النفل بالنفل بارفتار د کردار ما مخالفت است - من بعضے رامعے کو یم-

توپار ار ار آبران عل دقیاس کن-

فرنگال بجائے اینکه موتے سررا بتراسٹ ند ورین را بگذا راند-رلش را مع تراش دوسبررامبگذارند-این آسان که درجان موندار ندوسرشان خیان الموابنوة أست كركوما ندركروه الدوست با ولزنند فرنگال بروست يوب مے نشينندو ماروت زمين مے شينيم-فرنگان باكار دو چنگال غذا مي خور دير- ما با دست و پنجهر- آنان مهيشة تحرك آند- ما بهيشهر سائمنيهم-س ناں لباس تنگ می پوسٹ ند- ما لباس فراخ - آناں از چب ہے است مے تولیب ندر ما ادر است برجیب می تولیب بم آنال نما زیمے گذارند وماروزك بنجوفت نماز مع كبنم ور مااختيال يامر واست درابشال اختیاربان - بنال ماراست باسلیا سوار مے شوند- زنال آنا ل بك طرف - مانسنستة قضائي حاجت مي كينم إيشال ايستا ده - ايشال شراب راطلال معوانند- وكم ميخورند ماحسرام ميدانيم ولبسيار مع الشراب راطلال معوران ما المناسوبر- اما آنج مسلم وجائے انکارنیست ایں است کہ فرنگاں جس تریں وکثیف تریں اہل روے زین اند- جراکہ ہمہ چیزرا پاک وجلال مے وانٹ ويمه جورجيوان سي فوك وسنك يشت وقور باغدرا في فور الد ہے آ کلہول شاں برہم فورو-مروہ رابا دست تشریح مے کنند-و في أكد بعدازال عنسل مس ميت بجائے آرند- نه غسل جنابت وارند

وندیم بدل از غیلماجی حسبیم باشی راست است که اگر کے بحرف شاں اعتماد
شکند و آنال دا درد غ گوگوید- تا بات مرک مے الیستند و بااد

شادال بلكرامي

معرون المستم المستم المانية المانية المانية المانية المستم المست

بأنا فرسساني حيا ميهم فزي دريا بد-ومرا بنام چاپ زن وقلاش ازخا مرخود براند بهام دل برسم شخست به بازار کهند فروشان رفتم روجبه و قبائے که فاص میزرایان است کراید منوده بهر بر کردم - ۲ نگاه دستورالعل استے حکیم را سرگرفنهٔ-باینس و بیم درخانهٔ ایلجی به منزل حب على النحصوص بنميها إن تهى دست كه با دست فل لى نستنه سيستر من المرايض و نكل وفريك في الدين برُشْدُ عَا مَهُ حِلِيمِ فرنگي را فروگرفيته بودند-كا وكاسروكوزه كا وكست بهاوا نواع آلات وا دواست كنسدائم شغريب تربي ومضحكنزين البسيه كدورغمس وفود الديده ام - ننخدان سالمبيدالم - از بنج تراست بده يا نوره كن يده چنانچه كزا جگان سع ما ند- از به اعتباني - سرش برسنه - درگردگردن خالندوار

وسنال باجوز وكره المئع جم اندر جم بسن الوشه كربيان بيرابنش ادوسوت عدارين مانند آينكه زيمى يالكه رأكم خوا بدنيهان دارد ببالا برآيده دباسن المهادة چنان ننگ - که گفتی با سریشم به بدلش خیب پانیده اند-دامان کلیمان نیزو تند مثل دم کردستو- شاوارش چنان بے معنی و بدنما که زیسا ترعورت شدادی دید کاشف عورت بودگویا ما بهوت در ولایت ایشان بسیارگران است. وراطاق ہم ازشدت بے مبالاتی باچکمدراه روان فالے فارا مے سودو معفرسود وايس عادت برنظرمن فيك كتاف وجهادت منود الم ننيدايم ازتجب بايس فوبي زبان مارا ياد گرفت بود بينوزا والمررا نهرسسياه كفنت - امروز مرقوع كبسيار خوب است وچول در حقيقات ہوا بیار خوب بود۔ ننواکستی جواب بدہم۔ وہ جرانت کردم اعتراض بجنم پس فٹ کرکردم کہ باید ہا اوح فہائے خوش میندگفت ۔ باکمال جاہلوسی - صاحب ما شار البيد - نو دراي شهر شهرت وشان عظيم بريا كردة با وجود توكيے نقمان را بربش نيرے تے شارو عليما ل معاصرت فابل بروا شتن منه الون وباك كرون شيشهٔ عمالهُ ات نيسنند عليم فرنجي بيج جواب نداد ومنیدانم چرانداد-بعدال ال گفتم-که اعلی حضرت شریارے بیمی که تا نیردوات سرکاررا ورمزاج معتمدا لدوله سنت نيدند بوقائع بؤيسان امرفرموده آن رادر صحالف توایی درج سازند-ودرحرم سسرائے بادشاہے این امر موجر سرت وهیجان گردید- جمع از بانوان حرم باشتیاق دیدار شما ناخوش ا شده اند- یک از کنیزان خاصه اکنول دربستر بهارس است را آغامیا رک بردگ خواجرسسرایان مرابا حکم شابی فرستا ده نا دوانی بعینه شل بهال حب که بمعتدا لدوله داده بود پارنگرم و به

رُود می بر دم-علیم فرگی-بعداز نامل عاوت من این نیست که بیماررا ندیده دار دیدیم جراکه میشود مشردش بیش از فائده شود-اگر پدانم کنیزک را دارد-تیمن در واقع مفيد شود- تأكزير است بدادن اتا بعدا زملا حظه

ماجی - الدیدن کنیزک بگررید - که کارے بس دشواراست - درایران دیدن دناں معض به شومران ایشان است - گراینکه کار خیلے سخت شود میں و فت مکیم اذن گرفتن نبض را دارد - آن بهما زروئے چا در مست - بایار نبان میکم فرنگی - برائے شخیص مرض نبض گرفتن تنها کا فی نیست - بایار نبان

ماجی - دیدن زبان دراین جاخیلے نازگی دارد معده ناخوش است -برزبان چرو البته درحرم سے شاہی این عمل ہرگز میشر نخو ا ہدست به حتی آگر بیماریک خواجه مسراہم با شد - زبان بربدن را نبشان دا دن آن لفزنگی ترجیح مربست بیست

تربیج مبید مهمد . عیم فربگی رئیب بیار بوب ا ما در نظر داشت: ته باش که اگر این وواصر رنماید . برمن حریج نیست به شاید بیجائے نفع ضرر کمند -

ببیارکوسٹیدم نا فاطرنشان و سے نمودم کردر آل یا ب الزامے برآل وارد کے آید پس صندوق بردگ - بقدریاب دکان عطاری براز ا دویہ بحثود -ومعت دار خیلے کم ازگر آئے کے سفید برداشت - ویا مغیر نا ن حب ساخت و بکا غذی بیجیدہ باطریق است عمال آل بمن داد - چول دیدم کہ ہمنرین انہ قبیل اسے راز نمیست گفتم میم نور انجنب دا بی جددواست - وفاصیت طبیقت حیب سے ۔

عَلِيم فُر مُلِي - مذبطون عبيمان ايران رباعبارت غليظ واصطلاحات اساتياً خود بعتب راط وجالينوس و بوعلي سينا) بلكه با كمال سا دگي ـ بيم صنب أنقه حراكم واد .

بهین که مطلوب حکیم باشی بجیگه آمد برخاستم و نشادمان بیرو س رفته تا اورا ببین از ان منتظر نگذارم سخنست لباس عابیتی سابرا نداخته لباس اصلی را باز در بر کردم - و بقو لنج بازی و مرض سازی صاحر نثرم - جیمیخواستم و تشدر شدمت را بجبیم باشی برقها نم - و حالے کنم که خسب ارو کا به و خبیلے تا نبر

چنان نقسلید قوانج داران را در آوردم-که باس بهرسنگدلیم المهم - عاقبت با او رساندم - كه زورو زارى بهبوده است زرم بايد-ديدم بازسخت گيرى ميكن ربصراحت تفت مراكردل خواهم بعمل نبيايد-حب الأرانيسجام - باندليشه سوال وجواب شاه والزاشنياق بهخصيل محصول -پہے عاشق برائے وصال معثوقہ آل قدر نیاز وزاری نہ کروہ است کہ ئے گرفتن حب ازمن کر د- وہی معشوق آں متدر نا ز والمنتغناننموده است- كهمن در آن حسال نمودم - خواستم به تدبير و مذوير. بيفيزائم- والنثر في ديگرازاو برُبايم - ديام براستّ علاج درد دلم خاکشيرو اور در مراسند و منتورد است سننبش وسنورخواست ورددل راكوتاه كردم - وافينمس بدوسپروم- الدين و دركف سمي غلطا نبر-ولي الناي معلوم نیفرود-پس بهمه فیاس وبر این خویش را در بین خود بحار بر و نااصل آل را بدا ند- ندانسه ت گفت خویم باشی - زحمه نیجا مکش حکیم فریکی حقیقت آل را از من بنها ن مدانش می مدانش ساز می دانش می مدانش می دانش می

حقیقت آل را ازمن بنها ل مدا شک - این دوامرکب سن ازجوه اسموریسه میرزا احمق - به - به جنال مع گوئی مرکب است از جیوه - قرآو یامن نمیالم - بیار مرد که سام خواب به جوه تخ ما را از روت د بین برا ندازد - بیار مرد که سام خواب با جوه تخ ما را از روت د بین برا ندازد - و کم ما نده است که شریت ما نشریت ما نشد ما نشریت ما نشریت ما نشریت

در خواب در بده است اکت سخرید نسب بیج سخنیده که جدوه و بیج سخنیده که جدوه دواباشد و وانگه جیوه سرو خیار سرود کا بهو سروی سخ دابای سخر به نواز این خربخون از مربا وی طب محر در الحدوه در فع تا نیر برودت خیار و کا بهو کند و این خربخون از مربا وی طب مح خبر دار در خیر حاجی خیر این شدنی نیست مالی نوانیم به خود دا دوئی طب محر خبر دارد و دادن بیش خویش و دنسنام و ناسز ا، کریف خود کا فی بن از دو با کلی داشت که تا فروائی قیامت دست از گربیان مرد که فرد کا بر ندارد و به خواست ن با د شاه بحضوراً بر شب کلاه دا در بر به تن با د شاه بحضوراً بر شب کلاه دا در بر به تن با د خواست ن با د شاه بحضوراً بر شب کلاه دا در بر بر به تن با د شاه بحضوراً بر شب کلاه دا در بر بر به تن با د شاه و کاله حب دا بر د است شه با خوف آین خد بر جا به در با شال و کلاه حب دا بر د است شه با خوف آین خد بر جا به در با د تن با د فت آین خد بر جا به در با د تن با د فت آین خد بر با د

نناوآل ملكرامي

گفتارست وجم جگوگی خربه دوای حکم من برگی در دربار

دوهم این حسیم حزنگی را بقدر پاک ساعت با او گفتگه کر ده مراط صل گفتگوئے شاں را بگوید۔معلوم می شود آب مے گیرد- ازمنسرار بحد معلوم شدباد شاه درباب ضعف قوه وقوت صغیر معلوم شدباد شاه درباب ضعف قوه وقوت صغیف وقوت صغیف و تا کاه کرون منام تعرفیف مذاقت آل حرام نداده درا می بنوده گویا بحض نگاه کرون د بان آبنجه باید از حالت مریض بداند دانست و گفته است که گویا ترش وشيريل وجرب مع فورو بادشا وسه روز بادم م درباب امراض اوبسيند بينند وبكتب وافوال الطيات اید و مجونے چنال قوی بسازد که با دست ه را بر افتحوا ك كند فبله عالم ازمن ورخصوص طب الع واخلاق فرنكال على الأطلاق سوال مسرموده وجواب صروى خواست من نخواستم برنكاس برین خوبی راان وست بریم از آنچه بایدگفت - وریغ نکره هابدانکورنش ورسوم بدین عبارت گفتم - اما درباب طبائع واخلاق فسنسرنگان

برائے منیر مر تنویر با د شاہے واضح وہویدااست کایں قوم تی اللوم نجس وكافراند جبك أكاتكذيب بعنبرواستهسندار بدين ماسم كنناد على رئوس الأشها دستراب مے نوست ندوكوست خوك سے خوراند صورت زن دار در وباطن خرس بابداز بی طب تفد برحد د بودک عرض عدة ايشال رچنا بخه در بهندوستان معاتنه ملند، تصرف ما لك و استيصال ملوك وابنات ملوك است كم مدم برسرمعا كجه ومداوات ايشا ب- حضرت شا في الامراض روا فع الاعراض له يا و شَيَاهِ را الرستشير دواتے این بیدیناں محقوظ دارد دوائے ایشاں درطبائع وامز جربهال قدر فاسداست كم فودور تدبيرسياست فائن الدريس حب را ازچیب در آ در ده بنمو دم که اینک آنچه ما براشتے ، الاکت بکا رسمے بریم فزنگاں در ماہرائے شفا بھارے برندجر واعظم ادویہ شاں زیرتی است ۳ نگاه از سورتز کیب و ضررحب تصویر و نقریری جهال شنب برم ونمو دم که بادیشاه تعهد نمود-کهبه استخاره و استشاره دوائے فرنگی را نخور ده ويون جيم فنسرتكي دوات ساخة خودرا بفرستدمرا برائ وكنكاش بطلبد اکنوں جاجی۔ با ید کارے کرد کہ یادشاہ دست بدوائے ایس ملعون نزند الراحيانا اندواتي اوخاصيت بيندكارس تمام است كسى بريش احق تخابد خند ير- لاوا ندر بمرك توحاجي -اگربا يدېمه وواست اور اخود بخورم -ميخورم-وساوفاه محفوراتم-

ودا خیر سخن بریس فند کردوائے حکیم فرنگی را نگذاریم خاصیتے بخشد سرون بعد ازان باوشاہ میرز الحق را فواست تا دوا تے حکیم فرنگی سا بدو بنماید و واعبارت بوداز قوط پراز صب حسیم باشی الواع واقسام اعتراضات و افسکالات بمبیاں آور و وولائل و برایون کے سروین ورباب ستمال ادو اندوست بریکانگال بسروووچنال وادافادت بداد که با دشاه فست رارداو

ادرآن باب مجلس شورية برباكنند-

روز ويروربارعام بادشاه برتخت ومعمد الدوله ووزير دول خارجه

ومعيرالممالكب ووبيرالملك وستوفئ الممالك وحاجب الدوله ومسسروار دمير منور وايشيك متساسي بالتي وحكيم بالثي وسائراركان وإعيان درصنور بو دند با دنشاه روست بصدراعظم في حمّد الدوله نودكه با حكيم فرنگي در با ب س بعد الرحينيق غام و تدفيق تمام با ترتيب ونظام مائي حكيم فرنگي براين قرار گرفت كرمزاج مبارك ماراضعف وكما للته طاري شاره است. بنقامت انحراف درزيده درنشست دوتمع ضداشت أيجي كەسەروز تتام كتب و د فاتر يۇدرا بىتھىبىل مطالعە دونىت بنودە وبرائے واعتقاد سائر احكمات فرنگستنان مراجعت كرده - بغورمطلب وكني مقصودنيك وارسى شده معجوف انصنون ادويه مختلف الطبائع واجناس عقا قير منتفاوته التا فيرموافق وسستورقرا با دنيات تركيب وترتيب ك داخلاً وخارجًا وظب ابراً وباطنًا درمزاج بها بول جنال ما بيرومين تدوايُ عاجل فو آفیل بخشد که طلسم و تعویزے بروآں نه رسد بعدازاں گفت كه ذات النشارس ماحل عقود إبن مسائل غامضه را بعهدة ناخن "مدسب مفريب الخاتان مجمهر باشي محول ساخت حكيم باشي ازروت جبره ايهي وال وولت وملت برستی بارات زیرسداختلافات واعتراضانظام منود که اولاً با بدوانسدت آیا مالک واحت له شخص سلطنت سا ، محف كفابيت اجا نب ورتق وفنق آل را باوامر ولذابى بيگانتسيم يتوال يس بد وار آيا دردو ات اين سكيركر بحكم آلودگي دست فويش كربرال عكم بجن وبلياس شائبة شفا لمحظمية والدبود بانترة خالت از کی کر دری دوائے بخراد فتار تا شرات فقیم مفره و فعده ناخر کر جائے عارت وآباداتی بنیادیا دستیا ہے وبنیان مل فلم فلم وقع مادہ

٣ نكاه كفت كدرات ميارك مامناسب چنال ديد-كديين ازمياسترت على- كنگاشي برياسا ريم- نا ہمكان باتفاق واجماع جواب در فور مقت ام باوشاه بدمهند وبرائ ابين كماز حقيقت اوسرست ته كاملے بهم رسانيد رائے ہمایوں ماہر ایں قرار گرفت کہ ہریک از بندیکان خیرخواہ وملا لنمان درگا بلاا فنتهاه در سنتهال بي دوا با ذِات اقدس ما اشتراك منسايد تا الزخياسة به كان ازخير آن متعفا وكروند واكرشراب ت بحكم "البلية افه اعتب طابت" الرضرية تنجيت إن منافر ومتالم نشو ند- نا إلى معنى كاملا ما يتسليت خاطر

حضبارمجلس منتفق الكلمه كلام الملوك ملوك الكلام براكويا اين سخنت الرا استحسان منود ند- كه خدا و ندظل ظليل يادشاه را برمفارق بندگان ويسل طويل ساز د-اطاعيت ما بست ركان بامريا وشاه جهسا لمنحصر به ملبعیارن یک حب نیربلکه اگر با دشاه مار ا اهر بنوست پیدن هم قا تل ونهر الابل ونسيرما يدر عكمش مطاع وفرمانش واجب الاتباع الست نشأت وصدور اس كونه او آمرا زمنشار ومصادر حقيقي ييني بإدشاه جهال بحال عبوديت امشتمال بندگان برچه زيادتربا ز كم است دبهر حي مكم كند بروجود ما حكم أست وولت خوا كال را مال وجان صلى قدّ سرو فلأسط رُه يادشالان اسك فداوند بادشاه راحيات جاويد بجشا ودوشمنالش كرامخذول

بس اذا ل يا دشاه بريش ضرمت باشي امرسسرموده - تاقوطي حب لا الدا درول بهاورد-ومسكيم بافني رايش خواسيت به او ينود كه انس مبوب الصدرا عظم كرفة بالسائر طبقات بمكررا يكال يكال در هرتبه

غويش بيلعان-

بدار بلعبارل حب شرخا وروند سنس اسرا حري اند وراشات استراحت باوشاه بروسه بمرح الرب اتا ترووال ملاحظه کند-اولاً بهمه ترشروت ومتفکرما ندند چون چینها تے جبیں اند کے بکشود- پادشاه از دره وتزیر پارهٔ سوالات کردوا نال بفرانور حال وعقل خو د دست و پائے جواب دادن نمودند -

من اصد دوا درمزاج بریاب توع تا فیرکرد و بریاب بطورے مسخره شد تد بجر صدر عظل مربی بیر کوتاه قار و زمخن طبیعت که از دست با چک دیگران شا دال - در زیرلب بمه مع خست دید و بهم مضمون فی گفت - چول با د شاه خاصیت آل دوارا برائے الیین باید مجلس دا فسخ منود - و باحمن امرفرموده - تا دربی باب چیزے مفصل بنولید

وفودا ناررول رفين _

علیم باشی حب اساندا فرصتے برائے شکست کار حکیم فرنگی برست افتا دہ درسرآل دواآل فدر تفصیلات واہی دادکہ بادشاہ بہت خب برب وآز مائیش از سراسنعال آل درگذشت و نخرال را بطاق نسیال نهاد عیم در افلب رشادی دروی ہے افتیار مرابدید واڈ واقعہ مطلع کردا نیر کو کماجی ما کار فود ا دید کیم این مرد کا فت میال میسکرد - کہ ما بے دست ویا دریش کا دیم - من با و حا کے خیال میسکرد - کہ ما بے دست ویا دریش کا دیم - من با و حا کے خواہم کرد - کہ ما ایران بر برہ بے جانوران نا درسینم - فرنگی ساکیست کہ دوا بشاہ ایران بر برہ بے نے این کو نہ مہاجات مرامیشا ید۔

End of Leave Brown

المبيان المرومان فرگيك دا كهاميدند-پدران ما مرومان المودند ما بيد المبياني اختراعات فرگيك دا كهاميدند-پدران ما مرومان و دور ما بيد دار ما بيد المبيدان بال كه آنال گذست نهاند ما نيز ميگذريم دو ان كه بگذشترگان ما نشخا ميداد بما بهم ميد بد مگذر از حكمت اختمان و بوعلى سينا تا احمق زنده است ميت اون وفا و جه اورا بسندة است بسيم دا ون داد تا در باب مت مع وقع عكيم فرمگي و استقرار و اعتبار خود تدرير مراا ون داد تا در باب مت مع وقع عكيم فرمگي و استقرار و اعتبار خود تدرير مي مديدانديشم -

تصح كردة ستيداولادسين شكوات بلكاري

گفتارسنده دوم مواجعت این جای این می وادی آل مواجعت این می ایالی می وادی آل

تاآن کا و باسیکم نه بطریق خادی و نه می وی بلکه بطریق دوستی حرکت میکروم به وستور سے بهم نشینی و بهم کاسک بلکه بهم خلیا نی با او واشتیم و اگرچه باسائر نوکران او نیز بهی کار را مے کردم دیوم دریں حرکت بر کتے نیست - نه باخیال من مے ساندونه با امیدم - فائده م منحصر بهاں اولیس نیست - نه باخیال من مے ساندونه با امیدم - فائده م منحصر بهاں اولیس انشرفی بود کو کو یا تقمیم آخریم شد - آل بهم درسایم در دفتکم برخود مخرکر دم - که سر به به بادا با دخد ماست خودر احسب می دست آور کال سرشکا میتے باریما تھے ۔ مردم باریما کی میری بادا با دخد ماست خودر احسب می دست آور کال سرشکا میتے باریما تھی باد باریما تھی باد باریما کی باریما کی باد باریما کی باریما

المروز درجنایات بلانها یات جهاندادی کشیم بجائے اینکه بریم وین طرح موسات المروز موروغنایات بلانها یات جهاندادی کشیم بجائے اینکه بریم وین طرح موسات بایت بهاندادی کشیم بجائے اینکه بریم وین طرح و موسات بیشتر وانداشت عجب بادشاہی داریم حجه حید بادشان و دار در و فرری المن و در در و فرری سخت اس است - شیدا نم با چرز بان مشکر انعام واحسان او کنم جسکیم فرنگی دا دست نام داد و تعربی فضل و مفاق من منو در در فرنگی فابل جونت کردن گفتن تونید ساجت اور و مورد مورد و فرک که با زیمایول شکار کرده بمن انعیام آورد و محت بادشاہی این است فراؤه مین انعیام آورد و مین انعیام آورد و مورد نظر نو در ایران کیست ایکناس به به به بادشاه داست فراؤه مین اندیام آورد و مورد نظر نو در ایران کیست ایکناس به به به به بادشاه داش می باد شاه بادشان می بادشاه بادشان می بادشان می بادشا به که ما نشر تو کنج باد آورد دارد میم مین می بادشان می بادشا به که ما نشر تو کنج باد آورد دارد میم مین می بادشان می ب

رب لہ در بیش تو دم زند مجسمۂ دانش مے خواہن رہ ابنک مرزا احمق ہیں لاستے مکر میں فضالہ میں ت ونضل وعداقت مے خواہند- اینک مرزا احمق تجربه وینین مے خواہند

حکیم باشی آزیں سخناں باوے کرد-وبروتے تا بیدودستے بریش کشید

و قلبان لااز دیان خود بازگرفته بین داد-

تد-اميدوارم كه انشار التدسب ره نيزازاين فيضها بيهرونشوم البته مراهم ازایں نمارکلا ہے خوا پر بود سے بنے من ساک کیم ومراکجامیسزند کے

باشى - چەسمەلگەئى-گرديوانداي جەحرف

حاجی- اگر مرخص فرمائید-حکایت درین باب دارم-که رخود حقیقت مال ماست این بیان کنم و فتما حکم با شید-

ماجی کیگے بود۔ در رفت اروکر دار گرگ وارچنا نجہ گرگان اورا در حلقہ صحبات وسلك جمعين غودراه داده ورخور وخواب بالهنها بهم تستنسست وورگرفتن ودربدن گوسفند با آن بهم وست بهر تکالیف گرگے دا بجائے مباور دوہم برسنن وآداب آنا ل عمس ل مبکرد-ودر جرو با سکان بم جنس خو د اینز بیس روش داسشته و درطرین آنال نیز نقیر و فتطیری أزايشان باز نمساندي: نا اينكه رفته رفته سكال راا زحركات وسكنات پا وسٹ به عارض شد- وچنال بے برو ندکه اور ا باگرگال سروکار بلکه با آن د ستیا راست از جانب دیگرگرگان تشکک سنندندکه ووست شا س ابن الكلب است- ولبيس ميكند بايداورا بحلقة خودراه نداده وخارج النسب رالعنشر الشعلير شردكار كاربجائ رسسيد كرمك بيجاره الدويردانده والحرم ما فده مذبات ورميان آل دوجنس آواده مأند-چول انطالت تردوط اقتش طاق شد-ويجبن ازان قوت مخلی نماند-برآن سرشدکه با مجابدهٔ تمام یا سگ سگ شود-یا گرگ گرگ ؟ دان آن برزخ بدتراز دوزخ رستگاری یا بد اینک من آل سکم-که تو بمن وسستورے واده که باتو و جهتر تو به کاسته وبهم قليان شوم - بامن شورو صلاح ميكني - وبادوستناست بهم نشيتم اتا ودكه باسائر غارمت كادان نيزيمينم واين درج التفات براست من چرسوددارد؟ يدى سستى بى مواجب ما نست رگدايان ادمني در دود پيار وسياه-

بنا برایس التمالس آل دارم - که در خدمست سسر کار کارم میبن - واجم

خکیم باشی - با واز بلند-چه طور مواجه به بار باره مثود و من اسرار با دم مواسب کف دہم ۔ گذر ان فدمت گاران من از بہارے بیاران ام تو نيز برج بتواني بلستان- فضلم غذايم دا في فودند تو نيز برج مع تواني . كورد إلى نوروز فلعب أل نوروز مراميكر ند- توسم بير- رياده بين ميني الى ا مع نوابى بروكيلان "دراس اتنا فرائل سفره وسيني وروست كيك فسكار با زبها يول بيا دردو براغزاز تمسام درمش روت حسكيم نها در میکیم ازجائے برخاست وسینی را بر مرگذارو - فازاصان با دشاه آباد-عمرودولتن مزيد وجاويدباو

يس نوبت انعامش بعنسيراس آمر-اول ربنج قرآن بانبارفرساد فراش بانازردكرد-بعدانال بانج فلقي يكسانومان داد-فراش سيستريا ركم فلقي مرفين كرانعام شعارت في تومان است المراز الامر فوايي شخواي-النيخ أو مان النسام شعاري را الكرفت الرفية - إين عال يُرطل بمدلاله إحان باوشاه رابسًا منتور اكرو و وعالا من خركي بهدر فريدار فريدار فريد غيره ووال كا وجال وخدا المشروك لداكر بمح سنفش مے رسيد لفاق كوش جنسم را مع بريد ماول بيد وووزيم لم

احمال- احمان بخواهم الى وراحمان ورك والمفناوسال نهساند

ایں التفات المے بدرک اسفل برود- ما بیچا رگان با پدچر قدرگرست بیم م نقه ربانی بے سندم وحیارا تملق گوئیم جیب شاں را پرکنیم و- و- و-وبادل خون باواز مے گفت -

بلے مواجعب اؤکراں شاہی سرا ما بابد برجیم ورد بے درمان اسکہ اگرندہی۔ وبك روز زير جوبشال بفي داز كجاكه من شفيم السبه الركروة آوم مع كشيد پدر آدم داا زگوربیرون مب آورند- برکرجیب ننان را پرنیکند- کلابش را برے کدند - بجاتے دوشائ احسان ونے لؤمان انعام مے خواسمند وال کے این احسان الركجا بايدار بالشدستوري مردروغ كفته است برآواز وشكو دكان وووستی باوشاماں اعتمادلشا بدر کہ این بجوانی متغیر گردد و آ س بخیالے مبدل شود-

پس از مدّت وشرّت بسیار اندے بخود آمد و خبال تلخی جوب و فلکس

فاشان تریشی منبج تومان را در در افتی مثیرین ساخت

ویدم بال حال دیگرجائے مقال نیست واز فقره مواجب دم ورکشیدم. انا آنچه باید بغیم فهمیدم که باید تا زوواست ترک نقمان عصر شاری کویم و سالے به نقار باید بجالت نذگر کے ویز سکے بسازم -

ستداولادسين كحلت ملكراي

گفتارنب سرگزشت مالخورا با ماجی با با

ال ديدارواشارة وصال سبب م برآ مارم اما دريغ-بائی سنباکو- درزیر بائم سکوت نامے مستولی- آواز نا فوش نے در بے خانم۔ کہ در آب حال انسرو د باکہ برخوست ترمے منود بریدہ - تنہا صلائے گفش كهندگاه گاه بگوش نے رسىيد علامت آلى بود-كه در داراگر ديا رہے است آنهم بيره ليلاست - صرات كونا لكول از شرشنيام-الله صدات ه فاندلانا نباً صلات اذان بيس از ال صداع طبل اقل - از آن بس صدات طبل بگير- وبه بند بوراد آن آوارة حافق باش- بيدارباش- مشكيهان بالدار وباسسبانان برج وباروت نا فِن - با بعروب - دیا بسرشی زن زابورفته باست ندیا اینکه میموب خورده باشد- بارسے كم مانده بود-كه انخىيال بتر كم - ناگاه طاق كندان وربرخاست وربكشود. وصحن خانه الصدائية تعلى كفش ننام پُرشد-اتاصدات فالم-بربرصدائ برتری و بارتری واست جرافهات متعددادین سودان سوروان گروید چون نان رویند با براف گندند بيتم بهجم ال زبنب روش شد- با نتظار وصال كربتم- ودر حقیقات

إ ارا وال چول سراز بالين برد اشتم متحير ما نام م كه اننا رست بجارت وزينب برسر با بشارت ولان كه بيا واز نزد با ينكه ا وفر إ ميآ مد فرور فتم و وفو و دا اندرون عكم ديم م بيه اختيار لرزه براندا م متولي شد كه برئيسنال جائي مروبي منه بيا من كه بسرش بروو- باسلت تمسيسار دو كه دا دكه وا دكه وا دكه وا دكه دو دا دكه در ورسنا نز بجرز بنيب بيسن و الداري وسسلية واد كه دل توى وا دكه در صنام درسنا نز بجرز بنيب بيسن و اگر بخت يا دي كاند سيار شام

ن کی څوانه کرو-

عای با تعجب به مجره بری مال وسده با افتی حسف افر کیاست!

دنای چرشدند ۱ الدوست حسام ملوند ورامان بودن شاکتو و ن ور نا

میرس میم ور با بست است - اگر شده نیز بسیای اگری و و د نا

و و صن گریند واری - و بیم و با که نداری - زنان بیم بعد ساوان واری

دفته اندانا میرد اا می حف الم کارے کرده است که دیاری فرستگی نافریم مزدیک میرد اا می حف الم با د از بیم بیرویک می تواند شد - با بداد بیم جراک می بینیم - خیلے - اذبی سعا و من ور جبر سنانی آل - دوز و لین

وم راغینمین شار کر دنین دم کم یافت شود بس اوست دارک نهار رفت - دمن بنمسان سنج جیزے مشغل شارم کر حقیقت انها به غربها در محمد المار محمد الله به در الله معمد الله به محمد الله به معمد الله به ب

باخودگفتم علم حند اورسول گویا درین فانه چندان را به نداشته باشد مالت مقدسین را دانسنم - مکیم که در ظی ابر نفارس غرج میب دارد. بجائے آن آب ناب که درفارج معانی شد وروز مشراب فلر هنتراز بکار مع بر د-

تامن از كنج كا وي اطب أن خانم وتما شائع حجره لأستح كنبزال فارغ شوم ـ زیزب دراطاق سفره را حاضر کرد-برروئے دوشک دیسلوئے ہم رنشستیم ـ غذائے عبارت بودانه پلو- دکباب پُرز درمیساین و نان با خانگینه شب ما نده و بینر-وووغ و ماست و عسل و خربر: هٔ اصفهان و

بگو بربینیم چگونه درین مدت اندک این ممنامست فسندایم کردی و این

كفيت مغذا بخور وغصته مخدر حسائم انشب سفارس نهسا ركره اود صبح را نَشْ بركَشْت ونواسِست درخان مرده غذ ابخورد- زحمیت چندا ل مب

بعدا دسشستن وسن يشريعيت مخرى رابركنارنها ده وشيشة شرار وركنارا ورده-بطاق ابروت ووسعاد مستدكام بهيودن سانكين الرر

سنى بحد سك برمن غلبه كروكه باس بهم نرس حال واندليشه استقبال تارخانم رابرداست ته والهناك نغمة خودرا بآوازسا زومساز ينوده إبرغزل حافظ راكه درجواني برائ لذّت افزائي مشتريان دوكان بدرآموخت بودم-

ا في كياست كوسبب انتظار صبت بروفات فوش كه دست دېدمغتنم شمار س راو قوت نييت که انجام کارليت يهو تارعمرلب شريمونتس بنوش وار فنخوار ذولينس باش غمرروز كاربيب

الد درون پرده زرندان مست برس راز درون پرده زرندان مست برس اسے مدعی نزاع تو باپرده دارصیب مستور ومست بردوچوادیک قبیله اند مادل بعشوه کر دهسیم اختیار چیت سهود خطائے بنده چوگیرندا غنب ار معنی عفود رحمت پرور دگار چیت زا برشراب وکونر وحافظ بیا لهخواست تا در میانه خوست نزکر دگار چییت

زیزب از شادی بے خود افتا دی جہ در عمر مش نه شعر ہے بلاں خوشی وئم آواز ہے بلال دیکنی و نه سازے بدال سازگارے شنیدہ بود غافل ازیں کہ ماہر دوبد بختیم اوکنیز سے است سبباہ روور ومن بندہ روسسیاہ ۔ گو با آئجہ در حب لو ماسیت از آن پدر وما درمان است ومنی این شراب "نا فیامن ہے اخوا بد بود ۔

بعدا زخوا ندن چندین غزل موزون و بیمیودن چندان ساغرِ گلکون کیسته شغار خالی وسشبشهٔ مشراب منی گر دید-

وچون یارساقی بودود قت باتی گفتم- زینب توبهن وعسده دادی-اسرگذشت خودرا بگوئی-اکنون وفت است احتمال آن بیگرود که برد دی اوضاع ما را بریم زنند- فرصتے بدین خوشی وفتے بدین د ل کشی کم برست طفته بهترآن است که این فرصرت را صرف گفت وشنو و حالی نونمایم- بخنده پذیرفت و شرح حال خود بدینگوندگفت -

شادآن بلكرامي

گفتاریب و منم گفتاریب گذشجاری دلیامای با با

رمن دختر اوکوز آغا) نام شیخ که در کردستان شهوراست ما درم رایخ دانم ست - این قدرست نیده که محصول یک از ست بهای چراغ کشان عنه كد لنسيم راإين قدرم رسسیاری چگونگی جَنَمَ آزایشاں نیست -اینست که آنچه در باب شرا و من گفته اند- دروغ وراسیت آل راسنے دانم- نگتاخی محردم که عنية ثنت آن رابه بير سم- النجه واقع ونفس الامرف باشد- البست كمن برگز برایج زید برچشم مادی نگاه ندکردم- درمسان زنان فبیله وست بدست بدست بزرك شام ونسيق اولينم اكره اسب بووك ورجاور نه نان بیدرم مثال بهم سفره کا با ما لمیزیست. و ما درا و - ما دبانی بود عربی - کرنزد ما نه جول حيوان بلكه ما نه نديكي از اعضائے فإندان-ووروا قع از بهمد نه نا ن عزیز نزبود- جائش انهمه برنز و بهتر و برگ و بهازش از برهیر آن بها ترورسفر البهم جيز باشتر باورعاب الصكروي وثانيكه اوبان بمرويمه فبيله عزاداري وموكواري منود ند-كره اش برائ اسواري آبام جنگ بارم بربست وبزرك شد ويهم امروز ماية اعتبار واعتبا كروان است کاش ما آن بهمه مهر بربان حیوان نه است بودیم - چدان بهمه بلاسدب یک ما دیان سب رما آمد - چنانچه تفصیل آن را در ضمن حکایت خوایی بايدوانست - ككروان- بالسين كه فودا زير وسيت التي زيروستي

نے داشت رام نیا گان ماد پدرم تا چندی پیش ازین) ہمہاں وگلہ غود دركوه السئع ممالك كروسستنان كراكنول ورتصرف عثمانيال ودر زير اوارة والى بعنب راواست ما مند تنبعه عثماني حب أورنشين بووند - و بروقت والى را باك جنگ ونزا عے بود اله اسب أرى فدسوار معروت إسواران ماجول دربهمهمشرق زبين بدليري وجا بكي معروف شده-اقلين سوارا في يووند-كه مظمدراين معق في شدند يدرم بجنته بهادری وسواری در جنگها بدست خود بسیارم ادم کشته و امِنتيا له برجم نيدن ونيزه بم دا شنب بإشائ بغدا داورا وتقع وإفر میگذاشت تسبیله و با بی بنزدیکی بعث راد آمده-از دخول آنان بهشر ے نرسب بدند- باشامصلحت ویدکه پدرم را بیاری طلبد بررم باجیعے ا ارسواران غودبر فت واز فضا سنت بروا بیاں شخوں زد-ولیسر شخ ولابيان رابكشت وسلحداورا باماديا في في نظيركدسواري اوبووبياورو-ہوں متارا کل مادیان وغدر نزکیاں رامیدانست که اگر خروار شوند برائے بازگرفتن آل ازبیج المرکوتایی نے کنند-ایں بودکہ اور اینہ فی بقنبیلہ فرسستنا د-ودرجا درزنان بهنهفت-اماسعی اوبیهو د شد.صیت شجاعت وآوارة احنف فنبدت بدرم بردانها بيجب وخراسب بحوش ما شا رسبد-بنا بخواطراو وبملاحظم وفات بانقد جيزے باد محفت ميں كدوابيال لا را ندندوكردان به بنگاه خود برگشتندروزي ميرا خورياشا- باوه سوا رسلخ بچا در ما آمد - برگونه خدمت که از چا در نشینی تحبین ای کسان تواند سشد-ورحق ايشال كردي-

پررم بر محض پدیدار شدن آنان بحدرادریافت-وازروستے احتیاط ما دیان راگریزاند-چپ در ماچنان واقع شده بود که نان مروان رامیدیدنه وآنان ماراشنے دیدند بعد از تقسیارت رسیم میرآخور روستے به بدرم کرو۔ واز زیان خود وطرف باش مردافت وغیرت وحمیتت اور البستووس وسائرین نیز تصدیق سیم منوون رعافیت درستن بدین نوع کشود داروکوزآغا) واییاں (علیہ ماعلیہ) آدیے ہیا شافرستادند و مادیائے کہ پرسرشی شاں سوار بود خواست تداند اول میگفتند کہ خون ہمسات اوخون پاشاست وہیں حالا بیاند داون مادیان داختی شدہ اندایی مادیان موروقت بہرت برما دیائے ہے پیوندد کر پنجبرت الم صلاقا المن علیہ دروقت ہجرت از مکد پہ بمرینہ سوار شدہ وای قار بول در ایس راہ خواہند شمرو کہ پانا بگوید بی است بہمکی شجاعت توراشنیدہ ومیدانند کر تو پرسر شخ داکت تہ پاشا در کار دائوای مشورت کرد ومصلحت کر تو پرسر شخ داکت تہ پاشا در کار دائوای مادیاں دائوا ہدتا فتن خواہیاں فرنست بدول است سبب فرسستادی او و مدن مدن دائوای مادیاں داوی مدن مدن دائوای دائوای دادوی مدن

پردم جواب دادوالله بالله به ندر به نمک پافنا که خورده ام - و بجب ان عزیز نشما د بحقوق ما درم که مرابب ار آور وه و بهستنا رگان بوگندکه مادیان اینجا نیست و با بیان دروغ میگوینا بس پدرم میرآ خورمدا بحت رکشید و پی فت درے از مرکوشی میرآ خورخت ان شد بعد از غسف امیرآ خورلا با بیست با چوغلی و یک آنازی راضی باز فرستا و تا در نز د با شاشفاعت او نما بده و دعوسط مادیان رار فع ورجوع ساز دو نیز و عده دا دکه پاشار ادر دنیا مالک حورعینی ساز د

(به پروه درونم بودوخت چه دختر به بخ جمهال ختن) (اگرچه بصورت بود بحب کرد بعنی پری میتوانش شمری) انگیش و نشا و د مها دایددی چهست بطال بشیطانی و بخردی) با اینکه را ابرد بال را با افراد سائر مل وادد سند دختر نشا ید-ا میتوانم اورا به پاشا بیشکس فرسستان

بعدادساعظ میرآخوربرفت دچول پدرم ازرفتن اوحمف اطرجمع شد-کس فرستادوما دیاں را بیاور در در کیشی سفیدان قبیله را گردآوری نئوده گذت ر

حضرات اکارما گیرکرده مرتف است درین حسدود عثانیان را اند خراج ورشوت وبین کش سیرمیکینی - در بر کار بکارشان میخورویم. بإشا بمن اظهار دوستی میکندربرا نے البٹ کمن درراه اوجان فدا بكنم- الماچىنان تشن طلاست كه دنيارا بدينارى ميفروشداي فرصت كه بدسات او افتا ده - برايگان از دست نخوا بد دا د- اگرصاحب زن ويچه نبودم میسدانتم بالی ترکال چرا باید کرد- انا چکنم که پائے بسبت عيالم وكارك ازدستم برنے آيد-باعتقادم مع بايد برودي حرك صدود اعتماني نود-وبحدود إبران كريخت البته انجا بناسم خواسيم سيكه از رين سفيدان جواب وادك دكه اوكوزاعا) من نيز برا مم حبيد واكر تركان بهبشه به بها ندمیب گردند- تارعیت خودرا خراب ساز اند-اکنول که بهبانه ما دیا سے بدست باشا افت دہ زندگی ہر ما حرام خوا بدکرو من روایکے لا خوابدنسف رستاد وازماگردی خوابدخواست که ناچاله ما نده درایی جا بما نیم تايس ازال آنجه و ل فوابشان است بعل آوند-

بناه بحن دا ہرچہ بادا باد- باز بکوہ کائے مت دیم نیا گان خود ہے دویم وبأصل خوين رجوع مع كينهم- اصل ما إيراني است - واهم إيراني حفسيقي واين ديرست- جمع ديكريا ادبهمزيان كرديداد جيه نزد لشا بنزادكوان شاه فرسستا داررنا به خيمه نشينا ل سسر صرغاع في شود كه كارسه بآنها ند اشته با نشند- چه ایشان درباب دخل و نصرف بسر حد خود نب یارغیورا ند-پس نمیز شب جساور فاراكنده باركار ابركاوال وست تزان بسته كله درمه را در بین انداخته- نه و مرد سواره و بیاده روست بسر صایران

نها دیم -من از یک راه دل خور اودم - که چرا زن پا شاومحود امثال وافران خود من از یک راه دل خور اودم - که چرا زن پا شاومحود امران رسیره دراین توفف منودیم ر پررم بکرمان شاه رفت بچون درآنجامعروت بود-شا مزاده اور ا

بنواخت وخلعت واطمینان نجب بید-که ملک خداوسیع است مهرکس برجامه خوا بدم نشنید-اگر پاشا به بهانه اینکهکردان رعیت ماگریخته اند-نشمارا با زیس خوا بد- بدرش رامه سوزاینم-ده فرسخ دورترازخاک عنمایی سیم روزه خاک براستے سیلاق و قشلاق بمسا دا دند- و آسودگی آنجا

فرار كرفتتم-

شابر اوه داست گفته بود - چیندر وزبعد از آن پاشائے بن او پرشا برا وه نوشت - که را وکورآغا) درورا برن ومفسد و برکن ما دیائے از فاہر وه است - بے نظیر - که بعالمے مے ارز و -اگر اور آبا فبسیله اش بجانب مابر نگر واشیب د - آماوه کارزار با شد - از این خبر ترسال و ہراسال - اضطراب عظیم ورمیان ما افت د بررم ما دیان ر ابجائے به نهفت و بخدمت شا بزاوه رفت - شا براوه اورااطینان داد که در بین اه شهنشاه ایران می باشی - از بہ باک مدار - کیا که وست توسل بدا مال دولت فاجار زند از وادی دوزگار مصون است - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشات توبیت با وشابی و درامان خدا -

پدرهم این خبررا بقبیله رسانید. همه نوشدل شد زر مگر عموی بیرم که درایام نا درشاه خدمت بایران کرده بود-گفت ، -

اسے باران بابرانیاں دل مبند بد۔ چراکہ وفٹ ندار ند۔ سلاح جنگ والدہ صلح ابشاں دروغ وخسی است - برایج و بوج آوم دا برام سے اندا زند۔ ہر چر بجمارت ابشاں کوشی بخرائی تو می توسش ند۔ دروغ نافرشی بہتان از فطرت الشان است - وقعم نشا بدای معند است قیمها تے لی باجب ایشاں دا بر بینبید۔ سخن دا چہ احسان میاج بقیم است - بجان تو بہان خووم ایشاں دا بر بینبید۔ سخن دا چہ احسان میاج بقیم است - بجان تو بسلام عبیات برگ اولادم - بروح بدر و ما درم - بسرشا و بجبنید شاہ برگ تو بسلام عبیات بنان و نمک - بر بینبیر برقبار ربقران یجس بحداد طاهر بین بینبر برقبار ربقران یحسن بحسین برجها دوم معصوم بدواز وہ اماء کی از اور باران می سال سال سال است سال است اسان است -

فلاصد الدوح وجان مروه وزيده گرفته المرويشم نفدس وليس و

سبل مبارک - ودندان شکسته - وبا دو تے بریده تا باتش وجراغ - وال حمام مهمردامایه سب مے گذار اور تا دروغ خودداست بنماین بان دروغها باور کمیند - باین حال شمار ااعتقا دانیست که این ما دیان کذائی البشما باز خوام ندگذاشت - ایرانسب ان ازعتمانیان طع کار تر نداین مادیان حب دارد - چسکونه بارست شمامے گذار نداگر شهرت این جوان بچوش بادشاه ایران برسد - ویخوا بد - چیرفاک لب رغوامیم ریخات - آیا مے نوانیم مقابل یک دنیا جنگ بریانمان عمر نوادند برج میخوامید - بگوئید -من با ایرانیان اعتقاد ندارم - و با قوالشان اعتماد -

عافنيت كارجنا بخربيريا مدبيركفنة بودواقع شدومرا باين روزسباهكه

مصيني انداخت -

روزصیح گا بال سکان قبیله شروع بپارس و شوروغوغا منو د ندر بدرم بر فست نا به ببیندچه خبراست -اقل یک سوار بد بدا رشد-ازال بعد بیکے دیگر و بیکے دیگر معلوم شد که اطراف جا درال ماراا حاطه کرده برپدرم - حمله آور د نار سووسه نن از ایشال را بحث تندغرض شان ما دیان بو و بچا در کا ریختند و ما دیال را ضبط کرد ند-

بیول روز روش شد- دانسیتی که دشمنان ماایرا نیان اند پدرم ازقضا بزرگشان راکش نه بود معلوم است مارااسیر کردند فیاس حالت مان را خود مکن- بدرهم را در بیش حبیت هم ما اواع وا قسام شکنچر کشتند. واموال انزامه نیارین مال در بیش

المام مارت و ادن شرح افنادن خود ابدست میرنداهمی بگوید ناگاه بشدت درد ازوند - ما دست باچه شایم می از بام فراروز بنب بکشودن در دفت - از صدائے دروا نسٹ - کیمبرز ااطمق است با وضاع نها راغتنا زکنان در دا بحثود - چرراه عارر خو بی داشت -من از پشت با م تما شائے ما جرامے کردم - زبینب وا و فارسے جنال باهمر بانی صحبت داسشتنار که آب الدومان من جاری شدنا گاه بیشم جبکم باوضاع نهارا فنا دیقین کرد-که درخانه غبر بوده است درکایسوال دجواب بود-که خانم با بهمرانان در رسسیده و چنان به غفلتهٔ داخل اطاق شد-که حکیم وزینب فرصنت جداشدن از بکدیگر نهکر دند حالت خانم و وضع آن ناقباست

مراموں مے مورد با حدومے کہ مبدانی گفت سلام علیکہ کنبر شما ہستم انت اللہ مزاج مشریف تاں را مکرو ہے نیست لاا تذعیش ونوسش عافیت باشد وقد بن مشریف انشاء اللہ بخبروخوبی گذست نندور پنج کہ فدر سے نه ودر رسیام ولیے خون جنما نن رافروگرفتہ عقل از کلمّ اش پرواز کردہ - باناخن و دندا ل

برروت مقصران افتاد-

-011222

به به إنهار بهم دراطاق من بروت دوشک من حاضاست ماشاللله چنم بد دور - حالا معلوم شد-کهن بیج سگنیتم - درحن ندّ من - دراطاق من روستے دوشک من مندکائے من - غلام من کنیز من - ماشار الله بمن - خارا ونلا-توجے بینی - ایں واقعہ عجیب وغربیب را من کجا بودم - کجا آ مدم - درآ سے مالی فج

بروین افعادم بیس روستے بشوہ کرد۔ کہ خوب - احمق جان - سربالا نما مبرو مے من بھا ہی کو بے اسم آدمی کو بے انجاز مل بھی اور انجہ دلیل باید آدم گفت تو کیا - اسم آدمی کو ب انجاز من بھی بھی بھی اور انجہ دلیل باید آدم گفت تو کیا - اسم آدمی کو بایں ہمہ رین بایں ہم بھی بھی بھی تو ب بایں ہمہ رین بایں ہم بھی بھی میں تھی ایس میں دو ہو بایس میں بیٹ میں ایس میں میں بایس رسینس بر فن دی - مبہوں بایس تو موزون باایس مہیریت ریش خندی باایس رسینس بر فن دی - ایس طور عین باایس رسینس بر فن دی - ایس طور عین بالدی میں بالدی میں بیج مے گذاری - فرا موش کردی وقت کہ تو بیج مے گذاری - فرا موش کردی وقت کہ تو بیج میں گذاری - فرا موش کردی وقت کہ تو بیج میں تو را از فاک برواضتم آدم در سے بودی وست کردم - بودی وست کی در ساس کمتر و اسے باری میں میں اور می ساس کمتر و اسے ساک کمتر و اسے کردی ہو کہ سے ساک کمتر و اسے کہ کمتر و اسے کا کردی ہو کھی کردی ہو کھی کو کھی کردی ہو کہ کردی ہو کردی

عیم بحز قدم برمان انکار ناواشت برمانش به قاطع نبود وانکا به مشنی بنزف انده نداشت و خلاصه نیخ دن کیم آنتے فرونشاندی ویلی پیش به بندی نبود و دست ام بر روت دست ام می ارید و سقط بر دوستے سقط از روت کیم بر بروت کے کیم بردو کے دبین بردو کے کیم بردو کے کیم برن و کے دبین برا وقع کیم بردا می خوبش برا اگرفت و دبیل براین و وانسوک بدکه بندولم برید ولم ما ندکه ریشه جانم بگساد ببیاری وجان برا با نسو و وانسوک بدکه بندولم برید ولم ما ندکه ریشه جانم بگساد ببیاری به مراز ان ویرا بگوشه انداخت و جندال بحوف نده خود از حال افست در در بیخ کوم می رسید دفتم بیرول می آدر اگر می دفتم شاید کشت به میشام و فائد می این به این این بیرول می آدر اگر می دفتم شاید می دود آدر می دفتم بیرول می آدر با م و دود آدر می دود این بیرول می از با م و دود آدر می دود این بیری استی بهال آل ترک آل میکان کوم بیران این بیری است که بالیستی بهال آل ترک آل میکان کوم بیر بعد از آل شی بالی این بالی بیری است که بالیستی بهال آل ترک آل میکان کوم بیر بعد از آل شی بالی این بالی بیری است که بالیستی بهال آل ترک آل میکان کوم بیران بیری است که بالیستی بهال آل ترک آل میکان کوم بیران با می دوم معامل خوری میکان دور می معامل خوری بین بیری الی دوم میلی دوم معامل خوری بیران بیری الی ترک آل می این بیری الی دوم می معامل خوری بیران بیری الی دوم داد آل می دوم می معامل خوری بیران با بیری الی دوم می معامل خوری بیران بیران بیران دوری میکان در بیران می دود می معامل دوری بیران دوم مید می الی دوم میساد بیران در بیران می دود می معامل دوری بیران دوری مید با بیران در بیران دوری مید با بیران دوری می معامل دوری بیران دوری بیران دوری بیران دوری می دوری بیران دوری بیران در بیران دوری بیران در ایران دوری می در بیران دوری بیران دوری بیران در بیران در بیران دوری بیران در بیران

شاوآن بلگرامی

گفتارسیت و مقم در مارک علم باشی برائے جہمانی شاہ وخرج بیکھنی کہ عنقا برکرونن افتا د

آ فاصاحب میروم برائے کنیزک کر دواو درماں بخرم -اسے کشیدم کد مرکز دلیب ناخوسٹ است -باسخ دا د کہ نہ تنہا ناخوش حالش بسبیار خراب است شما اہل ایراں

كرو-كرويد الداريار-

گفته تورا بخداچه شده - مگرچه با وکرده اند-کهتش را بگو ؟ از دِل سوزی من - ۲ بسننه ۲ بسته گفت که خانم از روستے رضک پزیسکا در کیستونی نهاده وغاغن کر ده است که روئے آفست اب نه بیند-از شارت بدرفنارے با دبنتے عارض شده- بنوعے که دردم مرگ است راتا حندرابركت بدير) جوانى وتوتش بننب غالب آمد- حالالوبر بهودى مے باشد غضرب حن الم ہم اند کے فروکش گردیدہ اذن حنا وسرمہ دادہ بیش عطب رمیروم- تا حنا وسٹ رمہ بگیرم- آنا یقین میب دائم کہ اگرخانم خبراً مدن یا دشاه را درین روز ما مجن ترمیرز ااحمق نشینده بود برگایال ن نے واو۔ چہ پا د نشاہ مخت اراست کہ بہ حرم ہرکس داخل مٹوو۔ وہر قسم زناں را بہرحال نماشا کند۔ خاتم۔ برائے نشان فروسٹی وخودنمائی زمینپ سا ازحبس بيرون آورد- نا درحضور بإدشاه خدم وحمش را زياده ترنما پرية آمامبوز زينب إين قدر ما كآذون بيرون وتوب رفت وأمدنسيت ازبن خبرا سوده ودل كرم بفكرو ناربير ملاقات ويكرا ف چوں موانغ راسخت توی میدیدم - واز ہر بخنی لوشدن مصائب ہے تربیدم آمِناك آن كروم-كه بنقيدان فيب الطاقات زيزب وركزرم ونصيحت صيحدا كاربث م كد كفته وزش موس در نوردم وكر ومصاحب الروم امًا ايام يبلاق رافين يا دشاه نزديك بود الرسم مهود پيش از دفان يبلاق بخيال ديدن بخيار بزرگان ميرفت وبرات خودوا تباع بيروان بين التي التال عاصل مبكر دوايشال عم بيل خاطر بين كش دادن را مايد

مبالأت وأقفارف شروند-

حرفهات بورجهال راست وازجم الرسانيكه بين كن داون را ما به مبانات مبدانست مبرزااحق بود ورندان در با راز ديرگاه بالا اورانشكارے لايق بيمرغ سنه بريار ديده بودند بچه شهرت به توانگرى داشت بنابرين روز تشريف فرما في مشخص شد وخبردا دند كرابي مبانات افزاقي ما نندمها كات استزاني كائے حادي متعارف نيست بلكم بالطف خاص وشرف مخصوص خوابد بود بچنانچه پا دشاه شام بانها ررا

ورخائة عكيم بإشي فوابد خورو-

عیم ایم ادمبانات نوسشودونیم انصرف این مصارف گراف ما نوش این مصارف گراف ما نوش و جارناچارخواه مخاه بخیال ندارک و تهبیر افست در اولین نقره بر این اولین ندارک پائے دوستان شود افتا ده م باید که دها نی اوفارچیشه دشمنان وگل باغ دوستان شود نارائیت سرافن رائی اواز التفات شاه برافراز د و از یک سومرض نارائیت سرافن رائی اواز التفات شاه برافراز د و اگر دست از مال حب جاهگل کرده از دیگرسونجالتن در عمل و خالت میکرد - اگر دست از مال سنش میزی و از در مراسرافراز نفرموده بود - ومن طفلے حقیقی بودم - اما چون من و تدبیروتن ویرم د (با حسب به فرای بخواطر آورده مرابه کنگان شاک کشودگی من و تدبیروتن ویرم د (با حسب به فرای بخواطر آورده مرابه کنگان خواس س

عکیم - حاجی کار ماگیرکرده است - سنے دائم چه پا بدم کرد به شنید ام قبل قبل عب المهالک کاری قبل عب المه ازمن نو نع پائے اندازی معتنا به داده - معیر المهالک کاری کاری سرآمد افست ران و مسعو داعیان است باز بان خود بمن گفت که تو بامن بهم چننی شخه توانی کرد- اصرارش این است که سرنا سرراه شا برا تاجا سیکه از مرکب و نسسرو دھے آید - قماش ابر اینین و تا درباغ اطلس واز آنجا تا بیر دو شنی خانه که محل نشستن شاه است شال کشمیری بجسترم. اتا بر دو شنیم مسند الدینه با ید جیز سے از شال گران ما یه شرکسترد.

بانشیام- امّاشِب وروز در صن رجمع مال دانیا نیستم - وانتکے می غرض مليرالمالك ازيس حرفها ايس است كرقد رساح ويررض وشال دارد-ازسرداكند- ليخ بمن بفرونند- خير- بهمرگ خودش من رودست اورا خورم - برود-این نصوت الار ارگرے بربد خوب حالا بر بنتم

حاجى راست است تو تصبح - امّا مرحب يم تنه الحكيم شابي وصاحب مرتبه وجاه وانتكم بملاحظه ابروسة خائم. وحفظ شال اواكر با دشاه ما بنوع فدويت پذیراست مکنی ویاد شاه ندا در که مال وجان توور راه اوفداست اوقات

بك - حق مع كوفي - والحمن طبع بين أيستم - من تواند كفات كم

ریں ہمیزنال وزر بفت در وقت لزوم بکارمیبرم ۔ حاجی ۔خوب غیرازایں پس مے خواہی ۔چہ بمنی ۔ منے توابی ۔بگوئی چوں من حکیم ۔لبسسرراہ پاوشاہ برگ خطمی مے پاشم ۔یاایں کہ سسندلیش را لپُئر

ولے میتوانم برگ گل بیاشم کر چندان گرال نبیست اردابهن عجتم مشيشهاك مشربت فراوان دردير اسسيش بشكنم آيا

یاتے عاجی ۔ خیر ۔ خیر - این گونہ حرکت وسلوک با یا وشاہ مناسب نبیت سررست بدرس وهمنانت خوابى داد-كارسي ميكنند-كرراشدات بآب برسد شايد مايس طور بات كراف كرمعير المالك گفته خرج لازم نباشد ميشود راه را چيت - ورِباغ را مخل وجباطرا زربفت واطاق راكه شال جشرى - و كويا سم حیندان خرج گزاف نداشته باشد.

علىم بدنميگو في خوب است-ايس طور لاسرش را بهم آريم جريث ورخانه ما صرواريم - معنواستند شاوار زنائه بدو زار تدوخست ندر یک ناخوشی پر بروز دو توپ مخل اصفهانی آورده خلعت امساله راهم مفرد تم زربفت می برای خاری مان هم برای خاری مان مم برای است - بیاری شاه مردان کارسرانجام می گرد-

شادآل ملگرامی

گفتاریس بین و م د بارای بادنشاه دیشکشها و گوری آل

منجمان برائے حکت شاہ دوزی دمخصوص ان اسعدایام وساعتے فاص ان اسٹرف ساعات برگزید تدرجسسے روزمعہود ورخا نہ اعمق سان تدارک ان چیدہ شد۔ یعنے جینے کہ تا قیاست ازیا وی نئوا ندر فت تہیہ دیدند بین خدمتاں وفراشاں دراطی اق ساام برشد تدفرش انسے ذریس کستردہ - شاہ نشین دابا شائے فرداعی افرش کردندہ حسیا طراح جاروب واب باشی ۔ فواد اسے حوض راکشودن ۔ بر رو سے حوض رو بردو سے حوض کا کون ساختنادہ بردو سے ارسی شاہ ۔ از نشاخ وبرک وگل شکلیا ۔ تے گونا گون ساختنادہ کارسے تہ وگل دان ای سے ناریخ ونرنج براطرات حوضہا چید ند۔ بنوع بکہ طاوت بیار بنظر کا منودار اود۔

جعے کنیرانس ش پزان وپوست بزبرکن با دیا۔ وجموعہ وطشت وسینی و دنگری و دوری - وبشقاب وکاسہ - وکودہ - وقدرح - وفخان شربت خوری - و قهوہ خوری - دررسب پرند جکیم دست و پاره کم کرد - کہ شمار ابخرا - گرمے خوا ہمید - ہمتر شررا غذا دہیر گفتند - خیر - و کے نمب یار

شعرسى دا فرموش كردكەفرمودە :– اگرزباغ رعيىت ملك خورد بيىپىج

برا ورندعت لامان اودرخدت ان بخ به نیم بیف که سلطان سستم روادارد کشتارش ان بازار مرغ بسیخ

ساعت معین حرکت شاه طرف عصر اود - چوں سولت گرمی روز درگذشت - ومردم طران ازگر ماجیشی واکر دند - با دشاه بقصد خانهٔ حکیم - ازارک بیرون آمد - داه تا ہمہ رفته اود و آب زوه و پیش بائے شہر بارے درہرگام گلها نست ارمے شدج بیم بنفسہ خیر صاصر بودن طعام را بردو در رکاب ہما یوں باغلامان سواره

و پولکدار و دست نه باکلیجائے خلیں وسید بریا از پاتے اسب یا دشاہ برنے واست نند میزو خربا فیجی وسیت مینا ربر کر در رکاب یا دشاہ براسیے نومزدگون بالباسهائے سا وہ آنا گراں بہا سوار سففرشا ہزادگان درعقب بخبائے خاندان سلطنت ورعقب شاہزا دگان ایلجن نی و ملک الشعرا وجمع کثیر سے دیگر ہمہ با خدمتگاران و نوکران خلاصہ ہم سر آناں راکہ با بستے بریمرسفرہ میرز داحق شبث بننداگر پالصدنفر بگویم

اسب نناه درسن نهٔ حکیم درون نے رفت رشاه فرود آهره برروئے با انداز ہامشی منوده بمسندیج اراسته ونشست گاه خاصه سلطان بود بهنشست مجزشا هزادگان مهمهمرا کان بردولیتاد ناریکیم باشی بنفسه خدمتگذاری میکرد-ویپوسته میگفت :-

با ورا زیجنت ندارم که توجهان کمنی خِمرُسلطنت انگاه فضائے دروین

بهین کدپادشاه بیا سودابین ضلوت بامیرآخور بائے بربہت دربیلوت دور بیدانشد تدرابین ضلوت البرشال خودصد داخر استرقی تا نه سکتر بیرول آورو۔ و با وازبلن گفت میان نمٹ ار خاکسار - نمک بروردة حضرت ستر بار اعنی میرز الحق عکیم - به خاکیائے تو تیا آسائے قبلہ عالم وعا لمبیان -سایہ بردوان سشینشا ه تمام ممالک محروست ایران بعرض ایں صداق مان بیشکس کہ بمثنا بردان کمٹے نود سلیمان برون است اجنسا دھے ورزو بیادشاہ جواب واوکہ خاند آبادان "

مجیم معفول نوکرمان شارے است ما در حق او النفات خاص اربیم - اکتی با ایس جان ششار سے در نزدامثال واست سران روسفیدست است می باید شکر ندائی خیلے باید شکر ندائے تا رو وسرا فتحار باسمان ساید کر بادشاہ قدوم میمندت لروم را بی نه اش ارزائی فرمود و بیش کششش را در معرض قدول مقول مغود -

عکیم که دست بسینه اوب ایستاه ه بود-چنان کرنشی کرو که کم ما نده بود-بینییش بخی ک مالیده شو و -

پس بادشاه روئے بایلخانی کرو کربسرشاه میبرندا احمق خوب آومی است امروزه ما ننداو در ایران کم است از نقمان دانا نرواز جالینوس

بالاتراسيت -

ایلخانی بواب واد کرد بلے بلے رقت ربانت شوم دلقمان سا کجا ہے برند جالینوس سگ کیدت اور ان نیزاز فیروزی بخت بادشا است کرچنیں کھیے دا داراست - ہرگز ند ایران راجینیں شاہی و نئی بیری خاہ شامان ایران راجینیں کیے بودہ است اگرچہ در فرنگستان و ہمند دست تان ہم اسما کیم است - بحز ایران کر ساست حکمت برنماکت بدست مساست - بحز ایران کر سات و کر است حکمت برنماکت بدست مساکم اوست و کا کم علی الاطلاقی مانست پادشاہ کیا سات حقیقت امرایی سن سے منت وافر خدا سے راکھنیں اسبت ۔

با د شاه - آرب - راست گفتی بهرنین ایران از بدوخلقت د نیا از با و ده است مردم ایران شهر باری ما - در معارف وعلوم و منبع عرفا و علم ابوده است مردم ایران به بیشه بدانش و بنیش معروف و بفرهناگ و خردموصوف و سلاطین ایران خواقین دوران بوده اند - از زمان کیومرس - که خستنین خدیو کشورکشاست - تا عهده یمون ما - بهرس لاطین نا مدار اثر ایر ان بر آماره اند ایران فانان - در عرب خلیفه گان و جبیالان در چین و ختا فخفوران - در عرب خلیفه گان در عثمانی خونکاران از قدیم بوده اند فرگیان سنخ دا نم از کجا بریب را فشره اند حد خداراک ما سیله در و بدید فرگیان سنخ دا نم از کجا بریب را فشره اند حد خداراک ما سیله در و بدید آوران خوری بریب اگر ده ایم ساحب مردگان به خیلی بادشا بان بهم داشتم اند کرما است ای بریب اگر ده ایم ساحب مردگان به خیلی بادشا بان بهم داشتم اند

که ما اسمشان رانشینده بودیم -اینخانی - بلد - فربانت تشوم - افیراز انگلیس وفرانسه - که از فست رار محلوم چیز کے اند سماتین سرا کالمعاروم ہم نے نواں شمرد - اگر روس را بگویند

س فرنگے ندا زسگ فرنگ ہم کمتراست ۔ شاه فه قد کشال روس خورست بدکلاه دارد-اغتقادروسیال این است كه إبن زن خيلے نقل داشته است- اماماً تمبیب را نیم که چوں در کا رس بائے زن بمیان آید-بناہ برخداد انگےروسیاں بطرمے دارند-كه ديوا فرحسابيست تركان بع خودرولى بطروم فكفننه اند براسيخ ديوالل او المين بس - كدميخ است لشكر به مهندوست نان بفرستار- مثال اينكه ويا خ فزلباش از دنیا برافت ده است روسیان خیال کے کنندیمجض کلاه فرنگی نها دن درخت تناكب إوشيدن وركيش وسل تراشيدن وم فري ميشود فيرك بزا زنحنهٔ باریجر زموایه جاست

پس نوهم أكردو بال قار بندوش بندى مبتواني فرسش نه بشوي -اللخاني احنت اصنت - كلام الملوك ملوك الكلام في ابن نه الكلام من احتاب الكلام من احتاب الكلام من احتاب المرود المن المراب المرود المن وكرام ت المرة احضا دربله بله چنين الست رغم و

دولن شاه جاویدوابدی باور شاه خریب نقل میکنندر مے گویند کرومیان روسيان بيروني واندروني فحرم ونامحم نيست دنان شان مثل زنال يلات ماروبندرداردر- زن ومرد باسم كارف كنند-وتوسى بمراه في دوند- و کاریکدیگریاہے سازند۔

> چ خیرے بیا بداز آن فاندان كه بانك خروس آيدازماكيا ل

سبس باخرارال واستنهزاروت بااحمق فرمود فوب حسكيم باشي نومرد سے سے جگر بر بینم چرطورشدہ است کہ ور د نیا۔ ملتی کہ برد لیان فودمسلط باست دار انها مامسلمان واقع شده ايم على الخصوص تو كرمياريد نه خداری بسیاد و فرما نبرد اروح و مشنو برم خود خنده رو - حد خو د را نیکومبداند - وحق نوراخوب مے گذار د -

احمق-ازعنابت بعفابت بإدشاه دوران-بنده خاكسار مظه

سعادت دارین وعافیت کونین گردیده ام- وسب ده غلام ازغلامالم وخانگیالم کنبزے از کنبزگان دہم گان دیچکم العبدوما فی بده کان لمولاه) تعلق بنجاك بات مبادك با وشأه داريم -اگر درغلام فضلط ست ازمولاست كه الورجراغم الذربيت تواست والرعيب است - درصورت كممنظور نظر له اور چرام هما بول گردیده ام سه سرعیب کرسلطان بهندوین سرعیب کرسلطان بهندوین

الا آنچه درباب زنان بالفظ گهر بار فرمود بدر بنظر بنارهٔ خاکسار چنین مع اید که درمیان فرنگان وجیوانات ما نلت ومشا محلته نام است. وليستى فطريت ودروني خلقت أنال الراسسلاميال الراينجا ظالمرع كردد له چيوا نات نروماده پاهم کېسيسره پر ند- فرنگان هم چين چيوا نات سرېر مېراند-فرنگان ہم ہم چنیں حیوانات جنب راہ میروند پسٹ زنگاں ہم جنیں حیوانات نماز من كنند ون راكان بم چنين فلاصه حوانات با خوك وكراز بهمدم وهم رازند- فرنگیاں ہم چنیں جیب راکہ بجائے قطع تنسل خوک وگر از العين حيت الخير ما مع كنيم شنيده ام - كه خوك چرال خاص وطويله مخصوص دار نداگرزنان شال رالے گوسٹ د خوب کرام سگ ناست كه در كوچير سنگ ما ده را به بېيند- وزود به استقبالش نرو د وكرم كنفي ا و تكنار-فرانگان نیز ایس مے کنند۔ در مملکت آیشان نام مرد لفظے میں واسم مسااست جريك زن - زن بهم است وجيت بخرور البهب ما يك مرد معتواندچندزن بگيرد- در زرب بساسندنگال يك زن معتواند- چند مثنو بركرفنه بإشدر

نناه خوب گفتی حکیم معلوم است که مجزما سمه مردم حیوانند- درای باب مدین نبوی ہم دارواسٹ که رانا افضل کا نبیاء و املی افضل کا هم) (اودار النجم وحوروقصور کا فزال را ججم و نیرانا) عكيم-ازقراري كينشنيره ام نواز حالا دربيشتي - آل دنيات تو بايس

ونيا أمده است تفضير شنيدني است يا ديدني ؟

میرزا احق - زہے سعادت من بندہ کہ تیا تے فلک فرساتے حضرت سفهریارے با درول ذراه مونم ساید- تا اگر برسب رغرین

انشاه خوب باحبث م خود خواهیم دید نظریاد شامل مبارک است بروبا ندرون خرده اگر درمیال زنان بمیاری شفا خواه یا تا زه جوایی شوہر جوے۔ یا آنشوہر سیرس خات طلب یا شدمطلب خودرا بادشاہ عرضه دارد كفظرالنفات يادنناه وواس بهمدايل كوندورد لاست شاعركة المائكم غرق دربائے من كراليناده بود گفت فرمان پا دشا سے انظرين مسيابي ونيكوخواس است پس لولة كاغذرا از كمر درآورده بآواز ك بلنداين صياغراما

مشروع تبخوا ندن نمود-

بدبن دليل كريك بهاست ايلارا بودهيع ومطابع بماين وبم آسرا نظرنمات شفات الكا وسلطان منا زبین نگیه یا د شاه دوران را كنسيت يون تؤميالات بيانسال بدارمنت وارالشفات يزوال لا تورا فدائے فرستادہ ہجو لقماں را بگويدرد كه آماده باسشن ورمان را نهاد معت میمیون گر تواحساں را بنیض حق حرکت برنها دشریاں را خور د چوبیکان صمش مجان بیشان را

حيات ويرورش كأننات ويرتوشمس طبيب جندسي برعلاج فوداك بيا درْ مرومترو و دوموميا ئي ويش عبيم بأشي كالميرزات احمقكا بخاطروارى اندردوكت بروريك بهل عجفي لفت الطوين وجالبنوس نكاه شاه جركي آخرالدوا باشد فجسنه بخت حكيم كرشه مجاندراو براست انكررسد وست ببرزااحمق بهينة ناكطبيب بست ميرزااحمق بمارة تأكهما قبت بووطبيبا برا غذكن دشن اوباد بقلة الحمقام

وروفون انشا وقصباره حاضر بن سنزا بالوشش مدموشا شاكيتاوه اودنات پا دشاه بآواز بلندآ فریس ا آفریس اعجب مضایس بدیع ومعانی غزیب بنظم آوردة عقيقتًا شاكت بنه ماك الشعرائي ماستى فزدوسي سأك كه بود-

سلطان محود غزلؤی راکیب مع برند- ایلخانی برُد- دمن مک الشعرارا ببوس دو کانش را پرازیس شیرینی کا بکن- و کا نبکداز آن ایس ہم خنان شیرین درآید-نشیرین خوشتر است -

ایلخانی - باربین انبوه بوسته سختی برد مان نشاعر نواخت که دمانش پیاز موت ریش شد و با میشته شیرینی چنال دمان اوراانباشت که سرورلیشس پراز آرد-

وخاكة فنارشد-

ورظامرشاعران آسشیرینی، تلخکام وآب از چشمان وشیروشکراز گوشته و افن بروی خسبینه اس روال شد. جدوجهد اسپیار کرد. نا عالت خود الا حاضر بن محفی داشنت - آل گاه یا دشت و اون صاحر کردن نهار وا د

شادآت بگرامی

تقصیانا ارساه و افعانیک بدار نا ارس بارطعین صاح با از

دراطاق نهارشاه بجزيين خدمتان سه تن شمزاده بودند- دبس تهزادگان دور انشاه دوزانونش منهيشت بديوار شمشيرا بروست زانو ميرزااحق دركفش لن منتظرفرمان -امین خلوت -سفره ازشال شیری زر دوز بر زبین گنترد - یا وست م دست بشست وظروفيكه دروقت بيرول آوردن ازمطنج -ازترس الميخان زهرآن برُم مر ده بود- بكشود-استنادى طباخي تمام بكار رفت بود- بلاؤانه بركونه ما نبر مزعفر بلا و يا قلا بلا و-عدس بلاو- ماش بلا و -سير بلا و - شاه فوراك بلاق- نارىخ بلاقر بخشر بودند- وبوت عطرانها مشام جان را معطر مي ساخت -ماہی فزل الا و ماہی مثور کباب ماہی وطبقها نے چینی مرع ہائے بریان -فسنجال يكوكو- آب كوستات مفزيا دام بيست فندق الويترسند- فالبينه بافكر-باد بخان سرخ -كرده وتيم جر-ولچندين غذات ويكركه بوصف محآيد-بإسابه قابريان ورست باونب وسروكبات وتدور وتبهور وقرقاول مازندال وگوت گورخت روآ مو وغیره وغیره - کثرت و ندرین اطعیم پیشه مبین ارگال را لذت مع بخشود این قدر دورک و کاسه دراطراف یا دشا م بودکه منے دانست بركدام دست برو-ازج رئيات سفره ازقبل ترست بهاوآ جار فاومرية مارو پنیر-وگره- دربیزی- و بیسیان و نمک (و فلفل در گردر) کرمبر وراز دارو-امّاان شربت بأورك توال أنشت شاه كاسه المتعيني باقاشوقها تعقشادي مُنبِ ت كارخوانسار وسشببرازير ازشر بهت ليمو- ونارنج وسيكنجبين يمه بأكلاب مقطر معظر وباتخم شربت مبالد-آخرين شربت انار أرد وسنان أود- ويخ ورسم سنناميكرد- يادشا ازين قاب وآن قاب شقل كنان ويش فالتال

در برابر دست برسسینه ایستاده بودند- با کمال خواموشی غذاخور د ند-با دشاه دس شست و با طلاق دیگر تقلیان کشیدن رفت-

درسرغدایک فاب بلاؤرا امرت مردود تا بیش خدمتے بجب یم باشی برد چوں ایں اشارت نوعے از بشارت التفات بود میرزا احمق ناچا رسک که انعامے بہ بر نارة بلاؤ دہد التفاتے ازیں قبیل ہم بشاعر شدواو نیز گویا چیزے مایہ گذاشت کے الدور پیمارا کہ نیز دست افایس شہریارے - ہدور سیدہ بود - بزن حسکیم باشی فرستاد - اونیز العامے مردا نہ داد - بدین طربق دل وکس پدست ہمی آیار - احسان برندہ وانعام گیرندہ -

فلاصد فضله شام راشا مزا دلگان دفضله سشا مزادگان را ابلخانی و ملک الشعرا و میرآخور- واپین خلوت - وآب داران و سائرصا حب منصبان ومقرب الخاقان نوش جمان سن رمو دند- عاقبت نوبت به نؤران دشاگرد

کشش برزاں ہم تیسبید۔

نین از ال علیم یا دشاه براتها با ندرون برد-چون اگریسی است کوش برزشک باشدگوشش بقایق کومیده می شد- نفسه در شب مدفیه سخت مشاق بو دم که تفصیل آن را بدانم - انادریغ شنبه می کفیم (برائے فدوم یا دشاه با ندرون) کنیز کردی را پائے انداز کرد-ازی خبرزنگ وروئے من بربد- با این که می بائیست - از خلاصی اواز دست زن عبیم دلشادشوم دلے بران شجرفراق دائی که دربرابر شیم طوه کر بود- نون در رگ و بیم افساد- چون عشق برای میمه در آن حال زبینه از صور برواناک در فظرم منصور شد که دست بهج مصور باین بیمه در آن حال زبینه از صور برواناک در فظرم منصور شد که دست بهج مصور باین بیمه در آن حال زبینه از صور برواناک در فظرم منصور شد که دست بهج مصور

بانود اندبشیدم که درآن برج و مرج زمینب را بینم و حقیقت مال الفهم بیدرنگ - بدبشت با مربمیقات مقرره رفته صدائے زنان بملاءاعلی طنیس اندا تر بود- جراکه علاوه برخانگیان حکیم - جمعے دیگر نبزیه نماشا آمده بودند امانتظار غود دا درمیان ندیدم - بسبب نزدیکی شب ر راه انثارت مسدود بود- آناچهم چەخوش بے مهرمانی از دوسسه بی

يقين وأشتم كه اويم در مهين تلاش است - بشت بام مهود مايك طرفش رو بكوجير بود كدوروقت سيروتنا فنال برانجاجع مصشدند مداخ شيهداسيال ونعرة مروال وروث في فالوسها كدوليل برفت - با دشاه بود - دررسبيد ازيمن بخت وطالع-تن تن كفش وشخش منبان بلندشد معلوم نمودم كدنان بربشت بام مي أينار وربيثين ويوارجينا ن منفقه كه جزكت يكهركن ورحساب بالشدر ندا ندوله ببيندو چشم آل داشتم کرزینب گاه نگا ہے بدآ نسوخوابدا نداخت روریم بجابود چە زىينىپ را درميالى تماشا ئيال دىدم نىگاسىيە بىمن ا نداخت وا ئىچەمى خواستى بىمان بود- باتى تدبير دىزىتىپ ئىلاقات را براستے او داگذاشتىم-صالتے دورہاش کورہائ ۽ برودبريد إبلندومبركس صاضرفتن شد بجز چندنعنر باقی جمعیت از بهما ساه که آمده بودند- بههمان نرتیب از بهماس ساه بركشة بأرك دفتنار وكويا رونق خائم حكيم بابا دشاه برفت -ننال ازبشت باجهابن برآمدند وصحبت شال بهمجناك وجدال ابنكه باوسشاه بريبة دبادة تازيگرنسيت موازيها كاه صدابشان بزينب نمودار بود-يج ميكفت بنيدانم شاه ومايس وختر جرويد- كذشته ازاينكه نوش كل نسيت فيلهم بدكل است وبهن فراس شاوترميشود جا ذبهم كربيج ندارو-س بك مي سرود- فدو بالاثيش را به بين مندافيل رابيامرز دپامايش انگر ضافتنزرا رحمت كند-عاقبت قراربر این داند که شیطان اوراجلوه دا ده - بیاد شاه نوراند - در إبى أنفاق رائے من باآنان شفق نبودم مومی گفتم -رگوین رمرد مان ومرااستوار نیست)

صلات ذنا سريده شد ويكيبين درنشت بامنداند الهم زينب اوو-

السين الفناري المدندي

رفابت فالماجي باباوربودن معشوقة او

چوں جی ب دیوارازمیں ان میں وزینب برخاست وست وہائے سست کردم کخطر ملح ظرا برزینب بیان کنم ۔گفٹ این دیدار آخریں است پس از این من از آن سناہم۔اگر ما را باہم سینند قست لی ہردو حتی است خواستم تفعیل متبول اورا ازجانب بادشاہ بدائم۔ ولیے گریہ خواہ از روئے سٹا دی قبول شاہ و خلاصی از اسارت و خواہ از جدائی من۔ امان بیانش ندا د۔کمتر از یک دیگر گریہ نکردیم دیشت بام حکیم ما تم مدارے خوتی گروہد۔

خوبی گردید-زیزب گفت چوں بادشاہ با ندرون دامن لیشد- یک دستہ زنان

سانده و او از دره باسا زونواز باطساق خانمش بردند - خانم بعبداز
پائے بوس اطلس زراندو پائے انداز کرد که برخض رسیدن پائے مبارک
با دشاہ بدان غلامان سب باہ بہبانه نبرک پارچه پارچه کرده در دبو دند
پیشکش من انم عبارت بود - از سه زوج عرف چیں وسٹش سیند ببند و دوشلوار - ننال - وسه بیرایمن ابرئشم زوج بوراب - ہمه بعرض سبول
با تخبیں در آ مد سپس زنان از دوسوئے صف آر سنندیمن درعقب ہمہ حتی درعقب برد میں درقان بودم - جایت خالی بود بہبنی - حتی لیلائے کیس سفید

هم تصورب ندور خاطرشاه افتاون راداشت: بی عصرت میفروخدت و گرے ناز خرج میدا د-آل یک جلودگری میساخت -

(تاجير بقول افتدكه ورنظسسرآبد)

نناه بعداز تماشائے ہمہ نگاہے بمن دوخت و برجیم گفت کہ این خترک برقماش نیست بجیقی شاہ کہ جانور کے خوب برنظرمے آبد۔ جکیم باشی۔ ماشاء اللہ ابسلیفہ نیست ۔ پس کو سے بمن کرد کر پنیارہ ؟

جیشه گیرارخ زیبا قدرعناداری آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

علىم كورنش بآب وناب كرده گفت عسر بانت شوم من غلام بادشاه واينال كنيا گانند ماگرچه اين وخترك به بهج دوئ لائن جانس پارى فاكبيات اعلى حضرت شهر مايدى نيست ول اگر طبع بهما بول بادشاه جهال پناه قبول ارائي فرما يد پيشكش حضور معدلت دستوراست -

شاه فرمود مقبول کردیم فواجه باشی را خواسته امر شد باین فرست بازی کری بیاموزند- ولباستش را درست کنند- بهین که قابل حضور شود

بيخضورش آرند-

امان! از مالت زن کیم پول این بدید نگا ہے ختم آلودی برمن دافت کہ کم ماندہ بود۔ باتیر نگاہ مرا ہلاک سازد۔ کرجی یک دفعہ مرد- نورجهال خشحال بود۔ چہ کہ ہوا دارمن است حن لاصہ من تنها نز دیاوشاہ میان ہمہ زناں

برخض دورشدن شاه - نبدیل حرکات حسانم بامن تماشا داشت من بخر شیطان و ورشین اودم - بکه نالی خوابر جهر بان و نورجیشه عزیر نزاز جان - وفر دندگرامی شام - من که برگرز نام قلیان بیش اوبر بان نی توانی تراز جان - وفر دندگریف قلیان کشیریم کرد - خواه ناخواه با دست خود شیرینی بد با نما گذاشت - گرجی در گوشهٔ به سوگوادی شخول شد سائرین به میارک با دعا قرت بخیرے گفتند - که درعیش وعشرت و شراب وسازو اواد میارک با دعا قبرت بخیرے گفتند - که درعیش وعشرت و شراب وسازو اواد وجوابرگران بها ولباسهات فاخره برویت کشوده شد - کارے بین - که مورد وجوابرگران بها ولباسهات فاخره برویت کشوده شد - کارے بین - که مورد الطاف بادشاه شوی - و با نوے حرم گردی - ما را بهم فراموش کین - آواب شین

گفتن وباسخ داون بپادشاه یادم میدادند فلاصدمن کددر بهیج حساب نبودم وروم با نفرے حساب شرم-

بانجار زینب چنا سازهان و دخرستند بود کنهن خطریکه بیات خود بدان می دفت نتوانسته به با دشاه اورا بخوابد و قابل حضور نباشد و مال اینکه دیده وست نیده بود - که در چنین هال بجر قتل د ایپ نباستد و مال اینکه دیده وست نیده بود - که در چنین هال بجر قتل د ایپ نباستد و کسی را مجال شفاعت نه بنابراین ناچارخود را مشریب خورستندی او باز نمووم و با دیگیری جدائی بدان دل خوش بودم - که مجدا خوست خوابد واد - مع گفت که پس سند و این ازخواجه مرایان خوابد این در داری از خواجه مرایان خوابد این در داری از خواجه مرایان خوابد که در تا فی الفور دسته بازیگران شوم - بین کنیدار آخرین است - از یک ویگر جدا شریم -

شادآل ملگرامی

معناری فیم شیرهای بایا محرث مرا فی زیزت کیمیننده او

چون آرام جان ازبرم دفت - بےآرام بجائے اولت مقدمت متنظرة دریائے تف کرندہ باخو دکفتر - این است معنی دو دوست جون دومغر بکب پوست اگر دنیا عبارت این است - که مرا دوما ه مشغول دا بشت خواب است یا خیال - مجنون لیلائے مشدم - که تازنده ام با یاراز آتی شقین نواب است یا خیال - مجنون لیلائے مشدم - که تازنده ام با یاراز آتی شقین بسوزم - و با درد ول بسازم - آواره کوه و بیا بال با ریخ بے بایاں با وحق وطیح بھراز و بادیوددد دمساز شوم - کوشت ازبی کار ایاب ست - این قفید کویا ریش خدد دوکلم حسرے زویا کویا ریش خدد دوکلم حسرے زویا بیاب کاراز کارگذشت - حاجی با بال شاہی کاراز کارگذشت - حاجی با بال شاہی کاراز کارگذشت و این برائے من حاجی یم قبط زن نیست و لے مزہ دارنہ خوا با بود - که رطب را حاجی خورد - وحمد روا کے خشکش بشاہ رسدوقے که الم حقار شوا می دور کہ رطب را حاجی خورد - وحمد روا کے خشکش بشاہ رسدوقے کہ الم حقار شوا می دور کہ رطب را حاجی خورد - وحمد روا کے خشکش بشاہ رسدوقے کہ الم حقار شوا می دور ہیں۔

اذکوزه که بیگانه میسکده فقاع - بحشر ناچشن کور شود شبت ناک گذرا نبدم سحرگایل سرے بردازا ندیشهٔ لؤاز بالین برداشتم وبرائے آسودگی خبیب ال بربشت باروئے شهر فقت دروقت حکن دیدم - که زیزب برخرے مجلل سوار - غلام سبیابی رکا بدار باچمعے دور بارش وکور باش گویااز حن نهٔ جکیم بیروں مے شود - من باعتقادا بنکه گوشه چنے مب کند

اما بهبهات ازترس اسبب كمباداوضع سواريش بهم خورو خودى بهم عجننبا نيد بااوقات للخ خواستم بالمرواز خسيال بيفتم- روبراه آوردم- نمي دانم چيشد بجائے اینکه دروازه فروین بیرون روم خودرا درارک دیدم م مبدان ارک از رواره پردویا دشاه در سروردیوان خانه به تماشائے سان دبدن فنون مشغول بود- از بس مت راولان بدین سووا نسویم والارا فتند- زمینب از نظرم غائب شد- ورنگ منب شایم دکرگون گوید وَ وَ اللَّهِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ اللَّهُ الل نشال شیرخورست پر مینا کاری در کلام مشس شعاع آفشال این تلا لو دیده ساخیره می کرد-چول برگزسان ندیده بودم- این تساشا برائے من نازگی داشت نماشائے اسب بال وسوارال ونیزا و تفنگه يا د ايام اسارت وسواريم رادرتر كمان بخواطرمي ورد جست انبجهٔ با زطريقهٔ سیا ہمیال پیش گرفتن - ور دلم میگذشت وزبیر کٹ کریا فوج سان دہ دریک كوشئة مبدان البستاده سروار باستش نفرمشرف فوج درميان ميدان نام ونشان سوارا ن مى برسسبد بك مشرف به آوا زبلسف زنا مسواررا می بردو و بگرے ماصروغائب می گفت ربد برآوا رسوارے از فوج جداشدہ۔ باتندى برجة تمس متروراطراف مبيلان مى تاخت وازروبر وست با وشاه بعداز كورنش بالابلسب مى گذشت اين قاعده تا آخر ين كس جاري بود-سوارا لگويا بريك مشق د گيردې شتنديم کان پار ه مخيا شه و بنظره رستم بیا مدند- یارهٔ و محر راسب شان البته عاربیته فی منود) و هنظره رستم بیا مدند- یارهٔ و محر راسب شان الم شیافتم می است بانشان شان را می شیافتم می است بانشان شان را می شیافتم می این الم می الم می این الم الم می این الم این الم می این الم این ا درآن میان بوانے بود جست و جالاک و موجب جبرت و تعجب سب بالگیخت ازفضائے آسانی پاتے اسپش بیل میدان ہجیسادہ از سربغلطیں۔ وجوان مروبيچاره دا بروسے مبل برانيد- بهان آن اور ابرواشنه- از از و حامش بيرون بروند- يجازان ميان مرابن نافت كرازوابتكان عكم

شناهم به تداویم طلبید من هم به آنگه پر کاپ از نادانی خود پرواکسنه قبول کردم بروان را دیدم بر روئ خریس درانه واز نسب را رطا هر مرده و پیرامونیانش بهریاب بغراخ وعقل خود بطها بهت مشغول یکے بیا دیکه تا ز مید ان کربلاا ب بحلقش می ریخت آه دیان کشاید و گرے بی خبر به و و د و فلیان بد ماغش می دمید تا بحال آید یکے جوابح واعضایش را اسب و سیلی ومث گرفته تا خون فشر ده اس بر یک جوابح واعضایش را اگرفته چرب و سیلی در در من باطل شد بیش رفته و با کسال و قار به نش را گرفته چرب چشم به معاه وات به محض ورد دمن باطل شد بیش رفته و با کسال و قار به نش را گرفته چون چشم برکس به تجرید من دوخت بودیه طابخه تناکه ایس فالب آید بی ربه او است و حیاات در مداوم بر چر در دنیا به تراز آن فیست میمن است و بعد از باز نبودن به حاضران که برچ در دنیا به تراز تراز آن فیست میمن است که بدین خص بر سد گفته اسب یک برخ بحری بدانگو نه اجب را نشره بود و میمن با نبود که از بر نبود کشری ساخت و از اندام اور اگرفته چنان نها شده که از بر نبود که و در دنیا به تراز بر از می از تماشائیان بود در رسید و به تماش نبود که ناخوش را به بینده میمن البه به نبی انگلیس که از تماشائیان بود در رسید و به تم که ناخوش را به بینده نبود بر ایس به تیر بر ان خور نس را به بینده نبود بر آورد و که نه و دخون نش را بخیر بد تا خیر و به تمکه ناخوش را به بینده نبود بر آورد و که نه و دخون نش را بخیر بد تا خیر و به تمکه ناخوش را به بینده نبود بر آورد و که نه و دخون نش را بخیر به تا خیر ما می در به بینده نبود بر آورد و که نه دو دنون نش را به بینده نبود نسب را که در سید به نبود بر آورد و که نه دو دنون نش را بخیر به تا خیر ما در به بینده نبود بر آورد و که نه دو دنون نش را بخیر به تا خیر می در به بینده بینده نبود بر آورد و که نه در دار داخون نش را به بینده نبود به بینده نبود بر آورد و که نه دو دنون نش را بینده به بینده بینده به بینده به بینده به بینده به بینده به بینده به بینده ب

من روسیاه که برائے روسفیدی ایرانیاں درطبابت و منه نماتی فود بدانیا دعوت شره بودم - گفته عگونه فون گرفتن رہے طبابت گرنمیدانی که مرگ مهروو فون گرم است - وفاعاره کلیه درطبابت آن است - که مرض بار در ابا پدباحاله معائج بنود - بقراط که رئیس الاطبابود بهمیں اعتقاداست - تومنکراغتقاداد بنی توانی شد - خون گرفتن بهمان - دمردن این مردبهاں - به دباہر که معے فواہی بگو-من این راگفته ومیگونم -

من ایں راگفته ومیگویم -بهیں کرچثم فرنگی برفضاز دوافتا دلفنت دعوار اکوتا دکنید - نه از شماونه از ما-و نه لعن وطعن بربقه اطر کیم - ایشخص مرده وسمرد وگرم با دعلی السویباست -

پ كلاه فرنگيش را برسرنهاده مرابقراط خود مدّمغ نهاد وبرفت - آنگاه گفتم چون فضا آپر طبیب ابله شود و با اجل حکیم کا رزار بنی تواند کرد - بامعب اشراطها باغواست خدا پريكارىنى توانىم چنانچە آپ كارىيز بارودسىل خىزمقا بلەنيا رد-اللقى حاضر بود- إنا تله ولنكاليد مراجعون كويان يا لات مرده وارولقبلك شيد مضدتهات بإرابهم بيوست حثمال وزيرجانداش دا بأوستمال بربب دربي انناجعے ازصاحب مردگان دررسبیده باشیون دسیس مرده را بخانه بردند-ازقرار تحقيق واستم كدمرو يج انصدونجاه نفرنسهجي ابواب جمع نامروخال بوده است كه بيش بيش نشاه مي دوند- ومردم دا پراگنده ميكنندونظم ونسق كارمارا مى دېند د ناران بانى وكارو بارمحتى با آنهاست فى الفورخ بال مرابر دانشت كه كريم ك أن نا كام شاد كام بنا ينم باغود لفتم - كمب واسطم وم كشان بازبا واسطم منہ رست - بابودن شمشے ربتاں چرصاحت بعناب سے بنتان ایس خیال نجواطرم من کو نسی میں است یک رنگ میرز احمق وسخت درخیال آں بود کہ بوٹ ضرية كند ديرا چندروز پيش ازآن برمخالفن سرع سوگند درحضور شاه خوروه بودكه أرنيقي باشي شراب سخور واوضاع دولت بهم بيخور دومنع شراب باوشمول ندارد-چداز براسے لذت نیست بهک برائے مفظ صحت بست بایس بها نه امردخان ستفتائ كرده-وبافتوك عالمنمايان فيرواشانه روزشراب ميخورد- آبهنگ آن كردم كه بان نثربت باگواركد تساغر قضان فيجي را تلخ كام كرد-پرستباری میرزااحمق از استبرین کا مردم-

شاوآن بالراي

گفتاری و دوم درآمدرجای بابا بخدمت ولت و چی شارش

فرصنے می حبت کہ تا پیش ازرفتن کیم بدرخانہ سفارش دادن معمل فی هروم را ازبرائے من کندبسیاک اصرار بفوت ننوون وقت منودن چرشاه درا ل روز ہا خیال سفر سلطانیه واشت - وکیم نیزاز ملازمین رکاب بود وسبکدوشی بارم راازووش خوداد خدامی خواست -

وعده صریح دا دوقرار بدبدن فی باش گذارد- در دیوان خانه نتنظر آمدن او بالیستادم - اذان ظهر روبروی تاکاربزرگ دیوان خانه کمج مخصوص منفی باشی خود درگوشنهٔ اطاق به نما ند- وجمع دیگر

با فاک الشعرار وایشک آقاسی باشی در صحبت بودندایشک آقاسی باشی بشاع تعصیل مرگ نیقی ویروزی را باخیلے کم و
زیاد و تعجرب بریبان میکرد- ناگاه نیقی باشی در میان نمساند فریاد
بر آورد- که دروغ است! صبر بکنید من بگویم چرطور شد- بهنوز کشهد
شخوای ه مشغول بیان شد- بامب الغهٔ بیشتر از دیگران قضیته را برینجا انجامانید
که فری خون بیجاره نیقی راگرفت و بمرد- و حال آنکه اگر حسکیم ایرانی شام

«کالش داده بودنی مرد-دراشا نے این گفتگومیرزااعمق داخل شد-ونداوی مرا بجائے «کاریب بیشتر تصدیق کر دوی داشت پس مرا با محشت بنمود-که اینک سه بحد آگرمیگذرشتند - بنی گذاشت بنیقی بمیرد پس بهمه چشهها برمن دوخته-تغضیل قضیته را جنال دا قع شده بود خواستندمن بهم سعی بسیار نمودم.

نه جِنانجِه واقع ىننده بلكرحبيٺ انجبر گفته شده بيان كنم ومهنر كا-به خرج مردم داده بودم- انتخب باسم حکیم خرج دہم- میرز الحق از ایں ماریج سرافرانه وبرائے ضرمت منودن لبمن مهیا بنی جی باشی گفت كەلىن جوان بىپ بار فابل دىمىتىدگرفىق جائے نىفى قى مرحوم اسەت -نىفىقى باشى تىجىب كىنال! كەھكىم جىسلادى خوا بار- ابى كار نازگى دار دۇ شاعر دیا گوشنه چینشه بامیرنه ۱۱ حق محر بسیت که چندان نازگی ندار در طبیب سياه وزديرا دريك ديگر اندمرك فواه ٢ بهستر آبهستراز آنير ب باشد وفواه بیک ضرب کارد مردوبیک است -صيم كفن رجناب ملك الشعراء شاعر فارايهم نمي نوال ازبرادري بهاه وازر دوطبیب وجلاد خارج دانست حراح وثنگت و نشودن وبسنن در دست ومسلم ونها بهاره ساري وجاري است-كذاايس نيزكم از آبنا نيب ين چنانج ملك الشعراميتوا ند-بهين جانشت بچار فروروی را از گرجستان بیرول کرده تصورکنند و مهمه نشکر یا نش را از وم نبغ ایرانیال بگذار نارومورد تحسیس بهم واقع گردد-نیقی باشی اند کے سروشار خود را نیم ملبت کرو- که د نول روسس بگرجتان مثل" افتادن کباک است - به تنبال بنده" اند کے زحمت مید بد اما اگر بحنم رایش را برسی کنم حرف روس منوس فابل ندن نبست-منهاه ازبرات قطع ونباله کلام - روست بمن کرد - که نبسبها رخوسیا-تورا بخارمن فیول میکنم - نبت رالبکه نوسم بوی بارون را بقدرمن دوستداری و بابد بدای کشیخی را قوت رسنم و فدرت پشنگ و دل شیروزسر بایگ می با بدریس سرا بایم را نگرلیت واز وضع و طورم
خوشنو و گشت ندگفت بروناشه ناشه را بدیس بهی حال ایاست ا بيوشا غد- وتكاليف رامعين كند-

نائب نیقی باشی مشغول ندار کان سفرشاه ولوا نم مسافرت را ترتیب میسد او- واز نا بینال نوست ندی گرفت - بعدا زا نهما ر مطلب اسب نسیقی دا بالسب اس صاحب مرده بمن تسییم وغلاغن بلیغ منود-که خوب متوجه شو- تا دم و پوست داغ سشهریاری ا ورانیاوری دیگریت نخوا بهنارت داد-مواجبت سی تومان مخرج دواسپیت باتست پس چنانچه بایاریلبس و که شدم - واز آلات نسیجیگری تبرسے تبرسے باتی ما تدکر آریالیست از جانب دولت دا ده شود-

ازمطالب پر دورنرفته-اول ت درسانهال نامردحت ا سَنِقِی باشی رئیس مابت زید مشار البهمرد کے بود برزگ اندام پین ننانه در شب استخوال سالش نزدیک چبل دینج -اما جوان دقابل میتوال كفت ينوب جوانے است سيمايش سهمناك ابرويش سيماه ویدموی - رئیشش مشکیل وعنبرین جهروایش نیرو- وسننش بردرگ و بہن -انمو نے بیجا تہے سینہ کہ انہاک بیرا ہنش مے مود قوم وخويين باحضرت خرس بودنش تنودار بود دوستع بهم رفته بصور تش مهيب ووضعين بامو تعديبين مطابن وموافق - شرتي مسائش شررا كانى-دىدارسىش دفع فسادمفسدان رادانى-درخوش گذرانى وعيش د عشرت مشه رنان على الروس - بلكه با بانك كوس ف اب خواد-ور خلار والرس المرائد من كذار - بالنكر بايد سيف الاسلامش شمار ناربه بالأم مبرغفني وحبسلادي اندارا ول ناسسش مي بنداشتند عانداش عشرست آباديني ببيت اللطف شب تاصح صدائح تاروتنيك ورقص مردوزن بلندبود لوطيال بمدوابست او مقلدان وسستراو بالممه خباشت ونا بحارى ازعنف وخنى كه وظيفة منصبى اوبود سروس فرو گذار نی کرد-اندب اوفات با وازدن دسن و دورعرق وسم صدات يوب و فلك ونضرع نسن وكتك يم بلندبود-ورسواري يُت و چالاک در جرياره راولي بازي چيره و بے باک-بااب قالب وقوارة مروجتي وبردني دانشت ودواقع كم دل وكم نبرشير ئاس بود عبوب ذاتى خود اورسايه شاه اندارى الدورو باه بازى م

ی پوست بدوباکسا نیکهازچندوچول وسے خبر نداشتند سابی وافراسیا بی

مي فروخيت -

م یکندلازم داشتنم میرزائی- ناخوشی پرفت ان داشت وصورتش را در ۳ بیند زر دمی وید خاطرنشانش کردم که زروی در ۳ بینداست وصورتش مثل کل نشگفند میرزابر ۳ شفن - ۲ بیند را بمن دا دکدای آئیند بهم برجنم رود

من فوراً الميتنه را البعيام -

وراعمال دنیایه میرزااحق فیلے سخت دوو درمنهیات و محسرمات بهار موسوس بود یخدانی لازم د اشتم و واحق دو جفت از آس را در یک اطاق داشت شب وروز دیده برآنها دو خست بودم که بچه ند بیران جفتش رابر بایم -اگرنیمهٔ از ندا بیر در دبیش صف سررا داشتم اکنون اسب باب سفرم در این یخدانها نهفته بودے - عافبت ند بیرے کردم - بیکے ازسگال دکه در طران از سب بش و شا هزاوه و شتر کمتر نیستند، درنز دیجی حن انهٔ ما در زبر دیوار خرابه بچه نهسا و ه بود پوست بیده از چثم مردمان بچکان اورا آورد ه در یکے از آن ن یخدانها گذاشم ودیجی سے رااز الله سنتوال انہاشتم و دروقت سفر حکیم برائے العبی بی انهالی ا برازسگ بچر دید-که ما در شان آدم را پاره پاره می کرد متعجب و متیمر آن را به شگون نیک نگرفت معی ای و تا و بلات چند بر آن دوند بیک می گفت این ولیسل بر آنست که از خالم بیک خانه پراز حام زاده متولد خوا بد شد و و بیگ می گفت بین ولیسل بر آنست که از خالم بیک خانه پراز حام زاده متولد خوا بد شد و و بیگ متال با زنشده است به بینی حند انکند که ما بیم شاخ سیم بشویم ا حمیم خیل دلی به بیندان انها بدا و لین خان انها دا و و لین با بیارای تدا بر با سکال داد و و فوراً من جهیا بهدر آوردن آنها گردیدم - بنا برای تدا بیر مرد ب شدم صاحب بیندان اند کے بین از این اینقد رحزی و برت جمع مرد می شدم صاحب بیندان اند کے بین از این اینقد رحزی و برت جمع مرد می می برس استر بین به برد اران بست رگان شاهی برس استر به بند برد ار و بست با به گرفتن می ادا ید و برد از و بست با به گرفتن می ادا ید و بینه برد از و بست از دوه بختگم جا داد د و

ببدا ولادحمين شكوآن بلكرامي

الفياري وجم

و كري الدوس الدوس المح وولن الحراب ولني

روزه کوت شاه با ردو سلطانبدانهانب نجین تعبین شد بسید و یکم دبیج الاول چیل و بنج دفیقة قب ل از طلوع آفناب براه افست دیم و کسی سر در کوشک سیلها نید که نه فرسخی کمن ادکرج اسست و فرود آمدیم بهمراهٔ اردو و سلطانید بهمه بساعت معین و را بنجا حاضر شدند بهمراهٔ ای شاه عبار ت بود و از بیک فوج سر بازار و صشتران زنبورکنا نه و یک سند سواره و و زرا روصاحب منصبال بزرگ و مستوفیال بهم یکبار بحرکت آمده شهرود بیک رود ایران ما ندار نبورعسل ترک لا دخل کرده با تفاق درکست ارد سے دیگر بیدان ما ندار نبورعسل ترک لا دخل کرده با تفاق درکست ارت و دیگر بیدان ما ندار نبورعسل ترک لا دیکل کرده با تفاق درکست ارت و دیگر

قطار باست استراز بار دنبه ورخمت نواب وفرش واسب استراخ و وجا در و بالركرد و غسب ارد و المار و ترنگوله و الفاله و و بار و و بار مرد و غسب ارد و الواز و ترنگوله و الفاله دو لول و تا مرد و جنره و جنره

ميرانتي

منتظری ما ندند- امریند که انداه دیگر بروند- تا ما بغ اندهام منسلق در راه شومدم قانان کرسنه بها آذوفه دیموه کبنه بردرآ در دند تا کشو دن در بشت دروازه
منتظری ما ندند- امریند که اندراه دیگر بروند- سنفایان دابهها را با دقت
تمام چنان آب پایشی درفرت وردب کرده بودند- که بهترازآن بهسونمی آمدتمام چنان آب بیاشی درفرت ایشال در سراه نشاه فدغن لود-

در آن روز دور باش مردم در خود غیرتے دیدم کر برگز گسان آن راب غویش نمی بردم- درآن زمان ارا دلی واوباستی چرفت کررمردمان معبتررا امایست كردم وجنا ل ب محابا وب تحاشى جات بسرومفر مردم مى كواحم كله فيال كفتند عجب حسد امزادة به زمرة ما داحسل شده بشهرت كارآ مدى وجرأت وظلم شدادي مانند سانر بهمقطاران خودامسيب روار بودم كهرفته رفته

بمناصب عالبهراء مد مداه افناد سشبانه بیش یک قطانشترز نبورک فائد بانتظار اردودرسبلهانبه رفت وصوائة توب سوارى شاه بلندسد ومكوت بهبرسوستة مستولى كثبت بهمهصامت وساكت منتظرا يبشا وند-اول تفنگراران بعدانان بدك داران با اسسپان باكيره براق ومرضع وزين بندمات سشميري واطلس زر دوزاعلي سيبس شاطراب و ربيكايان دات اقد سس شریاری و شزاد گان - ووزرار - بس از آن یک تیرب سواره در رسیرند-بزرگان ووانسته گان ایشیان وبسیاری از وابتنگان ومبرندابا سو فوكرا وقلبان برداران وآشبيزان وشاكردآشيزال وفرشال پا دوان مست ران قاطرچیان سار بانال دار دو بازاریال ده بهزار بیشتر ہمراہیاں اردواود کو بامعشرو محشرے بدرگ بریا شد-ازای بیان معنوم تواشيد منود كه انهديش حيث من ودروازه بانان قزوين جرتماشا و بهنگامها ى كَدْشَات سروكان بادف ماريش الربينا بادوسس- واندرانى تاكر باجرى پرازعلامت فلسارى وجهاري پديدارشد-چشم وسروگوش وبيني من بريك جب دا كانه از نرس تو وليج يك ديگري كرونار إيبن از ال كه صل توالم פעלפע פ-

بمكنا ل جلماز دروازه بيرول رفست نار ومن باوروازه بانال براي من خسگی منفول قلیان کشیدن بودم - ناکاه زن دزید که مآذون به بهرایی توبراود و به اردوی رفت - اذا نجا بگذشت - زیزب وشوی بخیت آل بخواطرم در گذشت شب بیش رنا بروایت اور جهان اور القصر محب مشران-

بهآموختن سا زندگی و بوازندگی باسا ترمطربان فرستناده بودند- چهشاه خواسته بود تامراجعت ازار دوزبیب فابل حضورتشده با شد جیشه برقصرقا چامد پائم راه سپار-اگرمامور رفتن باردوت سلطانیه نمی بودم- اختلال واشت

باميدك كدبهم بوسه فاكساسانش لا

زنم برش ب بزاران بوسربائے پاسانش را رسب بد - بخیمه گاه نسفی باشی رسب بده برا سنے من با وخ نفرنسقی دیگرینمدبر یا دیدم - درشر، هم با هم است نی جزئی د است بیم دورینجا ، هم دیگردا بدانسیتم ، چرعرض وطول جا در زیاد از سنسش گزنبود ير نقاء مراناشي وكوچك ترامي شمر دند-ومن نظب ربه صاحت وقت

تنحل می نمودم -تنظی باننی علاوه برنائب که ذکرخیرش لازم - وکیلے ہم داشت که تنظی باننی علاوه برنائب که دکرخیرش دندت و نوا نائی عروج کردم من بواسطه او بهرادج اعلائے معسب روفیات و نوا نائی اعروج کر دم این وکیل نقبش سشیرعلی واصلش شیرانه ی با انکه اوسشیرانی ومن اصفها بی باآن ہمہ رفابت موروثہ بایک دیگر دوست جانی سٹ یم روزی گرم اوبمن منساچ خربوزهٔ لغارت کرد. ومن با دست خود فلیالے برائے اوچا ق کردم من بہیف کردم او باجب افرے خودخون مراگرفت اسب او قولنج کردہ اود من بہیف کردہ او باجب او الله اس کردم دوستی ال دوسومحكم شد وبقول عكمار تنفل حيات مان بيد دير سوست ياك ميوه داد- اما او سهر سوال ازمن بیشترداشت - بزرگ بهیل - فوش صوریت-فراخ ست نر - كمرباريك ونوب ركبس بود - بروتها أش كلفت وكمراه و ما نند شاخ ناک، که بروبوار باغ بیجیب ربیجان از بنا گوششن در

تنبرعلى درخدمت جكبيده بلكه مرتبا بود-جراكه زرمحبس اول حثمهازيق معاوض يتني المم فيل بازكرد-

میگفت -برادر-شاه مواجع نے دہد-آگرہم بدہددوائے دردطنے شود مزدما وبسته بخدمت ما بقولاق یا برشوت ونسل بها و یا جیز دیگر ارین قبیل با سدت با بارعبرت از رئیس خودگیریم که ضرب المثل است بسزار تومان است - انهم باسم نه رسم برسد یا نه رسد إما ا قلاً وبنى وسنت مقابل من خرج دارد- الراز جائے ديگر بگيردار كجا مبكند- فافي مغضوب وستى كتاب وجريمه مع سفود-البنه حدكتك عجريم ملغے والبت است - كىنبىقى باشى بايربديد- أكربول بسكفتى واو-ف من نيم إبن روز ما ينح ازمنتو فيال ماپوب رابجاتے بائے اوبفکا ہا بی بلامبنلاسند برائے حرمت مندے زیاریا بین انداختیم دونفرنے تھی فلكرا كرفت بود ندومن باليك ويكريوب مع زويم عامة شال تثييري ما از سروشال را از کمروجبه است را ازبر رچون صریح ما بود) بدواً بردیم بدور می از سر و بازیم بدور می بدواً بردیم به دو که است و بگر بشنودگفت !"اگر بهیچ چوب نخوم ده تومان ہے دہم جوں یا بین بہ فلک برکش بدہ شد مشغول کا رشدیم برائے اطمینان وخواطر خلفه از وعدته او اولاً بناكر ديم -بضرب عقيقي زون نا فرمادش لبند شد-بس باستادی چنامچه شاه بهم نفه پرسجن اطرخواه خود بر منقدار نقد موعود افزودیم - تا اینکه بن کردیم - بردن بوب برروتے فلسکه مقا ولئ طرفین مهمانا بدیں طریق شد- ابوا نے امان مردم غلط کر دم - شمالا بخدابه بيغمبردوازده تو مان تجبان پدرومادرتان! پاننزده تومان! بریش شاه بیبت تومان به دوازده امام-سی تومان جهل تومان - پنجاه-شصرت -صدر بزار نومان بحضرت عبساس برجیه بخوا بهید فشیسر کم برحفرت عباس رسید کارتمام شد- اما نامرد پدرسوخت بهان شدنیکه بهسرعت مے افزود- در فراغت کاست وا دیم پچراقل وعسده داده بود- زیاده نداد- آنهم از ترس اینکه اگر بار دیگروش گیربها بد- جان لسالمريث بريو-

اسب تازی دا دورون سکر به بندی پیش خر درال او فات نه ترکانیم درعالی بود - که بجز بینی دری گوش بری شقه کردن -درای او فات نه ترکانیم درعالی بود - که بجز بینی دری گوش بری شقه کردن -داغ بنها دن چیشه کندن - دم نوب گذاشتن - از بام انداختن - چیز دیگر بخسشندیم - مع توانم گفت - که اگر پدرم را مبید ادند - که پوستش -دا بمن و پراز کاه کن چول بهمدانیها مضاکفته نداشتم -کر بمنصر ب برسیمست نگر دی هردی

شاعات بكراعي

ما وظلم الازمين ولت درستكم مأمورين

پاوشاه ۴ بسنته آبسته بسلطانبه راه بویاں بعداز جهار ده روز درساعتے معبن ومعتاراندوز بكوشك تابستاني تؤساخته غود فرودآه إب كوشك دربپلوے خراب ہائے شرقد کم -برتلے واقع و بچمن مطانیه مشوف منظرة غوش وخرم دارد-درزیر بائے نظار گیب ان ناچشم کا رمیکرد جا در سفیار ت نتر بود-من ابن حالت نتیجی گری خوتین را باحالت اسیرے مؤد درمیان تر کما ناں قیاس کناں باعظیت وسٹ کوہ برخو دمے بالسیدم کہ بارے-امروزمردے بستے۔ زمانے مردم مرامی زدند۔ وامروزمن مرد امر میزنم-اسم فاعل دمفعول رامسٹ کے جیجے شدم مشلاً وقتے کہ آغوندم ہوب ے زاد - ناع بی آموزم اسم مفعول ومنسز له لازم ابود - اکتوں که فعلم کے تواند ہر گیرے سے بنجا وزکرند۔ بہنز کہ اسم فاعل ومتعدیم۔ من ورنصور ونصد بن این فضا یا ہے انعہ ش که رون بین چرنشت کار و بارچله شد- بهمراه من بیا و کار ار مدار براستی اردوسپورسات باطراف وجوانب حواله شده سیسیورسا نیکه از ده فاج سوار ركهيا نداينجا وبعدان است عواله شده بود بعذر البنكه جندرونه ببش في مراده

بعزم شكارا نجارفته وسيورسات راجرانيده نرسسيره استجفيلال وتحقيق أن وآورون ريش سفيدان وكدخدا بأن انجار ابخدمت نشقى بالشي يمن والدّاركروه اند - بول رون بن منى بالهمة لندلندنسقيميا لكه لو بست قولاق رااندست ابشال گرفته ام م تورا مهمراه مصرم - بعد ازنما رعيصر

بهمراہی صاصر باش کہ با پارسٹ رواضیح درآنجا ہاشم میں ازشادی بنیا ب
کہ بایں زودے قوائق بیداکردم وباہے خبری ازشا لودہ کا رشیرعلی میدائے م
کہ ایں چنیں فرصتہائے امثال مامردماں جا وجورا خیلے غینمت است بافود
گفتم کہ اگر شا ہزادہ از سیورسات چیزے برائے ما بجائے مگذاشتہ در لیغ اله
زممن ما اما ہا زخیال میکردم کہ ہرچہ بجا نمان رہ باش ریقس ررسیرکردن ما مانڈ
چنانچہ شاعرگفتہ است :۔

نور نادار مغرد ابرحب نے مائاد
افلاً پوسے ازہر سک دانہ
کننداز چانہ اردبیش کے دا
اندو ما ند بجب البتہ جب انہ
اہم در پہلوت چا در درچدار بودبیث نامی السلام میں ونزکش سے دہواد
بدوگفتم کہ آسے پالب نہ نامیال
بلا پا بند خولیش از پا سے بگسل
اگر ابر اسے دا بگسل ان با رگرچہ شکل
اگر ابر اسے دا بگسل ان با رگرچہ شکل
انک اندازی وگردن فس رانی

با مجلهمن داو بایک من طربند بردار دروقت عندوب اردو بیرول دفیتم - درعا لم نوکری باب لفنب بیگی بم دست د پاکرده بودم اندر فیق رشمهٔ نقره برائخ سراسب خود و کمرے نقره برائخ میان خویش کرابه کرده بودم - بنشر طبیکه اگر گم شود - تا وانش دا بدیم - واگرنه بکرایه سوقات برائخ او سربرم -

برایخاوبه برم-باآن براق وآل کربن شب به بشب راه بیمایال و وساعت بیش درراه شخوابیده و قت بیرول رفتن و قلیان کشیدن صحرا دوندگان به
(قای سوار) رسسیدیم - از دیدن ما معساوم است - ا کا کی دست
و پا چه شده نزال روی پوسشیدند - ومردان بتواضع برخا سنند
حالا بیا وبا دبروت میرغضبا نه شیرعلی را باسش - که باچه قا رست
و قوت کد خدائ آنجا را خواست - مرد ریش سفیدی محسرم
بالباسه از منش خودسا ده تربیش آدر وسلام داد - و با ایستا و که
کرمندا - بنره شمامنم - خوش آ مدید - صفا آ ور دید - قدم بالائ چشم بسم الند از اسپ ونسرو د بیا بید - بفرا نید - یک جلواسپ راگرفت
دیگری از اسپ دا وسوم بخلهان را گرفته از اسپ فرود مان آوردند
برز ریگون ما دیدنی بود - برروئ سکوت درخانه کرمنداقالی برز ریگون ما دید فی در دنبال ایستاده و ما بروث می الدوند

قالیچکنشسته بودیم می کرد از الا از پائے کند-از الا اع تعارفات کرد از الا اع تعارفات کرد از الا اع تعارفات دسم کرد نبیدت به برزرگال بجا میآور دند-سرموئے فرق مگذ اشت رشیرعلی) بے حیا مثل کرد و اقع متحق آل احترا مات است آنها لا بردین خود فر بر بعداله و فی جیست دبیجوی نه دن - روسے بکد خدا نمود بردین خود فر بر بعداله و فی سواری بدال که من از جانب پادشاه که مرد که نوکه کردر ماه بیش از با نب پادشاه میمن ایران بود این بادشاه فرد ماه بیش از بی بوالی بادشاه فرد ماه بیش از بی بوالی بادشاه فرد ماه بیش از بی بوالی بادشان فرستاده شده است مقرری خود ربارد ف

سلطا شرنفرستا ده آبد ؟-

كدفدااگر در وغ بگويم حيشها غم از چاله در آيد ده دوم رانشان دمان اس مردم بهم ميداند - بهر چرگفتهام-اي مردم بهم ميدانند - كهمن نا مال در درغ نگفت مام - بهر چرگفتهام-باز بهمان دامنگه كه-

بازیمان دا بیگویم. سرکا رنبهٔ ی باشی عرض میشود که توزی دفدار ۱) چیم حقیقت بین دگوش می شنوداری -آدی زیرک و به شیاری مندین و خدا برست من راست وپاکش راعرض بکنم بعب رازال توہر جرمے خواہی

شرعلی- با واز مین د باد ك الله وه باد فناه نق و ان مساندان بد "اخراب گردد- و نوقع آل بهم دار بار - کردلم کباب و سبگرم آب شود - چنبی نیست.

الربادفاه بفهار بمرر الانششرك للداريد

شرعلی - روئے بحای با باکرده با واز حنظی گفت ما بی بباک با باکرده با واز حنظی گفت ما بی بباک با با ده از اشار می ده اند " مع ببنی - مال واموال و آنجه از اشاب کرال بها واست شداند با ده اند و بداست شا براده کر به سارا بازنال بیرنا فوش گزاشتا نوب کرمن را

باقی را پھو۔

بنام بن نداریم از با سن بر علی - ازجات برخاست ورسش بیرم دراگرفته از با سن برخ برخاست ورسش بیرم دراگرفته گفت - مرد که - باین ریش و پیشم سفید حیا یخ کنی - این طور در وغ محکوئی ورد قیقه پیش با فت را رخود سن برچرگران بها داست: بکوه برویاد و حالاخانه خراب شده آید - این می شود - اما این بهمه را برائے مزخرف و نام بوطست پندن تو نیا مده ایم - اگر شیب ال ریشی ما داری - اشتهاه کردهٔ تو سیر علی را نی سن مایی و رخواب با بنند آن یک میشد مان درخواب با بنند آن یک میشد مان درخواب با بنند آن یک و با زاست اگر تو رو با ب با بدر و با بیم اگریک بیشت مان اگر تو که ند آبارتی به مید در فرا به در در با بیم اگریک بیشت مان درخواب با بنند آن به می در نی برد و با بیم اگریک بیشت مان در در در از نی با بین در در با شار و نبید از در در با شار و نبید و ن

السرات المن في -

كرحت دا فدا نكند من بركر فريب تونخ التم من كجافرا بي فيال كجا-

مارعیت یا دشاریم - هرچه داریم ونداریم از پادشا برت است اما چرکست بیم مخت مان کرده پوستمان کنده اند - این تا پولامان این لنته یا مان نه در حث انه مان عبد ایب ت - ونه در کشت مان خوشه -

بنبرعلی من این حرفها سرم منی شود-پوست کنده یا مکنده حبه داریا بی حب ما یک کارکر دنی داریم مویک حرف گفتنی حسکم یا د شاه با پربجا بیاید یا سیورسات با تو وسائر ریش سفیدان را بسلطانیه

بخصور ما کم می بریم-ازال بعد کد خداریش سفیدان را بگوشهٔ کشیده با سرگوشی باستشاره و آسخاره برداختند- و ما با کمال شخص و کیف بے آنکه کیکمان کنزه جپوی میکشیدیم

وفیس مے کردیم ۔

نبتجہ است نشارہ اینکہ مارا، پیرند ۔ یکے شیرعلی را بحث ارب کشید

وکد خدا یا کمال چرب زبانی وجیبا بلوسی به نبندومن آمد که آقائیم من دیم

سابر اہل ایس دہ ۔ محبت غربی بتو پربراکر دہ ایم - ہمانا تو خضروقت کہ شیا

مغلاصی ما بیچارگان فرست نادہ است کہ کے کہ ازیں درطہ نجا ت دہرتو ہی کہ کرحن داریں حرفہ انے چا بلوسانہ را میز دمن باوقار تمسام با چیوق خود ہے صدا بازی مے کردم - اما راست شرکھ کے ہیں کہ حرف رشوہ بیان آمد

کدفداگذت - مامشورت کردیم - وشفیقیم برابنکه چیزے که نداریم چپ گونم بفرستیم - ابن مسلح است مرم برسراینکه اگرشمااین بلارا از سرما دفع کینید - حاضریم

من بسبنی مارد من بارخوب و لے مبدا نبد ننها نبیٹی مبررگی داریم - اگرچم بزرگ مارا نه بینی مایس حرفهامفت است ازیں گذشت بچر بے دست اورامن من دوغن بایات نه شقال شقال -

کرفدا- چربینم-برچه داریم طیام و باطن- اما تخمیلات امساله ما خیلے گران بود- بحر فرزندوزن چیزے بجائے گذار دہ کہ بدیمیم- من ، رفیق راستش این است که اگر بول نقلاندارید بهوده زیمت میکنید با بول نقد بالات سبیل شاه نقاره مے نوال زدو نے بے بول بجر ضرب جو ب

چېزىيە درمىمال نىبدىن -

بلكه بگردن قبولش بگذارم -بیره مردگفت: - او خیلے است و مهدده ماربین باین سبلغ نے اندو-دینج تو مان با بار ساتار ارتوادر ا باین کرے کو کیم داخی کن - انوا دف تو مم بالا سنة

جفيان تراجم راضي فرائهمرد

ازاماد وعذران عرف ندون در ندوتو كفراست المرات الما المواق الما المراق ا

بالم المراعل المراعل وخوب كفية الرنورا رافي تحسيد بالمارى

در آخر بن داز نخوات بسیار بهمه ابل ده باکرصف دا بدینه بزرگ از سیر بازه درخوانچه آور دند باکمال فروتنی-التماس بذیر فتن آن بنودند-

" کے خارا کہ ہستہ ہنج تومان وشلواررا در پین مانہ ادہ از بہارگی اہل دہ بنوعے سخن گفت کہ بجب زدل شیر علی ہرولے اود

ما با ہم ساخند ہدیہ شان را ر دکر دہ بیش ایشاں انداختیم دست پاچہ شدخوانچیئی میوہ بریس ہستہ ہے صدا وندا برفتند۔

بعداً زنیم ساعت کدفرانجکم وستورانعل با ده تومان ویکدست را فرت آمد-بعب را نفوردن میوه کا وگذاست تن شرعلی ده تومان را درجیب من بروستے کدهن المال که مال من کو- ا ما بجز بعض اندار این ورموزے چیزے درمیان ندیارم-از تنگی حصل بتیا با ندگفتم-آخر کو و چه و چیز قدر ؟

كُفَّات الدكية الل بفرما تيدر منوز واضرنبيدت -

در آخر- بی رازگذگاش بسبار - دبه قانان - سنشلوا دمرده ریگ روکردهٔ شیرعلی را درخجوعه برزرگ با شخنان اعتذار خیلے از مجموعه برزرگشر بحضور آور دند-

بانگ برآوردم-کرایی چه چیزاست و عجیب مردمال بے مشرمیدمگر نے دا نیارکرمن نیفیم پارد آ دم را مصور اللم-بلات بسرتان بیا ورم کر برروئے نان بگذاری ساک ہم تخورد-

کدفدا - توخیال مے کئی ہم کس شل توخراست ، باایس شلیتہ مادر صفار کہ بعث بہت بارا ذیا رت کردہ مے خواہی مرااحیا ۔ بگنی ؟ تو مے پنداری باای بیراہن بوسف جسٹ من روشن خوا بدست کہ بیابر داربر و کم شو بہ بیں درعوض ایس شلوار نلیجی چہ قبا برائے آدم می دوزد ۔ بعدا زیس سخنان کد حسف دا در کا د د بجو تی من ناگاہ شیر علی می دوزد ۔ بعدا زیس سخنان کد حسف دا در کا د د بجو تی من ناگاہ شیر علی

شلوار دابرداشت که بر بینم چطور چیزے است "پس مانسند
کیے کہ مے ذاست بر آور دکند - دوبروئے آفاب گرفتہ بنگریست
وتہ کر دہ در پہلوئے نہا دکریسے علیے ندار دو خوب چیزے است من قبولش دارم - کدفدا خانہ آبا دا ن خدا پدرشمارا بیا مرزد ازیں سخن مردم دہ انگشت بردہ ان کے دایا دائے دہ ان کشائی نماند من با دست تھی بینے یا ننگ بے شاور چیزے کہ ہمیدم تجربہ ایں بودکہ بعد
ازیں ہم شہریان وہم کا دان خود چگونہ حرکت کنم - وبکے کہ خود دادوست من گوید جہطورا عتماد نمایم - باین حال برشینیم -

شاوآل مبگرامی

در آخر بن داز بخوات بارسمه ایل ده باکرمند ا بدیه برزگه از سیب وامرو وعمل و پنیز بازه در فوانچه آور دید. با کمال فروتنی-التماس پذیرفتن اس منودند-

" کرف رائع ہمستہ بنج تومان وشلوار را در پین مانهسا دہ از بہارگی اہل دہ بنوعے سخن گفت کہ بجب زدل شیر علی ہروسلے بود

ما با ہم ساخنتہ ہدیبہ شان را ردکر دہ پیش ایشاں انداختیم دست پا چہ شدخوانچے میوہ بریم ہستہ بے صدا وندا برفتن د۔

بعداز نیم ساعت کدفنا بحکم وستورانهل باده تومان و بکدست رافنت آمد-بعب را نوردن میوه کا وگذاست تن شرعلی ده تومان را درجیب مین بروست کدحن در بحل ان که مال من کو- ۱ ما بجز بعض انشار این ورموزے چیزے درمیان ندیارم - از منگی حوصله بتیابا نه گفتم-آخر کو دیم دیم قدر ۹

الله عن الدك الله الما ميد المنور ما صرفيدت -

در آخر- بعداندگنگاش بسبار - دبه ها نال-سشلوا رمرده ریگ روکردهٔ مثیرعلی را در مجهوعه بزرگ با بخنان اعتذار خپلے از مجموعه بزرگتر بحضور آور دند-

بانگ برآوردم - کرابی چه چیزاست و عجیب مردمال بے سرمید مگر مخه دا نیر کرمن فقیم پررآ دم را مے سوزا نم - بلائے بسرتان بیا ورم که برروئے نان بگذاری ساک ہم نخورد-کرفدا - توخیال مے کئی ہمہ کس مشل توخواس ت و باایل شالدت

کدفدا- توخیال مے کئی ہمہ کس شل توخواست ، بایں شلدته مادر صفار کہ مثبت بارانیا دست کردہ مے خواہی مرااحیا ۔ بگنی ؟ توسف چینداری با ایس بیرا بن یوسف چیشہ من روشن خوا ہدست ریابر داربر و گم شوبہ بین درعوض ایس شلوار نلیجی چہ قبا برائے آدم می دوزد - بعدا زیس سخنان کد حن دا در کا د د بجو جی من ناگاہ شیرعلی می دوزد - بعدا زیس سخنان کد حن دا در کا د د بجو جی من ناگاہ شیرعلی

شلوار دابرداشت کربر بینی چرطور جیزے است پی مانمند کے کہ مے فاست بر آور دکلا - دوبرونے آفاب گرفتہ بنگریت ونہ کردہ در پہلوت نہا دکر بیج عیب برار دو خوب چیزے است -من قبولش دارم - کرفرا خاص آبا داں خدا پدر شارا بیا مرندد-ازیں سخن مردم دہ آنگشت بردہ ان کے دایا دائے دہاں شاتی نماند-من با دست تهی بینے با ننگ بے شاوار چیزے کہ فنیدم تجربہ ایں بود کہ بعد ازیں ہم شہریان وہم کامان خود چگونہ حرکت تنم - و بینے کہ خود دادوست من گویا۔ چرطوراعتا دنمایم - بایں حال برشیم -

شادال بالرامي

دوبرته برزگ که نبرک فاطربزلب شابودیم تنهایش ش بزرگهان شد ازورود بارود اول ببیش نائب رفته اومارا ببیش رئیس بردرئیس در حیب در بالجمع الرزفقا باختلاط مشغول بود-بشير على كفت فرب جبركر دى وسيورسات را آور دى باكد خدارا -شرعلی واب داد-فدمت مسركارعرض مي شودكه نه سبورسات را. نه كدحت، اراك فرائح قائ سواران دوبره فدمن سركار فرست اده وما بجنتم خود ديديم - كربيجا ركان بجزاي دوبره جيزست دراسا طيلم جاست ور جد ثد استفیمار برجه و است شده و دراستم اردست شار ترفید این يلكم أكر جيزت باينال فرسستاده نشود وانكرستكي توشين ياسه ويكررا تواسند تورو-نامرونان: باروب الركوسفنان استناند بده انكا 9 1 9 600000 شرعلى: - راست است وحرف مركار زرست - الماسخن من مركزهم . لو در - شركوسفتار-نامردخان: - چرابرجسي وشيريان كدفدا درويش مفيار ل انبا وردى؟ اگری آن جا بودم- ناه دنده آنشنان نے دوم- نالا بندے کردم "اقرار چیزواری بکنند بگویہ بنتم چرانیا وردی ؟

سيرعلى: - ريمن نسكاه استشهادكنان ما خيلے جهد كردىم كيب يتم زويم فخش داديم - عاجى بهمدرا ديده وسع دا ندر وكفت أكربول ندسها - البنداس بهناما رهم نخوا بدكرد- تزجمے از ما بایشاں نشد وحالے كرديم كه خان رهم درول ندارد-أكر كخيار زير وسنش بيفنيار دمي يفلاصي مراريد-

المروضان ورينها بمدراكفتي

شيرعلى: - كفتم وجان نرسب باراء كم اكرزين ب شكا فسن فروم فاند-نامردخان:- دروبجاجي يا يا منوده عاجي-من من مخمم- جراشما يه آنها

ماجی:- رباتواضع تمام) راستنی بنده بهم نے فہم- اونا نتب دویم بود- ویم

کاره ومن پیچ کاره ۹

نامردخان: فشمناک رو بحاضر بن گفت- این دو پررسوخست، برهیم نساخت اند- سيرعلى بسرمن بنان ونمك بإدشاه بكو- بربينهم -چد قدركرفتي و حاجي توكه يك ماه بيش نيست - در فرم ت منى - بكوبه بينيم - چداندونتى ؟ برج شهدم خورد يم - وغ رراً ورد يم كے كوش ندا د- وبا ور نكرد - درا خر ما سا انچا در بيرول كروه بالسنتاناتب بهروند "اكدفءا ساآورده روبروكنند-

بول باشرعلى تنهاما عمية في الفور تواست الجر أوقد بامن شمرت كند وه أومان رااز سبيه در آورو - كانصفن رايمي وبار-

روباوكرده معنى مدفيق مالاكاراركار كرست شنتراب داخوروة وروسروعارا

عم توبحق من جرافود كود افوش شوم - نو خود درس فودي ان دادي -بسياري كرور وفت دوروشدن بالدخدان في المانيم والمربع قع بخورو من شها دت باریم ایامی فریب و نیخروم میگفت اگر است بغلک رود - نیارگی برس حرام است بهمه چیزتن در میدیم - الایجوب مین چوب دنان راچندان رنجا دره و بیر حمی دری شان کرده ام - که اگر پارست شال بيغة ننده مان بدر شريم سوكند كا با دكرد - كه توب نورون تن ورنخ ابيم داد-بار دايگر كر محضور خواستند كيد رااز و مخترنشد

(رفت بدا نجا كه عرب في گلند) تحقيق حالش ازمن خواستند-اين قدر مي توانم گفت كه از چوب خت مے نرسب بد-

در ورو دکرخدا درویش سفیدان مرارو برو برد ندر بهمه با تفاق گفتند که حاجی چیزے نخواست ونگرفت بها که اصرار بهم داشت که پیش ستی الباق با ید به برزگ ما وا در بهم شکایت تارا بجان مشرعلی لبستند - که اسستنکمال بدختی ما پدست او شد - ویوست بدن مجرفت ما را او کند -

ایں وقائع آہمہ آ ہستہ آ ہستہ دلیل عاقبت بخیرست من سے شنہ و راہ پیش رفت ترقی مرامعے کشود -قصۂ راستی من ہرسوئے پیچپدوسکا بت ایگانہ روزگار بودنم بدلج نها افنا د-

یکے میگفت - کرای درسنی ورستی درسایته دانستن حکرت وطبابت اوست کرے داند-آبرو بهتراز مال است - دیگرے میگفت کرکهنداصفهانی است جائے منے خواہد کرآب از زیرش در دود-

خلاصه باست دی ورندی مشهورشدم و بهمه طالعمر المسود سے شمر دند-چرا که بخت بها مم مے گشت بنتیج ابس سرگن سشتم چناں شدکه بجائے شہر علی نائب دوئم نسیفنی بالشی ایراں شارم -

نائب دوئم نسبقی بالشی ایران شارم - این می بران مقسم جنان ظاہر مے شود-اگرچاز سوق کلام دسرعت استقال من بدان مقسم جنان ظاہر مے شود-که منصبے کوچک بودہ - ولیے درضمن معلوم خوا ہدش کہ خیلے جلیل وشضمن خد ما ت برزگ است -

شادآل بلكراي

المير الماشقوت

وجوال مردى حاجى بابادربارة زنى ازارامنه

نشکر پادشاه روس که با دولت ایران جنگ داشت - آن روز ما درگرختان بود-ونرس آن مے رفت که از حدود رود ارس بگذر دحاکم ایردان ملقب بسروار دمقرب شهر پیار از ،رتے بانه باچر خچیهائے روسب بیطریق جنگ وگریز بهتینروآ ویز بودی و خود را بخراب کردن دیمات وقصبات سرراه مشنو ن بیراسشتے - ولیعهار گردول مهد حاکم تبریز - در نزد بکی آنجا با اردوئے قرار برآن دا ده بودکه دشمن را آ تفلیس و باصطلاح ایل در بارتا پشت دیوارشهر سکو براند-

اُردوت سلطانیه بر روز منتظرورود- فبر برش که بایست بقم شادیرند بودو در ندارک پزیرانی سرا و نشمنا که برائ نشان سخ قطفر با پست فرستاده سؤودتا اینکه چار پاستے جلوریز بهمرایی بخیب بارسر با رود آ مد سرفا را باطنطرز شام
ورسرراه چا در کاچیب رند-اما چول موکداً استمدا دیم خواسنته بود معلوم
عی شرکه که حاد فدر آزه واقع شده است -اذین جمت برندک نا مرد خال را
فردات بهان روز با ده برزارسوا د برگماست شند-که برز و دسے بکت ار

السر زرود-

بین باشی به بوزباشی اون باست با ن دراردو بدین سود آن سوشتابال تهریه و تدارک نامرد خان رامع وید ند- ورستورانعل فریش رامی کرفتند-چا در نامرد خان براز سسر کردگان بود- با بشان وستورانعمل وجب بگوشی حرکت ننان را مے دا د- مامورین من این که با یک فوج نسیجی - یک دوز بیشتر انهم برائے تربیب سیورسات بروم -این کارکوشش وزجمتے فسلوال درکار داشت ولے اگر برکردن کیستر ہم مے خواستم نیکوفرصتے بود -ایا از حرکت شيرعلى مننبه شده جرات گرفتن ريشوه ننموده عهدكردم باب فناعت آتش حص

وطه رافرونشانم-بالبوائجيع غود ربث ناب يك روز بين ازورود اردوبا بران رسيديم-سردار بم بعداز بهوم بنفشاد غودرا بدانجاكث يرد بنتظر سواران نامرد خال بود-واردوسانح وليعمد الزسمت ويجرسر صربسر صرائجه كرتازه برست افتا ده إود معرفت ويول وليعدر في توانست ازار دوسي غود لشكر صراكند-سردار

اذاردوسي شابى استعانت جست

بعداز الاقات سروار با نامردخان وكذكاش ايشان فرادبراي وا دند كمازبرات اطلاع از حركت لت كريان دوس بمرسوس عاسوت رود-من با بسبت نفرازجانب نامرد خال مامور بدین کارشدیم سسردا رنیز براستي بلد مبيرت نقر بهمراه مان كرو- وقنت غرور بها بهمه جمع شده بعي را زستها م براه افناديم - نزديك طلوع آفتاب بده اشتراك رسيديم - اان تجابقرق كليسا جائے گاه خليفر رويم - دركنار بل است تراك - كليسا غراب لائے ارمنيال بياراست ناكاه يك الهمرالال بانك برآورو- ذاد علباً مُنظَّهِ لَاللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ الْعَلَاللَّهُ اللَّهِ الم السيك عب وغرب عب المعالم المعا

يك الذي المن مم عينم عول بياني السنايات المستل شيطاني اين ساعیت ساعیت فولال وای وقریت وقدی شاملی است که می

ومروكاران يؤرند شايدهالا بحدرا فجامرده يتورند-

جز عفائح انعادت واولت في طبع منا المنت عمد ليناه به منهم والمام

شطان وفيل آنت وخريث عثوالد

بیر مروسواتی گفت که بند تنابانها دا انجمت نبید تا اگرفول است و در و و چه ما در اصفهان این امرانجر به کروه ایم فیلی مجرب است و جواسط ترک گفت - این تجب ربهٔ بند تنابانی براسط کربز اندان عول اصفهان است مفول آذر با نجان بایس چیز کا از میدان بدرسنے روو باید باچر دادر ما لید داد د ابیب کرد - این بگفت و اسپ برانگفت پس از لی تناب از بیدان مدرود کرغول زنی است چا در سفید با مرد سے در بین ه دیوار نپهان

باربنجسشش تن از ہمرا کا *برا سے تحقیق بخرا ب*ر رفتم جبر وظیفہ جا سوسیم مند افتان کر دی

چنیں افتضائے مے منود-

درزبرطات فی سد از نین دراز کشیده - وجوا نے سر بگریب ان پهلویش نشسته - مردوجوان و مردو بالباس گرجی سوبا اینکه زن پژمرده و زردگونه بود - آثار وجامست از اوسیب داجوان قه در کمرتف بدیوار نهب ده یک از آن براز زندگانی بود-که مرکز ما نزرآن جوان ندیده - روبند زن سفیب دولی جا بجاخونین و در در دووو-

پرسسیدم اے دوا اینجاچہ مے کنید؟ اگرداہ گذرید-حیسرا براہ منے روید۔بواں سربرداشت کہ اے جواں مرد-دوزیاری دوستگیری است اگریم برقست مامورے بی مردے ومردانگی کہ ایں نان راا زیناک سردار برمان - کما مورخت نے مامور سے بی مرد سے دورون بر اور برمان - کفتر نے کے برفتن نو مامور نبیستم ۔ تو فود بھو از کہا مسیا تی و بھیا ہے وہ بھیا ہے دوی -

جوال مرد چواب داد-آل به که نه پرسی تو د مانیسنزنگونیم کهافساد ٔ ما باعث صدگونه طل سمت اولاً از روستے یاری و مدد کا ری ایس نران پنیم مرده ر ا بر پہناه گاہے برسان تا نمیرو-چر مجروح است و تیمار داری لازم دارد-آل گاه من بیان حال خودرا خواہم کرو- و ہرآ بننہ دلت بحسال من خواہد سوخت-اگر از غلاماں سردار نباشی-

مرا دل بحال اوچت دان سوخته بود که التماس لازم نداشت با وعده باری - زنش را روئ پوسشیده با آه و زاری بخانه بیره زسن برده به نیمیار دار ما بر سپر دیم جوال مردگذت - من ارمینیم و ابل اشترک بهم بهمه ارمیدنید - این کارسخت بجاشد - واین خبسر مالا بشارتے بود-

شادآل بلكرامي

گفتاری و، منم سرگزین بوسف ارتی ومریم

خیال این بود-که بلائے استراحت خوکیشس وچریدن حیو انات بکوه (ابهران) روم- ولے قبیله که بایست سیورسات از ایشال گرفته شود از ترس جنگ بکوه کا گرنجیته بودند ناچار بامید خبر بافتن از نشکریای روس در دانهٔ تاک بران م

بعداز دوساعت خواب - وصرف ماحضر جوانم دارمنی را طلبیده استرح حال خود خصوصًا کیفیت فرارش را بیان نمساید - چول روز روش شده بود-از ملاحظه و جنات حال و حرکاتش چنال استنباط کردم کرسسرگذشت او نباید در وغ وساختگی باش دیخضراً بدین گونه بیان حال خود نموو:-

من اصلم ارمنی و اسم پوسف بدرم کدفلات ده دقشلو) که در ده فرسخی اینجاست و مرفی اینجا و کومستانی فرسخی اینجاست و جرنی استحکامات و از طلم و جور حکام اند کے در امان او دیم عمود فالویم و رفدم ت راوچ کلیسا) بود ندوم رامر بوط نمودن بدآنجا فواسته بمدرسته آنجا فرست او ند و در کتاب فائه مدرسه و بااین که اکثر کت به ما را جع بدینیات بود کتاب و در تاریخ ارمنیال بیداکرده مطالعه نمو ده فهمیدم که ما و تقی در دنسیا قرصے و طلتے و صاحب حسکم ای بوده ایم ارسی معنی دگ فیرتم بجنبید بینانی ترک طریاق رسیانیت کرده افتیا د فی سبب به بیگری نمودم و در این اثنار جنانی ترک طریاق رسیانیت کرده افتیا د فی سبب به بیگری نمودم و در این اثنار جنانی بین دوست و ایران بیش آمده فرسب به بیگری نمودم و در این اثنار جنانی بین دوست و ایران بیش آمده

وده ما در رمگذارلش کرمای واقع شده بود- در یاری بخاندان خولین برانجاشتافتم زراعت که مایه تعیش وزندگانی مابود- پاتمال سیول خبول دوسون کر دید-از تر شنا و بیگانه الا لے رائز سان و پریشان یا فتم-ایناس شرح حال ماعلی العموم

وازآن من على المخصوص- اينكه

روز مسلح درکشت زار به یک سوارابرایی برخوردم که ذخی رابرترگ داشت وازمیان درهٔ بهلوئینی مخواست بگذر دیجیشه زن از دورکه بن افعاد به بیاری اشارتم منود - ومن ازر و افتی نیرت دعوتش را اجا بت کرده تیج بردست سرراه برسوار ایرایی بسته به بجرت سنگینی سر بارخود دست به نفنگ و شمنیر با زیدن متوانسین به بالدیدن متوانسین به بالدیدن متوانسین به بالدیدن می از بدن از بدن از ترکش بینداختم خواست بامن در آویزد بحرییف را سخت و بداز ترس جان جار می باد ترکش بینداختم خواست بامن در آویزد بحرییف را سخت و بداز ترس جان جار می باد ترکش بینداختم خواست بامن در آویزد بحرییف را سخت و بداز ترس جان جار می باد ترکش بینداختم خواست بامن در آویزد بحرییف را

نوراً بیاری زن دویده درلسب اس آرمینش دیدم بچوں بپرستاری شافتم ربهترین زنانش یافتم-سالش چهارده دیداز ماه چرار ده بودچتم بروے افتاد - از پائے درافت دم-نالؤنم لرزیدن گرفت ولم طبیدن -هشته همین سازید در شده سا

مسبه الفتي ازين حهان بحهان دگرت دم

اگرختم خیره کے شد تا قیامت از دیدارش ویده برکے کندم وی فولش دادیخل برگاند ویداز عقل برگاند وید برکے کندم وی فولش دادیخل برگاند وید براسان چیره بخراست یا خیال من وید میلش کست یا خیال من وید میلش کست یا واند کے آرام شارگناه من ندال که اورااز چنگ دیشن ربودم بلکیچرانقابش کشودم چرد در میان ارامند جرسو برکے نقاب نن راکشودن نتواند سوگند یا خود دم کمکشودن برقع ندار دوئے ہوا قربوس بلکه برائے افاقت وراحت تو او دو۔ اطبینانش دادم کم دین راندور میان من واو ماند و کے ویکر نداند

بس اذا رام گفت: من این سوارایرانی را نخستناسی داریدروز پیش ازین جنگ بین ایرانیال وگرجیال واقع شرایرانیال جند از گرجیال را اسیر گرفتند-وای مردیها نادر آب گل آلوده ما بی گرفتن دم ایجائی ایگری گذرا ندن خواست - صبح ذود کوزه کب و در وست بستر پشد ترفتم رای مردا زیشت دیوار کار دبر دست برآ مد-و بهمدید گفت - اگر صدایت برآید فنک تا بدرم مرابترک بنشا ند- و براند- دخترال چنداز دور این حسال دا مشابده نموده بفریا دو فنال برخامسنند- و ختمل است - بخا نوادهٔ ام خررسا نیده باستند مرااز راه و به دنی ارسا نید و با بهمه نهدیدات اواز تواسستمداد نمو دم باقی دا نود دانی -

درین حال جمعے سواره و بیادهٔ نازان تازان ودوان دوان در رئیسے بدند-شوری میں سر سر سری کی مفروندان پر

وخترك فرياد برآورد-كداينك خوليثان من-

چوں بہ بہمدیگر رسے بدہ بہوس وکنا رپر داختند بمن ازیک سوتے ہراساں ولرزاں کہ مبادا ابس نامر دی راازمن دانسے نہ باشند۔ ولیے حمد غدا راکہ دختر مرا ہوا دارخود شمرد۔ وایشاں ازمن اِظہارت کنو دند۔

پررش نام ونسبم پرسید گفتم-من بسرخواجه پروس کدخدائے قمش لویم-شناساً در آمدیم مشا دماں گر دید- وہرائے ادائے سٹ کرانہ باصرار واہرام میں نیم

برهما بم برد-

درنن دبیح منزل مردون بدیدن ماست نابان مے گفتند کرد دور در نور بح منزل مردونی بدیدن ماست نابان مے گفتند کرد دور دمال خوت من من سر و لاد بخیر دروئیں تن ذره دار بر اسبے سوار کر در دقت بوید زمین را نشکا فنی و ما نندر عد غریدی - در سرچشمه المده مربیم را اور دو و ما مرسافت بس فرست نه بصورت جوانے کشتا در نرا زمیان ابریکوه و اند کوه بدره فرود آرد باسلا مے اثر درشکل آتی فشاں مربیم را از دست دیو خلاص ساخت و دورا فاکستر وار سب اذبیتی دا د و فودنا پدید کر دید مانان فرست ند و در القدس مجمم بود - که بخلاصی مربیم آمد - مرا نادیده فرشته انگاست نه بود مد و سال با دیده فرشته انگاست نه بود دید و سخت برخود می بالیدم که بهان اعتقاد با زمانند و ساخت این فرشت نیست داین بوسف پسرفلان قشاوئی می باشد با آن بهم مراصا حب مجمره نیست داین بوسف پسرفلان قشاوئی می باشد با آن بهم مراصا حب مجمره

مے شمر و ندینونشان مریمازسٹ کرا نہ عاجر ودل من ازعشق او مالا مال بود وہم تن بیسو ختم و مے ساختہ بہد ویگر اور ابنقاب ندیدم کراں ہمہ لذت لذت یک دمہ بود برخو دھم کر دم کم

/ دست النطلب ندارم تا کام دل برآید یاجان رسد بجانان یا جان زنن برآید

اگرمهمهاید با دیو دجال خوتے بسازم- آن فرسٹ ته مثال رامے ربایم-پس بر نفریب بمریم بے نقاب برخور ده- دانستم که مهریانی از دو سوست

مون دبواب درمد معیامی فرداتی آن روز بخانه برگشته بدست وبائی بدرافتاده - ما در رشفیج سام

کەرىم رابىرىہادكە باشدىرايم خواستاركىنىد-پەر پوزىن كناں كەل بى وفت عروسے دانشا بديمن بے سروسا مال حبنگ درميان - درميان عرصات عروسى 9 يعنى چە9

مگس گفتی بنوک نیز تخم مرغ دیدتی خلاصه شب زفاف نند-ومن در حجله رفتم - ناگاه طوفاف برخا سرت از یک سوت معد دبرق و باران واز دیگرسوت نخرش توب و تفنگ و پیهم اسپاں چیزے درمیان مجلہ افتاد گماں کر دم برق است مریم سیحہ زدم بجریز۔ او در کارجبتن نقاب بود - کہمن بھیوش افتادم ۔

او در کارخبتن نقاب بود - کهن بهیوش افتا دم -چوں بهوش آمدم عروس خواب دخیالے نمود - در روست ناتی برق - سر سر بهنگ روس راخون چکال در دست سر بازایرانی دیدم روسیال را تعاقب کرده مردم از مام سام میگر نختند-

تعاقب کرده مردم از بام ببام میگر نختند-دوسوار دیدم - زین برگ اسپ میراندند یا دم بهم آمد-از پی ابشال دویدم - بایم یا دانی محرده بهوشا منت می تاصبح بدیدار شد-فردائ ال دوز یون بحال آمده و مده رفتم ده داخراب ومریم دا باسیرے رفته دیدم -

پوں بخال آمدہ وبدہ رفتم دہ داخراب ومریم دا باسیرے رفتہ دیدم۔ ایرانیاں درکارشادی بعداین خرورود دسکریان روس دررسید خیمہ انہ آنجاکندہ بایرواں زوند چندسے ازمریم بے خبر بودم - آخرشنیرم کرورمائے سرداراست -

بایردال دفته ودربل زنکوتی دیا ده گی کدیوان خانه بدانجامشوف است پانزده دونه پ در پ ایستاده - انزیس ندیدم - عاقبت دون بالات بام آ مده مرا دید و ب ن خت بدست اشاریم کر دیمن خود دا به انداخت بیات برج دفتم - اواز با لائے برج خود دابیا بیس انداخت اما بیاری بخت در فیمداه به شاخه درخت بیارے گیر کرده - زخم دار شد- و لے بلاک نگر دید اورا دبوده سنناکنان بجنارا مده بحث بیش تا اینجا خود دا دسا نیرم - اینک من داینک او -

نشاوآى بأكرامي

العماليي وي مم الفرير كرنشن بوسف اريني وسلوطاجي بابا

پوسف حکایت فودرا باختصارتمبام کرد-ومن تعجب ما ندم- دستوری فواست برود زن خودرا دیده از حالت و سے بمن خرآ ور دچوں تنها ما ندم-باخودگفتتم- ایں جوان چیس حکایتے فی الب را بهته در حضور من سخے توانست بسازد - البته واقعیت وارد- زن خون آلود به گواه صادق اوست - اما اگر بگذارم فن را رکند وربیش سردار چه جواب گویم -رفتن منصرب سهل است - حوف در سرگوش و بینی است اور ار ما بناید کرد کرمن فی نسیجی گری است - لقمان سیم چرخوب کفته -بناید کرد کرمن باش ناسانه جانوران بدا نند سروکارشان باکیست - اگر درازگوش و در زیر پونست پلنگ باشی پوسترت را بر نزراندان سے کنند - که خروا تعی باشی "

من در تردد که پلنگ واقعی باشم یا خرے در پوست پلنگ که پیف خبر آور د کرمر یم بخویش آمده واندک را حت یا فته اما از کشرت کنشرخون از جراحانش صلحفے براوطب اری است و بجست صدمه ساق پایش در اضطراب و ناچند که وزار نیجا حرکت نے تواند کرد ترکز این که سسر دا د تواقب کمن د بردور حرکت مان د به یونیز گفت از دقست بیرول آمدن از ایروان تا این دم مریم حالت بیان شرح حال خود ندا نشت ر

اكنول گفت كرچول الا مجله بالقساب بيرول دويدم-دستگيرسر بازسه ايراني شدم- در دوستشناني برق صاحب جما لم ديد- از ده دورتر-

با یا دسے دیگر باردویم بردہ بسبردارم فروخت وسسروا رمرا
با ندروں نسبرستا دبا آل حال در نظر سسروارطوہ نمودم بلکہ جلوہ
نمودن ہم نخاستم بچہ حرکات واطوار وحسشیا نہ اور ا با ندر دنیا نش
سٹنیدہ بودم کفتم دنسے سٹوہردارم ونام شوہرم سسلاماست و وجی در حسالا است بختی میں درخت انہ مسلمانا ال زلنے سٹوہر دار محترم است بختی م دہشتند
و کیے بخیال من نبیفت و داما از سومے بخت با میبر دیا بی بیکے
اقرار بدختری خود کفی بھاضر شدم امر فرمود تنا درحسال بوصا کم رسد
اقرار بدختری خود کفی بھاضر شدم امر فرمود تنا درحسال بوصا کم رسد
با سئے بنجہ واطاق خود کشدہ بودم بھوں آ سبحارا دیدم و سیال کردم که
نودرااز آ نجب براندن بهترانه ناموسس خودرا در اندن است دوسه
با سئے بیش اذاں که ترابہ بینم سردار خبر فرسستاد کہ جام روم و مہیاستے
ساعرت بیش اذاں که ترابہ بینم سردار خبر فرسستاد کہ جام روم و مہیاستے
بنروں فرسستا دہ در را اسست پنجرہ داکشودم - وکر دم آنچ کردم تابتو

رسیدم. پوسف بعد از نمسام سرگذشت متیر بیاری من النمساس و

التحاتموو-

چول دوز بالا آمده بود بهرا کی برائے بیژ و بش سوار منتظمین بودندخیا نے بخاطم رسب برکه دفع بهم د شواریها شدپوسف درا طلب و گفته بعدا زین حکایت من تورا ر کا تی نے توالم داد- باحت را رخودت زین از از درون سسر دارگریزانده که در مسلانی بالانز ازین خطب ای نیب ناچار بایسی تورا با بروان بفر سم امانی بالانز ازین خطب ای نیب سن ناچار بایسی تورا با بروان بفر سم امانی فرست و در جا کاست تا بلد بلد سه من اگر غیر ست دارگ کردی موروم کافات می شوی و من بهم در فداری و کارے میکنی کرشا پد بازنس بی و من بهم در فداری و کارے میکنی کرشا پر بازنس بی و من بهم در فداری و کارے میکنی کرشا پر بازنس بی و من بهم در فداری و کارے میکنی کرشا پر بازنس بی و من بهم

خلاص شويد- بالفعل زنست دراينجا آسوده است- ونا برقت در البته انصدمات را حت ميا بد-

ازصدمات را حت مے یا بد-جوان-ازیں سخنان شادال دستم بہوسید- و بوجب دستورا لعمل من وداع زن کردہ مسلح ہمراہ ما روانہ مشد و ما نندگونن کو ہے ہیکتے پشم برہم ندن تا بقلہ کوہ بیش روئے ما بالارفت -

شادآل بلكرامي

وطهيان دادن حاجى بابابيوسف ارمني

ازمیان دره وکست ارکوه الم شے خلوت وراه المتے ناہموا ربراہمبری يوسف كرجسب طابر بلد بود-دوست بسرحد كرجشان نهاديم يوسف اذل دفاتن

بدہ غود نخواست کہ بیے زن بدآ نجارفتی نخواہم۔ خبردسسبدن نشکریاں دوس دروغ بود-چا در ماستے اردوسے روس دركذارمفاك نده -وحاملوراتصوف كرده باستخكام زقراكليسا، مي بر و اختذا چوں از رقر اکلیسا، چندال دور نبودیم بسب بارمشاق بودم که از چند و چون بشكر روسس اطلاع بهم رسائم - باغود اندليشيدم -كه يا باين تجويزار مي را بحشتن مع ديهم- يا رست كالرش ميك نم- چربه از آل كه اور ابحا ملوفرستم. أكر خبرك بدر بخواه أورو-انشكا في بخلاص الروزنش باقى بنصا بد- وأكر خيامت کرد-بلائے اندس خود دفع کردہ ایم واز سردارانعامے مے گیم-کنیزگرنجیة ات لا آورده ام- ایحاصل غرض خودرا بدوبیان کردم- در دم نیچ قضیه را است تباط کرده بے تردد پذیرفت - کرراتنگ بست و دامن مجمر زده کلاه را کیج نها ده تفنَّكُ بشايه راه كوه فراگرؤت-وبه بيك طرفة العين ورجنگل وامنه كوه

ولى خان ميكفيت: ـ رفت كرونت وعدة ما واوبقيامت ما ند-كفتم چرا مردمش دروست، نيست ٩ يا كرارمني كه شد ال زنش وست برميدارد.

ولى خان جواب دادكة بيول اونزرسا و ردمسيان بهم تترساييم

سناں راگذاست ته بن برئ مسلماناں برنے گردد بایں اسب سواری خود
نزرے بندم کراو خود پوسف کنعال وزنش زلیخا سے مصرمانشد دیگرالشاں ما

پیره مردسے باروئے پرچین از آفتاب سبیاه وسوخت با رہیئے انبوه وابروئے از رکیش انبوه تر روئے به ولی خال کردکه حرف مفت مزن اسب سواری توشاہی است چرطور به سرآل نذرسے بندی "

ولى فال كفت : - بخب يراسب ازمن است ازشا دنيست مرابميان

جيگري يفوانسسننار-

مباحثه بدراز کشید تا درچیتراری از اسبان بیا ده شدیم بهرسوست براگنده ازجل اسب پال و بالاپوش خود بهریک آفتاب گردانی سیاختیم و اسپال را بمرغزار به چریدن واستراحت سروادیم خیال داشتم کداگریوسف تاشب نیا پرسشب را در آنجا بمانم و ست و پائے کسند و بعدا زساعیت ومرغ باچیزسے دیگر برائے شام دست و پائے کسند و بعدا زساعیت گوسفندے از کله د بهقانان برور آور دندوبی الفورسرش را بربر بهن کشیره بهمرالی بااتفاق براونا فتند و فهرت مراجبت احرام جداگانه دادند تا انجام روزاز پوسف خرنشد و ما آماده فواب شدیم و و شفر شیبی قرار دادی به تقریباییم ساعت از شب گزشت و ما ه در حالت غروب بودند بناگاه صدائی چند بیشت سر بیم شنیدیم - بمراجعت پوسف یقین کردم و صدارا برای دادیم - بوداز اند کے صاحب پیداشد - با بهر شرستگی و کوفتگی راه واقعه را

پدین سان گفت -پول بجاملوداخل شدم - یکی از سالدانهائے روس کر در دره از دست ایرانیال گریخته بود - مراست ناخت از در دوستی برآمده مرابه نن دسروار خود پر دسسردار باکمال دفت بجب جویت حالم برآمد - به بها نرجس بخوی نه دن خود گریبان را خلاص کردم - وابیکی اطلاعی از خراب شدن دِه از حمله ایرانیال وغیره ست بد راست گوتی من بود - از اطلاعات و استحضارات آنچ سے خواستی آور ده بود - چنانجه باحدس و فیامسس حرکات دشمن بجد دازان قوت و تعداد سشان دا استنباط کردم-

پوسف دااذن استراحت دادم چل بهستی دا مانت بوسف اعتماد داشتم بهست نن خود امر برگشتن با بروال دادم بحکم خطی بوسف دا برک دیگرال بوارشدن اجازه داده وازنر دیک دیست در به اجازه داده وازنر دیک دیست در به استراحت منودیم مااز حکت سرداد نیجی باشی خرگیریم - و بوسف دا بهماذن دادم تا ابر و در ابر بهبودی اور اتار و در ابر بهبودی اور ایال دادم ما در آورد -

بانه آورد-سردار نسقی باشی-ازایروان نزدیک منزل ظیفهٔ ارشیال آمده بودند-با پوسف دوئے بدانجاست فیتم-

شادآل بلگرامی

رساول عاجی با با باروسائے تو د

ادج کلیبا در صحائے وسیع ویرآب در پائے کوه آغرے داغ دافع است که باعتق دعیہ ویرآب در پائے کوه آغرے داغ دافع است که باعتق دعیہ ویاں خاصہ ارمنیاں کوه جودی ومقسر کشتی نوح است کلیبائے آئیا کہ در مشرق زیر دیں بھول مشہور درمیان دیوار مائے بلند باورائے آئین است من کیفہ بردگ ارمنیاں با توابع و خدم وسشم بلند باورائے آئین است من کیفہ بندا پر انیاں اورا خلیفہ از رئیس ان وسائر کشیشاں در آنچا مے نشید ایرانیاں اورا خلیفہ لقب مے دہمن در ارمنیاں یا حرام تمام گروه گروه ال سرح انسیب بنیاریت او میروند۔

بدبادس او پیرونده (ا با لا حزروت بدانجانها ده - دیدم که سردارنیقی باشی دراطرات کلیسا با چا در کات سفیداردوت به نظام را نظام دا ده بود ندبیش از آنکه سه نجا برسیم سنت نیدم که دوسرکر ده همان خلیفه اند ولی خال ازین خبرزنا دال اسپ بسوی من تا حنت که بیا حاجی بدرار نیبال دا سوزا نیده از شراب

شان سی وی در میبیم -گفتم زب مهای تو کجا و شراب کجا ۹ پس بر - سونند تو فی گفت برخ شید - من بیرو بدرگان فولیشم - مردا ر فود شراب امنال آسب مخورد - من بیرو بدرگان فولیشم - مردا رخود شراب امنال آسب مخورد - من جسم انتخارم به خرست که از خری دا ما ندگوسش و منش دا

در نزد بیک کلیسا یوسف را خواست به یا داودادم - کداگردرفان ب فلال باب فسر ما در نزم ار خدرات فودراً المست وراً المست در نها رخد مات فودراً

شاخ وبرگ بسیا ربگذار وخرج خود را باضعا ف مضاعف خرج ده و بائے باوائے آل فشرده البتہ قبض وصولی بگیرتا بوسسیلی آل واصل بزنت شوی۔

پس ازیں قرار داخل بار بند کلیسا شدیم که از بنه واغروق والتباع سردا رونیقی باشی مالا مال بود- اسب پال در مرسو در پا بند مهتران ورمیان زیس وبرگ ما پاکشیده بیسو فاطروپای در میناگ و درائی وازیکسو فاطروپای در میناگ و برائے -

اسببال لؤكران بزرگ درصيا طدويم و فود در مجسره المست

در با ربند پائین آمدیم بچا در شفی باشی رفتیم وقت نها ربود واو در بایش مرات برازنگ به بازد با این است نارد

گویا ما لک حریم مبارک خلیفہ بود مدر آناں در چرہ نشستہ خلیفہ بدیں سوئے وآں سوئے انگا پومیکر درہما ناں ان نصوب آناں جسے مترم وامشت و اسودگی اسپان خاصۂ سردار پھی باشی بدیوار کلیسا بست نہ بحالت استارت و آسودگی آنها بیشتر از حالت ارمنیاں وقت میکر دند۔

بخوانندگان کتاب قبل از به نبودم که نیقی باشی که و چه بود-اکنو ب دو کلمهٔ بهما رسب دار بگویم- برگز صورت بشومی و نموست او دیده نشده چشش اغاز نه نوتیا و مثل جبت م گربه در شب تا درخشان بل آتش فشال گفتی از حسارقه در پلوقیاره بود- صاحب مرده بعداز نکاه نیسی بهم داشت که ملک الشعرا در آن باب گفته بود-

صورت مسر دارم ما ندم و آغر من اغراغ لیک عنگام کما ندر فلد آن سرابر و تنغ دانسن گفتی که تا بیده است اور آفنا ب آس دنیا کرمیندال گفت از چنی طوفال ربیغ اند دستبر و پیدر بیرد نیس کوسد اش

بالبمه فخاخل آن رائي انياشت بيرك بم بيركه ازدندانهايت جيرك برجائے نہا اور مگریکے کہ مانند کل گرازاند و کا نشق بیروں بود - دولیش وره دارسخت بگودی فرورفته وموبهائے تنکش خاشیاک صورت آن فاک رآ يرم كرد بسياد شكل بود ك تشخيص توال داد- به بانك سشبية راست-يانسناس ا ما تا پنج محقق است - إين است - كه برگيز صورت آ دمي بدين طور نبود ميزنش بعيية صورتش حبب انچه اليج رسم والمبين انساني جلو فهواة حيواني اورائي توانست كرفت يؤل سلسله بهوا وبهوسسش مے جنبید مسنگدلے وتهورسش راکرانه وکراں سے شد قرار داد-اما باین بهرخصا نص خصائل مخصوص بهم واشت رزیر دستانش را مع تواخت وسستگیری میکرونفنده دوفی طخومل سیداددلداری معنود-وبالمناجب الحركت ميكردكه ورنزدشاه معتدتر ومحترم ترازيهم بود-شاه مانندبعيش وعشرت كدرال معمنود-وبادا ندسفره مردم رابالهم كيشاء ازفتق وفجورما مندبسياري ازمسامانان ياك ترس وباك نداشك و پوسشیده وینهال سخ داشت - درد در راستی الیت منب کرد- ک بنهال مرجد بود- درا شكار بهم بهمال بود- زیردستال دا آبیسی و بهم ساغرال دا جلیسے خوب بود- بجب نر رفیقش نیقی باشی كسے ان والمُمُ المُحْران بي وغدغم المُحْت موغيظ با دشاه عهدا بديا مينات عص

با دوسه تن از تا بینان خود بحضوران دوبرد گوار درآمده بایتادیمنستی باشی روئے بمن کرد- حاجی سسیدن بخیرمن بگوبه بیسته م چند روس کشتی ۹ سراوردی بانه ۹ سسردا ربگو- به بینم چه کردی ۶ روس تا سرصد آمده یا نه ۱۶ من بلے سرکار آنچه ہے بایست کردماز بین طب الع سرکار ساعت سفر مان ساعت سعد بود- بفار دو تخواه اطلاع حاصل نمودیم-فرمن شمب عرض خواہم کرد- بدیری است اطلاع حاصل نمودیم-فرمن شمب عرض خواہم کرد- بدیری است کر بخت بلسٹ دسرد اد و سرکا رئی چی باشی داخیلے یار است - کر مانند من بندهٔ خاکسارے مورد خدمت بایشان نوانت بندبشود-سردار چشهب راگردا نیده باچهره خست ده رو به نسقی باشی "داستی بخت غوب چیزے ست اما پشت گرمی ما بشمشیراست ند رمخت -

سنیقی باشی گوله د با روت تنیخ و نیرسهم الغیب و سهم السعاده وساعت سعد ما ساعنے است که سرکافرے را به بریم اگر مرامبگوئی قرولب اشم و بهنرم بهیں کا فی است اسپ عربی در زیردان نیخ بهندی در درست نیز خطی برکنف وازخدا میرادا نے براز روس منوس بیخ ایمرویس و

برکنف - ازخدا میما نے براز روس منوس بیخواہم وبسسردار نیسے پی باشی ا دستراب خوب ہم مگذر - اعتقادی وی سنسینه انه
سنراب خوب بیج کم ازیں کا نیست خلیفہ را بگوئید بیا بدر ویک سنسینه انه
سنسداب کا سے اعلیٰ بحاجی ہم بیمیا بد - اما حاجی بین از ہمہ بگو بہ بینم
چہ دیدی و چرکر دی اسٹ کر روس در کباار دوز دہ اچرفت در است
از توب چیزے دار ندیا نہ اسسسردارشان کیست او دوباش ہمدایں کا اور کست او

برچه حاجی میگوید بنویس. پیس من باکمال دفار نشخص آغازگفت گوبدین طرویق نمودم. بجان سسردار و بنان ونمک نه پخی باشی دن کردس پنج بهیج نیست. نسبت به نشکر ایر انی - چه سگه حیابی اند من که حبکب ره کارم - مے توانم گذرت "که یک ایرانی به به نکه سشیر بخش مے نواند ده روس را بکشد. نستیجی باشی ازیں گفت گویا تے من شاداں - بے "نا با نه فریاد برآورد-که با شیم نرم ماجی باشی من مید انستا که تو کارے نوابی کرد آ فسنسروی که به استان با پار خیلے شیوه دجالی بکارند وه باشی -

ماجی:- در سرمدروسی خیله کم است - با نصر- شش صد-بخدت صدیا بهشت صدرشا پر بهزار نه ده بزار- البند بش از اینها ست نیست ده بیین نتها چهل یا بیجب ه توپ دارند قسنراقشال را مع گوئی بیجیند و پوچ بسیار کم است که آدم ایشال را درجا نیکه گمال مع برد به بیند- با آل نیزه بلت کلفت که به دکنک گاومیش را بی مع ماند ند به نیزه جنگی منے دانم چهد توانند کرد- آل نیز با با رندنه مردم ا د بارآ مدیم برسر اسبشال یا بوئے صابی است برگر بگروسپیان چیل و پنجاه تواسن ما نمیرسد که نادشن شیم بازکند از نظر غانب معشود-

نسيقي باشي چرازمت محتى ونام فزاق مع برى بگوديمونند برطرس سواد

رثيب شان مح گفتار-

ماجی تنمیب شاں گفتا رسیب اور ا (دلی میور) بعنی دیواند سردار میگوینیة چیز پائے غربیب از او نقل مے کنند- انہ ان جملہ میگویند- فرآن بغلی سردار ارابر دہ-بهرکی مثل علامرت ظفر بزرگ ہے نمایا ند-

سروار- آه- داست است است ابی ساک پدران لات ولوت سال گذست به مراغا فل گیرآورد ند- در پنج فسندرسنگی بهیس جاچا در زده بودیم- مرا فرصت شانه درخت نداد ند- بیمآ پیراین وزبرجا مه بااسپ بے زین درفتم- چا در داید ند- وورمیا نه فسندر آنم دا ایم وز دید ند- اما من به تلافی داخوب درآوردم - درفشلوکردم آنچه کردم - دبنوز بهم بر دوست قبر پاررشال کارکر دفی خیلے دارم - گفتی چه قدر توب

ما جي رئع ياستن-

میرز ایمن طالاسی ناچپل نوشتی - کدام یک راست است اب سردار- د باجیشند دریده) بهایم در درغ -اگرآنچه سے گوئی - بخلات آل درآید- با امیراالمومنین پوسس ازگلدات درمے آورم -خواہی وید ما بمفتی رشخناری شخص

رشیخاری منے شویم -حاجی - راستی این است - که این اطلاعات و استحضارات ازمن نبیت -از کمین طالع سردار دنستهجی باشی و سبیله غیر متر نبی جستم - و این اطلاعات درسایتهٔ آل جوان ارمنی است - که جان نود را براه ما نها دهٔ - بواسطه وعده التفاتے كەمن ازجانب سركارسردار باو دا دم ر سردار ازجانب من البن ارمنى كىيىت ۋارمنى بى بىچ وقت قابل اتقات مرشد ، ق

ماجی - محایت پوسف را از اول الی آخرنقل کرده میشه آل داشتر که باک رندی ونر زبانی تدبیرم مفیدون ایره بشوور و باخود کمی گفتم با که محال است سرداری ایس جوان ارمنی به ب اعتدالی رفست ارکزار درنش را دایس ند بد-

بعد الرسخنان من - مسروار جیزے بھنت جسامنرین گاہ گاہ کا الله اکر الله اکر کا حَوْلَ دَی اَقْقَ لاَ اِکْ اللهِ میگفتند-آن گاہ مروار باطراف نظر کسناں باولان کی جج گفت - ارمنی معسے کہ کردہ است بجا اِ قلیان-

بعداز دوسه بکس سخت بقلبان گفت - این ارمنی کجا است فلبفه را بگوید سب اید اینجا" پس برسی که اکثراوقات ارمنیال را برد و بحضور بردگان ایران پیش مے دا نند بوسف را پیش را ندند باجمالے که درمردال بالانز ازال تصور سے توال کرد یجضور کا مد بیشت بیبا کاند اش البنه بجضار تا نیر برد کی کرد علی الخصوص بسرد ادکه با چنم خریداری نگا ہے بدوا نداخته - رد نبیجی باشی - با آل اشار تها سے مخصوص ایرانی -آنچه باید حالے بحند کرد -

فلیفه - مردے بود- درست اندام-فرید-خست دان چرو گلول-دوئے بالباس مخصوص کشیشان ارمنی - با دوسه من را بهرب بیا مد وبعد از اندکے توقف بسر یا سردار اشارت برنشستن کرد- با اوب تمام بدوزانو نمنست -

پیسسردار- روئے بدوکرد-کرخلیف دمستی بامسلمانان درایران ازسگ ہم کمنز بم ارمنیاں بحرم ما دہشل مے شوندر دن وکنیز مارامے کشند وب گور پدر مامے ریندای کا چرشنے دارد ہم ایس کا رحمن رائی است

يا كالشب ا و

فلیفدازین سخنان ناسنت نیده در تلاش و براسان بنا کردعرق ریختن - و برخیر به دان ته بود که این گونهٔ نشر کا مقدم جریم بردگ است - بردا فغه برفاست که اینها چرف ریایش است ۹ ما سک بیستم ۹ که نسبت برکار این طور به ادبی از ما سرنه نده ۹ ما رعبت شا بهیم بسر نسبت و پناه ما شما نیم دارمنیان ورزیرسا برسب رکار آسوده اند کیچنین فاسک بسرما ریخته است -

مروار يوسف رانشان دال اسببربكوبه بنيم توبك كنيزي

بدور دیدی ۹

یوسف - اگرزی بیرازن خود برده مقصر وستی برجزائیکی فرایندیم اما زید که از پنجره خود ابلاس انداخته بین ازای که کنیز شاشود- نای ن بوده است من وزنم بردورعیت شابیم - شاازیمه کس بهتر می دا نید - که بها اسیر بیتوال گفت یا نه راست است - اربئیم وادمیم - بهمه کس مید اند که بها و شاه ما که ولی نعمت ماست - برگز خود دست بحرم کست رین فاتش در از فکر ده است - چگونه می شود - که مروارکل و حاکم ما این عنایت را در در ورق رعایا و ریخ دادو کسید بخرمت شاعرض کرد - که آن امیرگردی است ورق رعایا و ریخ دادو کسید بخرمت شاعرض کرد - که آن امیرگردی است شماست - برگز بکنیزی تشبول خود ید فرود ید فلاف تا و برآ شوبد شماست - برگز بکنیزی تشبول نی فرمود ید فلاف تا و برآ شوبد شماست - برگز بکنیزی تشبول نی فرمود ید فرود ید فلاف تا و برآ شوبد ترسال با و برآ شفت اما سرداد بجات اینکه از به بروائی او برآ شوبد و به برگز جنان حوف نا شد به بروا بگوست شن نخود ده بود - از خوشنو دی چر برگز جنان حوف نا شد در چره بدان نامهاری انزخوشنو دی از کرامان بود)

پس- بنبره جهره دبده بحوال مرد دوخت بچنا بخدگو باسبب احضار اورا فراموسش کرده سختیها سے اوّلین را فوراً بملا پُرُت پنود - واز روستے طی وعوا باوگفت -بس است بروزنت را بگیرو آه وفت ریا دراکوناه کن پول در دهاملی) خدم سن کردهٔ در خدم سن مربال و مخصوصاً بهمراه باین بروفرا باننی «کلیف را معین مع کند بهب که رضت بتو بپوننا نید به بیا بحضو رایس را بم در خاطر داست ته باش که النفات من در باره تو برفستار دسلوک بعدا زا منیت واب ته است بوسف از پسخنان شادال از دل وجان مجعنور برد ار دویاد و در عین آل شادی به آنکه بدا ندیچه میگوید و وچه میکند و زمین خدر من بوسید

بهم حضارا ظهار جیرت و تعجب بنو و ندیسی پاشی شا نه برا فراخت و خمیاده بررگ کشند به خلیفه شاریک بارے گرال از دوسشش افتاده دست و پلت با کرد و فظر کائے سخت عرف از جبین جبیب ده دماعش ترشد بهم مردمی د نیکو کاری و دادرسی سب روار را به نوشیروال عادل معادل بنو د ند د کان کاز بارک الله بالک الله بالک الله بالک الله بالک الله اصل سند و در بهم ما ددو نقل مجلس سند بر آوا زه احدث احدث به بیرول بحج پید و در بهم ما ددو نقل مجلس سند من میتوانم اوعا کنم - که غرض اصلی سب روار بدال جوال مرد چه بود - اما سمرواد را فوب شخوب نوب سند بودم - و بقین میبدالستم که این بحوثی و نوشیروا نی - از داه درستی و نوبی سند نود به دارد با درستی و نوبی سند بود به با در در بیم با نود به در با درستی و نوبی سند نود به در با درستی و نوبی سند نود به در با در با با در با با در با با در با با با در با با در با با در با با در با

ورخت مقل نه خرما د بدنه نشفتا لو

شادآل بگرامی

المعالمة المحال فيم

حالبرانبال بشكرال ورفنامردي نامردسال

چوں سب پهداران ایران از پوسف ارمنی استخضارے تام بهال وی دوسیاں حاصل کردند قرارتا خت بردن بجما ملودا دہ -سپاہ را بحرکت امرفر مودند-

بهما ناآل اردوبراه افتاد-توپ فاند ازمیان کوه با حرکتے سخت و دشوار
وسیب دگان بدکنواه خور بے نظی م وسواران دست دوست تراگندٔ
وتار و ماد از برسوت یا مول را ه سبپارگر دید ند سپیش از خرکت
فراموسش کنم خوب است این را به بگونم که پیش از حرکت
با ارمنی ملاحت مت کرده دیدم سال کومستانی با قلیا قرکذائی و کمچین
کوتاه گرجی و کفش پاست نه دار و قمتر در از در کمرونفنگ چپ وراست
اندا خته بدوش نیست ب بلکرقب شب ای اطلس شجاب ترمه و زرین سکمه
در برشال اعلائے کشیری با جوزوگره در کمر کلاه بحث ارائی فردا علا کے نها ده
وزلف گال درازرا بانهایت مشاطکی وسلیقه شانه زوه و تا ب داده عروس سا
عطرسات یود-

پوں مرا بدیدازاں استفالہ وانتقام درسٹ مرم بیش آروزبان وہیان کہ می توانست اظہار سنگرانہ وانتقام درسٹ رم بیش آروزبان وہیان کہ می توانست اظہار سنگرانہ وانتقام در گفت بجائے اینکہ فو در مخرکر دہ ام کہ از زن بلکہ از جان سنٹ سنٹ سخن گفت امراز جان سنٹ سنٹ سخن گفت امراز جان سنٹ سنٹ سخن گفت امراز جان سنٹ سنٹ سخن گفت مروار را

بمرخود بهواريني توانم كرو-اگر زود ترنزك سعادت غدمرت سردازيخ نامردم وہیں کہ زن مرابجائے امن بنهم ایں ننگ رابر نو دینے نهم ازاں بعد گفت-که در کوہستان گرجستان برہنہ و بے خانمال گرانهچراندن بهتر که در پرنیاں وحریر زیر دست ایرانیاں بودن-اگر چه دردياربل دردر بارخسرو بروير باشد

با اینکه اگر دیگرے را محرم را زساختی کمال سعادت او بودی چه در فرارین پائے مؤاخدہ را در میان میدیدم-ولے آز آستنسان خیال وہم نت او الدخود داری ننوانستم گذشدت ر

باری- سنکرداه مے بیمود- در بیلوت داشتراک بوسف دستورے الماست تامریم دابافود آورد- چه دراس حسال مریم زن مردسه اود منتفض وموردا لتفات مسروار سواره ومحرم ومعتبرو ماننديك ازسرال كه در ارده كي ايران اغلب در سركار بود ندر ارد و درمت ان (ابهران) ورقمشلو) خِمبِر ندو-غدغن شدم كرنجب زنا گزیربها نے جناگ آنج بهست تا وفت بركشت اردو درآنجا ما ند- وقراربر ايس با فت كه سردارو نامردخال برمك بالوابع فود و دو فوج توبيجي بحباك אר כול ינו-

در درم آفنا ب براه إفت ديم بون در برزنگاه رسيريم بسردار از ديري جنگ دلتنگ ما ندو ما نند سا ترابرانيان كه بتوب حث نه چندال اغتیانی درادند-گفت ولم می خوابد- با سواره خود بیش رانم من سے کو تم کہ آرزوئے رئیس ماہم کمٹراز شرروستے سرد اربود چینشائے شاه اندازی وغرابی را حرج مبیراد-ومی خواست بهرکس شمس بدر کمجن ديداراو وشمن ازمعت ركه كارزار روبفرار خوا بدنها و-عافبت بخواه ش نعظی باشی وتندرا ربرای شد- که سردار باسوارگزیره خود بحمیا الوتازد-واوبا وشبالة تشكران ونبال در رسد سيسردار بداعيه اينكه بيش انه فنا ب جما مورسد-وراه را برد شمن تنكب ساز و ازراه جدا فندر

"ما از گذار رود- ببنیک بگذرد- ما با کیتے در سرآ فسن اب بجاملو برسیم کہ اگر خدا کئے ناکروہ سروار را جہشہ زخمی عارض نندہ بآسانی اورا

دریا بیم-چول بحث در دودارس رسبدیم-آفتاب تیغ کث پد- در دور مرا خواط خود نسقى باشى قريب يا نصد سوار بود- وبيسب د كان بامبل خوا طرخود ازعقب مع أمد ند فوا سيم الكذار بكذريم - نا كاه ازا ل سوت رود-دوسه النست مانت دصداوا واز- بازباني غيرمعروف سخف چند ست نيدم س به صدات معروف نفنگ تفسير شد- إين معني ما را الأحركت بازدا شت- وموجب للاش وتحقيقات رئتبس مأكرديد بارنگ ازر نیک مرده پر مرده تر نزدمن دوید- و با آواز ا و از آواز

"چه با بدكرد ؟ كجا با بدرونت ؟ حاجي توبودي كه تفيناك ١ نداختي" من اذ او ترسال تر گفت م ندمن چه کارم دارم تفنگ بیندا زم شاید چن پنجه دراشترک ارمنیان قراول دار ند- روسیان هم اینجا

ع دفیقه دیگر اوازے قریب تربلت، و نفیگ دیگر خالی شدر درساً بَيْر شعاع آفتاب دونفرساً لدات روسي درآ ل طـــرف رود نما بال شد- چول سرکرده ما خطر کرانجیشه مینی دشن را روبرو و پرچره اش بشگفت مرداندر و سخ بلشکریان کرده به در به میگفت برویار مخدت کنید-بكشير مرشان را برائيمن ببا وربد

سوارے چندسم برست فودرا برودا بداختند-سالدا تمات روس فودر ابه تيمكشيره بشت بايشت يك وبجروا ده برروت ايجرميال-چناں ہے بیروا ہ کلولہ بارید ن گرفسٹ ٹدکہ ما متجیرما ندیم دوسوا ر مارا بحث تند- باقی به پیش سرکرده بازآ ماره کست ا قست را م به خود کشی بحرو- نشیقی باشی بیهوده دستنه اها وعد یا و وعید یا واو

والتماس كالمنودكه برويد يسسرانان را برائے من بيا وريد- كسے بین رفان مخواست عاقبت خودبها درانه منسریاد برآورد اے بے غیرتال! خود میروم و سرشال را میا ورم - را ، بدہمیر- کسے ہمراہ من مے آید بانہ اللہ اسپش روسے بمن کرو۔کہ حاجی! بمرگ من برو-مسسراين دوسالدات رابيار-تا برچه دلت بخ ابد بدیهم و دسست برشانه من ازداد کرای دوسیروروسنت تست ولسيس كفسنشكو بوديم كمكلوله بركاب نستهجى ومسبيده سخت ترسياره بنا کرد- بهرچه بدتر به نفتیاب و باروست و روس محن دادن که لعدن - بكلة بدرشان سك بشاشداين طور بهم جنگ عيشود ٣ وم رامسننسل گرازميك نشد عجب جا يؤرند - بركاره مي كني فراری کنند از میا اور به بدنرند - جا اور افلاً شوردارداینان شور به دارداینان شور به دارد اینان در میان ندبود سه - ایرانیان خیلی جنگی کورسی او دند " بارسى ول قررسى داه برفت بازالسنا دكوا در برفارين دوسالداس روسس اشدن برك ديدواده كنست اوداد-غيداندن - مركندن اينكه ورودلشكرسرداروعوا را طيكرو بن الما و دري سروار دوال دوال باجنگ وكريزازيش رفين والمن المرافعة المعلوم شد كر محلواش بجريا والشين الثريات ~ 600 La 600 50

 باش پر خود که سوارهٔ اسب آسش پرخانه برو- بنا خست و باسرعت حرکت نیزه داچنان برپشت بیچاره به نواخت که کمرش ساخته

بارے سٹ کرکٹی کہ سردار آں ہمہ افتحف ار فعلیمت اندوزے و پدر دشمن سوزی داشت - بایس طریق ببایاں انجامید ونبیغی باشی شہرت و اعمت بار عظیمے تا باخ عمراندوخنت -

وی گرفته بودند - داومشغول خود سنروشی بود - قاصد به در و ایتال بودم - اطراف وی گرفته بود - قاصد به فرد سنروشی بود - قاصد به از سروار رسیبار که هاجی را زود نزدمن به فرست - با قاصد رفتم بیول حبیشه شرمن افت د - اقلین سوالش ایمین که پوسف کو؟

فى الفور دريافت ملى باروكريخة است - باكسال صاف وصادق اظهارب خبراى كفتم-چرميسدانم من اصلااز حركت او

سردادچههادا درکاسه بدوران انداخت - و د کان را کی و هی کنان - و د ندان خایان دست ناهائ خشدا د و غلاظ دادن گرفت و تسد یا دکرو - که د ما د اندوزگار یوسف و خاندان و خانمان و ده و ساندوبرگ و آنچه که ر ا بسطه و پیوندی یا د و است ته باش د - در آور د - و د و ت به من کرد - که او مهنوز از داست ته باش د - در آور د - و د و ت به من کرد - که او مهنوز از عدم معا و نت تو با و حن اطراع نیستم - بدان که اگر بودن دست تو در کارون را د اوگوش د دم شود . سفی زین از لو ری و جود قبرت تو پاک میگردانم بعد از ان ست نیدم جمع به رفشای فرساد خبرت تو پاک میگردانم بعد از ان ست نیدم جمع به رفشای فرساد تا پدر و ما در یوسف دا با آنچه دار د - بحضور آور ند - و خانمان شان دا فارت کنند - و بوز انست د - ایا یوسف از در مگی به مرا فه بیره و دانست بود و چنان خوب دست به سیس دا گرفت بود - که دست دانست بود و چنان خوب دست به سیس دا گرفت بود - که دست

سردار بربیج بست دنشد خود و پدر و ما در وخویشال و دوستال و اموال جرد کشت زار بهمه چیب زخو در ابر داست نه بخاک روس گذست به بود ند - سنچه معساوم شد - دولت روس و سائر مدت عیسویه معسارم آنان را بحب ان و دل پذیر فته سائر مدت رماک و مال بایک ان دا د ند - که تلانی ما فات شان شد -

شادآل ملگرا می

ار ای در وغها می ماشی را در و می ماشی را

از تهدیدات سردارسرا یا تم لرزیدن گرفت و چون رفتار زبروستال از با زیر وستال فود میدان تنه رفضیدرا برنیقی باشی با رکفت ترسخ گرفت که اگرا ندکے دامن می زوم درمیان با رکفت تربیقی باشی درخ می شد- ولے چول طررسسر واریقینی و یاری نیقی باشی درخ من مشکوک بود مناسب و یدم که مسله را توان کرم از کشرت مرح وستانیشم و رزد و دنیقی باشی که مشل تو کے با زیر و ستا ل خوش دفتار نیست می مفصود ناکل گرد یده اون رجوع و دستورا تعمل کالم واد که درباب سفرو جنگ بصدرا عظم حال و چنین گویم و شرع حسال مردا نگی اول بر بیرایه مختلف بنمایم می بی بر بیرایه مختلف بنمایم می بود با کمال بر روست کو ما که خود آنجا بودی و قضیه را بحیث می دیدی البنت مثل می بر بیرایه مختلف بنمایه و مانی توانی کود و دروا فع مانی توانی که منتظم توب مانیم آنامغلوب به منت که خالی آن کرد و ندو و با روگوله با دانش کرد و ندو و با روگوله با دانش کرد و ندو و دانی می منت می دانی در با در است می مده برد و عرب اینکه منت می در با در البست می در با در البت می در با در البست می در البی در البی البست می در البی در ال

متحفظین در بار البستند- وازیرج و بار و کلوله بار الت کر و ندو کارسے از پیش نه بروه شرست ده واپس برکشت با وجود اینهمه کے کہ با وشمن وست وگریباں شد- زخم برداشست من بودم - اگر رود خايةٌ حامل ہے بود وموت وصب ات درقبضة اختیب رمن .بود. يك روسي زنده من گذاشتم- نا بملكت خود خبر برواينها را بهمه مي گوتي وانچه مناسب وبدى ازشاخ وبرك ميا فرائي-ازان بعديك دستال كاغزبرا سنة

صدر اعظم وسائر بزرگان وعربضه بشاه دا ده مرخصم منو د-

"الباتان كذشته موعم رجعت بطهران در رسايد ولي نور با دشاه در سلطانيه بودر باچندتن انقاصران ولايات دمكرعلى الصباكاغذ كاسنة وورا بحضورصدرعظم بردبي بعدا زمطا لعمراغواستنه بآواز بلندكه إيرانيان ازعلايم نشخیص قرار داده اندایکفست فوش آمدی! توبم در رحاملو ، بودی-طاجي- بلر-بلر-آقار

صدر عظم - روس خوس با قراباش جرات مقابله ومقاتله كه نكرد-حاچی۔خیرا۔خیریہ قا۔

صدر اعظم معلوم بيثود - خان شما زخرار شده است - اواز فدوبان شاه

انجان سياران دولت است مدار هم كرو-

الحيدلتار- چندان ضرري بوجودش نرسسيد-ما جي - جير-جير- آقا-

صدر عظم در کناراب بنیک جنگ پُر زورے کردہ آید۔ عاجي-بلم-بلم-آقا-

بهمدسوا لها جواب "بله-بله يا نير- فيردا دم ونوشم مع أمد كدمرا جبيشم آدمي ازجنگ برکث ندمیدیدند-

صدر عظم یک از میرز ایان خو در اگفست - پیش بیا- فتح نامه بنولس که بهرجا خصوصاً لجسن راسال فرسنا ده شود - نافنند جویان عاصی فرونشبید وقدر بادنشاه غادى مظفر ومنصور معساوم نزديك ودور كردبه ورحقيفت ماراير فن لازم بوورام المتفت باش كدايس في غيل عده وبدرك 11600 1000

مهر د اروئے بن کرو فرب عدو دشن مار دور

من مترود كه چه كويم "ناموافق طبع ايشان شود-نا چارگفتم بهرقد زيبل صريعالي شد-میرز اگفت - آخرعدد بهم برایشان مقرد نما-گفتر :- بسیار بسیار " صدر اعظم - (آبسته دربینی) بنویس پنجاه هزار " میرزاچ دت ردفان کشته شد-

صدراعظم بنويس وه پاند ده بزاروك ملتفت باش كفتامه بربلا ودور ميرود وشان بالحرشاه اجل أزانت كردست بخون النج سشش بكرم مزاروشن بيالابد-بادشاه بالكرمقامق ازرستموافراسياب كمتراست "فيرفيرتابادشاه غو سن ارونونرین و دشن کن قلم شدود رعایات دوروست ازاوحساب سنے بردار بعدانين سخنان روبميرته الحرده ووشي يانه

بلے سر کارنو شبتم پس عبارت فحتامہ رابدین مضمون بخوا ند-

م نكد حكام دور ونزد بك وتبعة تركب وناجيك ذات اقدس ملوكا شرابلاند كرويين افغات روس توس وغورت بركلاه معكوس جول ادبارطالع ناسا ذكارو بَرُشْتَكُى بِحْنَت نامِيمون كِيهِ بَهِ إِرِشْ بِخَاصِم سِن ذات النوسس ما-كرسا بُرَآفر مِدِگار وما يَهُ رَحْمَت شامله بِرور دگار بِم- برانگيخت سبابي گمراه شقاد ست بِناه باچندعرادة توب ازراه رود دارس بصفحات آ ذر با نيجان ابن بلاد مينونر ا دايران حركت داد وز أنبجا كه بمواره ما به است اللي وفيوض منه وتفضل سنه نامنتها بي ورضا طردِريا ما نشر مكنون والممون اسبت امرومقر يقرمود كم "امقرب الخاقان ومعتمد السلطان مردفال باسباب شيرافكن كتبة لن كرشكن بما فعه ومقابلة آل كروه شقاوت انبوه رسبار كرود بدبن بخبث بلندوكوكب ارجمند فيروزى موكب شهر بارسه كه بهمه جافتخ وظفر بمعنان دارد وشوكت وتصرت بحدست نامروخال موسه البيدد يك يورش چول مردان سنبرشكار وسيران وليررفتار درميدان كارزارس فرقة نا بكار را تارومار نموده وما نندطومار مهم بيجيب ره درياب حله اوّل مردا نهر پانزده مزار وبانصد و شعدت نفرازان تا بحاران سابرخاك بلاك العكيده وآن الشكست واوه بست مود ولفيته الميف النا ن رانعاقرب كردند بك كورو أوزن را

این که اجل نزدیک شود- و مرک لب رآید- نود دایمون ن سنیر تریال خوانده و به منگ بلنگ دال بیند لهذا برحب این فرمان جهان مطاع بهایون بعوم مالک فیج المسالک ملوکانه خود امرومقر میداریم که باسم چریک نشک بسیار به از دور و نز دیک با سیور سات زیا دولوازم سفر و جناک گرد- آورده جمع آوری نمایند و و بطرف ر دود ارس) سوق داعزام د بهند تا اینکه با لکلیته دیشته عداون نمایند و بیشهٔ این قوم سخی اللوم نجت برک شدر با اینشه قرو نبر انتحت م ا دبیخ و بن برا ورده عالی المون و با کیزه گشته فرت طبه برا ورده عالی از لوث و کتافت روس نخوس باک و با کیزه گشته فرت طبه برا و برایا در کنف امن و امن و کمف را دیت و آسائیش در ساید فدیوا نرجهانبانه دعایا و برایا در کنف امن و در عهده شناسند - فی شهر فلال - مستوفیان عظام تبت داد ند - و در عهده شناسند - فی شهر فلال -

صدراعظم بارک الله افوب نوسن ننهٔ اگرقضبه تم چندال واقعیت ندارد. بیمن نبیت وهمت با دشاه انشار الله واقعیت بهمرسا ندفال نیک میزنیم تاانشار پر دانه ی نومهدر نرود حق دا قع خوب است مة قبیکه با میل شخص مطب این باشد.

وگرنه چه فایتره ازان .

میرزایسراززانوبرداشت برائے ہیں شخ سعدی فردودہ وروغ مصلحت کمیز بدازراست فتندانگیزاست "

سبب صدر اعظم كفن فوست به سوارشده به زوّه فتح بحضورشاه رفت من مم بهمراه لؤكرال من رفتم - روست بهن نمود - كه توبرگرد و برد - استراحت كن - آمدنت لازم نبيرت "

ف وال بالاي

گفتار به ای وسوم وقع دافعه برولناک که جای لادر دناکساخت

چندروزبعدازان اردوازسلطانبه بطهر ان برگشت وین در سرکار خود ما مور به نظم ونسق راه گذارشاه مشتر ناگاه قاصد سے خبر آور در که بازیگران پیش از درودشاه در قصر با بد حاضر باست ند-این قصر خیانچه گفیتم-در در فرسگی طران در کنار رود کرج واقعه است -

ادین جرخیال فراموش شده دینیم بسرآ مدر ورطقت فیل الاستدستان آدامه ادا خرامشنای با از اخرامشنای با از از خرامشنای با در بدر است ماه بهدر الموش ساز در مادن به مروت وست وست راموش ساز در بای ومؤدت بسرے بروم دل سنگ و افعه بولناک براس آمیز که سبب آن به خود بودم برزفینه بهاره و دواند نهادم برم می آدر و باخود می گفته اگرترسی دا دا فیلید بست موعد فهورش نزدیک رسیم او المی باید و درسیمان به بوست آل مین دفوا بداند دم برم و درسیمان به بوست آل مین دفوا بداند دم برم و درسیمان بوست آل مین دفوا بداند د

روزور و دلفه در در سند خود منوجه بودم که بر بنیزی بیات خود باسشد.
وروصول بدلوار حم سمان صدات آلات واد دات موسیقی سند برا دع و اگر بازیزب از دور به گفت ار ود باراری علی هشار بی از دور به گفت ار و د باراری علی هشار بی از دور به گفت ار و د بارای موافق مصلی در به خود فن عروص سند به و دن عروص سند به و در این تاب به سنی میکر دم بهای ترسید به ساست و در مقیقت اگر در این تاب به سنی میکر دم بهای ترسید به ساست و در مقیقت اگر در این تاب به سنی میکر دم بهای ترسید به ساست و در مقیقت اگر در این تاب به سنی میکر دم بهای ترسید به ساست و در مقیقت اگر در این تاب به سنی میکر دم بهای تنازی د نبای تاب به سال ما زیشت شرال د نبورک خانه بایت در می در می در می در می در می میکر دم بهای ترسید به در می در می در می در می در می میکر دم به باید به در می در در می در می در در می در می

با و شا ه بعدا زکسنشپدن قلیان وروانه کرون بهسسرالان واخل اندر ون شد-

مفارن ست روم مینت لیزوم شامانه آوازه زنان وصالت سازو منبك بأسمان بلندكر فديد من اكرچاس سرا پاگوش بووم - ا ما صدائے زیزب را منے سنسنیدم - وسیم بهبوده بود- اندین سبب درخوف ورجا وبیم والمبیب رمعلق بودم - ناگاه خواجه سرات بیرون دوید-که میرزدا وبیم والمبیب رمعلق بودم - ناکاه واجهسسرے بیروں دوید میرو احق جکیم بانتی را حاضر کنیدر قباسات عقلیه درموا دے که ما رابدال علاق و ما خلبات كلى است - ما نندوى و الهام بصحبت بيوندو- ازين خرانه براندامم افست دوغرق عرق سروشد باخود الكفتم إيواك كارزميزب

آمدبسرم الآن نجر فترسيدم ميرندااعق نرود با ندرول دفيت وفيراً بيرول آمد- درآل حسال مراوم وروبده- بكنارسي كسشبير وكفيت يواجي -شا ه آتش كرفية است-بخاطرداری کرمن در نوروز کنیزے بنا ، پیش کن کردم با با زیگرا ل بدینجا نیا مده و خودرا بنا خوشی زده است - وشاه مرا برائے تعبق ق غواست بدود-چنانچرگویا من للهٔ آن تخم جن بوده ام قیم خورده که در ادک اگرادرامیح ونندرست دقت شیر نگرس نه بینیم- ریشت را از پنج میکنم خدالعنت کند رو زیر اسکه آل لنبزمن سند-ولننت بدال ساعت كمن شاه دا بخاية فوو

إين بحفيات - و دو د د و انه شد- نا بطهران رود بين فودرا سجب ادر رسا نبره - در مربخت والركول فود و دخرك با ندبیشه كوست بارم كه اگرچ ناخوش بورنش را باور توال كرد-چه ناخوشي عم با شرمعلوم نييت عاقبت الليث قلب بدي شدكرالبير ترسم باست-وك شايدولش . کالم بسوزو - و بروز کار ند بد - پاکار کاکندکر شاه نفید و پرم کی شود-الم اولَمْ المانشدينيدن بدين نيافتم كه أكر درواقع تريم بجاست شايدد ل مكيم بحالث بيورد ويروز كارندبه- عاقبت بتکرار این اشعار ول خوش شدم-د درجهان گل رفست و به رفانسخاست درخها به مرسبزاست و بوستان گراد چه لازم است بیکے شاد مان ومن ممکین بیج بخواب ومن اند زخسیسال او بیداد

ارسے بایں اشعار خواندن کا و حکمت را درن کا میخواستم کارراسرسری کیم وبعادت مسلمانا بن نون را جروانسان نشمارم ا ما ہر دندہ که علطیدم و ہرجاکہ غیالم رفت گویا زیزب ونعش پارہ بارہ اش را پیش حیث مجم سعے منوو و وقع مررا از میمہ جا با زمیداشت -

و ملاصه روز نا فیروز رسید- نشاه با خنشام تمام باتنسا شائیان پیش

بالرآ مدكال واخل طران شد-

تمام توجه اینکه علیم را به بینیم - وازهال زینب اطلاع ها مسل کرده انشک و مشب به درآیم - برآمه شک و مشب درآیم - برآمه دول بنوع که مسلمان نشنو و - کافرنه بینی بیاب از نستجیال در کار فرمان دادن بودم - ناگاه حسیم از خلوت شاهی بیرول آمد - بیک دست به پرشال دست و بگربردل - قوزش از سائر اوقات برآمده و بده است بر رئین و و ختر - سررا بهش ایست ده - سلام دا دم سسر بالاکرد - گفت مرد نین و و ختر بسرا بهش ایست و مجستم - در نین یا فتم به بیا اینجا که دشته به اینجا

عکیم بایج خبرداری که این کسنسیز چه کرد و فاک برسرمن ریخت و الله - بها دالله - فا د الله و الله در عرم سراوعیره است از وزیر گرفت تا فواج سسرا - بهمه را فتل می کنم - به بینی فرسسه خور ده که اگر مقصر دا نبی بید مقصر دا نبی بید مرا بسرد -

حاجی :- چیرمقصر ۹ مگرچه شده است ۹ حکیم او دیگر چه مف خواهی بشود رزبزب آبستن شاره است ؟ حاجی او کا افتمیدم - توکه آین فت درخاطرش مے فواستی - برائے

میرون ترسیناک - ما نند کے کدا نخودسنشیرناک با شد لتغفراللد- تورا بخبرا این حرف کارا جائے ویگرمزن-برائے ایں کہ اگر چنیں سٹ بہ در حق من بیوور یاد شاہ ہمان دم نول خودرا بفعل مبهآورد-خوب تو کے مشنیدی کی من خواطریش را

ماجی :- درہم روز ما درح شما خیلے پیر ما مے گفتند- وہم کس تعجب مبكرو-كه چگونه آدمي مثل شما - نقمان عصر- جا لينوس دبر-بآل چنان مستاع تمرودی و شبیطان زادهٔ صابی دل بد بدکرجب نر بدیختی وعا قبت بشری چیزے نداست ته باشد-این امریز تنها برائے خرابی

خانمان تو- بلكة زايى مملكت را كافي است -

مكيم -سرع جنبانيد- ودست بردوت دوكراست ميكوني حاجي! جهر فت ريخر تين دامن گير بود-كهمفتون چنان سبابهش شدم در وا قعه آنها چیشم نبود وام بلا بود-که خودست پیطان ور آن آسن بان داشت و نگاه او عیناً نگاه شبیطان بود - که بجزائے او قرمساق ابديم ساخت - بعدانهم إبى حرفها حسيكم كفت: - حالاً چ ہا پدکرو۔

ماجى:- چر بگويم-چيزے بتقلم نے رسده يا دشاه چرف تواند

على المرجم عي فوالد كند كنيم بدود بهلوت وسان بالسن من دردفود دارمانگاه با صدائے شم روئے برس کرد-ماتی اسیدانی من جم

طور مهیشه تورا دوست داست دوارم وقع بیرول در بارر بودی برحن ندام جارت دادم رسبهات دادم ند اوا سطم من بدب منصب رسیدی و اگراعتقا دواری باین که در دنیا چیز سے به از حق گذاری و نمرک مشناسی نیست - اینک وقت آنست کہ براعتقاد فودعل کئی سپس قدرے باریش خود بازی کنا ل

عاجی الے نیر درست ندفهمیدم عکیم الم مختصرا بنکہ بیا دیگو- ایس و ختر ک از من ح فائده والمنباراي حرفت برائيمن فيلح است وبتوبيم صررست بنی رسا ندرجوان مروسے چرعیب وارد-بگویندفلال زن ار فلال بوان حامله است -

حاجی:-راستی داست میگونی-ولےجان عزبرنزاست از اعتبار كرو بوائد حكيم بالتي مراجه بنداشتي و چراخودر ابخشتن برهم ؟ جانم دا فدا ت سرنوا بحنم و بعشق جد و بيا دكر و الجد ازمن برمي مايداينست كه اگرازمن به پرسندمیگویم از حسیکیم باشی نبیست جیسراکه غیلے الفائم می ترسید-اما این که تقصیر را به گردن خودگیرد-برگز نے شود-ایں جوال مردے کہ شمس ابرایم حسیال کردہ آید ہیں بوال مرگی است -

درين اشت فواجرسرائي نزومن آمد كه خواجر باشي امردا ده كه عكهانان تا نصف شب سخوا مندتا وفقة كروكيل ميغضرب باشي ريعي تن با تيني نفرجلا دورزبربرج بشت حرم برويد- وتا بوت با تودبيا وريد كهازه اليت بايدبقبرستان برسانيد

. جز چشم چیزے شوائے گفت- انہن طال ا دوروت. مكيم باشي نيزر فته بود- تاريكي شب هم به فريادم رسير-وكرينها فنن ناكم ودست يا چك واضطراب نهاد و الاش بخطوم ما ندا خنت عرفے سرداز سرا پالم حباری شد و کم مانده بود که دروم حسرم سرا غن کنم - باخو دگفتم - سبب کشته شدنش کم نبود - که با بدقاتلش سم بشوم ۹ قبر بچهرام را بدست خود بهنم ۹ خون ما درین را بریزم ۹ بارب ا بچه عذرا بے معذب شد-

اے طالع نخس واخمر زمشت ایس خط بہ جبین من کرمبوشت

ازیں حال برملال کوخلاصی و مجال ہ بجائے اینکا رہبت را بیک وست نبر البرسينه خود فروبرم ؟ أما مدمعلوم كذنقابيتين بوده است باسر نوست چنال جرحب اره الے قصائے کے تغییرا کے تقابید بے ند بیر! کوسٹشن بے فائدہ است خطائے کہ تو آغاز بدد با پرمن بانجام رسائم نف برتواسے دنب ااگر برکس پرده از کارخو دبرم واستفاق وچنا ہے ہستی سے مودے -آل وقات معلوم شرے کہ ونسیا چىيىت دابلش كە ؟ با ابى اعتقاد وحاكتے كەكفتى -كوە دما وندر ابرىشتى باركرده اند- پنج نفنب ركه بايسة مشريب المصيبت نونين وند ضرمت خودرا به کمال رسا ند- آنا برابروا سے نبود - چه مرده برون و زناره کشتن درنز دایشان تا زگی ندانشت-س سشب تارومناسب ایس کارد بهشت آثار برحمن لاف سائراد قات ما و درمیان ابر اسخ خونیں رنگ سندو ما نارہ - ہرجہ ازشب زیا و ترمیگار شت ابر کا انبوه تروتارنز-وانه نوک کوه دانبزر) عرش رعد وروستنانی برق برتوه نردیده وست نیده می شد-ما و ما له وارگاه از مبان ابر مات ننک سر برمیکر دے وعالمے را منور میکر دے دگاہ سب کیار می نمفتے وعالے را بطلمت مے نہفتے من درگوشم اطاق ملاوے قصر شد "اصالت سنب فوانال كايستهاكه بالمواز عزاب البين رحمدت ی فوائیر-وآوائے پاسسباناں بشت باماسے بازارکہ بزورہ شفال وگفت ارمی ما ند- بلند شدی سنشیارم ونیم بر شب در رصید

و الربيش الم بهناك قا فلهُ مرك بيياره دنينب، بگون رسيده - لرزه سرا بائم را فراگرفت بيش از آن ما ندن نتوانستم ورجا كي كدادجان رود مردانه شدم درجائے موجود رفقائے فودرا پیش ازفود درکنالہ تا بوتے کہ بائیت نعش مقول را دری ل گذار نرنش ستہ دیدم پنها سخنے کہ تو النتے گفت - ایں بود شد" گفتند - ہنوز نشدہ ہمہ ساکت وصامت ما نديم مراكمان كه آن تمانشا بيمن تمسام شاه ومن بجز برون نعش چرکے نخواہم دیار- اما کار ہنوز نا تمام بود- و مرا قدرت نفس کشیدل نہ-درگوش حم سے رائے شاہی برجے است - ہشت ہے چسف د گز ازعمارت بلند تراز بهمرجات طهدران نمایان در بالاست آن اطلق است - تغزيج گاه شاه - اطراف آن برج زبين خالي كه اكثر در الاي عرم است که بدایجا کشوده می شود-وباسم بدانجامشرف است (مال خودرا ہرگز فن راموش منی کنم ہم مہر شم بدال بام دوخست بودیم در بالائے بام - بدروشنی مهتاب کاہ گاہے دومرد ویک زن دیدہ میشد مردان معلوم بود - کدر نے رابن ورمے کشند-وزن بالتماس والتجب بزا بز افت که ده رو با دضع د لگدار و جان کندنی که برنز از آن تصور نے شود-دست و پامی زو-چی بلب بام رسیدند آوازه نن بلسف شد الماله اشربوات كما رطوب عمارت وزيدجنا ل دريم وبريم وبنو ع وحدث الكيز الودے كربر قمقر خناره ديوانكال معنووك ما درخوا موشى تمسام نگرال- و باكشودن دان براسان! حتى ال ونیج نا مروکہ بامن بوو نید-متالثر می منود ند-من ما شت د بار چه چوب برجائے فود خشک اگراز حسالم برسی -از فود بے خبر و در واقع مرده او دوم اما بچیث مرد الله برسی از فود بے خبر و در واقع مرده بودم اما بچیث مرآنچ می گذشت مبید بدم بسیکبار آوا زے سخت بولناک جا ل گزاور نها بهت شدت برخاست وخرخ ه کشال فرونشست والذافتادن فعظ الزبام دانسيتم كه كار دينب گرشدت من الزائدليشه الزائدليشه مخود بالدائد مرم سرم از خسب الات دريم وبريم بهروا قدر الى ديم

دبا ورمنی کردم ـ روئے بچا نبے کہ نعش ریعنی بجائے کہ زبینب خود باطفل من دربغل افت اده بود- دویدم ہنوز نفسش باتی ـ ولے درکشاکش مرگ بود- باابیت کہ از دیا نش خون ما نئد فوارہ فروسے ریخت ـ لبانت ہم ی خورد چنا پخہ گفتی حرف می زد- واڑ آں حالت بایں حالت از خرخ ہا کشس چیئا پخہ گفتی حرف می زد- واڑ آں حالت بایں حالت از خرخ ہا گئاں می ماند وشا یدیں خویش از یادم برفت - وچنال بیخو د شدم کہ اگر ہم ایا نم اندکے از حالم خویش از یادم برفت - وچنال بیخو د شدم کہ اگر ہم ایا نم اندکے از حالم باخری بود ند ادراک مانی الضمیرم می منود ند و مرا از پنجہ مرک بہ بی خود در افرامی نبودے - عالم بیخود می را بحب سے رساندم کہ دستال خود را انرج ب در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے باکھ را دیارہ باکست می اندے از مالم اندے سے در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر اندے۔ یا در آوردہ بخون زیرنب آلودم - و بدنبل نمفتم کی لاعقل تا آخر عمر یا شد۔

بارے ازصدات وحشت افزات یک انجلاداں کہ ازبالات بام مانند مولل دوزرخ سنسریا دہر آور دکہ مردیا نہ ؟ بخود آمدم می از پنج ہمراہاں نا بکا رم گفت سے رہے ۔ شل سسنگ ۔ جواب آمد ببرید۔ نا بکا رہے دیگر ہمسے نہ گفت ہجنم باتو ہمراہمیا کم نعش را برودش

ما بها رسے دیرا ، سب معدی به به به باوی همرا به بها ما ده شاره بود بردند وی گرفتنه ودر بیرون شهر بقبرست النے که قبرش درآ نجا آ ما ده شاره بود بردند من با فن کرائے ہے ایر واله ناخواه بهمرا بهی نمودم - پول بقبرشان رسیایم - بیخو بر روئ من مزارے در آل نزدیکی نشستم - وآ پنجه می گذشت برد و دمی فنمیدم - و بانظرے بے معنی ملتفت آواب نیقیاں بودم یفتل را فهفت ناد و فنی و قبر را از فاک انہا سنت نز دوسنگ بر مسرو پائے قبر نها دند - پس به فرز دمن آ مدند - پس به نزد دمن آ مدند کارمان نهام شار آفتی به وید جن نه من ی آ کیم مرادر قبرستانی می در دمن آ

ہنوز تا بھی شب بچا ورعدوبرق ان کوہ کائے دور ہو پیدا بود بجر آوازشفالال کہ گا ہے توام و گا ہے جدا جدا کہ در اطراف قبرستان ما نند مردہ کشان میگروند۔ صداتے شنبدہ نبی شد۔ برچ بیشتر در آنجانشت مدلم از شغل خود زیاده واز ده گردید و بیشتر بخیال نزک آن کار بد فرجام افت وم داز زندگی سیریا برچ بزود تر دلم می خواست می نواست می نواست و ما فیها گویم می شان اینکه لباس در ولیشال پوشم و با قی عمر را در گوشه عز لت و خلوت بانو به وا نا به دور از مردم بسر برم از به مه گذشت نه خیال اینکه مبا دار فرآر و گفت این نسبت بحالت مرده رفتار اشک ده ده سازت باشد مرابای اندلیشم استوار ترساخت -

فلاصد وردم آفناب بمناسبت خطر المحوظ به آر دوت دوری الد نفامے بدال سوی و کروہی عزم م شد۔ کہ بدرکنا رکرد) روم وار آنجا بااولین کارروال بدال سوی و کروہی عزم م جزم شد۔ کہ بدرکنا رکرد)

غودرابه اصفهان رسائم-

باغودگفتم میروم بهلوت پررو ما در می شبنیم به بهبنیم چه شده اندست پد پیش از مرگ پدربرسم و مورد دعات جبراو شوم و شاید در پیری شبش بدیدار پیرگم گشتند روش شود. با این بارشا مرت سجاسے خود برگشتن تنی توانم کناه گاری بسراهم گشتند دیگروقت تو به دانا به است -

بارے ایں قضیہ کا تلے جنان تا شرے برت اہا گندر کہ اگرات اشربر طائے ی ماند- ہرائیننہ یکے انداولیا وارباب کر امات مے تنکدم -

ستبرا ولادحسين نشاد آت بلكراي

مرافات عامی با با بیجاردوستان قریم خود مرافات عامی با با بیجاردوستان قریم خود ورکاندان ف سراا زخط

وستما کے کہ ہنوز از فون زیزب تر بود۔ اڑبنل درآ دردہ برر دستے فرگستردہ منسا ڑے دکہ مد نها نخوا ندہ بودم ہ خوا ندم۔ ازیں عمل دلم الدے تسلی یا فئہ بہ ترک طمسران صم واز سرقرز بنیب رو باصفہا ن نها دم چوں بر رکنارگردی رسیدم ۔ اثر سے انظاروا ل بنود - ولے در من قدرت پیش رفتن بود - عرم مل کردم ۔ کردروض سلطان رفتہ شب دا در س نجا بسر برم -

در آنجا بسر برم-در نزدیکی کاروال سرائے عوض سلطان در حسرامردے دیدم با در ضعے غربیب بہ چیزے در زمین خطب ب کنا گفتی منحرگی د بازی میکند جون قربیب ویے رسسیرہ ویدم به کلاه خود مخاطب است ہمیں که نزدیک تر رفتم-مین انظام آنا مردگفتم ا-

اسا بمطرم الماره علیم السلم الماره علیم الدورون الدورون الفرنیق این مشهرم دروا تعرفیق این منی تواند بود - گریک او درون این الماره خود نقسل می کرد- محال الماره می الماره خود نقسل می کرد- بحن دید نم بیش و دید کرمای بحن دید نم بیش و دید کرمای بحن دید نم مسافحه بیش و دید کرمای به جمال دید یم - این بهم سال کحب بودی ۹ جابیت در صلقه رندان خالی - پس اند مراز از این قبیل تعارفات بسرگفتگویان آمدیم -

سرگذشت خودراد ایام جدانی تا آنگاه کرعبارت بود از سفر نائے دور دور از باز حمت و تدابیر شعب ده برائے اندو خاش نال نقل کرد۔ معاوم شدكه بيا ده از ستا نبول مي آيد وخيال دارد كه بهمال پا باستي ببب ده

براصفهان واندا نجا بدد بلی و مندوستان رو د-اگرچه با اس حال بر الال دماغ گفتگوت چندان نداشتم- و لے با صرار وابرام وسعتاب نياوروه مشرح حال خودرا از وتفظ كه بادر وين سفرازشد

بیرول آریم نابدانگاه بیان کردم -تماشا داشت برچه دربیان سرگذشت بردگی و جلا لم بنیسری شد مسترام او درظا بربن بشتر می گشت بول بدانجا رسسیدم که باشی شدم - اَذکشرت عجب ربه که در چگو بگی رفتار وسلوک با این طالفه والشت - كم مانده بودكه بن سجره برد- اما يمين كه دنسب اله كارراديد كالجمة خطرزي ترك بين دفست كار بنوده ام يك باره عزت وحرمتم زايل كرفيد بالمواز بلندكفت ونسيق - قابل تشريف كروست وتدرير بالأبت

> سالها بايدكمة تايك مشت شيماز بشت ايش نابدے راخرقد گردد یا حمارے رارس

غوب - ہادشاہ خواست کنیز کے راانب رجی کہ در تقصیراو تورا اسم مرضایت اود بحث ربتوچه و بگذار بکشد و توجیسیرا با بداز ورسے که دولن برویت کشوده برگردی و بازراه و در پوزه و سرگر دانی زکه از راه من ہم بہت تراست) پیش گیری - ہیں از اندکے کو قفت گفت ا أرسي راه طلب سعادت مردم فتلف است :- يك شا براه ميكبرد-ديگرسككوره راه-يكب ازراه راست مى رسد-ويگرسك برجه با دا يا د كويال بدوره مي دند- امامن تاحال كسع دا بجرتو نديرم كه ا زيمه را بهاكه در پین مولین کشوده برگردد-وبایل خود چنان راه را گمکندکه دیگرروی با زگشت-مهم بدال مداشته باشد- اخرالامربراس تسليت من ابن بيت فردوسي را بخواند م چنیں است رسے سراتے درشرت کے لیشرے برزین کے زین برشیت

مادرین گفتگو که کاروان اصفهان به آنجا رسسیده باد اندا خست.
درویش ادروش کنشه است به نقد آویز دگذسشت درافراموش کن - با اینکه دربیابان به آب وعلفیم-شب داخش میگذراینم - بگذارمها فرال و چار دا داران جمع شوند- بعد ارد شام حکایت تازه فسل می کنم - که در استا نبول داخع شده - والبته تا حالا

ازاین گفت ار خیلے خوشنو و شدم بهراکه بسیار دلم دفع طال می خواست با بر چه باست در و برطور که میسر شود با بهم بکاروان مرا

ربرواں ہر میک بکارے مشغل بود ندریکے باری اندافت ویگرے
بارے کشود - یکے مجبرہ خو درا می رونت - آس یک چائی وم مبداو
پیکے فلیان چاک مبکر در ورولیش و آس کیے نقال مرابشاں را شخت بود برزرگ - بعد ازخستگی و کوفتگی از طے آس صحب رائے نمک زار برروئے متابے کارواں سراجمع شدند-ودرولیش حکایت معهود را

منیک می خواستم گوش دیم- اماچنال حواسم بریشان بود-که ب اخست بیار در میان قصه ذیهنم بجائے دیجری رفت ورست ندسن را گم میکردم بلدنمیدانستم حرمیکدرد - باخ دی گفته ک

> امن ازوتود برخب مراج، غم اودے اگر دجود پرلیٹ ن من عدم بودے ہمہ عذاب وجود است ہر چہ می بینم اگر وجود نبودے عداب کم بودے بہتے وجود کہ درد بخ و ترس و بیم او د اگر نبود سے خود غایت کرم او دے

اما مبديدم كمشنوندكان نهايت لذت رادا دندج ورتجب ومت

الدایشة من بیکیارصدرات خنده وکف زونشان بلند می شد ومن انديشة من بهيها رئيست - برغود مخركردم - كه وقات ديگران حكايت ادا ازجام برمي جست - برغود مخركردم - كه وقات ديگران حكايت ادا از اولشنوم - و به نقار فارغ السبال بخيال خو د پردانم - چه قدر حسرت سبک دوجی اُفقارامی بردم کہ ہے درسیے صحن کاروان سراراان خمارہ شادی برصدامی کردند باغود می تفسیم می شود من نیز مانست ابنا س بادیے ہے غم دجانے خرم از زندگی بر حزرم ہ درعت الم خیال خود برا برات نفسانے فیت برمانند سائر تاثیرات نفسانے فیت ووقع دارد- وہماں گونہ کہ آب اشت راز بالات سنگ ریز ال آبهسته المهسته درجوست نرم دوي افتيادميكند-غم والدوه بهم بايد- بتدريج بكابد تا نياالت معيج معتدل كردد-وكم كم بوا السنة فاسده جربوات

ورانجا قصه دروكيش روز نيزيه خائمه انجاميا يسفف بيرو زكون اسمان السستارگان روشن و تا بناک شدر بار آن شب ووشین آب وتابیخان و جو ہوار اداده بود- ماه در کا را ال کدبرسیارگان فلک رونق افزايد كدنا كاه سوارك سراياملح بددبليزكاروال سسرا درآمد چاروا واران بسر پرسستی چار با بال وطرمتاگار ال بسررسی فواجگان وفراجگان قلبان دردست برروت متاب بمباحظ كم وكيف قصدم شغول بود نديمن ازر نج راه و در دو آه خرر دو مسير درخبال ال بودم كرسر برسنگ نهاده برروت فاك بخوا بم چ و شيم بوالافتاد-

ويدم بيح ازنسقچياني است كرورشها دت زيزب بيجاره بامن بودپريد اس کاروان ارطه سران میآیدیا به طهران می رود- آدمی به فلان و فلان نشان درايى ميان مست يا نه ودانسم كرفود ممر

رفيقم درويش في الفورا سننباط كردكه چه خبراست عاقلانه بهجاره كار كوشيد- وازربان تمهممران بعواب داد ا- ہمہ بہ طران می روند۔ مگرمن ویک نفرکہ از اسستنبول می آیم مرصب چنا مکه تومیگونی دیریم- اندو بهناک در دمست در دی به بیابان نها ده ی رونت باره چیزالت دیگرایم مطابق علامت واشان من بیفسرود "اسواردا فيك نب أند-كه و تنارة او نوده است سوارجا أنعسل بجائيك درویش نشان داده بود بشتا فت معلوم است که درویش راه خلاف باو الشال واده بود-

پول نیقی بروت دروین مرابه کنارے کشیره گفت، اكريخوابى ا دسترايس جانور- دويا درامان باشى - بايد بيس صالا حركت كني برائے آنکہ اومی دود وچوں تورائی جو بار پانہ بدا بنجا بازمبگرود-آنگاه كبست

كرضامن تمودن أوشود ؟

تفتة من سرچه باید بحنم میکنم رضامن دیگران از ند منودن من میتوال شا مرمنوون فودالبته اورا بحرفاق من فرستنا ده اندوازچنال ب رهما ل چشم مرحرت نباید دانشت و انگی لقد بهم نبیت که با دویم-چدز بان بندا نقداست وس بس جربايدم كرد كها بايدم دفت ؟

درويش قررے وسي كركرده كفت بقم بيش ارصح بآنجاميرى و مے فوت وقت محسر بیمن معصومہ بدلست مے روی آل و قدمت ازشرست ایم در بنایی -وگرنه اگرور بیرون دیوار قم بهم بگیرندت-ام ظلمی برایت لیسن ا دستهایت دامی بست داد - با ید زندگی، صْرا مافظ بكوني -

كُفيز به دربست ازكجا كذران كنم-

گفت آن بامن که از عقب او می آیم - وچول اکثر سکان آنجار می شناسم - کارے میکنم که بدبوجودت مرکزرد - معرس - مین یک دفتر برنست رفته ام بجهتد اینکه مبرات یک از زنان شاه زمرخصیل کردا کررقیبش را بخشت مراگرفتن خواستند - و ک ینج دقیقه پیش از آم فراش بن رسد خود را بشاه عبدالعظيم رساندم- درعم بركز چست لا

نوش نگزراندم که درآنجی ابرین گذشت به چراکه زداران متوجهمن می شدند وزناف که برائی زیادت باعیش وعشرت بدانجاه آمدند به بریب بطریقه وستگیریم می کردند بیک ترس مست وبس که شاه امرکنار کسی چیزے بتو ندید نا از گرستگی بمبری یا تسید شوی سیل وقت بسن ه بخدا با پدبر د! و لے نقصیر توجیت را ال بزرگ نیست که کار با بنجا کا کشد-شاه را از مرک یک کینزک چندال غر نبیست چه در تونش به از دیکم نیست و آدم جیت ال که ما ایرانیال می بهت داریم به برین آسانی کا نمی میرد-نمی بینی شیخ چه می گوید و

ابروبا دومه دخورت پردفاکه دکاراند "ناتونان بکف اری دنجفلست تخوری همه از بهرتوسرگث نه و فرمان بردار شرط انصاف نب انتدکه توفرمان بری

گفت درویش جان می از آنان سنت کرخوبی اگری اور است اموش کنم و شاید بالا آن خوب میکند - حالا این طایع با با بدست توست اور ای سنشناسی - کد از آنائیک بهر با دبین حاجی با با بدست توست اور ای سنشناسی - کد از آنائیک بهر با به بهر دوشها و میست و با زیم بهانم که درشها بودم تقلبان فروش - ننباکو ساز - ووکیل میر فیضد ب باشی - در معنی بهک انات به بهر دوادم می شند-

به مردوادم ع سد

نمک نار-ازغول مردم آزار برمار رباش -برد بخدات سیردی -در طلوع آفتاب گنبدندین مصور رفی از دور نسب بان من به فرز میلنی را ه بیمو دنی داشتی - از این شان اطبیان در طی بیا بان را او یکی تا ده گرفت - بول به بشدت با دو گی فی رسست بدم از دور سوار جو بینده غود را دیدم - بست برای شررا سدت نگاه کردم می در میان من و سوار حسائل شد شریب تا اینکه زنج در بردگ صحن در میبان من و سوار حسائل شد انگاه نفسے کشیدم کر العسمان لله اصلی الله علی سید نامخیر واله استر است ما نند نماز نجات یا فشگان از مر صدق و خلوص بحاث آور دم ...

اول ديدارك كدويرم روست نيقى بود بيش مركه بحكم شاه برجا تورا

ويدم بأيد سرم-

صابی :- اگرچر بحکم شاه بے ادبی سنے کنم - ولے پیخواہم ازبرکست و فیض این سرزین محترم ومعتدس سنفید ومتنفیض سوم تومراان اینجا بیروں سنے توانی بروس آیا ازیں بسست کسے را یا رائے بیروں بردن

من بمسات -

نسقیی ؛ - حاجی جان! بیا بیرون نؤدم واسطه شده نجانت میریم واگرشاه راضی نشد و حکم نقتلت کرو-مثل گل خودم سرت دا می برم -حاجی ؛ - صلاح خودرا در بیرون آمدن ازبن آسان قارس منیدالم -نبقی ؛ - حاجی - پس من جرکنم - این اول دفعه ایست که مرا به آدم گرفتن فرسستا ده اند-

حاجی: مرگ نو! من مهم اقل مرزئهٔ است که ربست آمده ام کهمراندگیرند-نشیخی: مصنمون منسسرمان من این است که اگر ب نوباندگردم با دست ه

كوشم را بدبرد-

ا جاجی:- برکه راضی نباشد حیث کورشود-

نسقی: فشناک عجیب اعجیب اسم اسم داآمده ام-که تومرامنخوالی ج اگر تورا نبرم مرزسستم-

عاجی ! اگر بسری مردی - پس دعوی در از وصدا بلند شدبشد ننه کرمپندنفر ا

ادفام برول آمده كه چرفراست ؟

فریاد برآوروم-اسیمسایانان! بی مروی خوابد بست را بشکندی بدیر ستان بناه آورده ام می خوابد مرا بردور به برد-شاکه دیندا دوبر بیزگا دید روامیدا دید- بهمطوف مراگرفتند که این امردر ایران ناحال دا نع نشده است اگر بخواهی بسبت را بشکنی دنه ننها صاحب بست به کمرت میزند بلکه بهمه را نیز

بسرت می رئیم. نسهجی لال مانده منی دانست چرکند- عانبت ناچار از درمعقو لی درآمد-

که اگر تورا ببرم چرمیدینی -من نمیگاه کیم که کمین خولان ندانشت چه اگرمن بهم بود م بهی میسکردم -با این بهمه ننتهای تنگارستی خودرا اظها ریمو دم که خود ست میداین بچیرهال از طهران

> کرنچنهٔ برکایچه یا خود برندانشنه ام. گفت: ۱- و آنچه در طران با د گذاسشنهٔ بمن به خبن -

گفتم به تورا سبخی الاراب که آبده برگرد و غمز دگان را تجسال فو دگذان مواب من این است و بس - اما در واقع و نفس الامر می خواست صلال شو د - در نه یار و بیش از وقت آبنه از رخت و صندوق و قلیان و غیره داشتم بمرا فبسط کرده و بغیر را بیم خودش بشاه داده بلود - که از تا نیر مرگ کنیزک با و معلوم شد که ما یه کار اوست - و نعهد کرده بود که مرا بگیرد و درعوض بخصر ب من سرا فراند گردو چوس به قدرتی خود و به عرضگی فرمان شاه دا در آن آستان دید به برشتن طهران صمی کرد بیر الم در و قدت رفتن سنس رمان دا به ماکم نم داده غدی بلیغ کرد - که ملتف ت با شد - اگراز ابست بیرون آیم دست به من به طرائی فرست داده فرست در می که ملتف ت با شد - اگراز ابست بیرون آیم دست به شد به طرائی فرست د

उ। हिंगि है।

ر کفتاری وقع بست سان حاجی با بادر فع ملال سے ارشنیدن فعید دورین

بعد از دست بسر کردن نبیقی مصب دائے درولیش بلندولرج خواناں داخل صحن مشارہ نز دمن آ ہرہ گفت انچیشت روش دلت شان جارمفتی بازبری کا دنسقتر کی زیش ہے ؟

كەبنىڭ گى كرفنارنىشدى ك

قرار برایس شد- مدت با به بسر بریم - در صحن امام زاده تحب ره گرفیتماز با ری بخت نقو دم را دیسی بسیت سسسر فی طلار دچند قران نقره) که باخود
آور ده بودم - قدر سے از آل سابلوازم صردریه از قبیل عمیرو کا سه و کو زه و
صاروب و گلک خرج کردم -

جاروب وگاک خرج کردم-اما بیش از محمیل اثاث مجره درویش بیش آرر-که رفیق بیش از بهمه مگوره بینیم بنس از دروزه وغسل وضوت بقاعره مهست با بهنور بهسانی که

درمشى را بودى"

عاجی: "اینهاچه حرف است - توضا من - نما نه وروزه من نبیتی تورا کجب ا مع برند و بنوچه دا ضله دارد ؟

درونین ایمن چربینی چرا اگرین دخطی ندارد - بنو خیل مرفلیت دارد ؟
فیم جائے است کر حوف دیگر غیراند تو اب وعقاب وحسلال و حرام
ونجس و طاہر درمسیا ای نبیدت - ساکنیں آل ہمہ یا سرسبراند یعنی جناب
سید - یاسرسٹی یہ بینی سرکا را خوند - عملہ سنٹ رعن ربینی طلاب عمل کریں بعنی مقدی - ہمدز دور کی یا - دراز صورت اعموس دو-اگر کسے دایا جرق

برآب وناب کشاده مبینت رمنافن و فاسق گویند- این است کهمن بعد ازورو دبر بنجا بیش از تبدیل آب و مواتشب دیل صورت وسیماً به مسیمهم بمقتضائی وقت و مقام ملاحظه طهارت و منجاست وکثافت و نظافت مے نمایم کمرم کی بیج وفت بر رکوع خم نے ذیر۔ وسرم که ہرگر بہود نے رسد۔ در رکوع و جود بیجے مے سٹ کند۔ و دیگرے بنیہ مے بندد - نوغود میداینکہ من در سائر اوفات ۱۰

دوست نیاز از ہمدسونا فنڈ) رفتب له نفهيدة سامانيم

ا بنجا مجبوراً وذن فواہم رولفنب اسے خواہم۔ وطریقہ قبله اینجارا از انخراف دمیل بہ بسارو پمیں وجنوب و شمال بهترا زراہ دہان خود

می سنتناسم-طاجی: شنوب اینها که می گوئی صبح - اما بچه کارسمے خورد "۹ من سلمانم سامی شنوب اینها که می گوئی صبح - اما بچه کارسمے خورد "۹ من سلمانم بخدا وببغمبروقیامت اعتقاد دارم بس است باین مشدت و باین در جه

چرا و خير برگز و

درويش اليج طور بيكار مع فور دفي فهم الاستالًا باس كار مے خورد کہ نے گزار و - توازگرسنگی بمیری - پاسسنگاس سار شوی - ایس اللهان حدوسطه را من وانمند وبايد مكد سان شود-كه توراستي مومني یا نے۔ اگرموشے۔ ہابد کہ سرموستے ا زمنن مشرع فسنسرونگذاری۔ مُثلاً أكر بارا نندكه فسنسرآن رامعجزه وكلام غير مخلون نداني -خواه معها بن ما بفهى - خواه نفهى - باحترام بتويد وتلاوت وقرآت ننما في - دبيشه ات لا بآپ مے دسانند حنيدا محدده اگر بفهمند كه توصوفي مرستى - بجان بدر ومادرت كم باد ندان تكر تكرات مىكىند- باين اعتقا دكررات بدابت بصراطمنيقيم مشيقيم ترازاب دا ب نيست - رفيق جائم- ماجي إ (ا نيجا رافم)

(سرزين است كرايان فلك فنذلي

ا بنجا نشین گاه میرزا ابوالقساسم جهداست که اگر به دت کسند برطر بنقے بخوا بد بمردم - تلقین تواند کر د ؟ در پیش رفت حرف - اعتقاد بهمه اینکه با با د شاه سرد کله میزند- و فرمان شاه بمردم بیش ازبارچ کاغازی قلم منے د بد- حقیقت آدم خوب است - عیبش ایین که وشمن درویش وصوفی مے باشار - و مارا سخیت خوار می دار د - بجز این دیج یمسیج عیب ندارد -

ندم صابے۔ عفریب معلوم شدکه از بستنیا نم خاصیت نهدفروشی که در وین بیان کرده برائے البین مثایده نمودم اوازة مظلوی، بطریق خارمرنواه بهرجا بهجید - که مجرم مجب رم دیگریم - و بجدویقین میگفتاند-(خطا) از میگیمست واین بیجاده محکوم شده استکم کم با معادف ومشاهیرآسن ناشدم - وکار بجات رسیده
کم کم با معادف ومشاهیرآسن ناشدم - وکار بجات رسیده
که بعض می گفتند - اگر دربست نبود سے - برآئنه تورا درمبی فورسش نمانه
مے کر دیم دویدم زیادریانی بهترین وسیله اکتساب شهرت وانشندی
ودانائی است - و درسایه گردا لدن سبیج پهله در په وجند ش لا نیقطع
حنک و پوزه واه اندویهناک کشیدن شابراه اعتبار داحرام برویم
کشوده شد-

اذکٹرت وصول لقمہ مفت من و دروسٹس ہے آنکہ وینا رہے ما یہ گذاریم۔ وقتے نوش مے گذرا ندیم - زناں ازمیوہ۔ عسل - دنان روغنی آوردن - کوتاہی ننے کر دند- من ہم گا ہے گاہ تعویارے ببالہ وطلسے بجردن

شان مے اندا ختم -

خلاصه - با اینکه گذرانمان در ظاهرموانی طبع شدا ما در معی خیلے خنک و بعد مروبود - از اتفاقات خنده روت دفیقم نیز کم - کم شر بلکه نیج باتی مما ثدر عاقبت برائخ کدراندن بارهٔ ازی ساعت اول و اوا مشتم رتا حکایات از برکر ده خود را پیگان پیگان بیگوند و قصه را که در دست و و و است می سلطان با رحن نیچ بیان کرده بود فراموش نکنار که گذران و قست را دست آوید خوسی است -

فوائندگان کناب ہم البند ما نندمن بے طاقت ننده که به ہمساں گونه کردرویش بداں حکایات ازمن مغ دلتنگی کر درمن از ایشاں بحنم یکے انہ قصد کاسے اور اباز می گویم - فواہ ٹوش - فواہ نا فوش - فواہی والسست کہ خاطر بیچارہ بست کشیں چگونہ از اندوہ وطال رکاتی می با بد -

نشاوای بگرای

حكانث سريريان

نونها رامروزهٔ روم کرسنی باک انتشرع و مترین است. در راه ایمان افرن با تدار و درحفظ ناموس سنشرع استوار مع باشد به به برستان الرسیار ساطنت استفرار یافت آوازهٔ در اندا خدت که با پدلسیار ساان الرسیار سادن و عادات خاصه کفار را - که بملکت است باسر را لافرانک داه یا فنه بر اندا خدت و برخود و اجرب کرد که بهری است یا ررا بحالت به بی سادگی طبیع برگرداند و طریقه حسی رای نزگان و یا سائے قاریم را که متروک نند طبیع برگرداند و طریقه حسی رای نزگان و یا سائے قاریم را که متروک نند طبیع برگرداند و متر باز متروک شده بود نوکرد و و در لباس تبدیلی خود و بهرا کال سبیار دیر باز متروک شده بود نوکرد و و در لباس تبدیلی خود و بهرا کال سبیار میرسان شده بود نوکرد و و در لباس تبدیلی خود و بهرا کال سبیار میرسان شده بود نوکرد و و در لباس تبدیلی خود و بهرا کال سبیار میرسان شده با در کولت ایشال سرموت و نوف نے یافت و

چندی بیش از این در ممالک ترک خاصه در مستنا نبول-ناخوشنو دی بسیا روآ نار شورش در مردم پدید ارگر دید-خون کا راطلاع مال مردم را بنفسه خواست - وآبنگ آل کرد-که تبدیل گردی - خواست را از ندیم ساخاص

وبمرازان مخصوص فود نبزهنان دارد-

بنا برای امریآ وردن خیاطی نے مختلف وساختن لباسهائے منقد منود وقتے بیجے ازعن لا مان خاص خود خواج منصوری رابر کماشت کہ خیاط غیر معروف را با کمال احتیاط برائے دوختن لب س طرز او

منصوری دبین فدمت بوسید-وبرجانب سنستا فش گرفت وربهلوی بردستان ربازار پارچه فروشی) پیره مردے خمیره قددید کرچنشهانش از شدت نظسر بکار- برخمل با رعینک وجهار درد کانیکه گنجانش اندام اورا بیشتر نداشت میشنول وصله کارے بافت و کفت بیش فت این وصله کارے بافت کافت اسلامی داد و درست مریز ادگفت بیش فت بیرمرد اول از شدت توجه بدوخت و دوز نود ملتفت اونشد و در شخت بیرمرد اول از شدت توجه بدوخت و دوز بافت محل گذاشت چه فودرا به موات مدامرے بلند کرد و مردے موقر بافت محل گذاشت چه فودرا قابل خطاب اولے پنداشت و

قابی معاب اوسے پیلاست الا تکرار بیسٹ خودرا منظور نظر آل مردموقر دیدہ عینک انہ چشان برواٹ سے و کا ررا بکنارگذاہش ننہ خواست باروز الؤے آداب بنشیند منصوری دست بشانداش نہاد کے از حمدت سکن از کارت با زنماں۔

المت عيست ؟

خیاط۔ غلام شاعبداللہ اما دوستان ویک جہتان باباعبدل بیز میگویند-

منصوري - توخيا طے

بابا عبدل " ہم خیساط دہم موّذ ن مجسد باندارماہی جب بابید

رو ؟ منصورى سنوب مينواني برائے ماز جينے بحثی حالے بجنی ؟ با باعبدل يکارم چرچيزاست برائے ہجيں کارنا اپنجا نشسته ام-

ر فاد من است ایم ایم مند آبه سند تن رنرویم مبادا بنفید ایم با بدین سستله منصوری دفیق آبهسند آبهسند تن رنرویم مبادا بنفید ایم ایم کشت کم سند را منی سنی کردیم نشب آمده چنما نمث راب دنه براست هما سایه کرگفت م

بهرابهت بهرم ؛ با باعبدل: -این ستله دیگراست وقت خیک ازک ونابهواروسر پران از برسو پدیداراست - سرخیاط بینوااز سروزیر وقیتان یا شاشخص تزنیست مرو درست بده اگر بخوابی -بلائے ابلیس بهم لیاس نلبیس توانم دوخدت ؟

منصورى-ازبوت رارباي قرارراضي سنى بالبر عجفت ودواشرني

ورمشتش نهاد-

با باعبدل: "راضيم-خدمت را بفرمائيد-

م خرفرار برایس شدم فصوری نیمهٔ شدب بار کان با با عبدل آمده اورا نوریت به د

بوں با با عبدل نها ماند مشنول بكار متجرومتفكر باخودميگفت حاكے من باچيشم بسته چرمے تواند بود و برائے إين كه مژوره إين سعادت نا زه لا برن خود برد - از سائر اوقات نه و د نز دو كان خود را بست - ودرېپلوت هسجار بازاد ما به بخانه خود وفت -

(دلفریب) زن با باعبدل که درخمیدگی قد باشو هرجفت و همسسر بود. بدیدار آل دو است رفی و با میدعقبهٔ آل سفره را از کب ب وسبزی ومیوه و مربابیا را سرت - و قهوه آلمی هم بیشت آل نها ده نن دستو هربنا سے شکم باب زینے گذاشتان د

نیمهٔ شب باباعبدل صادق الوعد - ومنصوری از او صادق الوعد ترور دکان با با عبدل یک دیگر را جستند و ب آبحه باباعبدل سخن گوید منصوری چنما نش را به بست و از کوچه و پس کوچه به حرم سرات سلطانیش بروه و از در کوچستی بخلوت خاص درونش بر و پس کرچ سال بختی و با از در کوچستی بخلوت خاص درونش بر و پس کرچ سال بختی و ناگول آ را سند و افیل شیری شد و با یک بختی از ای اول آ را سند و افیل بختی از ای از است دا و آبال به بختی و ناگول آ را سند و ان ای به با باعبدل دا درآنجا نشان ده بر ونین و را ورد و و به با با عبدل نشان دا د کرنیک بیا زبات و و به با با عبدل نشان دا د کرنیک بیا زبات و و به با با عبدل نشان دا د کرنیک بیا زبات و و به با با عبدل نشان دا د کرنیک بیا زبات و در سرت بی بیب که برا نی بر بین قدم چرق درد قدت لازم است و در سرت بی بیب بده باز به بوقی برگذار - و از جاست بختی تا و در سرت بی بیب بده باز به بوقی برگذار - و از جاست بختی تا من برگردم -

بیازمود و آنچه بایست نیک صاب بنود و موجب امر باز به بقیم نهاد-ناگاه مرد سے بهیب بلسند قامت که از دیدارش باباعبدل لا مرا بالرزه گرفت - داخل شد-و بے آنکه سخنے گوید بقید را بردا شدت

دیگرسے بگشود و مرد سے بالباس فاخر بنج کشیری بوضع وبردگی بفچه ویگرسے بگشود و مرد سے بالباس فاخر بنج کشیری بوضع وبردگی بفچه اول بیاورد بیش یائے با باعبدل نهاد و به آئی که کب بخن و باجنت می بروست برد و برفت با با عبدل خود در اندلیشه که این کار باینب بروست برد و برفت با با عبدل خود در اندلیشه که این کار باینب بد باشد و من با بدا دی بندگ سنوم و در اندلیشه که این بود که درگوشته دکان با زبهال وصله کار سیمشخول باشم و داین حالے را با بهمیر سود بگرون مگیرم که مع دا ند مرا برائے جرکا رباینجا اورده اند ؟ وخول وخوج این مرد بال غریب که نه بان لب نته می ما ندن و ما قبت خودی برائت من طاح مرا برائے ایک نودند و تخریف گفتن و بهانا بهتر می بود و من میبرائسته جرا بدیجا این ده ام مست بنده می شود و بهانا بهتر می بود و من میبرائسته جرا بدیجا این ده ام مست بنده می شود و بهانا بهتر می بود و در این میا ندا زند شا بد برائے آئی گونه خیل مرا بدیجا آورده اند؟

با باعبدل با خود دربی سخست ال بود که منصوری داشت ل نند- وب ۲ که حرفے دیگر زندگفنٹ بغیر رابر دار- با زجیشه اور ابستر از جاسے که آورده بود- بد آنجیسا رسا نبد- با باعبد ل در که رمنو د است نوار بے بیج بحاب وسوال دعدہ دا د- که بعد ارسه روز ماضراست ده انشرفی

بيار دوكال و بير-

با باعبدل بحن اید فود برکشت تان فودرا از انتظر ار برر آر د-در راه باخو د میگفت - دراستی این کاربز جمشق میا رزد - بخست درین آخر عمر خوب ناسن برایم بخرت دوسه ساعت بصبح ما نده بود - که در خانه را برد و دنش باعزین واحدت رام بخشود - و بفی را دودستی مجرفت - بابا عبدل فنسر بادبرآور دكه دلفريب جان! مرده - كارابى را مع كويند - تمام شود - بهبين چرفت در مزوم دمند ولفريب بخنديد و ان جاق شد - فواست سربقي را بخشايد - باباعبدل كفت - دما لابيا بخوابيم وقت مختودن اونست)

ولفریب گفت استانگشایم و نه بینم - چه آوردهٔ - آسوده منے شوم و غوابم منے برد) پس بقی را بگشو د- دوم روست ناتی برد - چه دید و چه شده نو نو د قبیب اس توانی کرد معلوم است - خیاط وزنش کر بجائے لباس دربقی سرآ دمی در ہم و برہم کست یده بینند - چه حالتے برا بشال دست صف دید-

وسنت دن لرزال و سربریده از دستش غلطان بیفنا د-اوّل زن و شوهر اندسے پشته بوشیره نفکر کر دند-بعدان ساکت وصامت بروستے پکس دیگر نگریبتند-بطورے که بربیج زبان به ببیان نیا پد-

ازال بعددلفریب نعره زد: - که رعجب کارے آور دی بمثل جان آدمقربان کارت بردی - مرد که این چرکا راست - گر برخبی درون خانهٔ مان کم بودکه این سمه راه رفتی واز بیرول سسرمرده آور دی - که لباس بدوزی - خاک

با با عبد ل: - ا ب اناسند! با باسند ا به بارو ما در) آنکهابی بلا دا بسر من اندا فرت - بهمال وقت که آن سگ سباهٔ - چنم مرامی بست و می گفت صدا در مباور - دلم می طبید - وگوابی می دا د که بیجیز می بیب ت با بهمه نزکی و خرب میدان نز - که حما لی گفتن او محض لب اس دونی نباید با شد - پدر سوخونه سخت با دبجائے لباس سرآدمی جا زن کرده است ضدایا و مالا چه با یدم کرد و راه فا نداش سا نمیدا نم - تا سر سا برم بصور تن بر نفی مالاست که دن نه سال با به با براواشی که دن نه سال با براواشی مالاست که بین نه با براواشی و میگر بحث ان ام می ریز ند - که دبیا خون بهاست این سر را بده آن وقت مر بیا و مرکه با رکن! احتمال آن بهم بست که مرا بیا وید ند - با خفر سان ند -

و با پوستم را زنده زنده کننده کاه پرکنند-دلفریب جان! بیا د ند برستگن ۹

و الفریب ۱- با باگر سان فودرا از شرایس سرخلاص کنیم- گرغیرانه ما آوم قعط بود- که ما مداس سر محرون ما بیفند ۹

ما باعبدل: - خوب - رحالا روز روش مصدود - سر كاركر دني مسبقهم

ولفریب؛ - باس تدبیرے بخواطرمن سع دسد- بمسایته اماحس نا لؤار حالا تنورسش رامیا فروزد-اکثراوقات بمسایتگال دیدی و کما چدان سے دسند بیند دعادیت شان ایست که اقل شب آنهارا مے برند وم ننور سعے گذارند) چرطوراست ایس سررا درویزی گذارده وم شؤر اوبگذاریم - تا به برد و بچه لازم است بعدبروم بسیب وریم - گور پدر ویردی دوییزی پرنبگذار بجرون

با با عبد ل بقل زمین ما شارالله گویای-سردا در ویدی نهادند و نر مک نرمک پیرندال بهلوئے دین بهائے ویکر دکه آور ده بو دند به بند) مستور بگذانشن و مخفی بجبت-ازاں بس زن و مرد دررا محکم جبنت کرده بغنبهت ننال و دستال فورسند بخوا بریدند-

من نالوا ببرے داشت محمودنام - بدر وبسر بروو بتقاس معرد ف در ان حال که ننور معافروختند - ناگاه سکے کربرائے رہندہ جبنی نان اکنز بدکان نناں مے آمد - وبسیارعزیزش مے داشتند در رب وبطرزے غریب بطور ت

من روبه بیرکرد-که داین سگ داچه شده و با یاد جزرے عندریب دیده باشد)-

ولے سام جنداں پارس کرو۔ کوسن اجار برجب ہو۔ تے سیدے برا مد

سگ داوانه داربوت به محکث بدی و بیرامون دردی با با عبدل محکث تی-وبر وت صن مهم جستی- اا بنکه صن را بقین شد که در ویری می پیزیری مهست. چوس سر نوستشن رابردآشت سربریدهٔ دیزی باچشم باز دید- چند اس

الزم نيست - سان شود حالش يون شد-

فرياد برآورد كاله الأالله بول أدمي كم حب كر بود-سروش الدرست نبیندا خست - بلکه زبجائے خود نها ده - بیسررا طلببارکه وفرز ندهمودونیا پژئیائے شدومردم ونها بدمردم) نا بحارب سرانساني برائے پختن در تنور فرنساده است - أمّا رازين طسالع وبركت شور منك شور ما ملوث نشد- درين بأب آسوده باش - ولے جوں بائے سٹ بطان درمیان است - بگذار آنجے ما باید به بینم دیگرے بربیند-اگر برا نندور تنور ماسرادم پخترے شود- دیگرے از مانان منے خرد - با بدانگرستنگی بمیرم - اسم مان بدی در میرود - و باین مشهور مینود مینود مینود مینود مینود مینود مینود با در آید مینود مینود مینود مینود از نان دا با دوغن آ دم چرب مینند - اگرانفا قاً موست از نان مادر آید خوا بهندگفت موت رئيش انسان است

محمود جواف بود بسيات الدوور خشك مفرے بسر بدين اما الدك ترود ندسر وسوخ إبى قصير رااسياب شوخي دير- وبربيدت غريب و زشن سرنط سركروه مخت بخند باروكفت - دايل سمر ما بمكان على كورولاك ياعلى ولاك كوركد روبروت ماست مع بريم-على دركاروا كرون دكان است - او يا يك چند فرب في الدويد - وما فوب

می توانیم کارخودرا بربینم - با با إر تورانخدا! بهاچنس کنیم) پدر به تعلیف بهدرامنی شده وضح که علی کورسراب رفست محود سررا برو-ودرووكان اوبطافية بشت ديوار شاد-ودراطرافن پارچرکهند چند پیچیب در برمثل اینکه مشتری ما صرسر نز است دن نن شارت ميس احل مخصوص طفلان باك فود باز آمد - تا از تا شرتدبير فود به على كوركيف كند-

على كورعصات لانان داخشل دوكان شد- باطراف انظسكال

ار عکس شعاع م فرآب که تا زه بر پنجر با سے کاغذین دکان تا فست م بود

ال صورت را بدید و در حقیقت مشتری پنداست نه گفت: - اسلائم لیکم

نوش مدید سبح فیزی خوب کروه آید حیضه درست نمی بیند و سلے

موت سرتان فیلے بلند شده و تراث پدن لازم داست تم است - چرا

پیش از وقت کلامتال را برد است آید - بلکه زکام شود - چول جواب کشین ر باخروگفت دمعلوم میشود یا گنگ است - باکر- من بهم که کورم با بهم درجوال

توانیم دفت پس دوستے بدوکرد - که عوبیک چشمین بنیل ماکر بالمرویم کورشوم
با زسر توراته ایم ترامث پرتیخ من درسرتراشی از چا توسئ گوسشس برال

با زسر توراته ایم ترامث پرتیخ من درسرتراشی از چا توسئ گوسشس برال

۳ نگاه با او ب تمسام نگن دصابون حاضرکرد- و تبیغ بفسان ده دوست بمشتری رفت بهین که دست بدان سسرافسرده زد-چنان ندودواپس کشید-که گفتی سوخت - متجبانه گفت - درفیق اسخت سرت سرداست - گویا یخ کرده) ۹ با ردیگر دست بیش بر در سراز جائے بغلطیر دو برزین افت د-

وعلى بم مشعش گزادان دورتر بحبت.

فریاد برمی آورد-امان احسندادند! بناه برتوا وجرآت بیرول مدن از بنج دکان بخی کرد- ۲ بسند آبسته هم گفت سال سرورکان این نیخها این فیطها برج دارم از آس تو بگیر و وست از سسرم برداد! اگرجن - یا شیطانی میخن در آتی و در امعندوردار که میخواستم سرتورا صابون مالی کندی

چون الرسسربر باره آوال سے بر نیا مد - دانسٹ کیجائے ترس نیست پیش آمد - وکاکلش راگرفت - ال زبین بر داشت و نگاہے درست کرو وگفت لراستی سربر باره بودة إولے بچہ پا برنیجا آمده) العاقم کوشت نجن جرت برے در زبر سردا سنتے ہے لئے گئے - علی برج بشماست -اتا بائیں جبشم دیگر ہر چہ در دنیامے شود دیدن مے تو اند - تورا

له نوطه المبيش بند- المنه المحرق-

بدکان حسن نا نوام اندا نهم و لے پسرش پر شیطان ونا درست است سرحاب می شود فوب و حالاکہ چنیں است رہائے برمت کہ کسے بصرافت بنفتد - تورا بدکان کسب بی (یا نقوی) یونا نی سے برم -تا بجائے مزہ عرق بمب نزیان دہدیس بیک دست چیوق ورست دبگر سسر بریدہ دا در زیر دامان گرفته در کو چہ پسلوئین بدکان یونانی رفت -

علی کورای دکان دا بسایر و دکان کائے کہا بی مسلمان ترجیجے واد۔
چہ در آنجا بیسرخر شراب نیز ہے تو انست خور و۔ وافل دوکان دولائی لود۔
کہ کہا ہے گوشت کائے نا پختہ را در آنجا نگاہ ہے داشت علی کھا ہے بریں سوستے وآل سوسے کرد۔ چول کے را ملتفت خود ندید۔ سسرما در پشت شقہ گوشنے گذار د۔ کہ با یست آل روز کہ باب شود چول اور اندید۔ وبرائے ہے گم کردن چوق فودرا باکش اجاق ریانقو) روشن نمود۔ وکبا ہے برائے نہا ارفود سفارش دادو برفت ۔ ریانقو) بعدا لائئ کہ ظرفیائے ناسشت دائب شعب سفارش دادو برفت ۔ ریانقو) بعدا لائن کہ ظرفیائے ناسشت دائب شعب سفارش دادو برفت ۔ ریانقو) بعدا در فرف از دولا ہے برائے کہا ہو کی کور وسی خود۔ وکبا ہے برائے کہا ہو کہا ہو در ایا تا کہ کار دولا ہے برائے کہا ہو کہا کہ در ایا تا کہ دولا ہے کہا ہو کہا کہ دولا ہو کہا ہو کہا ہو کہا کہ دولا ہو کہا ہو کہا کہ دولا ہو کہا ہو کہا ہو کہا ہو کہا کہ کور ایا گائے گوشنے بیا ور د۔

یا نقومرد سے بود- یونانی خالص - زیرک میله کار - والم مرنبت بهزرگان متعلق و خطب اوم - و در بی خور دان متکبرو ظالم - با اینکه سنت تربان عثمانی او و -با آغایان خودکیدنه شترے داشت مورات چا پلوسی ایشاں از بیج است دام وریخ سنے داشت - ہر جن رہات بایہ ہم بو دند - با ایشاں بعلومتام واحرام

سرفرو دميا وردس

بارے - یا نقو - گوشت الرابرہم زدن گرفت و تا پارچ گوشت گندیدہ برات علی کورجو بد و باخود مع گفت - دائم مارب ارکوارا - برشکم تزکی که قابل در بدن با خخرو تیغ سے باشد - گوشت گورم و بشت ما نه ه

ور نیخ است) گوشتهائے را ہے آ زمو و میگفت فیر دہنوز علی کور خورنشدہ کا گاہ گوشہ چشش بہر بربریدہ آ دمی افتا و ولت الحجائے برالات وی رفتا می دور ترک جب میگفت نے رماشا اللہ عجب جیشہ است ورخشاں داری کیست آجہا ہوں جوالے نش نیر آجستہ آجہا دست فراکر دہ دارمیں ان کلہ پاچها وگوشت ہائے گندیدہ - سررا بیروں آور دو ما ان رمیز سے کہ لا پان خیزاست و دوران خود بگرفت اما ان بین ت سر مسلمان بودنش را ابن خافت و را دان خود بگرفت اما ان بین ت سر ایس الموری شود تا من کہا بی کان برا ایس کان کے اس کا بھتے ہیں ان اور ایس کان کے اس کا اور ایس کان کے اس کا بیان کورا سر استا بول را را یکان فیت رب سازم کا من عا قبرت ہمہ ایشاں ایس طور بھت سے سازم کا من عاقب ہمہ ایشاں ایس طور شود اکامث ہم کر او نائی ایس مورا بر زبین انداخت - و بانک با بغلطانید بعدائیں بازیہا و ہر زبیہا - باخودگفت دخوب - حا لاچہ با بدکرد و آگرایں سر را میں کے بہ بین رک رمن تمام است مے بندومن سلمان کے شد ام)

سے بہ بیند-کارمن تمام است مے بندومن سلمانے کشتر ام)
ناگاہ ند بیرے بخاطرش وسید- با حالتے نا بکار اند گفت
زریے طالع ببودی ۔ فوب بیادم آند-برائے اہل سراز آنجا بہتر جائے
سے شود-اے اندام خبید شی امرین محکر ابروہش دست اندام خبیت

ىكىن موسى -

ئیں سررا ہدیر داما لگرفتذ بجائے کہ نعش ہودی سر درمسان پالود۔ روانڈ گروید۔

رورونشی گفت-بایدوانست ورمالک نزک وقت سرندی سا بسرندر سررابروت یا نه و او می گذارند تا اینکه هرده اوازمرده یمود ونصاری افتراق شود-اماسرنهاری و پرودراسیان بانز دیک مونع معتاد شال میگذارند)-

بانقورفرصة جرت و سررا بميان بات نعن بهودى ببلو ت سرت و كرا بيان بات نعن بهودى ببلو ت سرت و كرا شده و در باطن واستنا د

ازاینکه به یک انظامته نووطلم منوده و بین خواهی سرش را بهرجا بدنر بیرودگذا سنة -یار کان برگشت -

بهودی مقول متهم شده بود-برایست که کودک مسلمالی را وزدیده وکشته است د ترکان وایرانیا بی را اعتقاداینکه براستی یهو دیا بی این کار مارا مے کنندی ازیس تهمدت فست نه غریبی بریا و موز فرونه بنشد بود-بی کشتار بعمد وروم ورفانهٔ یک یونای متحولے واقع شد - جلا دیبش خود قرار داده بود- چند روزنعت آ بنجا بمسا نارتا یونای براست ار این منرصل کراف یا و د بد- یونای به برعیب میرخضرب ورو بنجرة حن ا نه خود را بسته از فانه بیرول سفی آ مد میرغضرب ورو بنجرة حن انه خود را بسته از فانه بیرول سفی آ مد ونعی برامول میرخضرب در بهمان جا بود بحب رسامانان کمتر کے جرآت بیرامول کردی آل نعی می دو دار ترس اینکه مبادا مسلمانان بر درش برده کشی و دادار نار-

چوں دوز قدرے بالا آ مدومردم برآ مدوشار شروع کردند-الدحامے در آنجا شد- واوا زہ برسو پیچید-که وسیمین جحسٹرہ شدہ ولعن بیو دی وسیر پیداکردہ است -

ازین خرتم م اہل شهر بنما شا دو بدند کوب الامبار ہو دخبردا دکہ چوں جیزے خارق عاوت درمیان قوم بنی اسرا بیل بظهور بیوسته است
البته صاحبے برائے ایشاں خلور خوا ہدکرد۔ دانشنداں ہو دائے ہر سو بہ
'نگا پو مثردہ مے دا دند۔ کہ حالاست ایس مردہ با دوسسے ریر خیز د۔
ویہو داں پریشاں رااڑ بنجہ سستھ گاراں بر کا ند۔ آنا برعکس ایس بیج ووایج کا برائے ایشاں برنجی بار آورد۔

درآن گیرد داربناگاه یک از نیگچریان از میان تماشائیان فریاد و فغال بر داشت سنجان الله دیگه از این دوسر مربندرگ در تعیس ما آغات ینگچریان است بنگچری دیگر شهادت داده - دک غیر تشال بجنید و به نز دا در نتر خود دویدند-

خبريه گانی شد- و آنشي بحب ان نيچگريال زد- ابن طب أنيفه مهول انگيز سکباراز جاسے جنبیدند معلوم شد که در پائے شخت منوز نیگیریاں از قتل مناسخ منتخب خود خبر نداست تندیمیگفتند ردغائے با ما و قتل بزرگ ما کافی بنود - کہ با پار بایں خواری وبے مقب ادی سرش را درمیان باتے بهودی گذارند- این الخنت نه تنها برما شده مبلکه بهضهٔ اسلام را الخ نت کرده ۱ ند- برگزچنین معامله نسبرت نمب انشده نلافے این سمے شو دیگر بقتل فنل يهود إين كاركدام سك است-إين سرباكدام بابدنيجا آمده ٩ یا کاروزیرے باشد- باکاریس افندی - باس که باز کار پدرسوخنه اللحيان فرنگ است) ٩

والله إبالله إبربغيرا بقبله إبجعبه إبدورة عمر بذنيج ميرصفر ماكير

فودخوا بيم كمنسيد)!

بكذار ازدمام زياده شود- نا قدر محرف برنيم فواننده ميتواند تصور كند كم يهودال در آل وقت جه حال داست تنديبوض دويا با چهار پا بسوداخ خود مع دو پدند پرنکان غضرب آلود با فخش وقس وطها نچه و کارد- و خروشم شیر- فریاد کنال بگیرید- به بندید-بنه نید بكشيد- فوا ننده فوب است شهرت را بنظرة وريد بارابهات تناك وخانهات ديواركونه وكوجب تع برازدحام ومردم بالباسهات گوناگوں ورنگار نگ ناموزون شفاف بران و گلگوں کہ ہمدھے ترسار ويخ وانست رجرا ٩ بهم سخن مبكوبند- ويخ فهمند- جدى كوتند ٩ كويا مالا فیامت بریا و آسمان وزمین بریم خورده درچنین شهر بمیان این مردم شمار ار کاکرده می گوئم- باگوشهٔ حیث منگای بسرات سلطانی بینلازید-"معلوم شود- با این مال در آن مال چنا ب شوکت تا ب افندی مربیمال

شب آورد ن خباط بسائة شابى سلطان مزموده بودكه سرغائ بكرمال دكه درآن روز فافسا وفائے بندگ می كرد بسر ندر سلطان دست بزانوت جرب م ندد که داگرخیاطایی سردا برده

من این دیش دا مے نزاشم)! سلطان در انتظار منصوری بے تا ب - برجرا شوب کرد-و دست و بازو - وغود کشی نمود) الله ! الله گفت - برنگشت فحش بهم دا د بازنبا در آرادم نے فرستا دومنصوری دااز رفت غواب بیروں نے کش بر - ابدا برئے گشت - و فیلے خوا بہاہم

دیده بود-بحض پدیدار شدن منصوری سلطان سنسریا دکرد- دنهارای منصوری! به نود د خباط بدو که سرآغات ننگیریاں دا بجائے لیاس منصوری! به نود خباط بدو که سرآغات ننگیریاں دا بجائے لیاس درویشی برده منا نه وواست برد- بگیر-وسب در وگرنه قباشت برباخوا بدست دستان براحالے منصوری کرد- نوبت جیرت بنصوری رسبد-چه دوکان خیا طرامیدانست-وخاندا میشدان با نشده فقط قهوه خاندا بنیدانست بیش از صبح بود و برزستان با نشده فقط قهوه خاندا بازیافت از تا نجب به خانده ندید-دستن از بهمه جابر بد-عا قبت بخاط سن آمد که خیاط فی شون و ن مبحد با زارها بهم-بد آنجا دوبد خیاط را دید- دست درب گوش چنم بند با دا نیج ب خارگشاده برای و نید- دست درب گوش چنم بند با دا نیج ب خارگشاده برای و نیا از ماره مناره رفت به و رحیت خیاط بمنصوری افنا د- از ترس با باک نمس زصی محداد دفن زنال به او که سر-اذال در گلویش گره شد- و کم ما نده بود که سر-اذال در گلویش گره شد- و کم ما نده بود که سر-اذال در گلویش گره شد- و کم ما نده بود که سر-اذال در گلویش گره شد- و کم ما نده بود که سکمته کند- به شری فرصت حرف زدن بنصوری د بد بگریبانش آدیجت که د مر د که باشر یفی من بی من این چه با زی بود- ۹ گرفانه من قبرستان است با شریف من نیر بازی ای و د- ۹ گرفانه من قبرستان است

منصوری: - رفیق! دوا دو میدا د کمن گرینی کریجب اشانبا ہے

درکاراسست) ۹

خیاط ، - راست تنهاه کها عمد آسوکردی که بیجاری دا به بلا اندازی مراسی خناط ، - داست تنهاه کها عمد آسوکردی که بیجاری در میان مراسی خناست و ایم ساخت - تو منونه مسی آوری دیگری مراسی مراسی بیجان ا دائه - در میان می برد - و سال در میان الله - در میان گروسی گیرکرده بودم ۱۳ نجا کجا بود - آست یا نهٔ حرام زادگان با شوراخ شیطان ۱۹

منصوری ،- وصن اور اگرفته! مرد که خفاشو- بس است پر بیش مرد

رمیدانی باکر حوت میزن) ؟ خیاط ا- نمیدانم و نے خواہم ہم بدانم- رآل قدر میدانم - کرم کس سے دا بچاہئے لہا س وادسگ المحداست) -

منعوری دولواندوان اسمرد کرسائیدن داراسگ مے فوانی ؟ مزرا دہشت دالیشکند باوال عالم بناه اسلام را المی خطاب مے کئی ؟ چرکہ معضری - زود بانش خفائش بار کر المی رخالست - وا بنصر اورا

بجائے اومے برم -ازیں سخنان زبان خیاط بستہ شد۔ بیائے منصوری افست دکہ مرخ دینی و مرخ مہ ولوانہ ام از ازنهار دنهار خطاكر دم-غلطكر دم-برچه مي كوتى-نور دم خرم- ديواندام از منصوری: فی ندان آبادان و د باسش من کار دارم-سرآغائے پنگیجریاں کاسٹ) ؟ چوں خباط داکنے کہ سراز کیست۔وی دائنے کہ او وزنش بریسر سسرچه ورده اند قرت زانويش بريد وسسراياغرق عرق شد گفت المنبدالم كاست حسادندا! عجب طالع بدو بخت شوم منصوری: - رکجاست ۹ اکفر کجاست ۹ دود باش بگور خياط د باضطراب ، - دي وانم - خرددارم) -منصوري ١-سوزا ندي ؟ خياط ١٠ نه-منصوري ١- انداخي ٩ خياط: - نه-منصوری: بن چکردی ؟ تورا برسینم بگو ا خوردی ؟ خاط؛ - بذ-منصوري :- درخانة توست ؟ خياط ١٠ نه-منصوري :- درجاتے بنهال کردی ؟ خاط: نه-منصوری اسبیناب ریش خیاطر اگرفته - دیوانه وارفریا د برآورد مروکه ا پېرمرده شوی برده! داخر بگوبه بنيم چه کردی) ؟ خپاط: پنيم مرده باوانس در طوکره شده د در تنورېريال سند)

منصوری: - چهبریان ؟ گریخواسی بخوری ؟ خیاط: بنخواستم بخورم-آما بریان شد-حالاد زننوراست! دیگر چه مے خواہی ؟ پن قصیل ند بیرزنش رابا زگفت -

منصوری : با ماید میرون این نشان ده وگرنه مارا آنش میسز سند منصوری : بیاخانهٔ نا نوارا بمن نشان ده وگرنه مارا آنش میسز سند شبحان الله بعقل که می رسار که سراغائ شگر بال را در تنور بریال انداز پس بد کان حسن نانوارفتن دواد بے شخاشے تفضیل برول سرر ابد کان علی کور با دکفت خوشا بحسال آنجه از الزام و تنجینے که بر او دارد

قبيل سر بإبراكي مستان خيك كياب كرده است-

عاقبت ہمہ۔ یا علی ! یا حث ال یا بیغیراً گویاں یہ نزدکس بی من من اللہ ما فتار ہوں ہمہ ماناں افنا د دانست کرمضتری کہا ہا نہ میا ہو اکا د اللہ ما مورکہا باکردن جگرادہ ستند بول بات چوں بات کی سربریان آ مد۔ بانکا دبرخا سست کہ ندبیدہ ام ویک

اطلاعے ندارم دلاک حب بنکہ سرد ۱۱ نداختر اور بنمود - وبقران قسم یا دکردکبابی انکارکرد - و به انجیل شم خورد - ناآنگه که آوازهٔ معجزهٔ بهودی دوسرالند
وغوغائے شکیریاں - بریا شد منصوری ہنوز در تجب س وتعنص که سکب اد
از شورش واکشوب خبردار کردید -

بس دفیاط ونا نوا دولاک و کسبابی را درعقب اندا خت به بهانب، نفی بهودی د ویدند- وباجیرت تمام سرر البنت نا فتند-آنا کیانب، نفیل بهودی د ویدند- و آنچه بسرت ما بیست بهاید-از بیش دا نسته بود- پاغقب کشیده نقودها ضرد کان خود را بر دا شنه-از شهر بگریش به بود- پاغقب کشیده نقودها ضرد کان خود را بر دا شنه-از شهر بگریش -

منصوری خیال میکرد - کهابی نیز بهمراه اوست - روشے واپس کر دکه بهمه با بد بحضور با دشاه رویم -) یونانی را ند بد-برسسیر کهابی کو ؟ دلاک گفت: - بیشک بگریخت دمن آرچه کورم - اتا حبیشه شناسائی به این داره ر-

بونانی دارم ، -منصوری خواست سررابر دارد بول مواداران اورا دیدو قصود شارا فهمید - وگفتار شاں رابش نیدر مصلحت دربرداشتن آن ندانست با

سەنن شابدنزدسلطان بازگشت

چوں سلطان دانست کہ سررا در کجا یا فتراند- وہا چہ پا بدا نجار فتہ دیگونہ منتورین ہے پا بدا نجار فتہ

خواننده نیکونسیداند که نولینده صورت حالت را چنانچه بایدوشا بد نتواند مجهم نمود- سلطان د پدکه بیان واقع حال مخالف شان ومایروشخناست واز طرف دیگر باید جلوایس فنتهٔ گرفته شود و گرنه منج بهب ازگو فی شخنت واژو فی بخت خوابد شند-

متیرونمتفکرولاول گویای وزیروشیخ الاسلام رابخواست ترسان ترسان وهراسان هراسان به ما اینه که جاسته رفتاک نیست یک یک رصیبیدند-

با دشاه شرح شورش شررابایشان بیان کرد-

بی دان استخاره و استشاره قرار بر این داد ند-که خیاطوونا نواو دلاک و کبابی را بی که کشند چنا پی گویا آنان را در فتل آغا مدا فلنے بوده است ابتال متم سازند - که سرر ابخته و ترامشیده و کباب کرده اندو با پد نو بهها ت اور ا بدم ندویم و تسرار داد ند - که ریون علت غانی شورش کبابی است و با بدم ندویم و تسرار داد ند - که ریون علت غانی شورش کبابی است و با سرآغا آن طور ب او بی کرده - دوانگی ترساویونانی سرش را با بار برید و برای با به گذاشت ایم بیدی نیز نودند که براست تسمین به بیان و غلیان نگیریان باید آغات از نوایشان خودانتخاب کنندونفش تسکین به بیان و غلیان نگیریان باید آم دفن سازند

بمنرای باشد - مرقتل بونانی کردست کے بدونرسے بدوشرا سود-

امّا بهمت سلطان إي را نيز بايدان نرود كه ناتها اللفي زحمات خياطه ونا نواودلاك نمود بلكه انعام المغرافورهال بريك الشال بلاد-تا كفارة

رحمت ان شودمن این قصد را خیلے کونا ه گرفت بخصوص جائے را که منصوری حالت
مررا بسلطان بیاں کردہ -اگرمثل درویش شاخ دبرگ مے نها دم - فیلے درا ز
مے شد - دبیم من بود که کتاب عاجی با با مفست دمن کا غذشود رچنا نچه قصته
خوانان وقصه شنوان وقت دار ند - که قصد با ید درا زبا شد - ما نیز ملاحظه داریم
که مورث ملال نشود) - بلکر سرچ بیشتر پیشتر رود - سشنونده را مشتاق ترسا زددر دیش قسم مے خورد که دبا سرمایه بمیں حکایت سے روز
دانگے در دیش قسم مے خورد که دبا سرمایه بمیں حکایت سے روز
منوالی مے توانم - جیب مردم را خالی کنم - و با زبجیزے ازین فیصد باتی ماندو

شا دال ملكا مي

گفتار جهار من و سنم در نقارس فروشی حاجی با با اشنائیش با مجهر

عاقبت میرزا ابوالعت سمقی خود آوازهٔ تقاس وزیدم بشنید روزی در وقت رفتن بزیارت حمد کس بعقب من فرستناده این فقره دا نوفناک دیدم - وترسیدم که علم وفضلی که رعبارت از مبادی شریعت بودویس - ورمقام امتحان مده بخیه امرا بروت کارا ندازه بنابر این مسائل - لازمه را روال وزیر حب ای کردم - وآنها عبارت بو وا زینها :-

اقل ا- برکس برگر دنبوّت محست مدو ا مامرت علی نگر دو- کا وزو واجیب انقتل است -

واجعب المسلل است دوتم السبجز اُمتن محارلاً نهم شبعهٔ علی) همهٔ مردم بدون خمیروند سهم السندن بر شمرویزید از جملهٔ واجبات کسالیکه پیردا نها نیدا ز

الل جنمند-

جهارم اسبهمهٔ نصاری و بیرو د وساتر بلل از ابل کتاب وغیره نجس اندانتجب ایشراب نوشید ن - وگوشت خوک که دن حرام است است شیم ایکافر - خوک - سگ - نجس العبن اندامنفیم ایر نماز سروزه - زکواه یخس - هج بر بهمکس واجب است امنفیم اسوضواله واجبات نماز است - اتا با یار آب را از مرفق سوئے
اسس انگشنا ن ریجت سومرفی را با پارسشست - که نمایت دا خل در معنی ست
ایر معنی این کند نمازش با طل است -

درين فيال بودم كه باين فضيلتها بارة جيزات دير نيزبيفزاتم كه دوين

از در در آرد ب بردا اظهار نا دانی خود بوب منودم. درویش در در اینهم مدت عمر خود نفهمیدی که در دنیا بهیج کار ب کستاحی في الموش من ودرويين صفردا فراموش كردى-

صاجي،" چگونه حکايات شماراف امون ميکني وصال آنکه درسايران حكايات پوئے فورده ام كه لذتش تاقيامت الدهاغم بيروں نے رود-البته شما ہم مے دائيد - پوب و فلك حافظرراز يا ده مے كند- وسلے درا بنجا بقول فودت - اگرفسقم برو دكند- بجائت چوب و فلكب غو وسب سنگساری دارد-بهرحال ایل معنے براست توعلی السوید است ندبرات من درويش جان إحالا بكو بدمبنيم حيربا يدم كرو"، -

ورويش ١- اگر آن قدر لتزويز - كه مجتذرير اكول زياخ شواني بحار بري -مای واصفهانی نیستی - سکوت - جبرت - آه سردین پین نگاهکردن داخیتانی-زون شارب فودرااحق منودن از دست مده - دیگر کار مدار- من هم منیش

ازينها نميدا لمروسف أوالمرة

ماجی : " ورای با بها خدا کیم است اماید شام خوابیدن بستر کیمانی رفتن ونام بوط گفتن و توردن "

يس يا جرع عنوس ويشد بزيان دو المتربدين في راستم دعالم صيبت خودور شرقم- بهانا كي صورت تقدس مراندا شن دروقليكم المشرابان بات الله المات مجمد مع رفتي د كا بين في مدى در بار فعندات درویشاں بخاطرم آمد- رویخرت بحال فورمناسب نے ویدیمی کر یکے ان بندكان بإرسائي دا برمسيد ميكوني درمق فلال عابدكه ديجرال در لحقش سخنها لطعة لفنة إناث

> جواب داد" ورظا برش عبب نجيتم والا باطنش غيرب في والم برکه داجیامهارساسی پارسادان ونیک مردانگار

ور ندانی که در نهانش چیست محتسب را در دن خانه چه کار

ویم از شیخ بزرگوارفقرات دیگر بخاطر آ در کراگر فرصت بجویم بهمناسدت مقام برائ مجهر بختار الما در کرا دخت العداد و کرا تفعل بی کها انا العداد - در تفعل بی کها انا العداد -

گرکشی در مُرمِخنی روئے دسر برآستانم بندہ را فرمان نبا ننار ہرچی فرمائی برآنم

م فانما زظر را اسمام کرده - سربه دوشش راست وحب خان سلام می داد - که برسیدم - مفتدیان و مرده - پشت سرچون دخش شهر شستنگه نا دیده بر آقاد و خنه بو دند - جول از اور ادواذ کاربرداخت یک از ملایان بیش رفته مرا معرفی کرد - آقب اشارت برشستنم فرموددام بایش بوسسیده بهشستم -

فرمود ا-حاجی اِ فوش آماری مشرف مزین - ما تعرافی اورا خیلے

شنبديم- بالانزبفرما نتيد-

بالو قف واعتدارب بارازصف نعال با هزار اصرار را او زا نو زا نو مرابجات نز د بک خود کشابند - دستنهار ادر آسین عبا د با کارا درآستان مفعی شفع

مجهد برسن بنام شامرد سے مومن و منعبدید ؟ قول و فعلتان بیکے ست ؟ بشت وروندارید بینی مانندریا کاران درظا برمون و درمنافق نیستبد-عاجی: ساید سرکار آقا از سرماکم نشود! کمترین فاکپاست آقا و ساک سان ن سرکار شریعت مدارم -

مجهد :- دخودی جمع کرده کرماجی ! راست است و نوفین آلهی جراعف فراراه توداس شد است که مجاور قم شدهٔ ۹ ما مدتیب ن ترک و نیا گفته ایم سوال من برائے این است که به بینم نسبت بجب ل تو از دست من

لسَدُ و من وه = حموش -

فر من برمیا بدیانه و (نعاونواو نخابول) مریث شریف نبوی است (من بیرمس یه من کا بیمس و من بسعد بعر من کا بسعد) -ادایس منان جرآنے بیداکردم و حکایت شیخ سعدی دا بکار زدم. و سرگذشت فو درا با تعدیل بلکه با تبدیل بقسے بیان نمو دم کرمشار بنظر سنده و برگراستند.

مجتدد به ادایوت اردوزے که بیاری خدا اصل اح کارت شود مجتدد به ادایوت اردوزے که بیاری خدا اصل اح کارت شود ننه دیک است مشاه به زیارت معصومتر قم می آبد بهول بمن یک نوع ارا دیت خاص دارد - بقین داست نه باش که در استخلاص نوبیج وجه

· كو تا بهي نخوا بمركرد-

ماجی:- بندهٔ خاکسادے ماندایں بےمعت دار- درازاتے ایں ہمہ التفات سرکارمٹ ربعیت مدارچہ میتواندکرد۔ وگفت: -براحسائے کہ در من حقر بفرما ئیبد محض عنایت والتف است - وگرینہ من کھا ولطف سرکارکیا-

مجنهد: - ربیا داش تملقات من معلوم است نوآزمانی - بهر میما دا لمؤمنون اخولا) مؤمنین پاک بیک دیگر را بحض طافات مے شناسند چنانچ میگویزر - طاقفه از فرنگان بهتند نبام ابل فراموش خانه که یکدیگر را در میان برزار نفر بحض یک نظر نشخیص میدیهند -

بهمهٔ حضار ۱۷ الله ۱۷ الله کنال و ۱۷هول گویان اتحسان کروند-مجهد: - عاجی اتلندر یع با تواست کدورونشش میگویند ششنیده ام

كفشاست بايم اشتاد بمراه او ده آيد-است است-

مای ، مرع من کفر مترد دانه) بلے فقر و مردے باذات دربہلوت خود جاتے وادہ ام مفدمتے جزوی دری من کروہ است بال ملا حظم دعائیتی می کھر۔

مجتد:- دست به برشال کرد- مریدان دانستند که دراینجا سرافاده دارد) بهمگوش شدند:-اینا که بهرنام نود در در اینجا مے گذار ند نواہ نور علی سنتا ہی۔ خواہ نعمدت النی۔ خواہ ذہبی۔ خواہ نفش نفت بندی۔ خواہ نعمد کافر مدور تارووا جب القتل نفت بدینہ است معتقب معتقب باشد کشتی و سوختنی وگرون زدنی است بار تہ از ایناں می گویند۔ کہ روز تہ رمضان صرفہ نان و نماز کاربیوہ زنا ل وج تماشات جہان و دل بدست آور دن کارنیکاں است ۔ بار تہ دیگری گوئید، ۔

طاعت آن بیت کربرخاک بنی میشانی صدق پیش آرکه اخلاص ببیشانی نیست

یک دیگرے کو یدا۔ گرکے ذیں سجدہ ہا رہبرشدے دنگ ہررز از سنجیب رشدے دیگرے میگویدا۔

قنن من وز بدلک را چه نفاوت آمنجا که بصرایت چه خوبی و چه زشتی

پس حن وقیح اعمسال وا فعال با غنبار ماست. در حقیقت

صن وقیح بیست - خلاصه رعبا در مشهدشتی و معناها و اهن احتفا و
حقیقت این است که برفت آن واحادیث وا خبار وسنن اعتفا و
نها دند میگویند در قرآن رطب و یا بس است - وا خبار واحادیث مجعول
وساخته مارا بسنن وآ داب گذشت گان پیروی بچه کار آید به قوم دیاهو
یامن هو یامن لیس کاهی گیایی قدرسری جنبا نند که و بان شان مانند
د بان سفترکف می کند - واسم این را ذکری نامست د قوم ویگرگویندا
که ما ابل حقیقت می کند - واسم این را ذکری نامست د قوم ویگرگویندا
ابل سف ربیت حقیقت می کند کاراست و با فعال و ویشر لیعت
ابل سف ربیت مقیقت می کاراست و با فعال و ویشر لیعت
ابل سف ربیت مقیقت می کاراست و با فعال و اقوال اد کار سه
ابست - ما را با حقیقت می کاراست و با فعال و اقوال اد کار سه
نیست - ما را با حقیقت می کاراست و با فعال و اقوال کار ابل طسام و

قشریان است حرکات و سخنات این قرم بیشند بری کات و سکنات را نود و قت این و بوالفضول و او باسش مع ما در - دبر کات و سکنات مرد ما ره معقول د ابعی بم دار در که - ی گوید - ما با لذات و ا جب الوجود متحدیم ریخی و معدت وجودیم مشطحیاتی چند از قبیل رئیس فی جبتی سوی الله و دانا الحق) بقالب نده اند خرقه و زنده می پوسشند و احتمات اللی دا فواری شما دند که پیشت پا بدنسیان ده ایم - از جذبه و شوق و سماع فواری شما دند که پیشت پا بدنسیان ده ایم - از جذبه و شوق و سماع فلسه و مراقبه و فلوت و وصول با دند و فسن فی الله و از این قبیل مزخ فات و تر بات خن می د است د و معانی اینها دا نه فودی فهمند و مرخ فات و تر بات خن می د است د بیاک - پلید - حرام - ملال - مسباح مرف فرد و منی و انست د - لعنه حدالله لعنه حدالله برچ به دین شان می کرد د می گویند بی و دو و نصاری و گرو می آید می فودند و برچ به د بان شان می گرد د می گویند بی و دون می مشناسد می آید می فودند و شان میسان است کیش و آینن و ند به ب و دین نی مشناسند خذ له حدالله اخت له حدالله ا

يك روسات الشالكفة است

فغ به آین مسلمان و نه درکیش شبینیم جیرتےی برم از خودکیمن آخر بچه کیشیم آن زندین ملائے دوم را نمی بینی - با آن غوغو وکوکو پائے بے معنی چه نامر بوط و چه جفنگها قالب زده است در پشنویش ہم می گویدا-بهرکه رافکفش نمونیکش شیر فواه از نسبل علی خواه از عمر

آن عطار به مزهٔ ننان که بر دور افت ده است ده رست و کرش دریاضت و مجابده ومشابده وسلوک و بیرش با زجیزے است آماانطف ویکر خدای شود - گدامی شود - آب - آتش - زبین - زبان -بره - تره - نروالو-شفتالومی شود - می شود - ایست ای به خود را ایل معنی صوفی -عافل حسب کیم - راه نما - دا بهر - مع دا نند - زبین داه نما - زبیر ایمرا

نب را ہرو۔ زب راہ بوسے!

ا فكان الخراب وليل قوم سيره م يهم بوادى الهالكينا

از ذوالنون مصری حسن بصری احبیب عجی معروف بشبلی بغدا دی-منصور حلاح واولین قرنی گرفته تا برسد به چرسی و بنگی وتریا کی امروز بهمه را با ید لونت کرد- حساض بن بهمه لعنت کردندومن بالمعنت بهم بایشان

لعن الروم... بول سخنان مجتد مت من حاضران الراستخصار واطلاع متجر والمطلوبية واعتفا دات صوفيان تعجب وملتفت بودندكه إلى سخنال ورمن تاچه با به تا شيد كروه است من هم دار الحلسار بيرت وتعجب بي به تا شيد كروه است من هم دار الحلسار بيرت وتعجب بيج الرابشال واپس من ندم و در تملق ومزاج كوتي باستادی بي بي ساختی بسب بيار خرج دادم حنانچه مور دافر بي و خسين بيم شتم بي بيار خرج دادم حنانچه مول دافر بي و خسين بيم شتم مونيان بيرا د كه دمن يقين كروم با كرصوني بودم - البته بادست فودي شتم بدا د كه دمن يقين كروم با كرصوني بودم - البته بادست فودي شتم بدا د كه دمن بين برده و مرفود با ليام دكم ما نده بود برخو دم البته بادم و در خودم و ما نده بود برخود و مستن فودي شتم بير مشتبه شوم كددر واقع مقاديم باخود كفتي الهرم دكم ما نده بود برخود و مستنبه شوم كددر واقع مقاريم باخود كفتي الم

ير منبهوم مدورون معدم بارست بين است جزيد الله الله الله بين است جرا بايد اگر د بدر باني مايداش بين است جين شين باين حالت جرا بايد زمرن كشيد واسير ستر گاران و تحل ناطانها ت دنبا شدو علاده بر حالت ماليد

بردت برار بیر بلا در دید. با ندیت مواظبت بعل نقدس بسزل خود برشتم بیون ما و در در بشت تنها ما ندیم - آبخه در حق در ویشان علی العموم - و در حق اوعلی الخصوص گفت شده بود باد اظهار بنوده گفته مناسب آنست از کرک نوقت در مقام مظنه سوء گوفی -بهمدرا دیده برنسد اگروزه یا بن د ما دا ز دوزگارت برمیا ور ند-

 عمل خوامند کرد؟ من دراینجانه کارے بطریقت دارم نه بشریعت نه بصوفے می بردازم - نه بمتشرع - بنا بخواطرایشان سرم که روست خاک ننی د بدر پنج و فنه بسیره می رود این متدر براست ایشان بس نیدت که می خوامست داینجا بم نباشم ؟ من مبروم این شهر بدان ریاکا دان ارزایی -اگر دیگرسرم به همررسس بدر یا رویم آب دو صنو د بد لعنت که منزات شیطان است بمن باد-

ازشا چه بنها ب ازئین درولینس بدم نیا بد- برخاست سینه و میناند جور بند بر کمر و تسبیها داگر دوست سخنه پوست و کشکول بردوش و میناشا در دسسن روان شد- و داع یک دیگرگفته خلوت را بمن واگذاشت به آنکه بجز دو پاست صحرا کوب بهرهٔ از دنسیا نداشت باشا دید که گویا ما لک

ونياست برؤت

ازو فع شرآن بلاخست ان گفته برودست علی بهمرات پایت از گیوزه نوبر پهنه و چنته ان از فصه مائے تازه تهی نمسانا دکه با ایس نه اد وراحله می توانی بهام خود و بهام دیگران اطراف جمان را بیمائی - و لذ تنبکه اغذیا دا با اما دت بهزار گونه مایلزم و مایجتاج ننی برند تو با ایس با اعتباج و به صرور تنے بسری -

فنادآل بلكرامي

گفتاری ورم در کاری های با بالدرویش در کاری های با بالدرویش پیرک و لواساخری و نجای اوارلبت

مرا بخاک سباه نشاندی و گدایم کردی -چول انبس خنال سکینه نشد بناکردم بها بها می گریروزادی نمودن چزنس آل داشتم که ایل قرباری نرکنند وازگرستگی بیرم چول نویس ناخوشی است که مرچه با در و دبی بیشتر دور آور دبنا کردم- به اندلیشه کمتی چند در چند بخود اول توجهم رفت به قتل زینب به آن حسال نا گفتنی د بعد از ای بحالت فلک زدگی خود در بست - که لؤ هے از دندان است اد آن بس بدند یده شدن مایه کوکل و مهم دواریم بود نومیساری خود را بمرتبهٔ دیدم که اگر زمر و است تم

هرا بیسه می وردهم در این حال بیره آخوندی از پیره آخوند اینکه نزد مجتهدم آیا جتناب از در دیش خریص می مود داخل شدر سفرهٔ دل بحثو دم با سوز و گدانه ی که

دلش بحالم سونحت كفيتم وس

بناک راستگفت که بایداز آن درولیش ملعون پرُ مذر بود-پولم رابرد و مرابخاک درولشی نشا ند - خو در ا دوست من می گذت و در واقع دشمسندم بود- اکنول چرکنم ۹ کجار و م ۶

به منطفت المخامخور فداتے ہمست -اگرمشیرت اللی برن درگانی توبا ذلت قرار گرفته - ہر جہ سلعی کنی بہبودہ است پولت رفت برو دجانت بسلا^ت چہرسلامت نفس برنتر از ہمہ چیز ہاست -

گدواقعه را به مجتهد با زگو بدوعد مرعدم تقدیم بدید را بخوابد-آفوند - با تعهد درست کردن کارم بردنت دهم در آل روز خبر مزد بکی ورود شاه بقم-بواسط وزاست باشی که براست تهیم و تدارک آمده بود رسید-

خبابانها تقصی آراست و صی شد و رفت فوار همباری اطاق محضوص با دشاه فرش شد جعه از طلبان مامور به پیش با نشد ند- خلا صدانه رسوم استقبال و بذیرانی با دنناه سرموت فرو گذار نشد-

ن هم باندبننهٔ استقبال خودانشادم بچه مدتے بودا زطران خبر <u>در ا</u>شنا م كم مغضوبيم تا چه اندازه است جول پشت وروست كاررا بانظروقت ملاحظه ميكردم معيديدم كه فرونشستن غيظ شاه بربريدن مرين وبس -ازطرف ديگر باخود مي گفتم! (مصرع اقل) دمن كيم تاكسيايم بشاري بادي)

رمصرع دوم) رآنچه درایج حسائی نبود نون من ست) وانتكئ اميد خودرا برشفاعت ووساطت مجتهرمتاني مصساختم! فِرانْ باشْ دوستِ قد یم بود- در همرا کا نشْ چنا نِفراز آنشنا یم بودند-بالناركفنشراند-

ششش ازشل خائه منوازد

باظهار آشنائی باایشان شد - نازه رسسبهارگان آنچه درغیب بندهن روست داده بود بازگفتند بااست كم برك دنيامصم شده بودم بازموت دينائ ايشان بروشم خوش آبن مص منود كفتن كالسفحى باشى الأجناك روسس براث بدایا تے بسیاریائے شاہ اورد-ازجلہ بدایا وعلامت غيرت وشجاعت اوكنيزال وغلامال كرجى منسراوال بوو-بدا بالينس غررافستاد وشاه برائح اظهارا لتفات خلعة بالمخشد باستطرك من بعد إز شراب خوري توبه كست ديم جنبي شيبدم -كم با فنميدن شاه كه مرا در تقصير زينب دخالت است- وبا اينكر حسكيم باشي بينيكش میار داده بود-شاه بجرت محروی از نوا بدگی وسازندگی زمینب ، عليم بانني را منسب م كنِده بود- با زهم خشش فروكس نشد تا ا ينكه بی باشی کنیزے کرجی آور دہ کہ رباتفاق ہمہ اہل جرہ) بعدائے طاقیں-میکلے بدال برازندگی - وگوہرے بدال ارزندگی دیدہ نشدہ اوو- بلکہ ہرگن البيث انساني جائے ريا - نغرے) بدال كال واز جرخ مابى بدال جال بیرون سیب مده " اد قرارے که فراش باشی نشان می داد جیشش بقدر ما بهر کفدست ۱۱ وقدش مثل بهان سروی که در باغچهٔ صحن شهر تم است داماً بشرط بکه داراً است در اخر گفت که سربیمهٔ وساتل اطفا رغفذب شاهی ما به گذاست شن چند

تومان است ويس)

وی از اسم نومان باز درولیش بیا دم افغاد-و مجارداً دست نامش دا دم که نیمرند ببنی قلب در! اگرمال مرا نبرده بودی اکنول مبالنے کارسازی مے توانس نزکر دی بارے دلم بدان نوسش شرکه گفت گارتوند بدا ا دشوا ری است کہ مے بہت راری یہ بنا بد این برسس سر حصیر صبرت قلیان انتظار برلب باوردِ دالصبر مفتاح الفرع - ومن صبر طفر) منتظر

ما بیس اور دستم روز دیگر پا دمش ورسید-ودر بیرول شهر درجا درے منزل کر در تفضیل پذیرانی او در دسترآور د- با آن مکه پا دشاه بقد را مکان آل را

مختصر كرفت تا تواب زيارتن بشيتر شود-

مد بیر با دشاه فوش رفت ارسے با ملایان فم بود- چراند ایشا ل در باطن وا بهمه داشت - ازین سبب بمیرز اا بوالقب سم مجهد خیلے اظهار ارا دت نمود بیاده بدیدنش رفت - اورا در بهلوئ فویش بنشاند این التفات بنمتر ملائی شده بود - در آیام مجاورت ور شهر ببب ده می گشت بفقرام ولاسیما عبارا ات اعاد زیاد میدا و - همرا با نش نیز بحک دالناس علی دین ملوک جمد) نه بد و ورع مے ورزید ند - ومن نیز بحک دالناس علی دین ملوک جمد) نه بد و ورع مے ورزید ند - ومن خور این این این این این او در ایام می نشان می منشرع وابل قال است - از بن رکان ب دین بیج دای سشنانی می منشرع وابل قال است - از بن رکان ب دین بیج دای سشنانی می دود کر بیرم - نیان طام سے دربر کرده است دود زیادت عرض لحیه نمودم - نیام عده می می در دربر کرده است - دور زیادت عرض لحیه نمودم - ناوعده می شدار خاط سشس نرود و دود زیادت عرض لحیه نمودم - ناوعده می شدار خاط سشس نرود و دود نیادت عرض لحیه نمودم - ناوعده می شدار خاط سشس نرود

نز دیک بظهرشاه بهاده رعادی از مهمهاس زربی وجوامر و حشت تعلیم منقش در دست - بابزرگان و ملایان داخت رحم شدانه ال گرانمایتر دنسیا تسبیح در دست - داشت - وبس - این بیج از مروا دید برزرگ داندس با داریشیشی بود-کهان بحرین آورده بود ندوازدست فرونے گذاشت

بجهدر روسي معقب تربسوًا لات شاه محترما مذجواب مصواد-وشاه از

این معنی بادکنان نیک مکنفت گفتارش بود-پون این از دهام بالیت از در چرهٔ من بگذر در بهین که پادست و بدم چره رسیبید اطرافی را از مانع خالی وفرص ت راغینمدت و یده بیپا پش

اے پناہ ضعفا اواے بادشاہ عسالم پناہ ابحق ہیں معصومہ بحال

یا دشاه روت بهجهد کروک این کیست از شماست ۹ مجتهد جواب دا د- که مردبیت سبت وعادیت است کهبنتیان بیجاره در نیر وفرن ازيادشاكان فطلم واسنغان سع نمايند معلادند

سابه یاد شاه را از سرضعفا و فقرار کم نگرداند"!

بادشاه روتے بن كرد ، كيشى كا برائے چر بربت آلدة ك

لفتم الصرفت شوم مرتري وكيل سقى باشى بودم-اسمم ماجى باباست

باب گناہی بہ تہدیت ہم چینا گرفتار شام " بہار کے ماجی بابات معمود تو اودة ا بى روىخىد تود-

يادنناه: - نوان في باشي - خواه وكيلش - خواه سك ديكر- مرفطاكرده كرده باشد وف درایس است که مال با دشاه راآش نده ا ند سر کارآغایش ارس است؛

مجتهد المنيرست مهيل طوراست - امّا اغلب درجتي موارو- لا يعني

ورسال متعلقة به مردون به مناطاعتبارة لطفين است نه قول فارح
پا دشاه ا - اما سركار آقا به مغرمانيد درصورت كه اين پن واد قعلق بشاه

دم شد به باشد به كنيز سے از شاه بلاك شد - اولئے لفس راہم و يت لازم است .

دوس با هم به بے دینی از چن علی بمفت نمی گرد و - ما چرابرائے لات افس کی میم باشی به بمفت از مال و دبگاریم به کیم باشی یا برائے استیفات می شهوت و كيل نسخی باشی به بمفت از مال و دبگاريم به مجتمد اولية است و حفظ لفنس از و اجتماد است - مرفق د اولية است و حفظ لفنس از و اجتماد است - اماعفو خطايا نيزا دمثوبات مي باشد - اگرچ انتقام است انتقام د اولي است انتقام استقام انتقام انتقام استقام انتقام استقام انتقام استقام انتقام انتقام انتقام انتقام انتقام انتقام استقام انتقا

پاوشاهٔ روست بمن کرد "مرخص" و دست بشایهٔ جهدرگذاست فرمود-"برودعا بجان این مردیجن وگرد روز روشن درجهان نبالست دید-چشرت را واکن - برد - دیگر توراچشهم نه بیند-

شادآن بلگامی

مشیخ مبارک علی تاجرکتانی لولاریدروازه لامورنے عالمگا لِرکوئِک بربیل لا بهور میں با تنام عافظ فرژ عالم برنرطرحها پاکرشا کع کمپ

القياميل و، م

ويرجاجي باباصفهان تصادوروو في رطن بدرين

من دردل خودميگفتم :- اعتياج بهت كراداي لفظهانيسن - به آنكه به بيكها ربعقبان به بيكها ربعقبان بها در موجها و مختلفهان بها ده و در مبدب و است خهاده م دوسه من آن كه مرا با صفهان برسا ند و در مبدب و است مرا در اگرمنزل را بگونی - درايران بهرت شاه عباس اين مت ردكاروان سرا در دا بهرت - كه سرمسا فر محت ج ببالين فانگي ني شود - با بهمه جوالي از در قم ما نده بودم با ستصواب مجهم است از من دنيا سير شده بودم - شايراگر در قم ما نده بودم با ستصواب مجهم ام سران در شرشی و ناخ مر منوزان ناگ و تازجها خرست دونا توان لشده بود مراف مراف از مراب با با كه بدال فام بتلاشهم - با بد بجهت فراموشی بدر و ما در و عدم مرافات من و الدين با شد -

باخودگفتم: "ولئے برمن - کہ بدبسرے بودہ ام- وقع کہ درسرکار وآماسبیدہ بادا فتخار بودم - دلاک بخیب ارت اصفہ ان بی در بیراموں خواطم بگشت - حسالاکہ سرم بسنگ حوادث خورد- ووستم ازخوشگذرانی کوٹاہ گردید- بیاد پدر وما در افسٹ ادم - از آخو ندخود مثلے فنیہدہ بودم

. كخ اطرم آ مد -ك

ا "قوال دو سے سنسیر پداں تتم" کودوستی بهتراز پدر ومادر " ها شکرار این کلمات رقتے دست آو ورول گذراندم کر بگذار پدروماور به بهینند به بینند ایس داست ته اند-پول بخانه برسم مع بینند که ناخلف نبوده ام اما گویا بیک بگوش جسانم میگفت که!

در روزمرگ آمدی کی شعمگساردل وفت نیا مدی کرسیسائی بکاردل

مدسے کہ ہا تا سف زیزب درصال بیروں آمدن ازطران ہا آں حا لت

القوى دوه بودم بخواطرم مع آمد-

پون چین میلیکوه کلاه متاضی که علامت نزدی اصفهان است
افتا دولم درسید، کلیبدن گرفت - در هرمیت میراضطرا بم دے افر ود کر حن ندان خودرا درچه حال خواہم دید به آیا آخود بیرم همور عمسائة و کان حیانین درسر به لقب ل بهمائة و کان مان دکه پولهائے سبیاه وزدیدة از دخل بدر را بهمه در و کان او بیش دینی آب می کردم) دکان زندگیش بست شده است، یا هموز کشون کشاده به پیرکا دوال سسیرا داری دکه درشب الامان تر کمسانال چندای ترساندم) دروادهٔ عمرش بازاست - یادست اجل بررویش بین اس بررویش

"نا بدبدا رمنار ناشخ شرادین قبیل خیالات همی کر دم-از دیدار خاک پاک شاد مان بستی کر دم-از دیدار خاک پاک شاد مان بست کراند اینکه با دوطن باین بهرسفر بهنوز در خاطرم بانده است. دور کعت نما ذکر ده مجارهٔ شکرے بجائے آور دم بعداز آن-دوستان بر درت می کداشتم-وندر مام رضا کردم کر" یا امام نامن مضامی و و دون بسلامست بدرو ما در در داه تو یک گوسفند بجشم-وبلا تو پخته بدوستان واقر با شعود برجم-

اددات اطراف شول طبال گزشتم- وبرجار اکرمبدبرم با دمال فندیک و می در فاطرم میسا ندر تا آنکه در بازار کا سے دوبر و نے دکان پدر- بدر کا رواں مرائے شاہ کرمبرم۔

دردکان لبت بودیج علامتے ازمسکونی دے پدیدالاند پولی الت را بشگون نیک سنے گرفتم در پیش بیش رئت ن خیلے ملاحظہ مے تحروم در آخر بخواطرم آمد کوشنب جمعہ است مشاید چنا بخہ عادت است بررم در بیری مقدمس شدہ وشب جمعہ را بہنخت بولاد بن یا رت

سربیاره بیان شانها فرورفته بود-واز خمیدگی قدش معلوم مے شد

وريشت أرسالب بإردارد-

" گفتم: - ارسے فود علی محداست - آل بینی رامن درمیان ہزار بینی مصنف است مرادرا) جراکہ بینی نیست میں مصافر دادرا) جراکہ بیل زیر ااورا بار کا درست

من! - با او درگشودن سرسلام و کلام واوچنال باصحبت آبین در ورونده مآلوت وچنال بترنتیب قلیان سرگرم - که دنیا در نظرش نبود: سرنند ۱۱۱ نکی

کفتی، رغموعلی محرا مرائے شناسی میں میں بالکرد مانندک بیکہ ازیۃ چا ذیکا مکند بردوتے من گریبت کر رفیق کاروان سرا بموندونیا ست مردم ازیں درسش ہے آ بند- وازاں درش بیروں سے دید کے ملتفت ایشاں نیست چگونه تورابشناسم علی محرّبیر شده وچیمانش تارشده وخیالات دنیا وامسش را پر اگذره کرده -وزمانه اوراشب نوش گفته -گفتی و حاجی بابا - آس حاجی بابا سے کو چکه رکه بار باسرت را نزا شیده

وشاربت رازده بشناسي ٩

علی محمد؛ - ماله که لله اعجیب وغریب! راستی توحاجی با بائے فرزند جایت خالی- آخر آمدی ۹ خوب کردی آمدی ۹ مولارا فسکر که کر بلات حسن دم رگ حقی بار مدادف ، زندروش میکند -

ماجى بابا: - چەطورى مگرېدرم كجاست بېچرا كانش كبت، است

دم مرک بینی چه

> ما کاروا نیان وجهال کاروال سرا در کاروان سسرانکند کاروال سرا

فرصن بہمام شدن گفتگوندا دہ بسرعت سلم جانہ بردنتا فقم وردم دردونفر آخو درویرم باخود گفتر ایناں بوم شومند کر محرف مرکب دیر خبر سے نے آورند بر کیا دست ایل کوس رحلت مع نوازد - ابنال بانامت

به افتاده - وجمع تشریر امونش دا گرفت دو و پردم او د بروت بترافتاده - وجمع تشریر امونش دا گرفت دو و پردم او د سے مرانشناخت - وجول ورجنال حسال بمرکس بے مانع نرو

ببیار داخل تواند شد- کے ما نعم نشد حسکیمدور کا طرف ديگر بيره مروس كه آخوندفت رئيم بودبرتسل بهارك برداخت سخنانن بهانا ايب كه كريلات حن إمترس - انت مرا الله خوب مے شوی- ہنوز عرف ہاتی است - شاید دیدا رہے نصیب شود-شايد ماجي وربهين نزويني السبت-انا ورصال وصيعت مهارك است بهنرای است که برائے خود و صیّتے تعین کئی۔ یکے از حاضران را

بدرم البحك شيد كرّافوس! عاجى چال دسن انسى رواشت كدورمن المباربارد يدخود كلراشت " مع كوينر" الرئام بدروما در خود

عار دار د ميران من قابل اوليست

ایس سخنان تا شرسے عظیم درس کرد = بیش اذان تاب ناسشداسا فی ثباوردم- بخودانه ونسرباد براوردم كرماى ابناست عاى انجاست ماي اميدوعات فرقوبات وسنت آمده- ديده بازكن- يدرجان!

من فروندلوام-

المريب عالكر الحدث وأريرو كلوي كره شد-

ماضين انهى مالت درجيرت ديم بارة داخل نيا معويات الى مال بادر ندار المد و المنه ما دي و تيم ما ندع الد

كوياجهدى و- تامرانيك المنت ما سرايي وسننابر واشت كرا المحيل الله. الرباب سووشادى ديدارس ازسوت ديج عنان فاقت وتوالتش سااز - 3 (20) 2 V 1 25 1 (20 mg)

م نوندم مرابشنا فوت وگفت ؛ " حاجی دست مزن - بگذار پدر ست بحال آبد بهنوز وصیت نکر د ه است "

بوان اید به وروسید سروه است و آسکه جوانی است و آسکه باید به خوانی درمن می نگریت گفت ۱۰ آرس و آسکه باید به بیدازان دانستم که او برا در زن اقل پررم بود و امیسد میراث برون داشت می که او برا در زن از گلویش بیرون آرم و معلوم شد که سایترین نیزالهم قبیل اند طماعان میرای که وجود من آن نا دا محسد و مصور می داشت در آن جا داد و دند -

ورظاہر ہمہ در ترود کرمن حاجی با بائستم یا نہ- اگراخوا ندم حاضر فع بود-ہمہمتفن الکلہ ساحروبیشم بندم مے گفتند- آما با قراراو

جاتے انکارنما ند-

ورا مال ما درم میب او دفع بهم شبهات گردید- از خبر ورود من ناب ما ندن در اندرول نب اور ده یغل گشوده بهیان مردان دوید-کشکو فرز «مم؟ کوهاجی با بایم؟ ما درجان ! کجائی؟"

بحض ویدن - دست درگر دیم انداخت. و درکنارم گرفت. و ما اصطلاحات و تبیراینکه بحز ما دران قابل ترکیب وترتیب آن سیستند

بنائے شادمانی دھر بانی گذاشت -

عکیم مشربتی برائے ہوش آوردن بدرم شرشیب منود فواست بحلقش ریزد و پول ناخوش را ازجائے فرکت دا دند عطسه کرد - ما صران گفتند - صبر آمد - با بد - دوساعت صبر کرد - بنا برایس دوا دو ساعست ورکاسه بما ند -

بعدا دسه ساعت نواستند-بیمار را برخیزانش که روش از قالپ برواد دسه دیشه وله د

پرواد دسرد شده بود-پیره ملا بسرچه گفت -"برخیزتا وصیرت امدات را بنولیم» وخیله دود کرد- که سرسش را از بالین بردار د- کاراز کار

گازست نه پود-

پس دنا نش د البستند- با الیش داروبقبلکشیدند-کاسته آبید بر بالینش نهاوند-انگشتان بزرگ با ایش دا بهم پیوسستند- بهمه انالله و اناالیه داجعون خواندند-

ابی مفدمات بآ پستگی انجام یافت پس اندال کسانیکه بنام خویشی دوع دیر دری گره آمده بودند بهمه به کیار بدنعره وفریا دجان کاه سخدوع بگریه نمود ندوسشیون بلند شد-از این نشان دو نفر آخو ندکه وکرفیرشان سبقت یافت بهام حن نه فرارفتند و برای اخیا رمردم ازمرگ بیک ازمومنین بنائے کلبانگ الصلاة و الصلاة و خواندن آیات قرایی که اخبار ازمرگ میدبدگذاشتند.

س گاه سنیون بهنگانی شد- زنان نیز اندرون بنیون و نیبن برخاسندد. پدرم بچهت نیک مردی و خوسنس خونی مطبوع طبع بهمه کس بود-ما درم که دراصل ازگریه کسن ال مشهور و تعزیه گیران معرو ف بود- جعے از زنان به مکار خویش را برسر شوبر جمع آور ده محشرے بر پاکرد-کرمیتوال گفت. درمرگ از بیج امیرے آل قدر عزاداری نشاره بود "

نه بروه پدرهم-در گوشه تنه آوازگریه راستیس را باگریه ساختگی دیگرال دمسان نموده بودم - ناکا سخوندم سیش سسمد که گریبان بدر نا پدر مردگیبت معلوم شود- امّا زینهار پرمدر- و بد مدر "

تلفت منه این او آب را تو بجائے آر" وا دورزی از گرمیان پیر اہنم بانگا فت وسم پارچراز لباسم بیا ویخت و کفش وکل ہم بیردل آورد-کر" افلا بایدتا بسرمز ارسے روپائے برہنہ

- Comme & M

درد ما درم بے درمان بود : چا درمسیاه برسریموت کنال فریاد کنال حن مین گویال - خان رااز جامیکند-

درس مال بهمائیگاں - وربگذران - وآسشنا - و بیگانه و خولیش و اقوام - در دور حن اندجمع شدند - پارة فت رآن خوال -پارهٔ گوش دیاں - این اعمال را ارسنن نے شمر دند - بعضے ہم برائے تستی بخشی سمره بو دند - وہر میک باصطلاحے خاص شی مانم دکان برائے تستی بخشی سمره بو دند - وہر میک باصطلاحے خاص شی مانم دکان

مسيداويد

سخ در مست رئيم از روست دلنواري دست مرا بگرفت - ووربهلويم نشست بدیں سخنان برنسایم پر داخت : ساجی بدر س مرد مرده باشد-چه شد و مگرما نے میریم و جمه الله نبیسکون و کا فی کرد اولا و بسب داکرو- ورا فرمرو-چه میتوال کرو ۹ با دگارش ور وشب توقى-توغوشه أل ساقة كسف في - از تو بهزاران غوشه توا ندهاصل شدر ولوساقه خفک شد- وبرنجست - این مستلهٔ با بد مو جسب شادى توباشد- ندسبرب اندوه تو بجائه ابنكه درايس ونسي بسرنزاشی این وال بردازد-اکنول در آل دنسی با حور و قصور ستنيراب طهور بامزاج زسجبيل وكافورم خورد چرا بايدكريمكني؟ برخیر- کریم برآن کن کراگر تو مے مردی جر میشد عسال وہ بر اس ازگریم جه سود- چیز ایت دیج بخواطر بسیا دربیس که این ما لست مانه شادی است مستقلاً اختال داشت بدر س کا در با سند وحال المندسلان است - اختال آل بو- نرك باشد- وحسال المنكم "اجبك است - عشرك في بوو-ومالانكشيد است - جمل عبوى باشد-وحال این که مخیری بود-باکلمیز شهادست درویان مروکه آو لین سوادس داين اسيانا -

بارس انس فنيل جريا بهاركفت بدراز انمام إي افادات مراجكر يتوو

باذگذاشت وبرفت "

مرده شوی - مرده روی نیراخواستند تا بوت آورد-پرسیدند عماری لازم است بانه ۹ اشاره برائی آنال کردم آخوند دساترین مرده را قرار بآب قراح ست سنند - و با سدره د کافی رحنو طاکر دند - و در کفنے کر باآب تزبت تمام قرآن را نوست ته بو دند - بیچپد ند و با تخمس د و تمجید بگورستانش بر دند -

از از دَمَام مرده کشاں متشایعین معلوم شد- پدرم نیلے مجبوبالقلوب بوده است-بیگانگاں ہر یک برائے قواب گوشتہ تا بوت راہے گر فتن رہ

"ا قرستان جبيت بيارشار

من نیز با نان که خودرا متعلقان مے گفت ند بهراه رفتمبا افن ازمن - نمسانمین شد- مرده دا بگورسپردند- وباعر، فی
تلقین نمودند که یا عبد الله ! اخداجا تك الملكان المنقریات
ویستراه نك من دیب قبلت قل الله دبی و هی المنک بنی - وعیلی
اما می و الكعبه قبلتی والقران تتابی والله حق و البنی حق واللعبة حق - و القران حق - والمصراط حق - و الجنة حق والمنا دحق - و القبر حق - و سوال المنكر والنكیر حق - والبرن خق و المنا دحق - و العقاب حق - سیش قائح فوانده سر قبر د ا
ولانواب حق - و العقاب حق - سیش قائح فوانده سر قبر د ا
ولانواب حق - و العقاب حق - سیش قائح فوانده سر قبر د ا
ولان نمس ده و آب بر آن پاست بدند و حاضران بخاند صاحب
مرده برگذشتند منها افر ندید و در آنجا برائے و من مرآن خواندن
گذافتند.

دربرگشن بحنانه چون خودرایگان وارث پدرم دیدم - ناچار الد روئ بدرم دیدم - ناچار الد روئ فود نمانی دواطاق فرش کردم - پیکیم وانه و دیگرسی د نانه بنازه کشال و آبید وروندرا غذا دادم نذر سے که درراه کرده بودم بنازه کردم بخرج رفست - سه ملاکرا به کردم بنازاطرم آیار گوسفست دوبلاقی می بخرج رفست - سه ملاکرا به کردم بنازه به براست قرآن خواندن ورحن بند و دوبراست قرآن خواندن ورحن بند و دوبراست قرآن خواندن

ورجا درکو چکے کہ برسر قبر پررم بر پاکروہ بودم - تغزیہ داری کہ اذسہ دونہ ایمفت روزطویل مے کشد بر پانمودم - روزا خرچند تن ازریش وگیس سفیداں آمدہ مجلس ختم زنانہ ومردانہ را برچید ندگر بیا نہا سے دریدہ الا دوخت دراس روزہ ناچار غذا دادم - اتال نیز درغوض ہر بیک جزوے المسیبارہ قرآن خواندند - بعدائر آل مادرم بھرا ہی جندتن زنال برسر قبر دفست حلواونان فطیریہ فقرار دادہ باگریہ وزاری برگشت - چند روزے بعدائراں مارا ازعزا بیروں آور دہ بھرا می بردند منا بسیتی - ومن سررانزاسٹ برم - آواب ماتم داری تمام شدوآل وقت بھال خود ما محدم - تا بھال خود ما محدم - آواب ماتم داری تمام شدوآل وقت بھال خود ما مدم - تا بھار کا شرح پدرصور سے دہم و بایندوروند دستور العلی -

شادآل بلگرامی

گفتار جہل فہم

طلاع حاجى بالمبارث بدروسوطن في بريعف

پول پروم بے وصبّت مردسٹ رعامن وارث منفر داوش موا نانیکہ دندان بمال او تیز کردہ بودند محروی نصیب شان شد برا سے فرونشاندن انش دل بدسٹ نام من پر داختند "ناکس نامرد- بیدین -ہرجائی -عاتی پدر-بالوطبان ہم ننسست - با درویشاں ہم مشرب - حسٰ نہ باروش بے سرو بائم گفتند"

پول مقصو د من ما ندن دراصفهان نبود-محل ساک باین حرفه ا مگداسشنم خوارشان شمردم - و بیاب دسشنام ده د شنام جواب میدا دم با اصطلاحات تا زه که محصول سفر بات به اندازه و یا دگار قلندران ومیرغضبان بود - جواب بهمه رامیسدا دم که پدر وجدشان بهم نشینیده بودند-

چوں با ما در ان تعزیه داری وسوگواری فارغ شریم- درگفتگو بدین طربان با زشد-

من :- ما درجان! بیا بگو به بینم - در مسیای ما در و پسر چیز سے پنهاں و پوسشیده نباید بود- کار مرحوم با یام چه طور سف د به تو بمسر دیر بینه و محرم اسرارش بودی - بسنا برای بایداز کا دو باراوسر شته کامل داست ته باشی " به

ما درم- ربادست باجكى) :- فردند إمن جرم وانم-من دب تاب، :- مع داني كرسشرعًا بابد وارس قرض ميت ال بدبدر قرض کا سے اور اپاید دانست وانگے این ہمہ خرج کفن و د فن کردم۔ من امروزہ کخنت ما در زادم ۔ بیج در دست ندارم دست خسالی بیج کاریخ تواں کر د- درمیب ل مردم سسر خی تواں درآور د برائے اظہار حیات دربیش این وآل پول کنم است - وگرنه نام من و پدرم ہردو آلودہ ہے شود - زبان دشمنان و سرزلمن کسناں درانہ کردد - درظا ہر پدرم با ید توا گر بودہ باشد و ورش کسنان دروقت مرک به مکیدن نونسش منتظر بودند وازو بدارمن از ہم پاسٹ بدند - دورش را نے گرفتند - ما درجان الله بی بدہ کار الشس بودند وازو بدارمن از ہم پاسٹ بدند - دورش را نے گرفتند - ما درجان الله بی بدہ کار الشس بودند وازو بدارمن از ہم پاسٹ بدند - دورش را بی گرفتند - ما درجان الله بی بدہ کار الشس بی بدہ کار الشس بی بدہ کار الشس دیگرچہ دارد۔

اسے فرندند افری بردندا انجاد اور الست آمدی موسکو سے دی اور بردن انہاں میں است اور بردن انہاں میں میں اور انہاں است اور انہاں انہاں اور انہاں انہاں اور انہاں اور انہاں اور انہاں اور انہاں اور انہاں انہاں اور انہاں انہاں انہاں انہاں انہاں انہاں انہاں اور انہاں ان

من : "بخدا و فيل عجر سياران إلى الدينان الكرسية وكان المراد المر

ما درم ، - (با تلاش ، فال گیرورمال برائے چہ ؟ بیا یند چه بکنند ؟ بیلے ۔ فال گیرورمال راوفتے میآ ورند کہ بخواہند وز دیدہ وگھ شدہ راہیب راکنندہ تو ما درت را دز دمی گوئی ؟ اگر بگوئی می گوئم در وغ می گؤئی - برواز آخو مد رفیق مرحوم پددت به پرسس ؛ -اواز ہمہ کاروبارش خبرداراست یقین دارم او نیز بیس را خوا ہدگفت -

من :- بلے حق داری مادر! آخوند بایداز متب می حالت پدرم طلع باشده چهتر تیب امور پررم راظا مرااه مبدا دراگر پدرم نداشت با داشت و در کجاست

اوتمن ميكو بدر

بنابرایس خن بیش آخو ندر رئت می آخو ند در بهان گوشهٔ بسیت سال پیش ازیں در میان شاگر دان بود چوک چیشش بمن افتاد شاگردان را آزا دکرور که بر دید - دعا ببرکت فدوم حاجی کنید که بهرجامے رود شادی پیشا پیش او مے رود -

من :- آخوند اتورا بخدا دست بردار رئیشخند مکن مباری قدوم کچا ؟ طالع یکیاره ازمن گردانید مرا گمسان که اگر آسمان پدری از دستم گرفست میرافتی از وسی بسب د گارنها دیا نظافی ما فات شود و مال ایست که نزدیک است شیرازهٔ کارم از بم مگسلد چنانچه دیگرانتظام نپذیرد - و پیش از بیش لات ولوت مانم -

آت فوند الله يفعل ما يرا سمان ووستهاكشاده الله يفعل ما يريد - بعن من يشاء بغير حساب الري فردند ما يريد وين ل من يشاء بغير حساب الري فردند جين است رسمش بازادگان - فردندتا آدمى ترك دنيا و ما فيها نكند - بهين فوا بدبود - بيز سه لازم ندرست باش چيز مطلب - بيج چيز تورا من طلب -

من: - ۲ فوند! از کے ناحال تو ایس مسلک را اختیب ارکر ده ؟ بیری و مرشدی وصوفیب انه حرف مے زنی من ہم وقتیکہ شومی بخست پاسچیم شد و بہ قم را نده شدم - بہیں حرف کا رامی زدم - اٹاحسالا بخیا ل دیگرم پی سمرطلب کشودم - والتماس کردم -که درباب کاروبار سرسته خدال ما در م

" منوند؛ -سرفه کرد- دبا وضع حکیمانه اولاچند قیسبه خورد- بعداز آن بعینه بهمان حرفهائے که ما درم گفته بودگفت -بینی اعتقادش اینکه-پدرم لفته نداشته- دچیزے میراث فگذاست تاست -مالیککش عبارت

است الآنجيمن ديدم دميد ستم

من بساولاً قدر کے سکوت کر دم بیں از آل ہا شدت تمام اظهار جیرت نمو دم کہ میدانم پررم سب پارمقدس بود- پولش رابر با دنمیداد- چراکہ درکو چی برمن این تصنیعہ مدتل شد عثمان آعن خواجہ اولینم پولے از پارم بقرض خواست دسود بسارع ضد کر در پدرم آبیہ و حس م الس باعر بخوا ندوسو دنخواست آگرا ز آل بعد سود خواسشد و حسم ما المی بائم ما ایقین دارم بررم مؤمن پاک منزه انداعمال دارک دور

نا پاک بود-

المهجد بیرول آدرم - و با مج خلقی ممت م به اولین کسب و کار ایعنی به دکان پدر) رفست مرم از این سو داپر - که چکنم دراصفهان ما ندخه محال - چه لعنت براصفهان و بربر چه اصفه انی است! بنا برایس چارهٔ ببود - گرایین که برت و نیست خودرا فروخت به باز بهاستی مخدت برگر دم که جائے مرد مال بیکار و بے عار آ مجا ست اما ازیس خیال بیمن کی اوان می گذشت - که پدرم را البته نفت دو پنه بوده است - این خلیال گریبانم را د کا نظر د - ما ندم معطل و مشوش خواستم کاردا به محکمهٔ قاضی اندازم - بدر کاروال سرا رسس بیرم بیر در بان اسلام دا د - سرسس امتیم گفت - در ازی و برکت عمم اند فدر بان اسلام دا د - سرسس امتیم گفت - در ازی و برکت عمم اند

گفتم:- با با علی فیر! به نظرم فربهنت کورشره است با این حرفها چه سرست لامتی ؟ چه در ازی عمر! این سربسلامت نسب اشد- ایں عمر رامردہ شور بہ برد- بابر کتے کہ تومیگو تی۔درزحمت من است ۔ بس آہیے کسشیدم - کہ افسوس! افسوس! دلم آب شد وجسگرم آتن گرفٹ ۔

پیره مردمتیرگفت ۱- اینهاچه حرف است ۹ پدرمرومت فوت شده-تنها تو وارتن مهستی جوایی داری - ما شاعه الله - برما زنده خوست ۱ ندامی-عقلت بهم کم نیست ۹ دستن بهم درسسر تراشی صاف بود- حالار ۱ خبرندارم - دبگرچه میخواسی مرگ بهخواسی بردگیرلان "

من استار سے تنها وارث الرست - اماکوارث ۱۹ دیک خانه کلین دچار با چه کلیم کهنه وکاسته وکوزهٔ مشکسته چها نده اودورا نجاب لعنت براین مرده ریک صاحب مرده -

ده ربک صاحب سرده -علی محمرٌ:-حاجی بولها کو-

من ١- كولولها-

علی مخماً:- بدر رحمتیت بقدرے که درخرج صابون دست کشا ده بود-درصرف نقار کف بست بودارزای از لائے ابکشآ نن نے رفت ہمکس مبدا ندکہ خیلے اندوختہ ویس انداخت داشت-ہمہمیدائند که روز سے مگذشت که بمایہ نیفز ود-کوآنها -

من : - درصور تے ہم کہ این حسر فہاراست با شد وفتے کہ بک دینا رسٹس درمیان نیست - نمیدا نم از آل چرطرف می بندم ؟ مادرم میگوید پدرت چیزے نداشت - آفو ند شها دت می دید من ہم غیب نخا نده ام -د مال ہم نیستم کہ یہ بینم راست است یا نہ واگر است است کہا ست ؟ مہنواستم پیش قاضی کبروم -

بهواسم پیش قاصی بردوم -علی مخد ، - قاضی ! خدا کمند ! بگذار به بهنم رود - آنجام در دفتن تو آنجا مثل این است - آرمن اینجا نسب اشم و تو در کاردان سرار ابر نی - آن فت کے بفریا دت می رسر و درخان قاضی فریا درسس مجوی و آشکے نبراز خرجن دراری و قاضی حسکم را به شقال مے فروشد ورشوه را بقطاری گیرو- و مکش باب بونی ارزد- اگر جدول قرآن از طلانمی بو دینی کشود از بهمد گذشت ترکسانی به بول پدرت را از میان برده اند میندار کریم ما کم بتوپس د بهندند ند توبیری که به علق حاکم می رین ند تا به حلق تو فرونر و د-من :- با با علی محمد اپس چهنم به از فال گیرور مال فائده بهست یا نه ؟ علی محرد - با ز فال گیرور تال از قاضی خلی بهتراست از وفتیکه من در ایس کار وان سرایستم - فیله چیزی از ایشان شنیده ام با زرگانان با د ما بول کم کرده و بواسطه با نها به بهات باس واقعه عجیب و غریب بو دی چه بول کم کرده و بواسطه با نها به بهات باس واقعه عجیب و غریب بو دی به بالا با کربسر ما آورد - بررسوختگان ب بارے بو در میان بود - و بنام تو در رابمن بزگر و ایر ند واس بهمه غوغابر یا شد - (خرار ایم که در که علی محرکی کو بود - و نا بیرے کرم فات اودر نک وروی من میکرد بنی و ید - وگرد فق من برائے دائره می افتاد) -اودر نک وروی من میکرد بنی و ید - وگرد فق من برائے دائره می افتاد) -اصفهان را بخوا بد - تا میراث بدرم را بیا بد - می گفت که این طاس گردان قاری در می ورده و

شادان بكرامي

گفتار شجایهم نزیرجای با با<u>رائ</u>ے با^قان بول بر دگیونگی حال طاس کردان

دوز دیگر بعداز نماز صبح مروکے واخل شد- دائستم که طاس گردان است
کوزیشت بغایت سربزدگ بینا نش اشین وجیک ان تندو تیزگر گفتیم ایک نگاه بهرچه سبتم خوابد دانست مناج کلاب باعمامهٔ کوچیک برسر
مویدائے مت لندروار برشانه ریخته ریشش بین و مابه بهیشت وجها بت بینمان نیزش دکنواه ساخته و خواه راستین با حرکات به و در به می وزشت برد معلوم می شدکه آل جا تؤرنه از قبیل و در بیال و میال - بلکه نوع و در شیاطین و منال داست با می شدکه آل جا تؤرنه از قبیل و در بیال و میال - بلکه نوع و در شیاطین و منال داست با

مرابها دسوال شید-اکثروقائع عمه لاسمادقائع بعدان عود نمراباصفهان پرسسید-ودانست که دوست حقیقی پررم کدبو ده و بکه گمسانم می روو-خلاصم مانند حکیمے کداز سبیسار کیفیت درونمشکل فهمش رااستنباط کند بهمه را از

من المزاح كرد

این که تمام گفتهایم را بذین بپردیات را که اکثراو قات پارم می نشست پرسسبد انفافاً ما درم بجسام رفته بود من اور ا می نشست پرسسبد انفافاً ما درم بجسام رفته بود من اور اتنها با ندرون بر دم و بهام ول بهه جارا و پدالته ساس کرد که اور اتنها بحال فود گذارم مناازراه و چاه و کار فهردار گردد و بتاربیر آن پردا دو بهار به ساعت که یا دان پهار به ساعت تمسام آنجا ما ندو چول بیرون آ مدگفت که یا دان عزید و مراوده کنندگانت را جمع کن به بسداد آن من آمده کار فود ا ی بینم سب از این مسئله سخنی به ما درگویم - از و سے خواستم تا یارا ل
پدرا مرا بنا بار طبید رمن بهم آخو ند و در بان کاروال سرا و متعلقان زن
اوّل و خالوی خود کسا نیکر بخب نه ما دا ہے د است ند - بهمردا طلبب رم
به خلف و عد بهمه آمد ند بعدا زنها رسب رمسئله داکشوه م - که طاس گروال
موده ام دنا جا وچند و چول پول پدرم ساکه بهم می دائست بوده است بفهمند
با این سخن بسیمائ بهمه حاضر بن نگاه می کردم به شاید علا منت که بدره م
دوا بخش بی توانم در یا فت - اما بهمه دامند دیاری نجو د بے غرض دیدم عاقب در دستمال باخود داشت - بسب ادر - زنان دوستی پوسنید دار و در دیش
در وستمال باخود داشت - بسب ادر - زنان دوستی پوسنید دار و در دیش

اق لهمه حسا طرین دااز نظرگذراشید دا ما بردوست آخوند بیشنز گریدت - آخوند تاب آل بهم نگاه نیزنگاه دا نیا ودوه - در زبر لب دلا الهٔ الله ۱ الله ۱۰ الله ۱۰ الله ۱۰ الله ۱۰ الله ۱ وقنی شرمن کا بیشا دن مناسف) خوانده و با طراف خود دمیسد - ودست برشانها مالید چنانچه گفتی شیا طبین ما می گریزا نبید مروم مت درست بدوخند بد ند ۱ از خنده پیج یک دابریش می گریزا نبید مروم مت درست بدوخند بد ند ۱ از خنده پیچ یک دابریش

پی نیزنگاه شاگر دخود ایسش خواند واز دست مال طاس مسین بیرون آورد- وبراطراف اوآیاتی مناسب دردی و مال یتیم نوشت از فبیل رانسارق وانسارقه فا قطعوا ید بهها - فلا تقر بولمال الیتیم این مرد کم حرف می دو - بهین مت رگفت ا - ران الله عالمد الغیب والشهاد تا و یعلم ما فی المصد وی دها نمنة العبن) وطاس را برزمین نماد وقدر سع عزائم مناسب بخواند-

آن گاه رو کتے بحاض بن نمود-کدایں طب س مارابجا ئیکہ پول مرحوم کر بلا ہے حن بودہ یا ہست خوا ہد برگر د۔ پارهٔ باسستی اعتقاد - پارهٔ با اعتقاد کامل بر دوستے اونگران و چوب ازگل دکه باطراف آن پارهٔ اشکال کشیده بود و در دست به کرد به بینیم مسله به طاس آورد - واور ابادست حکت دادکه به بینیم کها می دود - چیزسے در دم این طاس بند بنی شود - دا بهش راکے بنی تواند بست بر ورخوا بدر فت - انشاء الله إما شاء الله با اے طاس! مال دا بهب راکن و در در در ارسواکن -

بهمرایی اورفتیم ناطاس سا بدما ندرون رسانید-در را بردیم بهدازمشون بکشودند- جمع کثیرنه نال بودند- پارهٔ روی بسته پاره نیم باز-همه به مجرخ طاس و دنیک

طاس بے سکیری۔

زنا ل راا مرکرد تا از سرراه طاس واپس ر وند- ربهبر مراچیزی نوانست با زواشت طابس را به کنجه که روز نداطاق بدانجامشرف بود براند

زینکه میدانستم ما درمن است بار با جلوطاسس را بگرفت تا اینکه تیزنگاه با نگاه نیزوا وانتسندا وراوایس را ندکه مگر کوری که نے بینی که ما کارحسندانی مے کینم اوخواه مخلوق بنجا بدخواه نخوابد خالق کارخو درا خوابد کرد-

عاقبت طاس بركنج رسيد ركمعاوم بود فاكن تازه كنده ننده بن.

وبالبستاد-

طاس گردان آسنین بالاز دکه بنام ایز داکنول بهمه نوابست و پدکه چه خوابهم کرد- زمین را بشگافت - نیمه کوزهٔ بیرون آمد و معلوم بودکه پهلوت آن نیمه کوزه - کوزه دیگربوده است - اما حالا اینجا بوده است - اما حالا اینجا نیست - پس طاس را برداشت و بنواخت که جان من طب س! عمری طاس!

بهم شجرب بدونگرال گفتند : - العجب شدالهیب از به معجزه! نسبه کرامرن ! غوزک دا مرد سه خارق العادة واز قبل معجره و کرامرت شمرد ند- تنه ا در بان کاروال سراکدانین کار تا بسیار دیده بود-وصدت دیهنی دانشت - از آل میانه گفت که وُزدکو؟ آنچه نمودی شکارگاه است مشکارکهاست ؟ مارانشکاری باید-باورد یا پول -

بایول بے درو۔ این است آپند مار الازم است-

ورویش گفت ندرفیق مهر بست باین زودی از گناه بهگناه گارمیهی اور مان بهمهٔ درو مارامی دانیم بهرچیزی را مقسامے و ہر کا رہے را مقسامے و ہر کا رہے را

، پس نگاہ ہے اند بحضار کرد کہ المبید وارم ہمہ شماراا لہ شبہ بیروں آرم - نکلیفے می کنم تبول فرما ثبد عمل نجیلے سادہ وآسان

بهمه گفتند بحیث م-ومن از درویش خواستنم تاعمل را بجاست آر د-پا دا در شاگر و خود چند ته خواست و کیسهٔ بیروں آ در د-که این کید شر پُر از بر بخ کهنداست - هرکس ر امشنتے از آن برد کا ن می رین مم-بجود و بجن پد وسبعد - هرکه متواند- ملتفت با شد که بائے شبطان بجود و بجن پد وسبعد - هرکه متواند- ملتفت با شد که بائے شبطان

درمیان است-

پس مارا قطسار کرد- وبردلیف مشتے از برنج بردنان برکس رخیت- بهمه بنائے جو بدن گذاسشنند- چول من مدعی بودم مرئیستانیا دانشن ما درم فیزخودراسش ریک من سسا داوه خواست معاف ا باشد- قبول نذکرد- که ما بیکه می جویم از آل بیسکر تواست نداز آن تو-اگر به سرت شو برت بودچ مضالقد-اما چول شو برت نیست تورا بهم با پد

ما درم این با ترش روتی پذیرفت دبر نخ دا درد این گرفت ار دار باتے ہم بحبلبن افت د- بارهٔ این آزمون را باز بچرشمرد ندد برخ را متحیل المضغ می گفتند یعنی جاویدنش مکن نیست ہرکہ می جا دید-و مے خالید دان را بدرویش مے نمود-

ہمہ بے لنے ہی فودرا اثبات سے مودند کر آخو ندوما درم - آفوند

باخنده مجسانی و ترس حفیقی د بان رابسته برخ دا دود با بی سے گروا نید - عاقبت باشکایت سن را دکرد - کرایں چر بحن بود بد بان من اندا ختید این وانه باب دندا ن من نیست برخ با رابر بخت ما درم نیزاز سختی برخ شکایت کسنال بین کرد - بهمه فاموش شدیم داه سنب از برسو کشود - ازین واقعه موجب سنب در حق ما درم شایم بیره نرف فغال برداشت - که این بازیجائے کود کال جسب به بیج کس دیده کے با ما درواست اوش این از عگستانی و بے ادبی کندا بیج کس دیده کے با ما درواست اوش این از عگستانی و بے ادبی کندا تف برشما ابردیم بے کار خود مان ننا ید دروخودش است -

ورویش گفت: -"اگر دیواندایم یا خرکه ای طور حرف می زشید ۹ در این گوشه پول بوده است یا نه ۹ در عسالم در در ست یا نه ۹ افوند و مادرم را بنمو دکر ایستان آپی دیگران کر دند نکر دند رشاید برستی بر برست مند و بخر به نخ آ بیند) کسے نخ گوید که در دند بین نگای کاشفانه بریشان نودکر ایستان فو دے واشت رکه طاس گر دال مشهور را که بریشان نودکر ایست ای فو دے واشت رکه طاس گر دال مشهور را که برا دفن مے گویند - دا وبر ادر کوچک دب اکبرویا رعن ارفیل لقب داشت او تاشت که برائے سن ایست می کرد یا کرده بود - به دا مے دالشت او گفته است که برائے سن ای فنن مجرم از معصوم - علی بریش او جمل بریش ایک بریش در ایک بریش ایک بری

مالارفیقان- مے بینم کہ بیچک ازشما شیرانگن نمیتند شمالاترسانیدن

اگر درای بهست رمن شک دارید تنگیف دیگر فیلی مساده نزد اسان ترم افر کا م یحیے ضرر نرساند و کے را دروت کی ند بدر مثل سحر برا ذیا ن کار مے کسند و درور ابیاتے خود میآ ورد از مشغول دمرگی و مال مردم - خور و ن ون ارغ فی سازد - و بهر اینها از روئے افتیار و رضا مے شود - این تکلف فاک ریزی بطاس است در ایں گوشہ طاس رامے گذارم دامش پستال بشدت وسخی عزایم میخوالم که بیاری خدا حاجی بمرادخودمی رسد-یعنی پولیکه بر ده ۱ ندبجائش می آورند-فردا برکدمے خوا بد به ببیند- بیا ید-اگر اثرے وا تارے ندید ندید بدیک شقال موت ربین من بردی

پس طاس رادرگوشه در زیر نلے از فاک نهفت و مردم دراطراف او جمع نشده هر بارکار اوسخے ہے گفتند۔ پارهٔ مراما نند درویش ازار واح خبیشه و تابع سورظن مے شمرد ند بارهٔ این گسان را دری ما در داخوندم ہے بر دند بعد از ال ہم ہارہم پاسٹ برند و بیشتر وعده رجعت فرداوتماشائے طاس نهفنه ننود ندر

ميراو لادمين شاداك بلكرامي

ازشماچه بنهال! من ازبیدا شدن گم شده - ما پوشس دنومید بودم سه اخبار غیبی طاس گردان بهین قدر و نیسا نده دا در که دانستم که درحت نام بدرم حقيقت بول بوده است ومكنان بدي درحي مادروا وادم علل أمد- إيش ازآن امب رنداشتم ككارك بجند وليكن فسفرا وربان كاروال سراوج مع از ديروزيا لا إن آمدند امّا آخو نديبيدا نشد- وما درم پز به بهب نهٔ عبادت بک از دوستان غانب گردید- ما با جمعیات بحنج طاس نهفته رفيتم - دروليش عزائمي چند با جهامست بخوا ند- و باحسُ رينخ فاص رمز المیز پیش رفت که به بینم ویشب بنیان و بریان کا رسسه كرده انديانه"

بنام خدازین را بشگا فت سنگربزرگ منودارودر زیرسنگ بشادی دل من و بحیرت بینندگان کیسته بزرگی اشکارگر دید-

فریاد برآور دکر بے جائم ابے آفرین بربرے وہرجے"! کیسہ را برداشت ۔ تاہہ بیند درولیش نیزنگاه موتے ریش درگر د تنسیسگذارد" وبمشت من نهاد - كه بروشكر خداكن بدست من افتا دى - حق سعى مرا

بهمه بر دورمن ریختندتا از کبیئه چهر آید-من به امیسلطلاکشودم نقره در آید-نزنگ غمرزنگ چهسهده ام را تارو دلم را تیره ساخت

يا تصدريال دركيسه بود پنجاه عددش را نياز چثمان درويشس تيز ننځاه نُردم - كَةُ بَكِير إ خانه آبادان إ الربيشتر في بود - بيشتر في دادم با أينكه إين ده يكب نهادة پدرم نيست - اما با زحن انهٔ آبادان إبسيار بسيار

درويش والاحكيت من خوشتود بأسائرين بدرود مرود وربان كاروالسرا بما ند وروست بن كردكه تسستى امروز تحركرديم من بنو تحفيم كه!ب در وليل خيلے نعن است؛ مردکدا عجاز دار در

هم اس آرے برگز مرا با واس امبد نبود-رحیث منقودا فرآ درگ طبعم بحرکت آمار ایجای محد گفتم، "باید کار الا بمرافعه كشائيد- لهي طوركه بإنصد برسلتم رسيار باقي نيز بدستم خوا بدآمد- تونيز شها دن ميديي كماي افشل قلبل ارشك كربلات حن است

على محدّ كفت : دينق إلى يجد برستت افناد غينمت شماك

م مدیم برسرقاصی، - اولاً یقین سابا بدبدسی شک بخری -آن بم برستن آيدبانياً يكيدين بدال كه بعدا زيخارج فوالهند گفت برو برصلح كمه رمردم را بدر د بیاور بد و انگی مگر نشه نیده که بهم کس را د ندا ل بترشی کند شو د - مگر قاضی مراکه بشیر. بنی لندگر د د ی

بعداز استخاره واستشاره قرار برشند رنصيحت على مخدوا دم چدمدى-ما در وآخوندم بو و ند- ودر تعاقب آل احتال داشت كهمبالف دشمن لمجمر سالم

ودرآخرموردطعن ولعن ممركردم-بناصح نودگفتم" مرجه دراصفهان دارم مع فروشم ربایس نیت كه دیگر دیجا بِرْمُرُومٍ مِرَا بِيْكُهُ وَقُلْتُ وَحَالَ خِيلَةِ مِنَا عَارِبَالْنْدَاصِعْمَانَ ويَكُرْمِرَا نَحُوا بِد ديد

من إين سخنال د ابامدت وشم كيفتم - وخبرند شتم كه طالح مكون بالح بجان آوردن آرزويم مے كوشد

على محدد - نيتم الك مدرر جربير الشت دلاك وبهتروبارواج متر

اندد کان ماجائے برائے اونبود تنکلیف خریدن دکائم کرو۔ وہا إمل خبره- وكان ومسباب دكان برايا وفروخ بن جروحون واستباب دخان دابا وفروسم وسمر ورسم ورباب خانه چون خواسم نام نیکی بگذارم دو افیلے ہم لازم داشتم لهذا مستم سرانگاه دانستم وخانه را باسبا بش بمادر سپر دم و مدة داشت گرفتم پول دکان را از علی محمد که اونیز ما مند پدرم اید وخت داشت گرفتم بهمکس مے دا ند که باآل پول براز آل دکان از حیثیت حب اود کان مند با در میکند شده میکند شده به در این براز آل دکان از حیثیت حب اود کان

مهمه بالهم صدرتومان شد-بطلا بدل كردم - تاستكيني كمند قدرے لوابرخت ولباس خرج كروم-استرے خريرم نهاسي بجبت اینکه انطریقت شمشیربندان سیرشده بودم بعداز تیمه زحات درآن راه وبعداز قضديته فم مطر نقيت خرسوارا أن ما تزجيح في وادم كه اسب شمشه طيامج تفنگ - دیگربکارم نے خورد کلاہ را نے مشکنے زلف رامے تراهم سجائے شال بابوزوگرہ - شال شل والب تہ وعمامے گذارم بجائے قبائے كرجين قبائة بغل ميبوتم دنا خلائق بمد والندكه مومل رائده ام بعوص طہا پچر-لولہ کا غذہر کمرے دیم بجائے یا سقہ قرال جائل می ایدادم بجائے ارسى -كفش ب ياسن نه بيالمبكنم- بناسخ الحلى - اجلافي وقشنگي- ژاولبره-كوريده خيده قد ويده برزيين وسلت برشال-بيجوارب- يا بردين ال در رفت اربی بختری شوم بیند مردم بهد بظا براست ظا بر خود را میآر ایم آن وقت اگر برنام ربوطی بم بگویم بجائے مربوط بخرج میرود-علی الخصوص از دبین مرد سے مرناض نماریا نوبا دستار دشال بردرگ وبا أه و نالم و ذكر سبحان الله بيرول آيد اكراجيا نا درمنفا بل مروس دانا افتم-باسکوت فردراعاً اقلم مے دہم-چودرب تنه باشدچرداند کسے

كه جوم رفروش است با بيله در

وانكى نواندن مع توانم درسائيمواظرت دراندك م

بهم مع آموزم بنا سے قرآن نوشتن مے گذارم - وبدین سبب شهرت می اندوزم بارسے بدین نظر بودم نا ابنکہ وقت سفرس بدر بهمہ بگوشم می گفتند الا تا بیرے کہ در ول میرز ابوالقاسم قمی کردہ استنفادہ و استنفاضہ کن کہ تورا از بهرکس بهتر در این عالم وآل بکارت مے خورد - او قابل این است کر تورا بہیکے ازمج تهرین سفارش کست رنا محرریا توکرش باشی وراہ وچاہ ملاتی دا نیک بہیکے ازمج تهرین سفارش کست رنا محرریا توکرش باشی وراہ وچاہ ملاتی دا نیک بیا موزی واست بول زود از اوجب را شدہ بودم ورد برزش برمن فرض بلکہ فرض بود ۔ گفست کہ بدید غوری بسرم - تا سکو ید

ر و مر مروب الديند والم بخريدن جانماز ي قرار مرفت مخريدم ورحفيقت

ورراه وبروت فاطرزيرا الدازغ في بود-

بهرسی مفرسا دشد خطا برطانی از سرکه بهفت ساله نش ترابستن القاب دا برخود بوقت مربون گذاشتم بچه لقب حاجی گری ما در زادی - نقد آگفاییم میکاد باس نهیب و غارت خوبشال این خرج سخت دشوار است باد با در دلم آمه باس نهیب و غارت خوبشال این خرج سخت دشوار است باد با در دلم آمه که به خبر از اصفهان بردم - واین بار را بدوسش ما در و آخوندا ندازم - اماحن نیمن و پاک دلی نگذاشت گفتم با این حرکت البته موجب و شنام پدرسوختگی اصفها نیال مے شوم - که بددست نامے است " بنا برابی به ناب به نردوملائے وگریبی مرده شوم که بددست نامے است " بنا برابی به ناب به نردوملائے

شاوآل بگرای

كفتارنجاه ودوم

ومحريث بمفرث بيطار الإبال

مادرراب و آواپسی و داع کردم - آس ہم گویا چنداں دل گران نساند چهاو درخیال نود او دومن درخسب ال خود - از خدا می خواسستیم که بهجاریک دیگر مداخله ندیم شنه نه مانشچه

پامدادے سوار براسترتا یا۔ نیزه آفیاب بلسٹ دستور مبالغے راہ قمرا پیمودہ بودم - دلم بسیار سے خواست - کرقدرے در راہ لنگ کئی۔ بخصوص دیرکاشان امّااز ترس تقنیع وقدت بہ بیمودگی روز نہم۔ بار دوئم ہاز مگذبار

معصومته نم دیدارسے تا ده کردم۔ قاطردا در کاروان سرابستم - وپس از دارسی بکاه د بُوسش سبنیکتی را در زیربغل در دبخانه مجتمد بها دم در خانه مجتمد باله بود - و ما نمٹ د در خانهٔ سائر برزگان - کبرونا نه و حاجب نداشت - برکس خوات می آمد - و برکہ مے خواست مے رفت - جا نمسا زیرا در در کفش کن نهساده - و به اطاقے که مجتمد در گوشه اش خربیده بود داخل

فی الفوربشناخت تازه نمودم- با اعسنراز واکرم در زیر دست خودنشاند- واز شدت میلی که بخفیت کاروبارم داشت پرتفصیل استعلام وبرسسش مالم نمود-من ہم به نقر و قمطیر جوائے دادم واز استخلاصم در سائیر او انہا رامتنان کردم - گفتی،

اكنول ولم ازمهمراه سيرت ده وطريقة عبادوز الديبيت كرفتن واز امور دنيوي باعمال اخروى بردافتن-ودرسلك علما عمر كذر انبيدن مى خوابهم اكر بوساطت سركارجات معين شودكه بقية عمراً ورضامت مشرع شرايف بسربرم- أجرابي متول عندالله وعنك الرسول

مجتهد فدرے بیت مل فرورفت پس از آل گفت- که امروز صبح از ملاناوان - کہ یکے از علمائے مشہور طران است - کا غذ کے بمن رسبید- آدمی لازم وارد- که بهم محرر او با شد و بهم نوکر- یعنے بهم سوا د داست نه باشار- وبهم کاروان - امردرس وتربیت و ترقیش را

الاستفاع إبى فويدو لم طبيدن آغا ذكرديم كمنتها في آرزويم بيب يود باخود مفتم " بكر اروستم بكوشهٔ دامان ملاتی بنارشود-بعداز آ نكرسوار خرخود شدم-

لفيهج ترود -انلب إرشكرانه والتماس بمرت نمووم - با دسيت خو د سفارسش نامته نوشت و مركرو- وبرستم داد-كة رود ببطران بروكهمبادا "ناتوبرسی دیگرے ایس فقمدر اربوده باشد ملانادان عما والاسلام است

شادمان وسَنْش ببوسببرم - وبإشكر كذاري كفتم" أكنول التماس وبكريه وارم - وآل سلخ برسم نیا ز آورده ام - که در بنگام نما زبر روست آل ازگولشه خاطرعالی محونطوم"

گفت سماجی فانه آبادان- بهی وت ررکه مارا فراموسش نکردی بس اسبت-اعتباج باین زحتها نبود-اگر رضایت مراینخ این اهر بعروف ونهي ازمنكر رااز دست مده-علمارادوست بدارعرفا راغوار شمك ا يش ادين التولي فوايم

بس اذن خواست بكاروال سرارفتم وبيئ بكربزيارت عرم يا طلقات

دوستنان روم-سوارشده درهمان شب به زپل دلاک) داز آنجب به دطه این رونم به

فانهٔ ملا کا دان در پیشت مجدراناه مندد باس خاند نبور کی باشی و مانند

دبلیزو حباطن سنگ فرش- اطاقها نه پر مختشمانه و نه بر فقیرانه نرسنس گیرد-

ورنا لار دوبروت عوض آخوندی نشف نه بود- پژمرده رخسار بیمار داربپند آشنم که ملانا دان است - امّا چول تؤکران گفتند-که سرف دراندر دن است - حالا بیرول مع آید- دانشتم نهٔ آنست -

داخل تا رشدم وبرائے ایست که با آخوندی برتری شاں نشان دہم پنشسته درصحیت باز شد- من با دو کلمه دانسته که آخونداز وابتنگال مانادان کست - آمااخوندلب بارکوشید که بداند کمن کیستم سوانست -سوالها نے عجیب وغرب میں دموجب حیرت درمیان واقع شد۔ کویا شما تا زہ بطران آمدہ آید ؟

الولدان والمراب في المال المراق المراق المرايد

الوندا-البيداينجا خيك وقدينا فواسمدماند؟

آخونار: طهران جائے خوش گذرانی است چنیں نمیست ؟ من البینین مشنیده ام-سخونده- اما در طران تنها به آدم باسم گذرد-من و- ہمہ جا ہمیں طورا سن -سخ نده ساگری شنے بدبنده دار پرحاضرم -من : في ربطف شمازياد فودا قاراب في فواسم آغوند؛ - چه آقا چهرن - نفاوت سنے کنار مم شاو بهرطور - بهرمها که بخوا میدمکن است -ا منوند: شاجر بودن لازم ندارد- بهی صندر کهم در میم تنید - غریب وراه وچاه دانید - فرید مندرت کردن بشابر ما فرض است مرغرض وقست گذرانی است وخواه یک ساله خواه یک ماه بابرائے یک بهفته ویکساعت انیں سخن یک زوہ شدم بہ خیلے گوشہوار بنظرم آ ،رودست و پاتے مى زوم -كه بجويم دين دخي بيانا) نا گاه سروكله ملانا دان پديدارشد-ملانادان مردب بود- بالجبل فوش أندام مارد برو رابشت الشدست

می در دم - که بچو کیم دین دین بیان) نا کاه سروکله ملانا دان پارید ارشدملانادان مرد ب بود - پانجهل فوش اندام مانه درد و در ایشش از شد سن
حناور نگ بغابیت سب باه مثل بربرسنو شانه نده و چنها نش سرمه سنسیاه و خواره
عامه بزرگ با پیچنی غربب برسر عبائے شوستری نظیف دربر - قالب و فواره
ایش فابل تو پچیگری وفراشی - اما بعداز گفتگو- از فصاحت بیان و نرمی سخنا نش
معلوم شدکه درسشتی و نندی نوکر با بان را ندار د-

بچالای برخاسنم - وکاغذ بجندرابیستش داده بایستادم - نگاه بعنوان کاغذکرد- فنگاه بصورت من تامناسبت رسول ومراسلدرا دریا بر-پول نامهرا بخواند چره اش بشگفت وگفت " نوش آمدی و سرکار آقا چرف کردند ۹ انشاء الله کرو- به ندر ششن " من بم ب تكلف كفتم: - الحدم، لله صبح وسالم بوو لدرسلام بسيار

نامداباد قت تمام مطالعهن مرود-اماا زمضونش چیز بے نگشودبعدا زاں عذر غلبان نباور دن خواست کہ چی من خود غلبان نمی کشم
وغد غن کردہ ام کہ بہمان ہم ندہ بنار تکلیف باہل شرع این است کہ از
آپجہ شا شبہ نمی وضع دود کف نفس نما تم مراکب در حرمت غلبان نص صریح
نیست - وازمسکوات بودنش ہم مشکوک است ودر نزدا ہل تسن و تشیع
ہردو ستعال آل خیلے متلاول است -اماچوں احیا تاکیفیت مسار دارد
مے وہدو باعث نوعے دوار مے مثود - لهست اوط اجتناب ان

پسانصوم وصلوة وازسائرعبا دات وطاعات فود در شخی گشود-ومن باخود مع گفته که ده می گفته بود چندان به چرب نباید باشد مورت بیان وعیان اورا قباسس کنان دانستم که سادگی ببرونش با تکلفات در فیش منانی نباید باشد-امانزونا در گوش را با آنچه گفته بود مواز ندکر دم گفته آقا شهاید چندان با بند قوانین پرمیزگاری خود به باشند-البته او تا ویل شرعی را خود نبیب کون قواند در جست - و بااین ظا برسازی ور معن - با ید خیلے نقش باشد-

نثاوآن بكراي

ار بیرملانا دان در اندونش بول مار بیرملانا دان در اندونش بول

سفوندازاطاق بیروں رفت۔ وہمیں کہ ملانا دان مرابا خود تنہ دید۔
کاغذ مجتمد تقرراا زجیب بر آور دکہ بموجب ایس سفارسشس نامہ تو را در نرد دخود نگاہ مے دارم کا از مال وکیفیتم سوالے چند نمو و-واز جوابها کم خیلے صطاکر د۔

پی سرمسئله باین طورکشود که ما مدتے بود - مانسند تو تی سا عرص بینیم - اما شنے یا فبیم - این اخوند که حالاازاطاق ببرون رفست معاون و دسکتیبار من است - امّا بسببار ناباک است - آدمی دلم میخوا بد که مال مرامثل مال خود باراند - و با لقمهٔ ناین که می خورد نفاون کند و زیاد طلب نبان د.

چوں غرض من رحیا بنے بہمجتار فم گفتہ بودم باز ہدو بارسائی ودرزیر وست علمار ماندن بود ابرجائے با برجا شوم جواب دا دم "سرکار ساقامن آدی جہاں گٹتہ وجہاں دیدہ ام ناکلینے خودر امیسلالم وانت اللہ مرادر فدرین غود آدمی سراست کارو درست رفتان

پرخواه فرمان بر دار خواه بهار د بدئه گفته نامه استوده باش که در حنب انتهن سعا در دار برنصب

أولاً بدا كرس عمادالاسلام وفدوة الانام نخب لمن هنمه

جارى وفتاوى واحكام بهمه سارساست دشاربين تمسررامد مے زئم زانیان محصندرا رجم نے کئم ورا مرمعروف ونی از منکر وتألبه فارب ووعظ وخط ابيك وجيد وفريدم ماجي بضنه اسلام وربنها سيح خواص وعواهم-آبيت صائم النهارمين وستاتم اللبل امع ووضويم عبرة للناظرين ولصوم وصلوائكم أسوق للسائتين است بحكم اجتها دنوورا زاست عال الات وادايي مفضض ومطلامحت مزم وازاللسائے كسورة الثمنثه و حرير مجتنب - وميواظب تعبر ننی م ازغلیان وانعنیه منتفرم - باز یخ نردوگنجیفند شطرنج و سیا تر الا عرب و اللیب رامسنگر - جدایس گونه مناسب و مکاره مضرآ دا ب دیانت وشتنل او فات طاعرت وعبادت است بارهٔ اجامره و او باش ورانود در باب شخفیف نکالیف روزه ارتبیل تجویز غلبان کشیان وسطى فائيدن ازمن استنفتار منووند- اما بجر جواب كا ببنري نشنو و ند- سرشان را باعصائے لاسشكتم-كدروره فورون (دورا زجاب) كر خوردن اسرت و بايد روزه را گرفست و مسك ازر اكرد- ناچشنال كورشود-اكر شارع مقدس مسكم فرموده بود-كه بدت افطار يك بهفته بايد باشد برآ ببنداولین روزه کبرواس خرین روزه گشامن بودم- ماشاه کلا-آگرد فان ب

آرچه این قدر شدت دربرمیز کاری بمذاق من گوار افخه و د- آنا با نه انه استخدان از ظاهری در ایغ میشتم - و بهنا سبت مقام اظهار سنغرای می فودم

ازنشاء شخیان و انتفراب من سرگرم مشدوع بخنان آشنا کردم و پر بخنان آشنا کردم و پر بخنان آشنا کردم و پر بازن با با از ورج کمال نفس حضرت و کمسال نفس حضرت و کمسال نفس حضرت ختی ما پر گذشته در آندو دو چات از حضرت منبهان گذشته و من در نزک شذوج از عبهای در گذشتی کریم ندارم سبهان گذشته و من در نزک شذوج از عبهای در گذشتی کریم ندارم سبهان گذشته و من در نزک شذوج از عبهای در گذشتی کریم ندارم مسابهان گذشته و من در نزک شذوج از عبهای در گذشتی می ندارم مسابهان گذشته و من در نزک شند و جا ساز عبهای در گذشته می ندارم می ن

درایی خصوص بحدیث من رافید (خیرامتی بعدی ی می از خطب)
علی کرده ام اگرچه سندت اسکاح بجا نیاورده ام اما از او اب این سندن محروم نیستم دیگران را بمنا کوت و مزاوج ت مے رسانم و تورامے خو ا بهم دریں تواب شریک سازم - دریں تواب شریک سازم - اگر چه درکشت زارایی بهنراز کشا ورزان چغندر وگرزم کم مررسشت تر بودم - اما با زسخن است را تصدیق کنان دوستے رضا منودم - واو د نبالة سخن را برین افرع کن بد

درمیان فود مان باست. در ملاباشی مردکه خیلے خرے است. الا وظا تف اسلام بھت دریک فرنگی ہم جرندا در - تا جہ رسد بقلع وتسمع این گونه مواد محم و درہم ؟ بندة شما طانا وان مسن فع عوام را با قوابین و اساس سن رع مطابق وموافق کرده بقوت تنبع اعا دیث و اخب ار اجتماد سے بنودم کہ ہے ضرر واضرار مسن فع عوف با قوابین سفرع جمع آبین سفرع موقت ایند سے وانبیت کہ ورمذ ہرب فنیعہ داشنی عشر متعہ ریعنی نکاح موقت برقدر مدت کہ با شد جب ائز است در نزد طا باشی زمر مرکر و م که موقت اور من برقدر مدت کہ با شد جب ائز است در نزد طا باشی زمر مرکر و م که شور مند برا با بجویز متعہ از عهد مرقب بیشکیری این فرص فرق و فورم بیدان این حیب ره بیشکیری این فرق و فورم بیدان این حیب ره فرق دفورم بیدان این حیب ره فرق دفورم بیدان این حیب ره فرق دفورم بیدان این حیب ره

ملا باشی که در مرکا دخر حسابی است- و در حساب کارخو دخیلے د و باه اسسن - تکلیف مابسندید- چه خیرخو درا در آل دید

دست اجها دمن گشاد- وایس سنگرازخیال بکرمن زاد-وملا باشی پیج بهره الآل بمن نداد- وایس تدبیر بهم باسم اولیسند رفت من نهم- رغماً لا نفه-قصدآل کرده ام - که زمام حل وعقد این کارخالهٔ ابداع را به نفسه دردست گیرم و خارشت خاص بجب ام کنم و لیے زینهار این را ڈرابسر پیته دار که ملا باشی بوت برد-آنچه الدوستش برآید فرو منی گذارد-شاید عا قبت مارا خاج بلدکند-

ملانا دان مشغول این سخنا ل - ومن سسسرا پاست اورا نگران باخود می گفتم" آیا این گونه آدم مے تواند - عما دالاسلام شود و مجتمد کن انی تم درح ایس یاروآل چیز با تیکه گفت - آیا را سرت است با اتا چول درجا وه سخسرع بمنوز پائے برجا نشده - ازمرا تب متشرعین الله علی خبر بودم نا چا دنصدیق سخنال دے منودم - واومطاب را بدیل طراق پلے کرد -

من مواجب علاعده بتونے دہم۔ امّا ہرجہ دلت بخواہد درخانہ ام موجو واست متن منے کشی مرد بائے ہم مے گیری مفت چنگ تو۔ وقت کہ جہمان دارم بسر پائے مے ایستی - لؤکری و درسائر اوست س مے تشینی ومحدی "

ملاناوان از افادات بازایستاد-وننتظرکدمن چرجواب خواهم وادبی فاهم من بودن و خیلے آب بر واشتن مسئلة املے مے با یست مراہوا کے آئد ازمردم کنارہ گرنیم - دور کنج عبادت بھارینسا نروروزہ مراہوا کے آئد ازمردم کنارہ گرنیم - دور کنج عبادت بھارینسا نرورہ در وزہ مخدوم حام مخدوم شرکہ شسند وام معلوم شرکہ شسندوم مخدوم مخدوم منارک دنیا وطالب عقبے بیداکردہ ام معلوم شرکہ شسندوم ورم صحب ال ومنال دنیا ادبیج بدنای منگر نادر ورنبا مناکہ ورم صحب کرا ایس المرد الم مناک دارہ والم مخدوم الما الم مناک واشد وسال و نیا دا بیا برا زمراہ واز بردرے کہ باشد وسالک بودم - آباج و صحب کر ہردی مرد یک در بات خوت سالم بریشان تراز آس بودکہ نزک ایس ایس تعلیف دا باکسانی گفتن بتوانم و محسدر دی مرد یک در بات خوت شرک ایس الم بریشان تراز آس بودکہ نزک بیا دالاسلامی شہرت دا باکسانی گفتن بتوانم و محسدر دی مرد یک در بات خوت شرک بعما دالاسلامی شہرت دا سن نہ خیلے نقل است نہ ایجا رون دہ بقضا و تن

پس ازالگفت - گذافشا - الله درای باب عربض قمیق صحبت غوانه می داشت - اکنول مرا ملا باشی خواست است - با پربروم "در دقت بیرول رفتن گفت که من از جاه وجلال خوشم نخی آید - وزیا د از لزوم نو کر نگر نجے دارم " وراست مے گفت حرب عرب وحثم آقا عبار سن اود ازیک آنش بز-ویک نوکر باسم اسم - ناظروفراش و میرآخور - درسسر طویلم اش بیش از یک خرسفید نبود - کرمیگفت" بهزار شقت گیرآور ده آک چول خرسفیدنشان تشخص داعتبار است - ومشتریش و بارست آوردنش چول خرسفیدنشان تشخص داعتبار است - ومشتریش و بارست آوردنش ایسان از باسریت افدادنش بدراز تخریبغلیم اختیار خوابه کرد-استرب میخرم "من این فرصت را غیبرت سنشد ده گفتم که" اگر سرکار آفت امیل داشته باست ند قاطری از بنده حاضر است و موافق دلخواه سرکا "بعداز گفتگوست قرار براین سنشد که اوبسمت خادمی بر قاطرمن و من بهرت مخدوی برخر آقا سوار شوم و چینین کردیم –

شادآن بكراي

المتاب الماديان

وفروارسي المنتال عيايا

بهین که دستورالعلمین گردید- الانا دان شخص مرابزنان وشخص دنان را به من معرف کردن فواست اناسر رست نزکان را سلے ال کارو بارشان بسیب داکنم- و با بیند ور وید در توصیف و تعرفیف شان نامه علی بنویسم- و چست دوچون ارزش و معت رارشان را معین سازم-

تخست اببازار رونه قبا و دستار وعبا و شال خود را بصورت آخوندان آرستم بهرازان بمتعدها نه رفتم چول از بیش خبر دار بودم-سرزده داخل کشدم-

اودم-مسرنده د اخل لشدم-متعه خانهٔ محقر خرا بهٔ بودمنوس وخرا با نیال بقلیا ن مشیدن شغول-از دیدارم- مدوبها پوسشیدند-

سلام دادم کر کے بالذان حرم سرائے عفت! ملانا دان مرا بخدمت شما فرست دہ ومعلوم است دازبرات چر ج پس ایں روگرفتن ازبرائے جد ج پس ایں روگرفتن ازبرائے جیست وواد کہ ؟

از در التفات درآ مدند-که نوش آمدی سابهات از سرما کم نشود-انشاء الله نادت مهارک است و آغورت بخیرانه

پس د و نن پر ده از رخسار بر انداخشند و گزار جال را عرضه ساختند د بدم که نشاخ کل نسر بن شان را ازگر دسشس ایام خزان است و چراغ لالهٔ نشان را ۱ زدم سردر د ز کار آفتها با همه وسمه وسرمه و خط وحست ال شکنج عذارشاں از دور نمایاں بود-باکشایش روچناں تنورہ قلقه بررویم تون نیدند که کم ما ندہ بود پرتاب شوم - بے اختیارگفتم "روئے بپوسٹ پرلے قمران خالائی کہ عقل را بدیوائلی رہ نمک شدید چپٹم بد دور - ایں چہ چپٹس ان نیکوست - چپٹم زیخے بائیر - ایں چہ خال عنبریں است! بپندسے بسوزا نیم - باطل اسحری لازم است - آئی نہ ننہا بجان من - بل بجہاں زدید - پیش ا دیں منگرید کہ چیزیم مصشود امّا شمار استخسارا آن سردیگرا زکجا ۹ و آن بہم استفنا ازچہ راہ ۹

احیف نبود کدرخ خوب به به رقع باشد)
آل دوروئ بازال براد تا زال کاست داردایس درگاه کبرونا زبرینی دارد- درگاه نهب ازاست بهج چیزما نها پد از آینده درونده پنهال با شدتا چهرسد بروئ مان ۲ وانتگی منفتگی دیدار باعث کسادی بازار و مایم
سر کوب یاروا غیاراست "

محقق شآیر من شوراست - با ایست که قابل دیدا نیستی در از میستی که مقابل دیدا نیستی که رخیار آخر ناری مفلوک پوشیدن در پیغ است - از آخر ناری مفلوک پوشیدن در پیغ است - از آخر ناری مفلوک پوشیدن در پیغ است -

بالنماس واصرار آل دوش تاب شرسا ورده گفت شفوب مالاکه با بدیرده از کاربر داست نشو و - بگذار آنچه در دیگ است بجی آید-با برزار غنج و دلال نقاب آنه جمسال برداشت - چرد یدم و محن در ق عصدت سرای عکیم باشی شاهی - مخدوم مت به بندگان بناهی - میرزا احمق - خروشے جبرت آلبیز برآور دم - کرسجان الند!

(۳ نجه معینیم به به پداری ست یارب یا بخواب) چنشه ما لبدم که نیم و او با کاربری دجادو-گفرت ، عجدب درار-من بهایم که که مبدانی - اتا توکه قاتل شو **بر**منی بایس لباس نه بد و نفخه ی چهر کار ؟

من در مگر شو برت را چه شدر مراازمرگ شو برت چه جنر و دفت خا دم ومند وم بوديم آن وقت گذشت- يا دش بخير- اومرد غدا بسيامرز د

خانم :- نتجابل دندائم کاری مفروش تو باعث مرگ زینب شدی مرگ زیزب سبب رئیش کندن عکیم - وریش کندن حسب میرب فلاکت او الواوراكشتى-

من :- بنده چرتقصيروارم و چرفاك اليسيركفم و صد فرسنگ از شوبرت دور تر بددم - از صدف رست چگون انع آوراکشت ؟

گناه ایس

زخرے زاد وخرے له يدوخرے مرد)

رابهم ازجيشه من بايدديده فلاصيكفتكوف ما بدرا زكشد- زنال كويا ازترس كذستن وفدت رواج برأ شفتندكة بساست وعواراكوناه كنيدية دبهانا فرض ترا زايس

ہم كاردار كم م چه در وسرت بين إرا فكه دست بكارز نم- زن عكيم راكفتم: كد از حال وكيفيت ت

نو دهرا آگاه گردال ^س

ت :- می دانی کرمن و نقته در اندرون سنایسی خیانقل دانم پادشاه برایم صفرد حسن از بهم بیش ورشه ام از بهم بیش بود-امّا از بازے فلک عافل نتوال ماند- نن لوّباندرون آمد- بنیرفت لن دفن وبقوت فسن رونعل بادنناه راانه دست من بربو دواز ترس اینکه مبسادا آب رفته ام به بازبجونی آید. نا از اندرول بیرونخم تكرو-نيارميد- باوسفاه مرالجكيم باشى بخشيد از ببشت بجنم يعنى ازمسان مشك وعنه بميان كمجون ومريحم افست وم الر حكايت نينب دركذري من وصد الدوهنه فواتي نادام.

حکیم باشی به مرد- بعدازال خبلے کوسٹ پرم که با ذرائے با الدروں بہراکئی۔ ونامم بگیسٹ شناه برسار- اما بہرات ازن فت اند- ندچناں راہی ہ کوش رابست بدود کرمکن باش اے میرزا حاجی با با! منک بحندن ربن بادشاه مقتدر بودم رکبش شوہرم راکندند-نا چاددر کوچ و با الدرسراغ خربالهم افت گندند-

پس الطالع زشت - و واندو مئے سر نوشت سرفرع کرد- بها بیائے گریہ کرون - دلدارلیش دادم - کر عم مخرر جوانی بر مئے گرود - آما ایام آن تواند برکشت - ابن کلبتر احزان روز ہے برایت گلستاں مے شود بیار سے خدا جدوجہد می گنم ناشو ہر ہے نوب برایت بجو کیم - د تورا از این رہے و اندوہ

وسنزكا دبسازم ك

آل گاه خاربدن گرفت - ولبنوخی گفت - ناورست امپدانی که بهنور وفت من نگذست است است آبوت حقیم نرمیده - کمان! بر و یم نه ند ده آبوت می نود تا نم بهنوز خیا به می ند ده آبید به باز طسیای نیفناده - کوژهٔ حقد نا فم بهنوز خیا به به می ده ...

او موبوست دره بال حن وجال خود مع كرد ومن باجها حبث من مرت من مرت في مرت ده بحال جود من برج والمرت مرت ده بحرت ده بحث من مرت كرا شقام نبذب دا الد

اویجنی کے خیلے فوٹا بہاش خیا نہدہ بود۔

آل دورن نیز سرح حسال فو کیفتند۔ بیکے نس ندر کوسے بودہ
است کہ شوہرسٹ را بجہنہ وزوی جند مشعت ال طلاانشدوان
بادشاہ بدم توب کذا سٹ نتر بودند و بجرے سوہر ش بجہ سے

فلامی از بنی شاہ ۔ زن فودر اگذا سٹ نتر بر عا سنا روس فراد

در آخرسسندوناف وساق خودرانشان دبان در عنانی ورعنانی و منافی و

ایشاں را در جریدهٔ علی خود شبرت کرده طوق ایفا منے خدر سن ہر ماکس را جداگانه بگردن گرفت تم۔

در وقت بیروں آمدن اذخانه بیکے از دور صن بار دبر میآورد؛ من فراموسش ریمی که من بیجده سال بیش ندارم "

ویگر سے میگفت ، "بیوستگی ابر ویم را فراموسش مکن "

میکسی میکسی السیحی میں السیم السیم ویک والکست می میں میں الشود می درول خوگفتم بین الشره وعنق درول خوگفتم بیشان فرت بشره وعنق میکسی آمان خران دور و درخ میکسی میکسی این میرده می دل بال سه کندهٔ شنور دور خ ومنزس میکندهٔ شنور دورخ ومنزس میکنده میکندهٔ شنور دورخ ومنزس میکندهٔ شنور دورخ ومنزس میکندهٔ شنور دورخ ومنزس میکندهٔ شنور دورخ و میکنده میکندهٔ شنور دورخ و میکنده میکندهٔ شنور دورخ و میکنده میکنده میکنده میکندهٔ شنور دورخ و میکنده می

شادآن ملكرامي

افعار نجاه در افعال المعال المعالم ا

بعداز ترتبب وادن مقد ما ب کار فود براست برگردن کیسه ملانادان
برجانب کاروال سراست که بیشر از بهمه جامحسل آنینده و دو نده بوددوال شدم - در نز دین کاروالندا - است زان واستران بسیارگرا نبار
دوال شد - دانسد که رقارمشهدا ند - درگوشت ایستا وم تا غلف ا
فه دانست کاروا نبال فرونشست - داخل صی کا دوال سرا شدم
و با میدابنکه بیاری بخت بیکیاز آسش نایان مشهد بر خورم چنم برجا نب
د با میدابنکه بیاری بخت بهم را می نگریت اگرچه بی دادکتاب خودون
من و ترک مشهد لهاس مشهد بال خیک نفادت کرده بود - ا ورسن نافتن
من و ترک مشهد لهاس مشهد بال خیک نفادت کرده بود - ا ورسن نافتن
ادم ما بر بودم - و بیولا و بیت مشریال خیک نفادت کرده بود - ا ورسن نافتن
ادم ما بر بودم - و بیولا و بیت مشریال خیک نفادت کرده بود - ا ورسن نافتن

سركدام بود مے سنت نائق۔ الشكار بؤميد و دركار بركست نن بودم - ناگاه بك عدد بيني بردك باغور ب عزائم - وشكے كنده - خسب ل عقال آغا خواجم اللينم دا در فاطر

باخود في اكري بيت افس بظم آسفنام آيد اكري الري المري المن المري المري المري المري المري المري المري المري الم المالال المي المري ال

به الم بیشتر قون می گرفت - که عثمان ان با برا درسش با مجمد و مباتی اوست " به واسع سف نید ن صالین نز ویک تر رفتم - امّا بازیار ولب از قلیان بر نمید اشدن - تاصد ادر آورد -

بعداز معطاب بارعافیت سرے بالاکردوان تاجرے کداندور جرواش می گذشت پرسبد-تورا بخدا انہیج میدانی که نرخ پوست بخالاتی

ورستا بنول چطور بوده است ؟ محض سندن الله عنو وعثما ن آغاست بالله - محض سندن بالله عنو وعثما ن آغاست بالله عنو وعثمان آغاست بالله عنو و عثمان آغاست بالله بين رفتم و آشناتي دادم - او درست ناساتي بين رفتم و آشناتي دادم - او درست ناساتي بين رفتم و آشناتي دادم - او درست ناساتي بين رفتم و آشناتي دادم - او درست ناساتي بين دن درست ناساتي بين درست ناسا

بدادگذیگرت بارکدیگردابشناغیم ودرکنارگرفیم و برگفیم

"ريش ويوكنم شره است"

اومی افتان از می این مفارق می از افزون شروا می این است کردوه و مین از این است کردوه و مین کردوه مین کردوه و مین کردوه و مین کردوه مین کردوه و مین کردوه مین کردوه مین کردوه کردو کردوه کر

معران و مرائي و مرائي المراد المر معرون مراج و مرفق المراك بالراك المراد المرد المراد المرا

فالمحالة المحالة

مانال من المحادث المان الم مان المحادث المان ال انگ مغزان دور وبرس راگرفتند-ترکمی نا نیکه مال حسف داورسول را مع در وند- هرچه داست شند-نشار پائے اونمودند- دسراز خط فرما کش منے کشید ندر من بسایہ سنت وسب با دست-باد بنا هیدم بنام فدرست بدیں مبین- بے سربما از دست ترکمانانم خلاصی دا د-

نیمه جانے بمشدانداختم-ازبرکت قضاد رسیسان نجار بغداد از بیک خویشا و نداند سرمایه جزوے گرفتم- دواج متاع بخس رارا در ممالک عثم بی جو دانستیم-تابه بخارا رفتم- در سایتر الفت بربریان و سجا رت ترکم نال در میان بخس ارا وایران را ه سوداگرے گشودم- وچندال نقد اندوختیم-که بدیارم تواندر سانید-با چیزے نراید-اکنول با چندر سراستر از امتعم بخس را وکشیم محمول باستا نبول میردم- و بعدا زفروختی موال بربیگروم-

سببس گفت استانا به مع آمدن کواروان -بهساد-درطران خوابهم ما الده و واور دلی الدخوست گذرانی بات شخت ایران خوابهم وا د- درای مدت. درمیان از کران از لرا اندجهسا م محروم بودم - راه گذران در طهران در مهران

چرطوراسست و میدانی ۹"

و يرم كربرزنگاه شاه راه بخت نرن ميهم وجاده كارس بازشدازاول لمبيعت عثان آغاد است وانسند-

معنی الدّن اطران عبارت از زن بردن است و آورون آنهم

ازیس قضیه مرامحقن شدکه برآیننه در دنمپ اقضاوقدر سن است

بیرو ده سخن باین درازی نے شود چنانچه دست قضا از شرق بینی از اقصائے خراسان بارد و تے فوست گذرائی - بربیشت سرعنمان آغام د نده و بیانی بنب غرب می دواند - فواجه دو می را براستی ایست کرخواجه اقلم بازنن خوش گذراند - درآن او فاست در طهر سران میراند مرا با بهمی او فاست نامی برای درای کار از جنوب بشمال بینی از

اصفها ن بری میکشاند را فه الا الله شیئا فانه ایقول له کن فیکون -ون حکیم از سانر زنان سنده تروعنمان آغایم گنده عرضه کردم -قبول شد- و روافق شن طبقة افتاد-

ول سابد و رواحی مین عبیمه) می رود بدخوت زنکه با ندک اعتدالے ماستالی وتعریف بیوستگی ابر دسیش را

فراموش مفودة تابقوس وقزح رساندم-

فلاصه ازسرا پایش چپنان تعریف بدنمان آغانودم کرآب در دمانش بروشس آمریس دوال به نزو ملاناوان رفته - از نوید این نشخ وظفرتهروان بشگفت و ازست رح حال آن دوگنده با بیان واقع حظ کرد - وگفت -آنا پیش از کار با پرتوصیغه متعه خواندن را بیا موزی تا عمل عقدت بروفق شرع باشد برای درمنعه دو وکیل لا زم است سیکے از طرف مرد و دیگیسے از طرف زن - وصیغهٔ ایجباب وقبول - با پد بعر بی جاری شود-مثلاً بعداد تعین مدت ومبلغ و و کالت - وکیل دن بطر بی ایجب ب مبلو برد د متعت نفس هو کلتی له و کالت علی الشن المعلوم فی المدی المعلوم فی المدی المعلوم فی المدی المعلوم فی المدی

محسب ل مرد بطروبي قبول مي كويد- رقبلة هالموكلي على الثمن المعلوه-في المدنة المعلومة)

وچوں اعظم آل است کے صیعهٔ متعت وقبلت - باہمہ حروف تعدیم متعدی شود-

وكيل زن مع كويد رمتعت نفن سوكلتي لموكلك بموكلك من موكلك على التمن المعلوم في المدن المعلومة)

وكيل مردميكوير- رفتلتهالدبه سنه وعنه وعليه على النمن المعليم

پس مت راربرای دادیم-که ملانادان بمیشه طرف ایجاب ومن طرف قبول واقع شوم- چهشخص ملانی کسبکطرف ایجاب است مسلمت و ویمن حالے کرد- که این چنین فرصتها را برایگان از دست شب ید داد- وانطرفين بقدر امكان بايد تمتع كرفت "

پول این مزده دا بگوسش خانم رساندم معساوم است. درگ فیرت و حسد دیگران دا جنباندم - گفتندی مار اناسست نیست؟ ابر وت پیوست نیست ؟ کوزهٔ حقهٔ ناقمان آب کم هے گیرد-گندگی وکلفتی مفت نیست ؟

بارسے برراستنان این داستنان پوشیده و پنهان ممانا دکه زه کیم برائے جلوه گری و دلربانی عثمان اغاکم بے اضطراب نبود گودر خود سراغ بهنرے چندان کرست بفائے میل ترکی نما بدنداشت و من برآن مربودم که با بهمهٔ وسمه و مسرمه و بردور کمسان ابرو و بغمرة چیشم آبونبا ید مغرور شود-

ازنز دحن نم به نزدعثمان آعن ارفته- دیدم-که ماضریراق

چون دبرگاه به میان کمیتر و سرگین چوانات بسر بر ده بود-صفائ پرین سروصورت و ستعمال عطرو طیب لازم داشت بجمسام رفت و دست و بادا حنا دریش را رنگ بست - بهاس عوض کر دبر وت خود را بخلاف عادت مشتره چقماه می تا به بدر پس باگرگ براق خود- بعنی بنده به نن و ملانا دان آ مدبم-رستی عثمان آغابا آل بهیت ته به به ود- پانز ده شانزده سال کو چکتر از خالخه هم نمود .

ایس قرآن نروما ده تمسیاشا داشت عثمان آغابحکم اینکه یک بار حق الرویته واد د- خبلے گرون دراز کرد- تا رازسے ازپروه بدا ند وسلے من منم نداز آل است تا دان فن بود کم ازپروه رازسے بدر اندازد- درزبرروبندعشوه وکرشمهائے چنداظها رکرد-کردل سنگ آب منودی-

من از دور درتس شاودرد ل به مسرت و دوق نبودم - امّالی را به خیال مے کر دم - که اگرعثمان آغا از فقره پنجاه انثر فی مطلع شده باست. بخوا بداورا بهایت حق متعد مگیرد - چه خاک بسسر ریزم بارسے صیغه نتری می رفته وبه جرآت قسم مے توال خور در کرتا آگه باہم گردن در افری وکوسٹش عثمانی غا سرموے از اندام خانم ندید وہم سوگسٹ شپخورم - کہ بعداز دید ن ہم عش عش نکر د - ہمیں کہ دید ما بہا التم تعش زلیجائے مصرو لیلے عصر نیست مرا بحنا رہے کشدر ۔ کہ تماجی رویت سفید ۔ بامن ہم ہ خوش گلیش بہم ۔ کاش ال اود در دیش بیش از گردن شعر جین فیکٹے نداش سے "

من برست و با افتادم - وبرائ تنزكیند فن خودگفتم ۱-"این زن وخت چتم و چاغ اندرون با دشاهی بوده است و وانگی در زن گیست ال جوانی وزیبائے مشرط نیست سازگاری ومطابقت سستاره شرط است -گذشت نذازی این لا بهم شعباره بازی بخت وطب الع است ای گفت ۱-بلے بخت وطالع بار اجواب نیست - نذ برگزیک ویک سته و ندیسی و قت

بير جوال مے شود-

معتر مسيدم كمآنچ داده بود بازخوا بدامًا بملاحظه اين از نن متعرفهال خواستن الرجيب ساك چاقوسافتن را ماند- ورسخ كه باعمرو وزيد بخفت وخيزيك ساعة راضى شود بايدا زچه قماست باشد- ايانسه و كهنه اسقاط نباشد- نن بايس كاد با در بخف د بد- بنابري صدائق در نسب مدامل ما منتظر اينكه عثمان آغاشكار خو دراعقاب واربر بايد- برخلاف ببن سالا ما با بكال طما نيمة روست بن نكه كرد كر بهروقت دلت مع خوا بدبيا مرابه بن وراه كاروال سرا پيش گرفت -

شاوای بگرای

گفتارنی و و شم پریشانی او شاع ملانادان از مکرت حریب و و حرم بج

بى الدراز دارى ملا نادان دانستى كه منه تنها ناخوش مال پرستے بست بلكه مرض حب و بروزا بنكه ملا باشى بلكه مرض حب و بروزا بنكه ملا باشى طهران شود - دريس باب النهيج تدبير و ناروير كونا بهي نے كر د - در حب امامت دارشت - ودر مدرسته شاه مدرسس بود - در ميبان مردم وعوامے اندا خرت - ناخو دمرا فعه كند در د بارحت اصه در روز نوروز بالادست بهمة علمات مے الیت تا د - واز بهم ببیشتر در دعا وشت قبل وقت ال و ولوله مے كر د -

پادشاه بملانا دان امردعائے باراں کرده بود- وطانا دان در تلاش افتا ده این فرصت را دست آویز خویش ساخت و برانخاطهار دینداری وغیرت دین برستی بهم چنتے برخانست بقبول عامه قرلفیته، فواست تا درمیدان رقابت گردیبران نگیزد- با جمعے ساده دلان درمیدان خارج - نمازی گذارد و الے خدا سفخواست - خشکی افزود و نکاست -پا دشاه امر فرموده بود تا مرد طهران از برصنف با ملانا دان به نماز باران و نده ملانا دان از این معنی مباہد نصاری ویمود وگبران را نیز بهمراه برد - باز فایدة حاصل نشد-

چناں سماں برز ہیں شاریخیل کر لب تر نکر و در درع و شخیل سخوسٹ پر سرحینہا ہے قدیم نما ندا ب جزا بجہشہ بنیم نہ باراں سے دور مدی زاسماں نہ بر سے دندی باناب فریاد خواں

فلاصه در روز ب که بروااز بهمه روزخشک نزبود - بخریک باطنے اوج بے بداناں منود کر کے مردم طران بدر فانداست المرند ملانا دان روت بداناں منود کر کے مردم طران

سنع سنسياره

حقیقات پاکشیداست ازمیانه مجتت برطوف سنداز دمانه دبیر مردم روسیایی دبیر مردم روسیایی بدل شد باغضب لطفف اللی بیخانه چنال روستے نبانداست که خشت خم او مهرنسالاست رمید نعرهٔ است نال علم ز د موذن با بگ از آنجا برفارم د د

آیاسبب این بلا بجروفش بر الا ورونن معل برخارج نمهبال و رواج با زار شرکیان و مشیر کنانهات نرسایان - چیزی و گرتواند او د و این ملاعین مبیضته است الام را الوث ساختند - در و د بواردا دا کنلافه ا

به بلیدی آلودند کوچه و محلات طران دکهٔ خما ران شده است مروم شراب را بجائے آب مے نومشند

رفوهوا-آسر والدنات - باش مرقاله توهندی ایس کار دیگرانده ست بنیم - بردیم - داخل سن فرغرات و مجابدین شویم - بیا تید تاخمهات میخانه بار المثل نوبه بد کارا الب کنیم - برکه بار المثل نوبه بد کارا الب کنیم - برکه بامن سر بیمایی دارد - بسم الله انشاء الله بنواب این عمل خداوند عز و جل باس بلارا از ما دورمیکند -

ازیں سخناں دردم ہیجان وعلی اسے پدید آمد- ملانا دان از پیش دمن ازعفنب وہزاراں نا دان از ہے ما-روستے بحلۂ ارمنیاں تهادیم-

ارمنیان بی خبر چون از دهام مسلمانان را دیدند و ست ویائے خودرا گم کردند بیارة درخانهارااست واربسته بدرون خزیدند بیجند و بی گریزنهاند برسفے خشک برجائے متی رابستنا دند بنا به بینند چیست اما بر ودی رفع چیرت شاں سف دچر بجض تفرب منروع بسک انداختن و دنشاههائے غلیظ و شدید دا دن نمودیم - گسان کر دند که بقتل عسام ایشان برآمده ایم -

برآ مده ایمملانا دان - بجن نهٔ جعے از روسائے ایشاں رفت - بے ملاحظہ
اندرون و بیرون بهردرکه رسب پرتسکست - وبهرجا سرنده دمنسل شدبهرامان به سروپایش بهیں که شبیشه یا خی شراب مے جنند خواننده قیاس
افواند کرد کہ جے مے کردند-

بے خانہ درسنگ برون زوند سبورانشا ند نارو گرون نروند مے لالہ گوں ازبط سرنگوں چناں ریختی کہ ازبط کشتہ خوں سشکم تا بنا فیش درید نارشک فنرح رابراو مہشمہ خونیں براشک عجب نيست بالوعد گريشد خراب كه خور دا ندرآن روز چندان شراب

بى ازادات این مناسک به بیجان مروم افر و د- از میکد کارو بکلیسیا نهادند - واز خارج و شمعدان و فست دیل والواح تورات والجیل آئیم یا فتند سٹ کستند - در سختند و دربارند و یا منسال کردند معلوم است -این فبیل بازار کاسے آشفیۃ باب کار دروانست جیب و بغلها رااز غندت و بغمایر کردند-

مم ما نده بود که نا نیر پیجان ملانادان یقتل عام ارمنیال منجر شود- ناگاه فرایشی از جانب شاه با یک از بزرگال ارامند پریداشد-

ازور و دایشان عقل از سر کا ور نگاب از رو کا پر بد - پیردان ملانا دان اند نرس شنبه گست ای خود بهمه روسے بگر نبر نها دند- در حضور فراش نا دان ما ند ومن وفق که فراش گفت: "پا دشاه شمارا خواسسند است " ما حاسلت پیدا کردیم - که گویا کسے بدان حال رشاک نبرد- نادان بسنا کردیمن نگربیستن-ومن باد برگرز دو ریش دار دیوانه بر روست بهم نگاه مکرده اند" ملانا دان بحیص و بیص ولیرت ولعل خواست داه و غلے جو بدر دوستے بدفراسشس کرد-که بخان دویم ما فشق برداریم "

فراش المالكاف صرورنبيت الهيس طورهبسرمانيا

این عنی به لانادان فیلی کارگرافت دفریا دیرآورد-که خوب بس چه باید کرد و مخ مشراب دا شهایا شکست و شراب دا شهایا در دو و من جرفلات من در اشهاید ریخت و ده ام ۹ سنگ دست و شمن دبن دا شهاید از مسل که شماییش بخا نه فدار نیزدا خدام ۹ خون سشهدار ا نرخیشا م ۱ در مسل که شماییش گرفت آید د سنگ اصحاب که فدار از حج نبا بدکرد ۹ گربته الوسر بره دا بیش منهای گرفت آید د سنگ اصحاب که هذا دا و حج نبا بدکرد ۹ گربته الوسر بره دا بیش منهایدگ در به باید کرد به الوسر بره دا بیش منهایدگ در به باید کرد باید کرد به باید کرد به باید کرد باید کرد به باید کرد باید

فراش "غ اسميد ويد"

چول بداوا بخان رسيم مرراعظم باللاباني نشدند

بودندونسفی باشی با جب اقن الستاده- روئے بروئے ارسی

منادم-صدر اعظم روئے بملانا دان کرد-کم آفوند! تورا بخسدا! صدر اعظم روئے بملانا دان کرد-کم آفوند! تورا بخسدا! لورا به امير المؤمنين! اين جه أوضاع است و ديوانه سندة با دشاه

ملا باشی - مگر من مرده بودم - که تو با بداین گونه امز بمعروف و نهی ا ز

نیقی باشی روت برنسفجیان کرد-که این مرد که را بحضور قبله عالم

ما رائیم مرده از دا لانے تا ریاب - باریک بخلوتے بر دند-

پادشاه دردم ارسی نشسته وازروت غضب برونهار استابید طانا دان راد بدم عرق از بهم مساماتش جاری است کفش کار اکت ده بدم حوض ایست دم - ملا باشی و بیشی باشی و بدرگ ارمیست ای بهم

بَقِي باشي جِها قن برزبين نهاده كرُفظ كردكة قربانت شوم اينك

طانا دان ومحرش"

بادفناه باصدائے سمناک روئے بملانا دان کرد-که آخوند! السم "نا بحال رنق وفتق مملات را بتومح ل كرده اند؟ كه بتوا مرتا نه وتا خرت واوه است وادعائے نبوت مے کئی و دعوائے سلطنت واری ؟ مردكه جدكم يتورى"

طلانادان كه درسائر اوفات سلامت قول داشت بهلسلة البول گرفنارش شکسند بند لفظ جی از قبیل بے دین سراب کت ا تواب-باران فراب- درزير دندان-ماويد ونفسش برفت يا دشاه- (روت بملاياشي كرو) ١-كر چرميگويد و من تني فيم-براتي اس كررا څورده است

ملاہاشی:۔برا سے خیرعت مہ می گوید۔ با وجود شراب بار ال نے یا روی

پادشاه ،- پس با پردر لسندن ابریم نبا شد-ئیس با پد نصف مروم داکشت - تابرائے نصف دیگر بارال بسب ارد"باند روستے بسن دال کرد۔ کر خوب نا دال - تورا بحن دا! بگوبه بنیم من چه کاره ام ۹ دردم د ماغ مشتے رعیت بیج ساره ۱ م را بیج و پوچ ۱ بن طور سوز از دن و داغ کردن چه معن دارد ۹ مردکهٔ خربنگ خورده بودی ۹ چرس کشیده بودی - د ماغت خشک مشده بود ۹ نفست در آبد بواب بده - ویشب چه خواب دیدی ۹ مرک نارت گزیده بود ۹

پس با واز بلندگفت: "آرے مردم ایران ہرکس می خواہد

با شد- مسلمان یا کا فریا بد بدائن کہ بادشاہے دار ند-وور زیر
سایہ کے زندگی مے کنند "فراش اِ "عمامہ ایں حسررابر دار
ربیشن را موبوکن-ووستش را از قعن بہ بند- دا رونہ
بر خر- سوا رسش کن - ورکوچہ و با زار بگر داں -بعبداز آل
از شہرست سردل کن " مراہم نشان دہان " بر و د با ایں محررش

بهسند. فداراسش که درآن حال مسئله زیزب بخواطریش نیارد در نه کارمن تمسام بود- در مان شاه در باب ماطا بق النعل باالنعل بجائے آمد-گویا تا آن حسال حکمے بدال درستی- وامرے بدال خوبی اجسسرارنشدہ بود- من نسبت به نا دال از اہل بدال موبی اجسسرارنشدہ بود- من نسبت به نا دال از اہل

بهشت اودم-بحسب دسترمان-عمامه از سرش برداسشتند- دربیشش راموبهو کندند دستهایش را از قفا بستند- د ارونه برخرس سواد کرد ند- و با من بسنده محربش - که سر د پا بربهنه از عقبش مے دویرم - از درواز قبیرول اندا ختر بجتم فرستا دند بعداناں م

بعدادال که موج برنبش مدوبخاست کوهکوه موج برنبش مدوبخاست کوهکوه ابرے بارسش آمدد بگرلیدت نارزاد شهریدا سسیل باران ویران کردگفتی این بهمه خشکی و سخت گیری آسمان درطلب کال با دو بدفعالی بود وگردو ن منتظر انتقام ارمنبال ازنا دان بی ایمان -

شادآل بلگرامی

گفتار سیاه و مم دروفوع وافعهٔ غربیت درهام عاجی یا مارخ داد وغرابت رستن اواز

در المی حالت در دو الاروه بیش ازین شخواستیم طعن و تنش کنم و مهموم و مغموم - ساکت و صامرت - دوسشس بدوش که اه بیمو دیم و در اولین جلسه باست شاره و استخاره نشسیم - به چاره نا دان بال حالت اخراج بلدی پیش از گذشتن آل طو فان بلاروی برگشتن بطهران دانداشت - بردو باین اندلیشه که بهست فیسیت ما چهرسد!

اوبفكرخانمان ومال ومن بعبف كرخت وقاطرقرار داديم من بشربر كردم-و

خبر ماجرات بعد از مارا با دبرم -عصر علی داخل سفهر شدم - ب آنکه خود را بحسے بن ما سائم -از کوچه ویس کوچه تا نزدیکے سنان مرا نادان آمدم - دراق ل وصله از کوچه ویس کوچه تا نزدیک سنان در ملانا دان آمدم - دراق ل وصله چه دیدم! قبه وبارگاه ملانا دان از دست برونسقیان زیرو زبر در ما د پنجره ما سف کسته-تانا ودان بام سنجها رفته - اوّل تحسیکه راست آمد فراسش معهود ما بدا بر فت اطرمن سوار- بقی که بے شک کہنہ کا سے من با او کانے ملانا دان در آل ۔ بود- در بیش مے رفت راز ترسس نزویی کردم که إ دوروست او جامه بهتركيمن)

سرگردا ل-بهرسو بویال-عاقبت در نزدسیکے خانه ملا باشی وشمن ما

بحمامے داخت ل شدم - بے آنکہ کے ملتفت شودر درخت کسندہ بگر مخانہ ورگوشتہ بعن کا ستے دور و در ازمشغی لشدم -باغود مے گفتم - کہ خوب " بعدال این حب کنم ؟ آسمان بازیجہ ام ساخت ودورم الداخت عاشق شدم- پاد-رحمت طلبیدیم - احت راج بلدمان لردند-مایدن . سے ری۔ آیا کیے مانسٹ رمن - کہ دریں گوٹ جمسیا مم فلاکت خولیث سیا کیے مانسٹ رمن - کہ دریں گوٹ محسیا میں فلاکت خولیث تواند شرد و آبا كے بقت رس ببلامبتلاشده است وا بنهارا مے گفتم وار زوے مرگ مے کروم در حمام مشری نم فخض باعظارت وجلال داخل حامرشدة بروست ناتی چراغ ممام شخیص ملا باشی بود شش را دادم - امّا او و خدم تکا رانش تشخیص مرانتوانستند داد-داخل خربیّهٔ ممام مشار

بهدازان فشافق وغراغرے چندست نیدم که آوازلطیفه مے مانده منه آواز آدم معقول گفته شناید مانست دمضمضه و عفر عزه و مستنشاق و و تخیخ - این ماهیم از سنن شرع باشد آواز عراعز افرود - چبت انچه تاب نیا وردم آ بهت آبسته سمرے از و رخزینه بنوبر دم - تابه بینم چیست و پرم نعش ملا باشی برد و ت آب بنوبر دم ان نزع سنن ناوری میکند! گر که رگرمی برسرش نده نفن من نزده نفن من نزده نفن ناوری میکند! گر که رگرمی برسرش نده نفن ناوری میکند! گر که رگرمی برسرش نده نفن ناوری میکند! گر که رگرمی برسرش نده نفن ناوری میکند! مر کرد که رگرمی برسرش نده نفن ناوری میکند! مر کرد که رگرمی برسرش نده نفن ناوری میکند! مر کرد که رگرمی برسرش نده نون نود و نفن ناوری میکند!

شومی و برجام این قضیه با بله سرا با بیرا استبلا نمود-باغود
گفتم اکرمرک این با بارا از چشم بدا نند- (درصور تبیک جائے
باور بهم بهرت) چه خاک بب رسم به شکر آب مبان نا دان را
با این بهمه کس مبیدا نند-منهم که محرر نادا نم - البنه مرا واسطهٔ
قتل او خوا به ندر- وانست ۴ من در بله حن نریمهٔ باین اندلیشه که
ناگاه آدم ملا باشی با حمیام فنظیفه اور اآور دندهرا
ملا باشی بنداست ته ننگی را بکشود ند- واندا خنه زیر نبخلی گرفتندملا باشی بنداست ته ننگی را بکشود ند- واندا خنه زیر نبخلی گرفتندتا بسر ببینه آور و ندر بول بنش ما فناد مه با دیدم این سنت به کا رست
نجات مراازین محل نهمین - بلکه موجب خیر سے بهم برمن تواند شددل بدر با زده گفتی اله برچه با دا با د-من خود را بجاستے ملا با شی
دل بدر با زده گفتی اله برچه با دا با د-من خود را بجاستے ملا با شی

ا تاغودفلک ازیروه چر آر دبیرون) چراغ ممام عبارت بوداز قتندبل کوچکه - آنهمکورکوراندمیسوفت با مشتباه کارے باری میتوانست کرد - چون در مت در و بالا وجشه و تنه و رکبشس و پشم سنت بید ملا باشی بودم - حمامی و نوکران با آن لب اس خاصد آن مرا بجائے اوگرفتند - درسایتر رفت و آمد با ملا نا دان بجن افتر او از حرکارت و سکناتش بم - قدر سے سررسشند بنابرای دروقت رفت پوست بدن دستورے گشودن بدنان واذن بسیان بزبان ندادم مصورت خودرا بھت در امکان دوراز روست ناتی گرفتی غلیان رامانس داو بال قدر شد بدو جزر مربرکشیدم از قدا حا فظ گفست مجامے ایکاز نوکران راست به عارض شد- اماگرائی جشرام در و قت سواری استر دفع سف به اش را کرد- یک در حن ایم مرحم ازاستر فرو د استر دفع سف به اش را کرد- یک در حن ایم مرحم بعا دیت مهیشگی بے صدر ایمیشا پیش مے دفت نافریاد چراغ آور دن کرد۔ وخود برگشن - دوکنیز بحان برفت ایمت یکد یکر دوال دوال چراغ

"الارفان منور بود-از قرید دانسنم کرنیمن فالم است مے

ترسب برم کنیز کال مراآ نجا برند- پاسست کردم - از قضا

در آل روز کا میسال ملا باشی وزنش برسرکنیز کے نزاع سیره او د

کنیزک انسست کردن پا مدسس دو کر رفتن بدانجارای دارمی درامی بخلوت کویکم برد-

کارشکل و موقع حسلاصی از دست کنیزک رسسید بچول از درخانهٔ تادم اطساق پیشا پیش من مے دفت رویم را سنے دیا ترسب رم کاربرافتد ترسب رم کاربرافتد شمع رااز دستش گرفته - با اشاره - دست بسرش کردم اگرمانند ادال بوانی لا ابالی بود مے سن پرم کئے مثل فیانه حکیم بازیب ب مبکرو مے - امّا در آن حال از نزس وہم برکتے در وجود م نبو ذنا حرکتے شود-زہے ساعتے کرمرا نہا گذاشت جول ہشت برمن کر درگویا دولت روئے بمن منود-ازیں وافقه غیرمنز فیب نے دانستم در زمینم یا در بهوا نصتور كردم -كرنصف نعزيه بي دغدغه خواطرور آمده فورسك ندرشدم-ازآل بعد تنصورا ينكه أكر دنسب اله كاربد درآ يدج بايدم كرد- شروع بترسبيدن ولرزيدن منودم

ناوال الراي

پس ازر مانی از دست کنیزک در را استوار بسته بچراغ سه ا بگوشه نهادم - که اگر کسے از روستے پژویمش و تحقیق از بیروں بسٹ گرد

سپس بافودا در ایش پرم کرادان بی قضیه می توان نینجه دیگرهال نمود-پیش از بهمه فوب است - مت رسے جرب و بعنسل مرحوم را بهادم - د بلولهٔ کاغذش نگاه کنم - شاید برائے آیت ام چیزے نافع درآن باشد-

ورجيب راستن دورقعه بود- ويك شيح با يك مهرو و ورد ويك شيخ با يك مهرو و ورد ويك شيخ با يك مهد ورد بالتن ساعت

پین از ہمد کبیت بول راکشودم مرشج نومان اسٹر فی بود بادہ فست ران ساعتین انگلیسی وطب لا فلمدانش مبنا کاری وگرا نبها در فلمدان فلمتراش قط زن وفاشق وقلم بمهرا تصوف ما لكاندكروم چرميخ استم تعزيد را مكمل در آ درده باست مرچيزرا برجائے خود نهاده - آدم برسسر رفعہ کا-يك كشوده بود- ومضمونش إين:دوستا به مانا إردان من يك الم مشأنال أو نوست و معلوم ملاز بان سامی است کدراتم حروث داشکیرعلوحسب و رفعت نشین نسب سرکار بیت و سرکار دا در مستدر شریعیت جا نشین

حضرت رسول وحب مع معقول ومنقول میب انم و بهیشه از طد او نار دوام دوستی را خوا کا ل وجوبا نم بعدا زطے مراسم اخلاص معروض مے دار و کہسٹش دا نه خربرن ه فروا علاب کرگا ب اصفهان رکه درایل او ت اس کا سان برست آ دردن نتوال) ارسال خدرت شد - دوریش سبر کاررا بیخن دیده ام اگر خلاف ارسال خدرت شد - دوریش سبر کاررا بیخن دیده ام اگر خلاف واقع عرض نمسایم) حکم حکیم وا مرحاکم است که بنده سراب بخورم اگر فیار مازعهد و ماموریت خود که قبلع و فیج کفف ارو شبنیه و آزار فساق و فیجار ست - برنتوانم آمد -

ا سرى شترمست كشد بارگرال را

امیدوارم که درای باب ازالتفات منودن فتوای شرخ در بیخ مدا دید کرمیا اند- ومیدا نم کد گفته اند-

ا بی حکم شرع آب نور دن خطاست وگرخون بفتولی بریزی دواست اگرست رع فق کی دبدبر ملاکه،

الاتا ندادي زكشتنش بأكب (طالسَّلام)

بے نیک دانستم از نیقی باشی است به مردے بودکوتا استن-دچا بلوس س و دائم الخر- حراف نیمتسنج مناسب گوئے گفتم-"بدنیست ازیں تمنع میتواں ؟ آن دیگررا بہ ببیت نم درآ ن دیگر نوسٹ تہ بود-

سردار-بن رگوار! معسلهم ملازمان جناب مجنة الاسسلام مامی الانام میمی الاسلام به بوده با شد- که بهزار مشقت وزهمت از رعایات صدر به سرکارصد تومان نقد - دنیجب اه خروا رجنس. وصب ل گردید حسبین علی بده خود را ننی نوانست بدید- دوبا بفک بسته چرب زوم - ون انده نکرو - عاقبت بناجاری جفرت کا وسشس را در عوض بده از دستن گرفستنم - از چوبکارسه وسشه بنی در پخ نخوا بدشار الهمه بده دیگرال نیزوصول شود-برکس قبض سسرکار را بها ورد-صد تومان نفت موجوداست بندكي خوابد شد-رقعه مفاكسارانه تمام

وبنام عبداً تكريم مهر بود-گفتنه يه زيب طب الع يارواختر سازگار! با بدايس عبسب الكريم وآن ده را با دگرفت-وصب رتومان را دود بلعیار" این رقعه را بحنارے گذاردہ -بعدا زا ندک تائن برنسقی باشی جواب نوششم

بديس مضمون-

دوست جاني من - مكتوب بديع الاسلوب رسيدمضمونش مفهوم گرد پر- درصورت که اعلات علم ایمان بسته بوجود ما نمن د شما لبنی- حارب وغضنفرے غالب است برائے تقویت دارت وبرورش وجود سسركار بجيرفتوك نتوال دادوا زجرمن أنقته بتوال كرد-

ننراب برت بفتولت من هنيالك تومى بنوسش وببل فون ل فورد كافر خربن التفاتے رسید فائد آبادان در باب خربنه دویتی

مناسب در فاطر او دعرض شد-شمية فلاست وروشا بمانا خربره يمحنان كزانبيا بهمت ندار وصطفا

بهم نداد دبالیقین درمیوه بهناخربزه
الاکرام بالاتمام-ایپ بیرای مرصع صبیح زودلازم است در در د د
مراسله باجل آن ارسال شود-که به بیرون شهر عزیمت شده-بنداز رجست ارسال فدرت فوايد شدويا وه عرض بيت-

مرمرهم راببات كاغذنده - قرار دادم كرصح كالأل فوبرست خووش برالم- بران دیگرے جوابی نوشتم بدین ضمون ،معتمدے عبدالنحریم بسیالمت باشد کا غذت رسید می فشق معتمد معتمد معتمد معتمد من ماجی با با بیاب است معمون ماجی با با بیاب است محد نومان که ما صرا تو با وسیلیم کن دور بارهٔ سائز امور وقت دیگر دستورالعل ارسال خوابد شد-ا ما تو بهرحال از کتاب وسخت گیری

سرب برباد الود المسلام . پس از انوسٹ تن اینها بفکر فرصنے افست اوم تا بجہم - بینو سے کہ

وهم برساره به درخواب دفتند وشب از نیمه گذشت - ومن در ندارک جستن راه فن رار - دیدم - دررا آ بهت آ بهسته مع خوا بهند بختا بند - زهره ام آب شارد که دیاری گریب ان را بدست داروغه وا دم " و دراین حسال نزع منتظر که چه برسس رم آباده را مرمر زین دراست نیام اما اضطراب ندانستم چه گفت -بعوض جواب بنائے خرحزه کشیدن نها دم - یعنی حالت

داده گفتم "ملایاشی زود جواب مے خوا بدبراتے کارے لازم فوری

بباري بخن نسفچي باشي پهنوز در اندرون بود- و براستے جواب تأتیکے مے بایست- امّا فوری حسکم بحاصرکردن اسب

غوبست که اگردیگرے مے بود- بھارمن بہترہے آمدو کم ما ندہ بود-که سادہ تراز آل راطب ہم- باخود گفتم-آہ اخومش دولتے استِ-وخوست مع درخشد رامًا لحيف كه ما تعجل است - ا زيرس ابنكه اكر منتظر كرفتن جواب شوم بشا يدقضائ يبين آيد بالذت خيال ت ٥٠- تا بَوْنَ إِنْ عِيرٌ- ا ز مثهر

سنت نیده بودم که دمات ملا باشی درطست راق بهمدان است بنا برایس روئے بدال سوئے نہا دم- امّاراستی وفتیکہ نفنے يتم- ازآن مال غريب خود- وازان مال عجيب ونيا-

واز الازی خود و بازیچ کردون - چنان براس برمن مستولی سد

كهم ما نده بود برگردم وخودرا بجزائ اعمال خودمواضد سازم-باخودگفتی-كه خوب! درد شاخ و دُم مدارد و اینك من دُر د اگر بگیرندم-آسان ترین غدایم بارم خمیا ره گذا شنن است -حالا به بینیم محد مراچنین کرد و البته این کارکا رنقب ریراست - و در صورت كه كار تقرير است-برمن چرتقصير و ملا باشي داتقدير آورو ودر بهلویم کشت - تقدیر به بیشت گرد فنم زوه مرا بجائے اوگذرا نید-ونشناسانید-برچرکردم بجب کردم - اگر غیراً سے کردم - بخلاف تقدير حركت كرده بودم - بيل اين رخت ازآن من واين صداقة ما ن

ازمن است - ہرچہ باسم اولاشتم بجا نوست تدام- را ملقد رکائن) برمن حرمے نسب ت

از ترتیب این مقارمات گسنانیم افرود-اسب را ندم- تا اله وه پیش دوست به بپرسم که وه ملا باشی که عبدالکهم مباشر او ست و در آن حوالے بست یا نه ۴ گفتی بر استی این کار کارا تقدیر برائے فاطر من مے کردر واین مت رعه را بنام من انداخته بود بیک فرسنگ دور ترک بدی رسسیدم که از آن ملا باشی بود مها شرش عبدالکه کم دور ترک بدی رسسیدم که از آن ملا باشی بود مها شرش عبدالکه کم کدخدا و ملائے آنجابود - باخودگفت باین مرد ملاست و کا غذ ہے که او نوشت باین مناسب بیاب شان اولونش که دور والقابی مناسب شان

الداسب فرود آمرم و بافت الادوات و ولوله کا غذو الا باشی و دو الد کا غذو الا باشی و دو در الد دانور حال الذی افت مراه افتادم باین نیست اکه اگر صد تومان د ابگیرم - برج دود تر بارای برج کوتاه نزیسر صدی برج پزد د بارای می دود ابر سائم -

شاوآت بأكراي

ورورست كالسے وسركزش مالاناوان باسواری آل اسپ انفذر با دکر دم که سه (گذبرسلطان خدا بنده شدم) چون بسعبد آبا درسبیرم رنام ده ملا باشی است) از کوچپ با عظمته تمام گذشتم وروست تا تیان بدید نم دو بدند-و بمرب لام و تهذیب ایستا دنداز اسب فرود آمده عسن ان لابدست کسے داده پرسسيدم" ملاعبدالكريم كجاست"، مردم بدین سوتے وال سوتے دو یده آور دند-بعداد تعارفات متعارف كاغذرا بدستن دا دم كربرات المكار ملا باشی که میدا نید آمده امن عبد الکریم آدمی بود- تیزنگاه تیزنگاب اومناف باكارمن ولمطيبارن كرفك - أمّا بعد ازمطالعه رفعه بي كفت كه اين بول ماضراست و الع با بدقدر استراحت كنيد -اني كلمات او از نیزی نگایش نزمال دورا دی زمان اختلاطش راچندان طالب بنودم و لے برائے آ مکہ شک زوہ لشود - ازیں کامات اوبقدر فورون میوه و نوسند بیرن آب وخربزه و دوغی خواستم تا به بها «رفعنی از آتش چنمانش محفوظ مانم -چون قاح او لین خربزه بدیان بروم -عبدالکری گفت "من شها ا بہیج نزد طلباشی ندیده میمه وابت گان اورامے شناسم" من خودی جمع کروہ گفتم آ دم اونیستم - آ دم نیچی باشیم گوباباطلباشی شما حیا ہے دار د-ازیں جرت مرافرستاد" ایں جواب رفع سشب اوراکرد-اتا حین رابید راسب وزین ویراق را بیا مرزد-کہ جشیر بفراد

چوں صرتومان بجیب درآ مدہ باد کے آسودہ سوار براسپ روال شدم - وبعمدراہ طران پیش گرفتر - در بیروں سراسپ را برگردا نیدہ رکاب زناں براہ کرمان شائل افسان دم - تاخو درا بدا نجارسا نیدہ اسپ وزین را بہرقیرت کہ باشد بفردشم - و ہرچہ زود ترخودر ابدارالسّلام بعث راد

رسانده سلامت ماغم-

بعداد طے رہنج شکش فرسنگ ازدہ مردے دیدم عجیب شدو وآوازہ خوان - کلاہ برسے ریفن دریا - جانہ وصورت بت نہ نزدیک تر شرم - دیدم کہ گویا از پیش دیدہ ام - از بلندی بالا فراخی شانہ و با ربکی میانی ہم سنگ نا بنظرم آمد - آگر آوازہ نے خواند مے گفتہ - ملانا والی ست اما آوازہ ایش مرامعطل کردہ بو د-از آل مردس نگین ایں حرکیت سب دور مے بمود - بارے پیش از آئکہ اومرالبث نا سد - من اور ا

بسس المميد راکشيدم کربنشناسم - چهاگر بخهآشنا تی بگذرم طلم است-اگرآشنایتی بدیم با ردوش پهپداکرده ام واگریخ آسنشناتی بگذرم ولهنشناسد.

سراع كرند-الدوق قمني جرميدبد-

شب نزدیک بود- بردو بالین بیک ده وار د شویم- از شات ن ختگی اسب گریز ممکن نبود-گفته بیمکه د خیوا لا موس ا در ساطها) از میا در راه بیرول نے دوم - داه را سات را مے گیرم-اگر شناخت می می اورا می سشناسم - وگر نداند دستش می جیم" اسر سار ارا ندم بیول نز دیک رسسی می - دوست بین کر دوم آرایا تیم را نگریسته ظاہراً ہے آنکہ بشناسگفت - آقار تور ایجسدا! معیمن

ب نوابی کہ بجز تو بناسے ندارم ا

تاب این التماس نیاورده بالیات ادم - نادیگر چرگوید- و سب کردم بقدة تا نفته می نفته در اوازهٔ او بیجب بود- متحیر ما ند بهی کدبسلام آغاز بدم - دفع سف بهاش شده مرا بشنا خت - وما نند کیسی که بسلام آغاز بدم - دفع سف بهاش شده مرا بشنا خت - وما نند کیسی که بیج غم در او نسب نده باشد- رویتی بن کرده و که حامی جان عمر می با از زمین و چیم از کسی از کوب نسین و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق میراث و ایس به برای کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق مین دان و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق مین دان و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق میراث و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق میراث خورمعشوقه و داند در بیران و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و در دولتمندشاق و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاقه و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاقه و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاق و بیری کردهٔ - میراث خورمعشوقه و دولتمندشاقه و بیری کردهٔ بیران خورمی کردهٔ دولتمیراث خورمیشون خورمی کردهٔ بیران ک

من از خنده خود داری متوانسته از بس از پسخنان خوشم آمده پس گفت رُماجی اِ من اطریخ سن چراطور اسب عربی و بالان ملاسیش چرفشه زین وبرگ مرصع شد ۴ خوب از خانه وزندگی من چرخبر ۹ تورا بمحاس

يغميرالحقيقت واقع رابيان كن"

به بیبرو مسید می در در بیان واقع از نگویم شنا پرگسان نداموال اورا منصرف شاره ام گفت تا چنا بنجه مع گوئی نقش زده ام سبان واقع ال سه گویم - بشرط اینکه زود با ورسنوی و بار روع حل نکنی کفضیه بیم تعجر بست ویم مفتیک - بیم از عقل دور بیم برروغ نزدیک "

اخلاصه با بمم بده- وورده- بكاروال سيا-رفيتم اشب ورانجا

بن بمرام - است من بالسرووضع مردے مشاع اليه اورم - كردائے دو بنفسر بن بردافست - مردائے مشاع اليه اليه اورم - كرف ات -

سرگذشت تودرا بملانا دان میان کردم- چون سعاد تم را درنگبت ملا باشی دید- بسیار خورست ندشد- از صحبت یک دیگر بسبار حظ می کردیم چهست رح پریشانی دیگران موجب نستیت آ دم بریشان است - دیدم که ملانا دان شان بوده است - که من مے بندہ شتم۔ گفتی ارخلوص وصفائے تومعلوم مے شود۔ کہ در باطن نہ آسنے کہ ورظا ہر کی۔ باآل ہمہ رنگ یک رنگی در تو کمان نے برم " گفت: ۔ حاجی ابجرت بردگ چیزے است - بلندی وایا معمرن بسیاراست من خودرا بدولاب بازی نشبیکر دہ ام - آما از بدنجی بہج گاہ بمفاد این مشل عمل نکر دہ ام - کہ گفتہ اند- جائے گخاب کہ از زیرت ترسی سی "

کہ جنزے پنہاں نداری^ہ

ازهارات است انهاره المركز من المركز المراديم الماعبارت است المهارات المهارات المهارات المهارات المرادون المرائيان المرائيان المرائيان المرائيان المرائية ال

من بهمدانیم- پارم ملائے بردگ بود-ازبرائے اجہاد جاں سے داومامّا درمیابل اجہاد خود-چندال ازطریق متعادف انخراف ورزیدہ کہ جمعانه
علی بہنا لفت ادبر فاسست، در دُواجہاداتش کرو ند- ہنر بردگ پارم رواج
تشیع بود- یکے ازا جدادم گویند درصین تربیت اطفال برائے انتشار بغض و
عداوت اہل فلاف اختراعے کردہ است کہ تاقیامت باتی خواہد بود- یعنی
ور مکتب وفتیکہ فضائے عاجت بطفلے نہور آویے شد- نشان افن و
ور مکتب وفتیکہ فضائے عاجت بطفل نہین معلم سبب اللہ ہوگ ید
ربعن تشیم برمخالف) از میتجہ این باقیات صالحات است کہ من باتو دیگرے
ربعن تشیم برمخالف) از میتجہ این باقیات صالحات است کرمن باتو دیگرے
بہتے ایرانی نیست کہ اقلاً دردوز یک مرتبہ مخالفین را یا برترین دشنام خین

م الله المين السين المي محاولات فاس بين مجا يك فرقدك ناگواريس جل المتين المينين من المين مين المين مين الكوري المين المين المين الكوري الكوري

بعدادین سخنان حکت پریر وزهرانعجرب مدار خسسریک، فساد من منحصر باین نیب ت - در کوچکی نیز بائیر فساد سے برزگ گر د پدم - که

مائیم بهمرا فاننش فتماک بجائے جواب جوبی چند بماز دندینگسارنشاں سر دیم - دستارسیامان افندی از سرش افتاد - برکیشش تف اندا خیتم -بهاست ش را در بدیم دیگفیته چیزے باقی نگذاشیتم -

معلوم است این گوندگستای بے پا داش نے ما ند- کارپر دازازایں حرکت اذجائے در دفت ۔ فواست وردم - چا پارے بطہران فرستد

والى بهدان ازعقبه كارترسال وبراسان برائے فاطروفي واسمالت

بتسييم بدووانتقام اوازماتهم ايموو-

من بداعتبار پارنان وازمصدر بنان فل شدیدشا دال بایس حزنها گوش نیدادم-ا ما دالی از عزل خودم ترسید- دانگی مردی به بودکه سنیعه وشتی برد و در نز داو به معنی می نمود- ننرایس را ناجی مطلق و ننرآل را با کک بالحقیقت میدانست - مرا با رفیقسان بکایر داز سرد-

پوں مرابحضورسیمان آفست دی بردندسخت برآشفتم و چوب خوردن بسیج ، تواطرم سنے رسید بهمه رامنق الفسا ظرکیک جواب

سے تنووم

ترکان دراین خیبال که سرمایته تلانی را باسوداند در ما درآور دنده و چنان فرصتے گویا از خدا میخ است نند و اغماض و مضائفته سرشان منے شد و اعتبار پررم نیز کارے مکر دو با چیٹ ال بغض وعادا و ت مارا چنان چرب کارے کروند کہ کمپ ان میکر دم چنان عدا و ت ، مجز در ول من در بہج ولی نے آواند بود و بارے رضائے خاطب رنز کان مجائے آتش غیرت وینیم را مجائے آتش غیرت وینیم را فرونشاند -

چوں خطم ڈسسد۔ بہ اصفہان رئے ۔ "اور آنجا شکیبل تحصیل واظہار فضلے نما بم - بجر تیات مقاصد خود رسے یم م- اما برائے شہرت فرصت می تم-

نا كا دآنهم بريل طور روت مفود-

شاه افتقی چون خود نیمه زندیقی بوده است وفت بخارج مذهبان - فاصه بفرنگان بهسانه رواج تجارت و دادوستند و داده - جعیدا باصفهان کوچا نیده و افتیسارا جرائے آئین - و آورون رهبان و حتی زون ناقوس به - که بالمره فلان سخه رئیت اسلام است بایشان داد - فسر نگان فلیفه بزرگ - (پاپا) نام دارد - که مثل بردرگان وین ما بنشروین نمست ریا با) نام دارد - که مثل بردرگان وین ما بنشروین نمست ریا با) اون گرفت بودکه فسر دین عیسوی ما موراست (پاپا) از صفهان و در صلفا صوامع و دیری حب سندساز ند- د تا فرست دگانش در آخی است در ای و در می میست دساز ند- د تا فرست دگانش در آخی است در ای در می در آخی ای در در ای در می در آخی ای در در ای در آخی ای در در آخی ای در ای در آخی ای در در آخی ای در آخی در آ

ورآن دیردورابرب بودند- یک ازآنان کاردیده جهان گشته
وانشمند وزیرک رچن انجه شیطان را درسس میداد- درسینت
وصورت به مبلت را لا- باریک اندام- قوی دل چیانش مسئل
زغال افروخته صدایش مشل رعددربر جا باعلالے مادر می افتا دپیرواه می گفت کرینی شما دروغ گو و تبلیس کار بوده است "
مهاختان نعت بری اکتفا مکرده رنتا بے اوسٹ ته و چا ب کرده میاختان نعت بری اکتفا مکرده رنتا بے از جہدین ماخواست بودما خطا کاتے خودرا نواب نمسا بدر یک از جہدین ماخواست بودمواب ورق بی بال کتاب اوی در وی کتاب مسئل کتاب
بی ار مجلی بی برانی شد باشد بی شده بی در مقبقت تقویب

ا فوال معترض منوده بود-

دروقت بودن من دراصفهان درمهم جا ذکرا کتاب مے رفت من بداعبۂ ایں برخاستم که درفلاں روز در مدرسۂ نوشا ہ سے رنگی بیا بدرتا مب حشہ کنیم - ہرکس دعولے دلیل خود بمبیلاں گذارو-وہرکہ جاب شود بحقیقت - دین آں دیگرافرار کند- حقائیت اسلام چنان ازدها مے ہرگزنشدہ بود- دروبام مدرسہ از ننتظران غلب اسسلام پر-عمامہ برروت عمی مهربرروت سرام برب و تنها در المد-وچوں ازدها مرا بدبد صاب کارخودکرد-باطراف وجوانب نگریت گرفت - ازدافہ مللب ال علماستن در پیش ومن در بیش ایشاں سوال دجوابهارا زیر چاتی کردہ بودیم-درراہ برب آلت کا ر زاری

بجزرباس مدہبرے۔ از جمعیت علما متوحش شد۔ وما ہے آنکہ فرصتے بدوہ ہیم بیکبار میں ماری ر

نروع بسوال ردیم -یکے گفت: به تورا اعتقاداین است - که ضاونار بشکل آدمی انداسهان

فرود آمره اسيت ؟

دیگرے گفت بر تورا اعتقاد آن است - که مرکب است - از سه وسم مانیک است او

وكي مانة مان شكل

كريرا مدوم بمرامالكرد؟

چوں راہرب استاوے را بنابریں گذاشتہ اودکراقلائے پرید ہزا اعتقادشما و عرکت ب شماعینی برین است یا نہ البتہ مسلمان ا واجب آنست کہ بوید آرے "آرے کا ہ مے گفت ہماں عیسی کہ شما بربری بودن او اعترات دار برجس کم ببطلان دین شما فرمودہ وگفتہ ہست کہ بعدائیں بغیری نیست "

من جواب این سئله را چنال ساخته بودم که بگویم و آل عیلی لاکه ی گوتی بهمان عیلی است که کتاب ما بهما حکم اقرار او فرموده نبوت او فرموده است واوخود بآمدن بینمبرما و برحق او فنش و عده دا ده آل سا می کوئی برحق است موگرندآن عیسے کوشما نصاری ساخته آید و پدر و ما در وکتاب دروغ و آئین مشرک و مزار مزخوف بادب ته آید - ما آل عیسلی را مرکز به نبوت قبول ناریم - اما کار باین جا با نکشید - اناین قبیل مئله با مماحثه نشد -

پاران سوالهائے خودرا بنوعے درہم وبرہم کر دند کہ راہر ب دست پارا کم کرد-وہوائے کاررا فہمیدہ سراسیمہ گفت آل غرض شاکشت من است۔ مباحثہ بہج لزومے ندار د-آگری خوا ہمید مباحثہ ایس طور نیست با ایس با یہو۔ وقبل وفال جواب مراجگونہ خوا ہمید دا د؟ وہمہ کس خواہن گفت کہ گویا شاانجواب حساسی عاجز پر"

ماآذیں جواب مدفع بلکہ مجاب شدیم - مردم - بگمان ایں افتا دندکہ حق بطرون راہرب است - برائے رفوئے کار-اقل کے بنائے کولیگری گذاشت من بودم و نسر یا دبرآ وردم - کہ واسٹ ریتا! اے مسلمانان اکودین می کوائیسان جوالیسان جوالیسان کولیگر بدیے الکھر بدیے

ناگاه درمردم بیجان وغلیائے پدید آ مدواز برسرے صدائے برفاست کہ بگیر بدر بحثید۔ پارہ کذید - دربائے الدومام بسلاطم درآمد - راہدب فودرا درگر واب خطر دید - وسلامت رابرکنار - بخیال فرارا فنا د - یکے الد ملایاں عبائے فودرا براہ پوشا نبرہ الیمیان مروم بخا فہ اربی گریزا درش -

ما از نتنجیر خوکیش نومید بدیوان حن انه رفیتیم- وا فزودن بیجان مردم را

مواسیم -چوں بیگاریگے اصفہان مردے بود مقاس کمان کردیم کہ با ما یار خوا بدشد کفیتم کہ ایں راہرب مخرب اسسالام است مردم را بحفر دعوت مے کنار باسلام رقہ میں گوید علما را بجبان بہت میدہ۔ ویکفیر میکند - ہارے ضلے تہمت بدوب تیم - ووفع آں بلار اان بيكاربيكي فواسيم مرودكه چكسن دميدانست كه سه دنگان وكالخصوص برگاريكي منزودكه چكسن دميدانست كه سه دنگان وكالخصوص بارابه با نشال بجوال في توال دفت وا محكه از جانب با دشاه بحمايت آنال ملتزم سنده - لهذا با ما مهسد رابي نكرد - و گفت شما كه في توانيد برابرب جواب بدم يد - حيب را مي دويد و مباحثه مي كذيك از چه ايرا دوا عتراص مي نما نيد با د و دوا و اميد من را با طل كنيد و بلي اگر ولائل مي توانستيد آور دوا و امي شد توانستيد آور دوا و امي شد توانستيد مجاب ساخت و او بجواب شما مقت در مني شد شد ساوح في توانس شما مقت در مني شد با و و حاب ساخت و او جب القتل بود - ما باين فهم وفضل شما با او حرف نتوال دو -

ما مخذول ومنكول ومنكوب وكبينه جويال وانتقب ام خوالال بيرول سمديم-اگردرآل وقدت رابهرب پدستِ ماه افتاد-يارچه بردرگُڻ گُوشتش مے شد-رابهرب سشبانه چنال فرار كردكه تا جسن دسال

كسے اور اور اصفها ن تديد-

درای کارمن پرسضا نموده بودم درسشه راولین مجته قلم رفته اما پرسشه سند و دختک و خالی میزید نیندوخته عرضی تحصالها او مقائد و به بود که از و ب بولی به خاصل شود بقصد اجازهٔ آن از برسسرمایه بقم نزد میرز اابوالقب اسم قیے رفته که اجازهٔ آن از برسسرمایه بهتر بود - آقات فی بهوائے شهرت نامم نیک بسند پر جند سے بدرسسش مراومت کردم - استورا دم را نیک دید - چون دشمن بدرسسش مراومت کردم - استورا دم را نیک دید - چون دشمن عما دالاسلامی با سفادسش نامم بار بار باب درخان طران خواست مراکم بار با ب درخان طران خواست مرا نیک فواست مرا با اظها رکدور ت خوابش مرا بیات کا و در در ت خوابی مرا بیات کا و در در ت خوابیش مرا بیات کا و در در ت خوابیش مرا بیات کا و در در ت خوابیش مرا بیات کا و در در ت

درطران بهم از ارکان شمرده مشام - اما از توجه بنهال

مر چهستی کردم با ندرون شاهی را بینب فتر رفیبا نم خبارگرگ بودند و در چابلوسی و ذمب داری خبله ما مرتبرازمن تبلق وجرب زبانی برمجلس طاباشی را ه بهب را نمودم - در آنجامعروف صدر اعظم و معیرا کما لک

برصبی بین از است بین از است بین از است بید از شال دبرشد به بیس شان می رفته از این از است بید از بین از است بید با او کارسی از بین از است بید با او کارسی از مین از است بید با او کارسی تنمه و با آل غیل کارمیتوال کرد-صدراعظی بین التفات بید بیدا کرد چراکه روزی در فاید است س د وضعه بخواند ندند می وعظه بلیغ بیدا کردم و روضته خواندم که اور اگر با ندم بیم در عمرخود نگر کیست به بود ما ضران شعب و بس موروشی بین شدم قبول عامه که نیز مطلویم بود میشر شد اما به به این این با با بیدا کنت ایا و مثن با با بی التفات بی مقابل نتوانستن کرد بیا سی

سرکرا با د شدسب از د کسش از خیل خانه ننوا ز د

بهنشن گرمی آل التفاتها و قبول عامد- آل بلاکه ویدی کرمسرم آمد-اکنول روبه هماکست خود میروم بربه نه تراند روزسه که بیرول آمام - و بعلاوه ریشه کنده بهم سوفات وارم -

نشاو لآ بالري

المعارسة

مربیرهای با باوملا نادان ربورهال خود معلق شرا مینکد. نابکاران اربارگراعها نوسیت

بعدازانجام مسرگذشت ملانا دان راگفتم چول دولت ذیحبت مردو بسته بتعت دیراسهایی است باقتضا ننج همال تقدیرا زنجها که از دیمادین اد لد بزیرو

بازبسعادت اولیس نرسی ؟ روز گاراست اینکه گهعزت دیدگه خوار دار د جرخ بازیگرازیس بازیجیا لبسسیار دارد

هردوازی پست وبلندیها بسیاً دویده ایم درصور تیکه درایران افتیار بهم مردم برست یک نفراست - امروز رکیش یک میکست د فردا مورد محاستنش میکند- بمفاد رعسی این تنکی هوانشیناً فهو خیراکیمی ازی قضیه دلتنگ مباش که

رشا برکه جو وابینی نیر تودرایس باشد، فی بینی - که آسنگر جول برزغال افروخته آب به باشد سنعله را الدک زماری فرونشا ند- به بین که باند در دمد-افروخته ترکر دد-

 راه سوداگری وبادرگانی بیشس گیرم اما بعداد تفن کروتدبیرویدم. را المقدركائن) كردا المقدركائن) فضائےكن فيكون است وكم بارضك

بدين سخن سخنے در نمی تواں ونسٹرود

ميداني كه اكنول خودراسشهيدزنده فلمخواجم داد-واين مدرعوض ريش كنده بشده ومتسام مال ومنال حتى ازلخرسفليدومتاع كال نيزييشتر بكارم نوا بدنورو–

سالهايا يدكة تأيك مشت يثمازيشت البيث عابدے راخ قدگرددیا حمالے رادس

گفتم به بسیار خوب شهیدان را شنین را چه کردند که تو با نام د ت چکنی ۹ اکنول بامن بر بعث را دمیانی و با اینکه ور اینجب

منتظر عقبهٔ کارف نشینی-گفت: -غرضم است که به زاده بوم خولیش - بهمدان به نرن دیدر غودروم - و بواسطهٔ شهرت او با وساطتن با زبطهران بسر کار برگردم-امّا توجه انديشه داري- وجيمت سب حال فود ويدة ٩ أكرصت را بخوابد ترب وتاب اولين را بيب راكنم-مبداني كرمتنعه خا نهمن بے تونشوو۔

> چوں تو پیرے بہا پراندردیر وبرب بررانب شد جنر

گفتم: _ رفیق ! من درایس طب سرین از تورا نده تروما نده ترم دست قضام اخواہی تخواہی بجائے قافل وسارق نشا ند طالعم لباس الله باشى د ا در بروبال اومالدار وبراسب نسقى باشى سوارم كروم-اكر بمرابى اصتريخ كردم جرميكردم وبمرد دانست دكداكر درعدان ما غرد لاشتر منوسم زبب وروازه شهرو حالت معکوسم عبرت ایل وهر خوا برست در وقع خوین راآسوده غواهم دیار-که غودرا در خاک

عنا بی بینیمدودرگوشهٔ آزادی فایغ بال شیخه و سنگیم شده نیازش بیس برای سنهاست فواستم که نیمهٔ آنچه و سنگیم شده نیازش کنم بیش از ده تو مان بر نداشت و باقی را بین واگذاشت و کمایی مرا بین و قرض با شد - انشار الله در وقت و ت در ت پس می ریمی ا با بعد از گرفتن نفت ر بازیمد ان دفتنی را تکلیف کرد که رفیق داه دا اندک شده و خطرش را نیمیدان دفتنی را تکلیف کرد که رفیق داه دا برسی چه با که بسرت آید و قضیهٔ طل باشی و نیچی باشی کارے کرد که آدم برسی چه با که بسرت آید و قضیهٔ طل باشی و نیچی باشی کارے کرد که آدم برسی چه با که بسرت آید و قضیهٔ طل باشی و نیچی باشی کارے کرد که آدم و می نام و اندونا ت بدرم و برائی آید و اندونا ت بدرم و برائی است به و این است به و ساز است به و این برسی به و این باشی می کنم که بوست برشال بلت دفود این با تیمیدان دام بید تا با بیمیدان دام بید تا با تیمیدان دام بید تا بیدت اگر نصف شد و و بیشت به می دود این باشی می دود بیمیدان دام بید تا بیدت اگر نصف شد و و بیشت به می دود بیمیدان دام بیمیدان در بیمیدان دام بیمیدا

سخنا نن راسبخیره باخوسنجیرم" انصفی سن ایران اطلاعی مرا رم در فقط کوره را ه بلکه شاه را بهم تنبیب را گفر کا ر بدال سرسای که درمن فسنسدس کروه بلودم بیست - آخوند اگر باهن خبال خبانت دامن شد باشد - چر بگریزم چر تگریزم سے تو اند - پس بهترا بینکه

باوت بهمرا بهیش و تراردا دم و نیمهٔ رشب براه افت دمما آفتاب مب لغی داه بیمودم- بهی که به نملی مشرف بشهر رسیدیم
در آنی به از نوطرح دخول سنسهر را ریخه- ملانا دال با شکشت
در آنی به نوو- که این ده پدرم" ما آوادهٔ مرک ملا با شی
مینی اید- ور آنی به به این- آنا این است و برانی بانا آسندانی
مینی اید- ور آنی به به این- آنا این است و برانی بانا آسندانی

مودسه بهایس در بیرخورسدند نبودم -چه درمنفایل آل بهمه مالبهر امبید وخیب ال چیزے درمیا ای نبود - اتا الدراه و پردیم
که راست می گوید- باتال لباس بده نمخ توال رفت - استیم
بدست ملآ افت ده بود - شاید خیرخود را درست رمن بیند - گفتم ا
خویب فرضاً نستی باشی اسب را جست - شما چرمیکنید؟ آل قت
بهردیش کست ده شما و بهم ریش گست ده من - بهردو در معرض

گفت برحندابزرگ است - پیش ادمن کے ہمدان نرفت تا بیا بدمن مجن از پدر دفتہ کا دخودرا دبیم - توان آ س کار مدار؟

سخن بدین تمسام ولباس سرا پاغوض شد-نا دان باعمسامهٔ ملا باشی معم ومن با کلاه کلانهٔ او مُنکلا-پول و ساعت هسرملاباشی در پیش من و وسنا کدان و تبیع و آئینه و شانهٔ کوچکش در پیشس اولهٔ کا غذش را بحر زده چول باسپ برنشست - چنال شبیه بود بملا باشی که خود از چرت می خند ید -

باقل بران ادبك ويرجب داش كيم عهد بنودكه ازارسال شر

دريغ مدار دروگفت كا تودر باب اقامت ده برقصه كه مع تواني بسالة پس او خوست و دراه بهمدان پیش گرفت و من مترد دراه ده - جران که در آنجا باچه لباسس منود کنم دراستی مثل کسے بودم که از آسمان بر بین افست ده باشد و چه آدم معقول کلاه برسید کفش در پاله بازین افست ده باشد و پامعقول سے منو در بعداز تفکر قرار بر ال د ا دم كه سوداً كركرُ ولخت كرده - ونا فوسش قلم وم دبرا سنة مدا ومرت

کہ ہر چرگفتم قبول شد۔ چیزے کہ رنجہ ام مے دانشت پیرہ زینے حکیمہ واقع شدہ بود کہ ہردوز بنم من فاک سیروناجرین کجلقے فن رومے کرد وتقيم ور مخ ٢ مار-

شاوآب بلكرامي

الفراشصرت وتم

كشبرن الانادان سزائه حاجي بابارا

ده روزتمام که برروزسشی سالے بود بدیرسی لگذشت واز ملانا دان خبرے نشد در عالم نادا بی بهمدرا می ترسب پدم که بازآ بے بروئ کاریش آید ومنتعر خانداش بے من بر پاشود و فرفت و آرچنال از ده بشر کم - که مانده بود - من از بے صبری جمیرم انا اینکا عملهٔ از ده - کار در شهر سب بدا محرده خشمناک برگث ته جنرسے دا فع شاک و دافع سن به ورد -

خبر شاسب كه و باك نفرنسفي آمد وليسراغاد ا بالسيش بكر فدت

وبطران برد

(باخبر باش کرسرمے کشند دیوارٹس) بدکان دلاکی رفتم-اقلاً بلاتے اصلاح سروریین - ثانیا بلائے اینکہ در آنجا باخبراز ہمہ چاہتر و بیشتراست -بمن میں کی گفت سے "الله میں " دہ میسر " الله میں افتہ

بحض أينكم كفتم استا إلى بهرست وجرسيت أووقدم والس رفية

برويم نگرليدن ركه از كجامع آتى به گويا از كار نادان ساك وساك نا دان خسب رندارى به ملعون بقتل ملا باشى اكتفا مكر ده رختش را بهم پوست پره واسب نسيقى باشى را بهم سوار شده بود- چه قدرگه خور ده است ؟

بیں بھاہل کسٹاں ہرچہ دلم مے نواست از ندا نسستنی ہا از اودانست - وجائے ووبارہ پرمسسیدن نگذامشتم بدیں نوع گفت، ا

وه روز پیش ازی ملا ما دان با اسب لائق سرخگان نه شاکسته قرآن خوانال با لباسس فاخرانه درآ مد-عمامه و شالش کشیری عظیم فائے بعینه ملا باشی - ظاہر سش موجب جرب ما سفد چراکه اقل خب راحت بداند اومیت ور دند- باغرور از اسپ فرود آمد- وبه خراحوال طهر ان ربسر بهم جواب دیان چست ان محتیل دا د- که آن اسپ ویران برائے دلجو نی باوداده شده است ویران برائے دلجو نی باوداده شده است ما باورکر دیم اوجم در حن ان با احترام بنشت - وروز ویگر ان درخان برحاصر بیرول آمد ن ورشهر خود نمائی کرون بود کر ناگاه انه تی از طهران در دست در واز درخان مراوگذست نامیش باسب افست ادو نور در که منبی کان الله ایس اسب از کسیست او نور در که منبی کان الله ایس اسب از کسیست او میرون در که منبی کان الله ایس اسب از کسیست او

گفتند: "الدملانادان اسنن" افست: "الانادان ساكىيست و اورا باين كه خورونها چر وايلسب انست و روغ گفت النسي باشى - ارباب ماست - بركه گفت النمن است و روغ گفت خواه نادان با شدخواه دانا! يا برخرے ديگر "

درای اثنا نادان - خودازهٔ نه بیرون آید-چشن بنیقی افت او دانست که چه خبراست - ازقضا - با بات نیقی بهان نیقی بوده که سوار کنندهٔ نادان برخر- درطران بود -

ادان چول عامر الا باشي سابرسروقها اين ساوربركرده بود- دانست

بچه خطرافتا ده است مخواست طویله گذار د-نشاسیقی دا دوبیدا دبر آورد-که بخیرید- به بندید خودسش است خوب گیرآ مرسطا نعان یاربوده است! تا کل ملا باشی - دز د نشیقی باشی بخدا! به میغیر! بهین است -

الداسب فرود من مارو بأياران فود ملاً نادان مرا- بايهمه لابه وانابه وانكار

ودادو بيدا دوقهمائ غلاظ وشدا دبگرفتند-

خلاصه گفتگوئے که درمیان نادان ونیقی شده بود- دلاک ہمهرا بگفت ا ومعاوم شدکه باہمهٔ وساطرت پدر واحب امسادان را دسست لبسته

بطهران بمدوند

ادیں حکایت دلم چاک - فزہرة ام آب شد- بنوعے کہ گویا ہڑکنہ بہج کس چناں حالتے روئے ندادہ است - دراقل دلم بھم کر دہ ہائے خود بسوخت - ولے درآخ ون کر-کہ قضا ہائے من برسست رناوان تر قبدہ چوں از سربریدہ صب را در بخت آیار - کارمن درپر دہ مے ما ند ونبظل حر عبرت ویرم - کرست تارة من ہمیشہ با درواز آس نا دان ہمارہ بہ و بال وو چار بودہ است - اگرچیس نبودی رخت خود باس عوض کر دی واسپ ویراق مراکرراصی بدا دن او نبودم رسی فیق سرنے خرا او کست بد - دیارم کہ درایران ما ندن - کا رعفل نیست - با ذکم ای السابق برنیت ترک ایران ورایدان ما ندن - کا رعفل نیست - با ذکم ای السابق برنیت ترک ایران ماندہ بو بالفظ مبارک دخرابندرگ است) آسودہ از قضا و بالائم تے دیارہ و ندیدہ فود انجف درائج سابردم - ندیدہ فود رائج سابردم -

شاوال بالاي

المعاشمين ووقع

ادشامت آفرندی من فر-بهاستش داازبرا نداختن - وخودرا بصورت سودگرای اراستن میم خواستم - قافله فرای ن بصورت سودگرای اراستن میم خواستم - قافله فرای بای شایان دامراغ کردم - حاضر بود - استرست خالی باسرانی سیالی

بریشان آوا تم سیسید-پوآئی از ترس خالی نبودم- دقیقهٔ فوت قوت را نیم خواستم باستی بیا ده -بی برفت رم ندده در دستم بجز بایسا جما ق چیز سے نه ولی ور کرم از دوننج طی سال بود- بابس پشت کری از کردان شاه

- Phi wish

باجلودار کرایم قاطردا با بم در رفیتم - باآل حال سنناسا فی به صفے بود - امّا ا دافتخف اد عجانه بالزیم نتوانستر گذشت بارے جند در میان باد فا وراد و مند بیجیده دیدم کفتندنشش است بریا مع بر ند جلودا در آنها ماشف دسائر جلودا دان دوده درازی گفت کریا مع بر ندر جلودا در آنها ماشف در برای بریم بریم کریان عزین می مربع برای با نقی فی بریم بریم دود و

این مفق با بربلانه بل بجسر بهبشت سے رود-

جلودار استفق ملا باشی است ا گراز مردن و دافته غربه ا و خبر نداری که چه طور در حمام مرد ۹ و بهزادش بحرش دخول و بردر حن انه نسفی باشی برسیمش سوار - و بدیمش رفت پس دستے جنب این که او بهوا تا مالا کا او دی ۴

از برسخن ترسال وبراسال ستجابلے تمامے منودم جلودار حکابیت را بنوعے نقل کرد۔ کہ بااینکہ من خود متوسس ورکن اعظم آل قضیہ بودم - بازر تعجیر برحظ کردہ۔

تعجب وحظ کردم-تعجب وحظ کردم-تعدن :- میدانی کرم نجرے گویم راست است بجست تکی فود ورانجا او دم - گفته طل باشی بسدازنم از عصر بالذکران خود بجام رفت - و بخانه تیر دارد در و رفاد بین نشست -

فریاد کنال بهوش شد بهرا نا نش بی اختیار دیداطلاع عربه و نغروکشید ند فریاد کردند - و داخل خزینهٔ نتوالسنند شد-در آخر بیره زینهٔ دل بدریا زوه داخل غزینهٔ حام شدفعش در ریدی سب شناور دیداند فریادوفغاں اورن طاباشی بهوست آرده دیدکم نوش طاباشی است رازیں قضیہ فاجعہ با نرمپیوش شد. کنیزاں فنریادوفغاں کنال گفتند سیمایش با فت سے ماند

امًا من شود - كم إوبا شد-

ورخت ورخت ورخت ورخت فود دیدم آقااله حمل مرکشت ورخت فوایش را انداخت بودم و دیدم آقااله حمل مرکشت ورخت فوایش را انداخت بودم و دوخوا بید صلات خورخورش را ایم شنیدم - چرطور میشود که بیم ورزخت خواب بخوا بد و و خره بحث دویم درجم مام بودخفه بشود و ازای ولایل چیرت حاصران افر و دومعلوم شد- آنکه مخیرک دیده ملا باشی نه بیمزادسش بوده است -

ون ملاباشی بازمبوش آمد وبه انگشت اشاره کرد-که شوهرم است-ازرویش که دیروز خراست پده بودم معلوم است -

کنیزے دیگر گفت، سازے! بایں ولیل کہ بک طرف رسیشش ہم کم

نشانها بجارگریه و زاری بر پاشد - مے گویند که اگر دست رسکس را منتا ناتند بندر و مرکز بن

كنيز كفت: - آخر خود جراغ راازمن گرفست - و در رابست - دفود خرخرة خوابش سنستيرم - برويم به بنيم - درخانه چه خبراست - زود خبرش را بسيسها دريم -

میک گفت: فی ایم کردفتی و دیدی که درست ناست بس

دیگری کفت، کرای همزاد او می شود جراکه یک روح در دو بدن نیم شود - بدن که رخت عوضی نیست که مرساعت تبدیل کنی -یکی دیگر گفت: - این حرکابت خیلے تازگی دار د - بعیبه مثل هما ل است که کسے دوخانه داست نه با نشد - یکے درسیلاق دیکے درقشلاق -درایں اُتنا روفات فرق حام گذشت ومشتریان دیگر در رسسے پیلند وبرکس چیزے گفت نن ملا باشی از گریه و زاری دست بر نمیداشت اکنیزک از خانه برگشت - وخبر آور دیکه ملا باشی در رخت خوابش نیست -واقعه به بیروں سرایت کرد- زنان بیروں نرفته مردان داخل حام شدندگویا درایں حمام زنانه به از آل نشده بود صدا سے مردو نه ن در بهم گوسش فاک داکرمیکرد-

كرانجام كاراقارب واتوام ملاباشي نعشش رااز حام بروند وبعدان

غسل وحنوط وكفن رقرار بكر بلابر دنش دا دند-

زنن ہم مُصِر شدکه من نیز مے روم - استرائی نے مراکر ایم کر دند - آن جا در کہ مے ببنی از آن اوست - و در آن دیجر نعش شوہراو - جمعے ہم کافش کونشا دنی بو دند - این فرصہ ت رااز دست ندادہ خواست ند- که مردگان ایث ان

باعالي محشور وبم سفرجنان شود-

ا زفقہ و آخر بیل جلو دار ۔ چنا ل ترسب پرم کہ کم ما ندمن نیزاز محشورین با ملا باشی شوم معسل م مشدکہ ازبلائے کہ مے گریختم - با بائے خود درآں آ مدہ ام ۔ چہ اگراز خدم سن گاندان ملا باشی کسے مرامے شناخت

روستے بجلودار منودم - کہ خوب "بنداز در آوردن نفش ملا باشی از حمد اور کوشتہ مام انداختہ بودم

معلوتم شوو

گفت: بسرامیرالمؤنین ا درست در خاطر ندارم این قدر میدانم که در این و راین با ب دوایات مختلف بود-

میکے مع گفت: - الاباشی - بعدا نففشندن در جمب م - درا نارول خود و بده شره است -

دیگرے مے گفت : کفروائے آل روزاندورخانهٔ نمیقی باشی بهترین اسپش راگرفته ورفته و بهنیقی باشی بادست خودفتو سے شراب خوردن داده است -

فلاص سے تعرف ہے گوئے۔ ولے ہرکہ تصورکن قلب اس عالم تواند کرد۔
من من خوجیرے نے گوئے۔ ولے ہرکہ تصورکن قلب اس عالم تواندگرد۔
منک ہرگن روبر وسندن باخطردا حائز بنووم وہمیشہ از خطرد و تے میگردا نیم،
پاپائے خود سب ایم وجان خود ابخطرا ندازم بنرپاسٹ واپس رفتن سندا اس متحرکہ جہ کئم ہ فردی دار بیش رفتن بہتراست - بلکہ خودی دا
پابلاری متحرکہ جہ کئم ہ فکر کروم کہ بازیسٹن رفتن بہتراست - بلکہ خودی دا
بسر حد تواند دسا نہد واز بلاتوا فرسٹ - باخود قرار دادم - نو در ابعبا پیچیدہ انداز کے در ابعبا پیچیدہ انداز کے در ابعبا پیچیدہ باندی کردے باغیام عال خود نگران بازمانی -

شاوات بلامي

گفتاری ایماوغرای او می او

فردا کار دان براه افست- شخت روال از پیش- شتران مرده کمش درعقب مهر- من در بهدوست درعقب مهر- من در بهدوست جلودار بنهال بنهال روال بیوان بیران به بازی زشت روسته و بدلهاس میافنا در که که برولیش فی نگرلید که ایمانی رشک می بروم وحرت میافنا در که که برولیش فی میافنا در که که برولیش از اینکه مب ادا درمیان بهرایال ندن ملا باشی که مراب شناسد بول یک اندایشال بعقب نگاه میکرد زیره ام آب میشد فوری دوسته د ابرمیگروانیدم -

فری روت در ابرمیگروانیم -روز اقلم بسلامت گذشت - شنب دربارخانه - روت بارهٔ فوابیدم روز دیگریم بدنبود - کم کم اندک آسوده شده - میل واکردن درگفتگو سنته بااین وآس - و بیرول آمدن از غلات کردم -اقلین آسشنایم دا به ارمنی بود خواستی با وقها نم که خرت امسود

اوره است کرطرف صحبت یک ممایا نے واقع شده ناگاه کی ورت استو به ده است کرطرف صحبت یک ممایا نے واقع شده ناگاه ای می از به ده کرنشت و بدم آفوند سے بود کر درخت انتمالاً اوان می قواندت صیفه بین وبد حب کرم بدنانم آمد - اگرفود وی طایا شی نا مید برم چندان سنت ترسیم می برد و سے دورا برگروانیس و او بر شرا ناریار باات به دیم می واقع شد روزسیمے بایست از دہمنہ بگذریم کہ کروان راہش لبتہ بودند۔ ہرکس بعن کر خود بیش از ویسٹ کرمن بود۔ آگر از آئنجا میگذسشتم بسرصد رسسسیدہ و درصور ت ظهور فائلۂ بہ ترکان التجا بردن مے توانستم۔ س روز کازاتی را مرکز سنسراموش منے تحفیم- در آن رو زوات فله ہدیئرت لٹ کرے گرفت- ہرکس ا زسلاح معنے لیےزے داشت بیرول ا ورو- روزابلغاد تركمانان درسفرياعتمان آغاسخواطرم آمد- ديرم مان تیس درمین جاہم بے کم وکاست بہت معلوم شرکروان زردہم برادر تركمانان سيياه اندو دورميان غودمان باشد بنده سامهم مرور وبهور چندال اثرد لا انگن وشیراو نزن ساخیته بود -

قافله بانظی م تمام در بے ہم میا وسس وبلد با وابستگال ملا باشی چرضری دار - درسش مرا برا سے آسودگی بجلئے یک دلائل متعدد بود - جن در دسر قود در دو دیگرنداشتم - ودستگیری جزائشر فیها

در کمرم بنود-قا فلہ ساکت وصامت بجز آواز درا سے چیزے بگوسٹس نے رسید من در تفن که نود تومان در بغدا دیجه کار اندازم مناگاه بلدے با مردیے خوش سرووضع روئے بن ناخت و با نگشت بنمود-کر بہیں است "

ازین وافعه کمان کردم عمرم تمام شدازین وافعه کمان کردم عب الکریم صد تو مانے اسرت گفتم اسے واسے كركر فتارشهم بلدروت بمن كرد-كه توازيم عقب نزامدي بيخ نشنيدي كلب على خال وزووركدام مهمها بوده است "

سانگاه اند کے ولم بجائے آرد و فسکسند بست جوابے وا وم - آما چیشیمن بعیدالکری و پیشیم اوبرین ولم برہم و درہی مند - از لگا ہ تر ان بنزین آب زان کے رف ت ورنگ از رویم پر بد - اوبرائے تشخیص تمام زیر چیشے ہے گئے دیست - ومن برا سنے خاط اندازی بہلو ہے تنی لروم الباشكه عافيتي بشادت ولغسيرة دوكرا رسي

خودست است م نکه بریش من خست دید وصد تومان را گرفت

پس روت بهمرالی کرد که وزد مے خوامهیب راینک وزدکه يدركاب على خان است - شمارا به پنجمبر! بامبرالمومنين اين پدرسوخته را

بگيريد به بنديد بخشرك من بانكار واصرار برخامستم-شايد بهم بيش مع توانستم برو- امّا أنوند معهود كلانا دان ا زجات ورأمد ومراباً بخوا ندر فع ہمست به و ما جربے شد- ہممہ یقین کروند کہ قاتل الما باشى ومرتكب أن بهم فسق و فجور من بوده ام- بههم وأسوب

الا كاردانيان برخاست-وبنقار چند دقيقه حرب كردان ازمسيان رفت ہرس بن حیث مو وفت - عاقبت بگرفتن ر- ووستم از قفا بستند

ودركارمرون برنزوزن ملاباشي بودند-

ناكاه ستاره ميمول وطالع بهايونم باز بمدد كارى برفاست از دور نغره بلند شد- جمع سوار از کوه روائے بازره سرا زیر شدند حن را پارکرده لارابیا مرزو - بلهله کنان کردان درسیدند كاروانبال ازمم پاست يدند-كودست - كجاول- تا مقاومت كندا سواران گریختند فاطریبال برایخ نجات خود وجواناتش بندباد لارابريده بمسيال صحرار مختند منشته إنال نغن لارا الدستران بدس سوے وآل سوت إندا فتند-بہائے دیدم - کدندن ال باش بنهر سے برزگ در افتاد-گویا به خزانه مام افتادن وخفه شدنش كم بود-كه بناكرد ابشناكرون فلاصر بجريز

من بخب ل خود بازما ندم - بحد وجهد دست خودرا کشود مرشم کروان بهمه بر شخنت روال بود - بیمن اقتب ال دیدم - کسانیکه مرابدال روز انداختند بروزمن افتاد ندر بمرامان دن طاباشي فيك وسندريا وكرونية

امًا ورجِناں روزو درجناں جا-ہم شنچہ البتہ بجائے نرسدفریا داست

کرُو فریا و منے منٹ نوو۔ بہ بہا نہ سلامت بہا۔ ہمہ دابسلامت انحت کر دند۔ تیمنًا وتبرگا ازندگی لب اس مراا زبر ہمنہ شدن رہانید ومن بوسبیلہ بباس قاطر دارہ ندم نہ مرابچیزے ونہ قاطب رم دا بشیزے شمر دند۔ مجروب اندلیشہ نہ در فٹ کرمال بردہ - نہ ورخیال نعن مردہ ما نمٹ بچرخ آزاد و ما نند قوش ہے بروا۔ بقاطر مردہ کش جلو وارسوار تہا ہا نومزمہ

بارشدرفع بلاانسرط جي بابا بارك اللدنها اخترط جي بابا

دوستے ہراہ نہادم۔

شاء آس بگامی

ذن و بچه و غلام وكنيز ملا باشي برست كروان كرفنار ومن بصوب مقصود مثنتابان لبرائح نفي وجود اظهار حياتن بهيج كس منح كردم

و دورازراه-راه مه بیموم- گروب از فراربال بدین سوت و آل سوت میم دو بدند- وجول بيش وكم برياب راوروك ازقبيل دردآست نايال مال بود-بردور نزفت بامیدیاره برگشتندمن بے درو۔ ازاده ترین بمد بعداز طے دوفرساگ غودرا تنها وارسته ديام يول ماجرات فودرا بيش ميشم آور دم.

بجزيار بي بخت بي حمل توانسة كرو-باغود كفتم - كه بايس طالع سازاكار - وفنت آن است كرت البراد حب ما هيش كرم- إي بمرمصيت بالتي قا فالمخصوص سعا دت من بود! (اخداس اخدالله شبيئا هيئي اسمايه) بالودووني تومان درميان وباایس وسعت راه جها رجه کے آواں اوان را بدم خمیاره نها دند

بمن چه به ندن و بچه ملا باشی بدست کروان افتا و ند- بمن چه به جواکلاه خود ا که مگذارم به و راست ندنشینم-فلاصه-بالیمن والسعادت والاقبال به بنادا و رسیدم وغربیب الغربا ما نند وافل بنادا و شدم - در بغدا و کاروال سرابسیار است و سلے خود ا باغتياد فاطم بيروم بجلكم بلدى أن زبان بشمرا بردر كاروال سراست

د بادین برافل نیزدار م

بزرگ برد-که گویا محط رحال رجال قافلهٔ ایران بود در دم در-از فراق یا رال و عزیزان بنائے عراع گذاشت -اگر مع توال خوش نجتی گفت یخوش مجنت شدم - که درصی کاروان سرامشنتی هم از شهر یال را دیدم - که کمال کردم سکه مرانخوا مندمث ناخت اتا چه چاره ۴ کا دبعکس شد-

بمخض دیدارمن منتظران زقاروت فکه بریسم رسختند- ومن بایجانه جواب سوالات ایشاں پر داخته عاقبت فاطرر ا در بهما نجا انداختم که "البته بصاحبش میرسد" وخود بجانب دیگرشهر فتم- تا دورانشرخفته باشم

وخواب أشفته سبيم

وراؤلین فی کرم اجتناب الدوت احتیاط تغیرسرو وضع دادم در اقلین فی بنام فن برسر - جوالے سنداخ بنام قبا در بر انگے درا زبین مشال در کمر عثما نے حسابی شارم - از باا فراز سرخ می متوانست کم نتوانست گذشت که ترکی ہے با پوسٹ سرخ خرے دا ما ند ہے جا -

يس ازا ل بفكرخانه وابل وعيال عثمان آغاافتادم قابواسطهٔ ايشال

خوورا بکارسے وا وارم ر

بطرف راست نهٔ پولست فروشاں که برنگاه بخار ن عثمان آقابود-رفع واژنشان ما نبکه درابام رفافست از جائے دمکا ن خود داده بود-گمان مے کردم کہ بے سوال ہم توانم حبرت -

گمان مے کردم کر بے سوال ہم توانم جبت۔ فدار است آور د۔ بے زحمت و کان پوست فروشی ۔ بزرگے در راہ دیدم پر مر مدرون بردم کرعثمان آغائے بود - بغدا دی کہ بپوست بخارانی حزیدن رفتہ بود - خبر ازا و ندار بر" ہواز کچ دکان صدا سے بگوتم شنا رسے بیر دکہ نورا بہ ببنیم کریستی جبیا بہ بینم عثمان آغامنم پ

با جبرت نشب أم و يدم كالآل بيره مردخودا ولست ازيس ملاقات تعجبها كرديم من از حال خود النج گفتني بود گفتم واو نيز حكا ببت خوليش بديس افغ بيان كرد-

كها نطران بقصد استنانبول ببرول آورم- راهميان ارض روم و ایر دان بست به بود-بهتر آن دیدم که به بغداد بگذرم-بنده بعب داز آن غیبوست در از بهمسقط الراس خود بازگشتم بیب رم بزرگ مشده بود- دینا تا به نوع : يربيه المكرفنة - وميرا تم راقسمت كرده عن ما دروخوا بررا دا ده اود-سلمانی پاک الدوبدارم براسان نشد-وحق ببسری و پدری رافراموش كرد - زنم دنده است - ودخرم بابر نجت ومن بهروز-بين الكاس غريب بمن كرد-كفوب صاجى الان منع طراني كه اودا بچه خیال بگرد ن نش نبتی و بنان و نمکے که باہم خورده ایم آن پنج روز بانهن زن بودن-برتزازچندسال باتر کمیانان دراسارت ما ندن كُنشن - كيم إ دوست دبربينه ايس كارميكند ؟ قىم خوردم كەغرىنى از اس تىمنغ تو-وخوسىنى گذرانبىت . بو د-آل ملعوىنە را بىم خوا بەخاكس شاە گفتە بود ند- بايں خيال بېرقدراساسىش كهنه باشد- با زم ثا رصنا ديدعج در ا و بنو دارخوا بد بو د – و درنظر كسسيكم سالها باشتر بسيربروه باشد جلواه توال كرد-عثمان آغا كفت به چير شدان ابحق خدا آن شتران با آل لب ولنج درنن و او فرسٹ تنه وا زمشک وعنبرسرسٹ تنه بود ند کا شکے شرے بیمنع گرفته بودم- افلاً را حمق م گذاشت آن اژو الم ي مروم او با روآن افغي برزوه نشان- بردم منات برسسرم ميكذات يكسخت البختياري كدمرا وركنارگرفتی من بهانم كريشش ه را ميكندم "علاده بري برياعت سيك بصور نم م ذور ومنت از رئيم ميكند پس رضاره ماليدن كرفت كر"اكنول نيز منهم معلوم است جنس انثارت كربشادت او والفرائرة أتخ

ا رصحبتها که درسیب ان دکان بود-و به نوز بجز دو قاز قه وه صرف نشده بود- بود- برساز آن بارکان پسرش رفیتم- دو کان او نیز در آن نز دیگے بود- استن سب بهان کوتاه قدر فرید اندام- توزیشت سن کم گنده شخم پدیش- بحض معرفے بدر که این حساجی با باست لا مرحباگفته قلیان راا زومان فود بازگرفت بدیان مواو-

بس ازین حالات - خبال کردم که با آل مردمان خوب ساده در بعب لاد بارا حن دستزاحت نوانم زایست - انا باستخودنما فی که با رست اطرم-بذیار خاط به گفتم از مراصد نومان نقد است - با آل جرمیتوانم کرد ؟ از نحبت بذیار خاط به گفتم از مراصد نومان نقد است - با آل جرمیتوانم کرد ؟ از نحبت

زندگی بآوارگی لبنوه آمام غرضم اینکه بعدازاین آدم دارنظمهٔ نان بخف آرم - دیرا حرث عمرگذارم بسا مردم که ماینه کنزاز آن من بسسال ددولت

مردونصدیقم نمودند-وعثمان آغاکه به برکت سفر بایران ومعاشرت باابر انبان کک و توک نظمے ہم واضل شریعے کرو کفرت بلے -افطرہ قطرہ جمع کر د د والا نتیجے درباشود)

باعثان آغابخانه اورفيتم

نشاوات بلكامي

خا نهٔ عثمان آغادر کوچئشنگی روبجا دهٔ برزگ بود- درحن به اش از فاكروبه ير- وت ال حن كروبه يك سوچند بحير كربه در ماق إ ما و إ سوتنے ویگر چند نؤلۂ ساّب درعا ؤ عاق در درجن انترمیان ایں دود سستنہ سانه نده صحن فايذ كوچك - واطب ق ما از پاك و بيرايه فالي چون برگ وساز من تحصر بيك احراف بود- وبس-كوچ نودن إذ كاروال سرابخان يشال وسوار ننود- اعراسي را دركوشة انداطاق بدرك الداخمة كرفنت خاب عثمان آغامهم درگوشهٔ دیگرمنس بوومینان آغامهم درگوشهٔ دیگرمنس بوومیبارک با د- قد و مم سنسبلانی کشید-برخ بریان با برلاقه فراوان و خرما و
میازاز حرم مرا بدر آمد- دست بخت نان و دختر-کنیز منحصرا بسرو-که بینونه بناسیت تا زه رسی-رویشال ندیده-وبرا تحرمت وا دسیاتوال شال نېرىكىدە بودىم-ئىرىكى دارىنى ئىزىرى دورانصف سىسىتى دايات رفن من ازب عسرست كى دان گشودم وك بون نيت تجارت واستم

بلفنگونے شاں نیک وقت مے منووم -از نکات و وقایق موضوع چیزے فروگذار نکروم - ہمس گفتگوستے اپناں رامے شنیر - گمان برباشدن قیامت مے منو درجہ از استانبول خبرکمادی بایشاں رسے پرہ بود - عاقب مصلحت جب ال دید ندکہ

بعدانه ابن فيل و فألها درفتن مهمان بالديشة بحيوق رفت مشب بهمرشب درايل فن كركه چند چيوق بيك تومان عزيد- وازهر چيون چيٺ رتومان بتوال اند وخت از نشأه اين خيالات مت بانديشهات بإطل افت ادم وحكايت سعدى باتاجر الزره جربيره كيش-ورينش حكايت من افسانه روف كرآن بو دكه الجيرازميري بفرنشتنان برم- وفس فرنگی مصر آورم ازمصر پول با فریقی ا برم-واز آنجا سير بين ارم - وببهائے گرال بفروشم آزيمن بهکه روم - از مکه برين برگر دم قهوهٔ يمني بايران برم درايران به و داگري روازم - از سود سوداگري نيبه و نصب بگيم - داز پايتناشينم - ناصد راهم و خص او ل ايران شوم " سوداگري نيبه و نصب بگيم - داز پايتناشينم - ناصد راهم و خص او ل ايران شوم " باستواري اين خيالات بخريدن كمتاع برداختم باكسيكه بكومستان بختباري ولرستان مي رفت كركوب مهلب آرد فرار دا دم كه فلال قدر چوب چیون در بغدادسیمن کندومن آنهاراسوراخ موده بارستانول بعدادين مقدمات ودانتظار چوب چوق- به بلات زخم با وسل بغدادی كرور النجاءام الباوسي است دوچارشدم-ازقضا إلى زغم درسيسان رضيارم برامد تذب وروز بالكيب ونالال بالخن ستيزالك لك دغم بے ہرا گرجائے دیگر فحط بود کر با بددر رضار من جائے گئی و مراروت د بدن این وآل نگذاری ؟"بن آب ازجب گربرتش م کرچ باید کرد؟" حکمار است گفته اند - که اگر برچه خواستی شد سے بهم سنگها سے بیابان الماس سندے " ہم چنیں اگر ہرس دُمل راانجائے دلخواہ خود در آوردی-ور بغد اوصورت در المساسكة

با این حال بازجائے سٹ کریش خالی بود-چہ عثمان آغا با اینکہ س ولل را بصورت و بگر در آور ده بو د-با نه صورتش آ بین نرست ورست ہے بنو د-واونجہاتے دلسوزی برمن رکشے خند میکرد کہ "باس بلا كاكه برسسر توس ماره است زخم بغدا دى دار دومر بهماست. اگريكطرف صورتت ناورست معيشود طرف ديگرش ورست الوامداود-نے بیٹی کر فیروزہ یا آل گرا نبہا نے - بک طرفش آمسن الوان-وطرف ديكيش باخر مرويكسان است و بازيم كرانهما است ؟ تو درميان مردم به شیرطرف درست رورا بنها- وازنا درستی به برسیز " وباصركه بالهى كثافت إن رة خود خوش روت كسران خوابدمانند نابرميز كاران كدروت بهيز كاران رافي تؤانند ديد وما تندسكان بازارى كيون سك شكاري بينند فنسرياد وفغال برآرند-بابها صورت واكث مطبوع طبع والالم- وخترعتمان آغاشيم- ولالم

باغمزه وكرشمه اظهار عشن بازي غود-وباما دركه درمعالجه إين رخم كيت اول

بمداواتم برواخست

ماجی تعجب ابنکه تایخ سردون این فیم ایش با تایخ کل کردن ولادام مطابق افتاد-بعنی دریک دوندواقع شریت شن ماه دوز گار بردو-دوزافز ال مطابق افز من دریک و ناد و افز النام فلنبه تزگر دیدی- راستی این علاست ساريه عشق از جانب من سرنند و جراكه و نفتر عثمان آغا بايدش بيك بود-بدونيم شده عجرب نرايك دربها ل بنظراة ل- إيل دخر بصورت شربير ك بمن جلوه نود ومروقدت اوراث وبدم شكل شربنظم جلوه كرم شد- وابي الشعار فوق الدين بزدى بخاطرم ي آبد

گرزندفیل زیمنائے شکی طعنہ بخری میکند ناز بخرانه وکا اشتر

بودلیش مات ند منزل گه فوربالانز مائخ خرداشته از منزل گه فوربالانز اسے فوش آندم که شودمست نواخانی دین گویم از دوق که جان وقف لبست بااشتر پول درم رئیش بسرص کمال ایجامید عشق دلارام به کمک لیافت -پینی بهرزگی منجر شد - از این روسنے چول دفت سفر نزد یک رسسید به کم دالعشق داء د وا تدها السفر فوش وقت شارم - با را سخر جوق لا بست می - و «دارک راه دانم مام دیده درساعت که سکن بلدود درعقب -ورجال الغیرب درجلوه روبراه نها دم -بینوا دلارام از فراق من بے آرام ما ند-وچول فروکشی با د- دبیش مراح دید وصل اومیتوانست بشود-

(افسوس که آن سشتهٔ بزود مگیست) نه زخم من نیک فرحام ما ند نه عشق د لا رام ناکام ما ند

شاوآل بگرای

گفتارشصرت وشم بسوداری فتن حاجی با با باستا بیول

در دوزے از روز لائے خوش نوبهار-اندوروازه بعنداد بارا دہ استابنول بیروں رفتم-احرامے رابرروئے بارفت اطرکستردہ - و باکمال و فارچار زانوبر

احرامے رابررو کئے بارست اطریستردہ - و ہا کمال دُفارچارٹرا لؤہمہ روستے آں نشستہ - ہاسانہ داری کارواں - خود راسودا گری معتبر

بهمرانانم بجزعتمان آغا جندتن بوست فروش و پارته ایرایی حکابت الا باشی طهرانم اندیک کهندشدهٔ سرووضنع بغدادی مینانجیه به بغدادی قلم میشم وا زایرانی کری چندال علامتے ندشتم-

اگریخواهم تفقیل داه را چنانجیرواقع شده بود-از قبیل ترس دزدال و در-ونزاع کاروانیال - و کا یموت مسافرال - بیان کنم - دردسر آورد-بنده تبقضیل اولین نافیرستانبول برفارب خود اکتفامیکنم-من ایرانی و اصفهایی و بایس اغتقاد

جهان رازگراصفهای نبود جهان آفرین راجهای نبود

ارکے مے گفت - کہ پائے شخت روم- از پائے تخت ابران ہوت راست - د نارانش رامی کے سیار دستار سے سیار دستار سیار دستار سیار دستار سیار دستار سیار دستار دست

سواداوېشل چوں پرندمينا رُّنگ ہوائے اوبصفت بول نسیم جال برور بخاصیت ہم سنگش عقیق لولو خبر صياسرت تتربخاكش طراوت طوساني بهوانهفته در آبش حسلاوت كونثر مجدنناه اصفهان رابهترين مساجدونيا والنستة بدوم ورآنجا ص مجدشاه دبام - مربك ان ديج بهزوعالى تر- دراصفهان يا آين خانه ووراستنا نبول باس در بإسمرا فيند خانه-اگراصفها ن رايك بنائع رشك بشت است- اننا نبول بمه جا بهشت است- اصفها ن را بردر كترين شهر بالمنت وانستم ويوم مرمحله استانبول اصفهاني ودرم راصفهاني اوید و در مرکوسی بنانے کوشد راخرہ میں سازو۔ عمارتهاش بریاب دار ہائی خراج کشورے خرج سالی كرفن جائے ور آغوش كسار عارانش بمدير وسس كسأر بدر باروشے دارد پشت برکو نهرکومبیش ویرال کوه اندوه عُل اندا مے چنیں نبو و بعالم کہ باشد پٹنٹ ورویش بہتران می بنا یائے کہ باشدر و بدریا قوی گردیارہ زانہ ایشت دنیا با خود گفتم - كراكر اصفهان نصف جهان است - استا نول بمترجهان است والله بجات است كمثل اصفهان ازكوه مائة فتكساوخالي كثيف - پرس محيط باشد-استانبول برلب چندين دريا واقع است بردريات ابشابخياباك باعكس آن بمدنساني وجبال-وقتيكروراب ورياديده عضود ووجندان سعنمايد واين خودبالطبع دلياست - رعلى الخصوص كه بيراتيهم برأولتن كشيتها ازمرانوع وبهراندازه ازبالابيائين-ازيائين بالا-ازراسدف يحب - ازچر بالرست إويان ى خىناكغان ـ درلنگاندازى بىشترازدرزشان جۇل مازىدران وكلماسىخ

کشیتهائے بورگ ہم سرباسیاں۔ درورقد کے برجانب دوانداست بدریا بیشتر از شرحث انداست دریں اندلیشر جبران سمٹ اور اک

بنابرة ب وسررفته بالنساك

تفنی در نرسی افتی دای قوم که با زیا نشامتی در مبای خودخوامست داش مه امن سبت با بنال مرد است و ما برانیال در بهلوت ابنال مرد مانی سنیم بوست بیا زورنز و بوست سیر و بوت خبر و غبیرا ست رفعه المسکس و بخس الساکس عاقب س تسلیت خود بدیس و ا دم که "این قوم بایس و شیا و در آل و نیا چگونه میشورخوایمن در و با این ملک در حصنور یا دنناه لهن الملاث جرجواب خوایسند واد-

با د شاه که بی الملک چرجواب، خوابهند داد-خلاصه آگر بخوان تفعیس آنچه به نظر و بچفلم آمد بگویم- و مشرح آنچه وراطون وجوالے خود و بدم بدیم - خدامید اند-

یکی هے دووای اشتریکست ماد

بعدادگذراندن برزخ کرک-اداسکدار با دور فی با نتبولگذشمودرکاروال سراسته "والده" کرکویا مال بدرایر انیال است منزل
کردیم بول امتعه واقت و کانها و معنا ناو و بد به و باشنایال
د افنه یال است انول دا با آل منم و شخص واست و عرا به و
رب و زین و دید و ایرک عرور ایرانی بود م دو کش ده آیمت
باخود گفتم" ایجا و انیال کیا ؟ شکوه حشت ستا بنول کیا نقروت افر
ایران کیا ؟ آرایجا چاشی است - بس ایران کیا است ؟ ایری جا

دار النعيم است - آنجا دار الجيم- اينجا دار الصفاء آنجا دا رالعزام - اين جا عرت السكت وكنج - أنجا ذلت الست ورنج - ابنجا سلطنت است ونظافت-المنجادرويشي است وكثافت - إينجامت اشاخانه- آنجا تكبيه خانه- إبنجاباني سنجات بيه-اينجا عبش سنجا فخريه-ابنجا آوازه- انجا روضه فوشكذراني وعين ويؤرق نزكان- باس عزا دارى سننسبا بذروزايدان- وايرانيان لابخاطر

آوردہ بریجن بدنگر کیا۔ ہے۔ ورہستی را بگر کیسینے۔ بارے باعثمان آغا در کارواں سے الطابنے گرفتیم۔ ویال انتجارہ خود بدا بنجانها دیم من در روز چپونها را بر روسته نختهٔ چباره میگرد بم- بجهت گونه گونه وغوست منونه بودنش مهم فروستس زیاد مبکردهم- وهم سو دبسیار مے بردم - سرحب داندوختام لیشتر مے شدیر شخصی بیشتر دردمبکرد-جلبندی راعوض کردم - دستمالے بجیب نها دم بورا کہے بہا عکردم-حمام بأسے رفت عیون را دمنه کریا نهرا دم کبیت انتها کورااز شال بري دوزاندم ازموزه دردېم نگذستنم-بري رامبريدم د لمخريدن مے خواست لائٹ خرید وفروش را مے بافتہ وفت کرے کردم کہ رہستی درعالم زندگانی کہ بھار بخور دبھیں بودہ است نشاشا کا ہومل سیر بے حدو ہے صاب بود-اتامن برا نے خود نمسیانی مصطبعہ فہوہ خاندرا كنه بدم - حيوق درد مان فيخان فهوه دردسرت بالخرير ونفيرجبون و قهوه مع وروم وآبنده ورونده رانماشام کردم.

تحكية نكه :- نربيها منتفر بودكر يدة ماري بقدرام کان از ایرانیا کست اره جونی و با ترکان آمیزش معمودم آمائمة عنائے فطرت وجہات خود ابرانیاں بڑوہشکارو تنج کا قرص بودنم وكه بودنم رابزودي فنميد شربنابرين باابشان مرار اميكردم مذمرا بالنان كارك بود-ونزايشاندا باس در يارة عابها بركت صورت داره او وم و مودرا سود اگرابه نیدادی معتبر خرج دا ده او دم و برات فرمها تركان بهرا رصورت طابر چرسه نرو تفسليكم كوتي و سنگینی وکوتاه سخنے ترکان نموده بآسانی وبنودی در اندک زمال ترکے اقع)
شرم سسلام را- باصبا علروا خشام لر- و وقت سرلف لر- فیرا ولسول
ولب مالله را بیورک سرفن رود آوردن وکورنش را بتعظیم وسستیسرتراست بدن را بریش تراشید ن وبسرنتراست بدن بدل کردم و فولا
بناکردم - بوارون گرفتن نمسازا با بیطها دیے وسست بسیدن بدل کردم ونول

ببدن مورم مناصه -حرکان وسکنات ترکان را نوب نقسه ابدیمودم - وگاه گاه لفظ ما نشامه الله ! و انشامه الله ! و الله - نیز با مخرج - درکلام خو د داحت میکردم -تسبیح از دستم نے افتاد - ابن بودکه درا تدک مدت درفه و ه فانه فتول عامه

نهوه جي فهوه ام را برست غود مي پخت و بالفظ - سلطانم وآفندم

بهنی در سا به صورت طاهر-آدمی شده بودم - که هرگاه در قهوه حنانه سخن از اسب وسلاح وسک و تنبیل کا سخن از اسب وسلاح وسک و تنبیا کو - میرفت دکه اکثر سخن بهمازین قبیل کا بود) مراحکه فرار سے دا د ند- ومن با یک لفظ بلے با تیز " قطح وفعل دعوا را مے نمودم -

شا داک بلاای

نگران و آست نایی خوانان- داز پیجرهٔ که درزیرس ایست ما ده بود اشارت کنان-پیش بازان به اساعتدا تی-شب دو تی شعیر ساوحبرت - شدساسوم

نشب ادّل به به اعتمالی - شب دو کم بهجر سیا و میرکت مستب موم بخفیق و نارقیق گذشت - مندب چهارم برغو دمستم کردم - که اگر به بنم سیدب

سرراه گرفتنن را بیرسم

بدستم داد-گفتم: - تورا بخسارا بی جبیت ۱ بی کوچر کوچتر بربال وسرنیس مِنْیا ب است ؟ آل کل روکه بود - داین کل نود چیست ؟ پیره زن : - تواحقی اسفیهی ایچرچیزے ایابی رکیشی ویشم وسرو ضع به آدم جساں دیده می مائی-اتا از کارجس ان داہمیں سرو وضع رامیداری ویس-گرنمید انی-که آگرزئے بمروے گل با دام اندازد بعنی جہ ؟

مَن : مبیرا نم میخوا بِربگوید که :-بسان مغزیا دامے که از توام جداگردد درآغوشم نمایاں اسٹ خالی بودن جانت

اتا درسائيرريش ويشم إيى دابهم دانست ام كرايي اشارت ورموزگاه خيلے كلوسوز م افتد چسن انجه مغز با دام خورده م شود - پوستنش مكرناره بيشود -

بیره زن است کن ارمترس عزیزم مرمترس ما نه گلوسوزید مربوست کن -اگر دست روبسینه ماگذاری بهائ به خن خود زده و خرابستی که از سایه به رمی -و حال آنکه نرس نوسایه است وبس-

من ؛ فرب حسالا كرچين است - آل زن كه دبارم كبيست

بيرو دن :- برسنت اب مدار-ما لادرسش را بگذار که بنر و قدت المقتصی است و ند جائی ارسی این اور بهاوت مقتصی است و ند جائی مناسب - فردا ظرور قررستان ابوب وربهاوت اولین سستگ قبرسر سبز-مرا با شال سسرخ ورکردن بجونی بالفعل فودرا

این گجفت و برفرن - وین بجرهٔ خودوراً دام - و با ندلیشه عرب و گیق این کارافن اوم - مبدانتم که درفق هے بدرویم کشوده است - اتا عی ترسیدم که آن شائن - نیتی سخت گیری در شاک شوسرا و باشد خطر با شتی زیزب نفصه مریم و لوسف عشق دلارام وریش صورت این خطر با شیم می در ونشسست اتن عشق فرونشسست اتا گری خون و شسر بر و با دا با دا با در وی ای قصد آن دوم: -

دل بدریا زنم درخت بصحرات شم روز دیگر بحسب وعده میعا دگاه معهود رفتم و بیرمعلومه سا باشال سرخ در بهلوستے سب باب نبر سرسبز دیدم- و دور از راه درزیر درختان سرد- درمنظر خوش باستا نبول عقارانجمن عشق بر با وآغا نه نداکره مهرود فا-

بدون اول استنقامت صرق وعدم رابستود-بین از ال به بدون اول است است را به اول است به از ال به به از ال به به بیری وایند- رین را بی که وسین است سوگندهٔ یا دیمود به بیرا می باید به گفتگور اکشوده دا و زر شخ زین ترمیدارم و بیشه بداو - کر غرضه خدمیت بتوست و تورا از بسرخود عزیز ترمیدارم و بید مرکه در آن به به بخر شخلیم کیسه و نقصان سرما به وسور شی جوز قهاست می بیری بیران بیری بیران ب

معنی در بسیار نوب، بهایتم برسرستد و وکله بهم از خانم بگوست نفاصیل و توارعبارات ویج ونامب تبیرات داکه مط کردیم - خلاص

كلام ازاينكه: -

خوش وقیت و خوسش مخت بود که با با نوسته من به سری کرد براسته
اینکه به سراد ربا نوست من از ک طبع - خسف ده دو - پاکیزه خوست و رباین شود
دریک چیز سستارته این ندن و مرد با بهم آخت نیفتا و و مرافقت شان ساز گارنشد و سبب مرک مشیخ بهم بهان شد نکرلب بودک لا با سرسشیم این شود با به بهان شد نکرلب بودک لا و رسر بهرسفره - این وعوا بو و - تا اینکه سخت ماه پیش دوز سه شخ برغم و رسی به با اینکه سخت ماه پیش دوز سه شخ برغم فیکرلب از بس بودک بینیری بخورو - بمرد حسف دا رحمت کند جهاریک فیکرلب از بس بودک بینیری بخورو - بمرد حسف دا رحمت کند جهاریک فیکرلب از بس بودک بینیری بخورو - بمرد حسف دا رحمت کند جهاریک مال و مست ال شخ - بینی آن خانه که و باری - با کنیزال و اشا شا آلبیت و سالتر اوا زمات خانه - حسف لا صد برج شرعًا بشکر لب با بینت برسد

حالا باجوائے وجمیال و باتوانگری-ومال میدانی البت بخواساند نے ما ند - آماچوں خانم نسبت بسن وسال خود از ہمہ زنان عافل تر وہوسٹ بارنزاست - درانتخاب سو ہرتا زہ مشکل لبسندی نمودہ -مخواست کہ سو ہر بمودنش فقط برائے جلب نفع وتحصیبل افتخا رنب اشار-ازیں ردہمیشہ درسینے نئو ہرے درست و رسست و رسست تربود-

چون فائه ما روبروت بهتر بن فهوه خانهسات این شهراست بناکردیم آبینده وروندگان آنجارا از نظرخر پیاری گزراندن بههم چیز وب رشیخند وتملق - ورمیان آن بهمه از تو براز نده تر وبانشخص نرندبهم برا درمن صاحب آن فهوه حن انه است - میانهٔ او با ما فوب است -ورسر نو بعضی سوال وجواب با کردیم -جواب با نشن خانم را خوش آمد به بیونار نومیل کردیم - اینک مختصر قصنیه - حالاتو نوبه بین و بنج خدرت

فرنے کرده ام بانہ ؟ ازبرداشت صحبت بیروزن بیج کماں نمیکردم کدایں حکا بہت بحنیں جا منجر شود - بقدرکر سیکر از باست دار خلاص شود - فورسسند

شدم دیدم کہ بے راز داری وہفتہ کارے وبے سب ریل اساس وتغيرلباس لجائي مشغار كويت وبرزن - وخوش سوراخ وروزن بية فوردن زخم وكشارن قمه - فلاصه بيهممد- بجز مال ومنال آسودگى مال چیزے درمیان نبیت بط الع خود آفرین کو یا س داستم که المنم درروغن افتا د-

دولت قرین شاروا فبال رمبرم از شادی مزار حرب بے معنی به پیره زن گفتم وهمد کردم که بابانو-تالب گور بهمزانو باشم-وبه پیره زن احسان بزرگر بيره زن گفت اله حالاچيز ديگرمهست خانم بمن سفارش بليغ نوده كه

بيش الدوقت وعمل بهمه حيب زر ادرست خبردار شوم بنسب وحسب یاید و ماید وبضاعت و سرمایهٔ تورابههم "میب را نی که خویشاوندان آومرد ما نمن د-اگر بفهمند که خوا برشان بعنب رو ما به تر از حود شوبر کرده - دیگربر رولیش نگاه نے کنند - وشاید ہم بقصدا د

*اگرجوا*ب این سخنان را بیش از وقت حسب و پارا كم ميكروم-امّا بهين شروست بخت ويدلا عظه وسعدت مليدان اسب فصاحت راسبهاعنان كردم -كه ما از حسب وسبم در دنیا كس نیب ست كه ما با را نشا سد از اقصات يمن تا مدود عراق النهايت دريائ عمان تاغاببت صحرات فبجاق اسمم معروف ومشهوراست

ييره زن: - خوب - بدرت كست ؟ من :- پررم-مردے بود توانگر-پیشترازیک قبیله ولا بی سرلا ادربر میفق گذشت بهر ریشها که نیزاست به وجه وندانها

یں دم درکشیں۔ وشجرة انبی سرائے فودساختم کر اگرازنشاد

باک و نبا رتا بست کم میخوابی مرا بنگرید-خواه با نو خواه برا درانش وخواه برکه با شد- درعلوصب ونسب بغوزک با یم سخ دسند غون باک عربی درعروق واعصا بم روان نمیا گانم از اعراب منصوریه دیا نبی عربی باحبهٔ ایران شاه المعیل صفوی ما را اگر آنجب کوچا نیده در بهترین ناحبهٔ ایران نشانید-تاکنول بهمین منوال بهستیم - نبیا گان دیر نبیم استرین خربی ما دیان از قسب بله قریش وبنی قعطان بلا واسطه بسال به بنی باشم بند و بخطه متقیم بدریه نبوت به بیوند - فلاصه با مبادک ترین خون اسلام بهرم و باحت ریم ترین

سلسلہ ہم قدمی۔ بیرہ زن: - ماشاء اللہ! ماشاء اللہ! ہم سبادت ورصب۔ وہم شہر پارے ورنسب - دریں باب! ین قدر کا نی است اگر تو چنینی فائم نیز چنیں مے خواہد۔ آگر ما یہ ات ہم بقے۔ رر پایہ اٹ ہا شد

زینے سعاوت ۔

من :- انا ما یه ام - اگرنقد به بار در دستی نیست عیب نباشد کدام تا جرنقد به بار در دست نگاه میدارد و بدان که در برجامضان کاران دارم - که مال مرا بدا دوست در مے انداز ند- و در قائش سرا بیرا باسو دے پر داز ند - حریر و در باج و مخله از طرف خراسان مے روو و بیاب و محله از طرف خراسان مے روو می و پوست بنجاب و معوله مشهد بنجب اره شال کشیری وجوا برسبت دیکاست ته اند قدک و مشهد بنجب اره شال کشیری وجوا برسبت دیکاست ته اند قدک و کرباسی در به شدر خال با جهره معاوضه و مال بهت دیکه الاجم و خروج معاوضه و مال بهت دیکه الاجم و شود بیاب در می برد می شود بیاب در می برد می برد رح و در می پرخوشه - و نوشه برا زدانه - اگر شار این میسدانی برد رح و در می پرخوشه - و نوشه برا زدانه - اگر شار این میسدانی شیار آنهم می توانی - وگر نه خود دانی - بدرستی و تحقیق بها نو بگو - که شیار آنهم می توانی - وگر نه خود دانی - بدرستی و تحقیق بها نو بگو - که چشش بخی افت او می که اگر مال و منالش را فرایم آرد - خود و برا در ان

وخانواده وابل ویا رانش رادرگرداب جرستاغوطه درگذاردبیرو نه به حالت بهمه دانسته و فهیده شد-کارس که ما ندبیوند
عالم فهرومی بن است - و دراقل شب درسسرکوچه باش راهش را
عیم فرز ندانه فند-آما آگرچه گستانی است - نصیحته ما درانه بتومیکنم نوسیم فرز ندانه قبول ن- بورک با سرستیر بخور نه با پنیر- دیگرازی و راه
ولانگ مب شر که خانم بسیا ر نرم خوست - خداوندموا فقت
ستاره و سازگارے طالع کرامت کندچول این بگذرت من دوط سلا
مشتش نها دم - او آبسته آبسته برفت - ومن با سند کراسته عریض
وغیق در زیرسسرد کا ما ندم -

شا و آک بگرای

القيار المعرب والم

ملاقات عي الماشكلي تريزان واج البنال

در زیر در شن ان چندان نما ندم - دیمانا فرض تراز آن کاربودم)
برائے اظهار شخص لباسے و برائے ابر از حیات نقدے - از آل
گذست تبرائے بہند خاطر خانم - حمام وخضا بے لازم بود - وعطراز آل
لازم ترور راہ نوستا بہاہے کردم - کرماجی لایق ریش پدر سے - فرق
د بوانہ وعا قل را با زنمودی جاسے جنا ہے سیرمنصوری! لے ہاشی نے ب

السع قرشي حسب

سعاد ت بخت و نیروت اقبال را آنف که نال بجار دان سرا بگرشته جرهٔ مشغول شمر دن سودهٔ ت سوداگی و در بدم عثمان آغا در یک گوشته جرهٔ مشغول شمر دن سودهٔ ت سوداگی و در گوشته و نیگر د در بست ای موجو د و بین مالت دلیت دوستال موجود و بین مالت دلیت دانش بین ما شرک می به به در سرداشتم جنال برمن تا شرک که بین که بیرگرد نکر ده بودم می نمودم مونم بیرانم که بین که بیرگرد نکر ده بودم می نمودم مونم ان ایس که عثمان آغا در یا فرت بایندا تا ایس که گفته اموالم دا به می گرد بگیر و بنیاه تومان فرض بده می نمود ما ناده می نمود می مانده می نمود می مانده و نموده می مانده می نمود می مانده می نمود می مانده می نمود می مانده می نمود می می نمود می می نمود می می نمود می

عثمان آغاد- فرزند! ابن عرفها بعنی چه ۹ این فدر پول! بن فشر د لوانه شدهٔ یا فماریا شنه ۹

من: - نه دیوانه نناره ام - نه ثمار باشد ام - خبط دماغ بهم بهزاریا نده ام - بهدازی می به برزریا نده ام - بهدازی به بهرکس بیمدر نومالا بنجاه نومان سایده - بعدازی تفصیلی سایشنو -

پول قیمت اموالم رامبدانست ودربن معسیا مله ضرریب منبدیا بے مضا تقه حاجم را رواسا خدن وب فدانگردار بخیراتن سبردم في الفورسروتين الراستم يجب مرفته مثل ادمي بزرگ از خمام

بیرون آمرم -بعد ازین منفدمان و فت معهو درسید باکثرت اصطراب و فلت شتاب ببيعا دمعهودست افتم-بيروزن درآ خبسا حاضر- بإحنياط تمام بذین سوتے واں سوتے مگران در پنہا نے- از درے کو جا

ہاندروں طبیا نیدم -از وضع حن نہ خوشم آمد-برائے اینکہ مال خودھے پنداسشتہ يجسر باندرون رفيتم حب راكه بعدار مرك شخ دربيروب بازنميشد جِنَا لَ بِا حَتِيا طَ تَكَلِيفُ وَتَكَلُّف بِكَارِمِ رَفْتَ مِ لَيْكُوبِا شِيْخُ زَارِهِ إِسْتَ از در کوچک بجیاطے کوچک- واز بله حیب طرکوچک بالاتم بر ده بر وق منقش بالاکر د- ومرا در کفش کن بر د- روست نایشش عبا ریت ازیاب فندبل اسبابش عبار سن از چندر دوج کفش دنانه تا آنوقت ازچهار در تورفته بودم - پیروزن مرا در آنجانشا ندوخو د برا سستے جنر دا دن سب الورفيت - الواع واقسام صدياست بايم والبته صالية صاحبان كفشها بووكفشها وينفها سيحصاحبان كفشها ستحاريث بنجره بمن دوخته بود-درآخران ننج کفش کن دری با زسشد- وسرونان مرا بدخول انشار*ت کر* در

برجه بشر رفت طبق فسلم بنتر شد وست و یا سے د اجمع کردم وأسبين ودامني فرايم آور دم- بالاحترام شيام داخل اطاق شدم-يكساشع بيش روشن نبوو-

اطاق دا ديدم آراب شرو براست فرنها سه افيس كستروه رويوشهات فاخر-بردالمت حرير ومجوبرسرا بالمجوب بجرجشان سیا ہمن کنجینان آ ہواں خطائے سے مار ۔ چیرو بھرش بدانہ ور کوشنہ

پهلوئے پنج ژونشسته با دست اشالت کر د-که نبشیں گفتم چه بهازیں که من بناره وار درخدمرت ع

کمر به بندم و توشاه وار نبشینی
بعد از تکلف بسیا رکفن کا را برآ ورده و در برابر وے به دوزالوت او بنب شستی-آن قدر چم وخم و فرو فرولا به و نسیب از بکار بردم که حسالا وقتے بیا دم آبد۔ خنده ام ملمے گیرد-

مدی در ازروبروشی پاک دیجرت سینیم- دیجر الفاظ آداب ورسوم عرفے بمبیان نیا مد-نا زنبینم بعاتشه د که کنیزکش بود اشارت به بیرون رفتن فرموده و به بهای نه بر داشنن با وزن پرده از رضا ریجنود-

تولفتی گشت طابع آفتاب کرشدانطلعند شرد دوبام بخودگفتر مشکفته را ندیم بنا بدآ فسناب اندرداشام دوزلفش از سراپا تا سرودش همه چین و شاخه و دام نه برگزیون فرنش شمشا دبرام ندیدم مادرا از سروگردول ندیدم سرورا از سیم اندام نگه ولدوز نراز تیر رستم د با نش غنچه را ما ندوس پر بره برگ فن غنچه بسام د با نش غنچه را ما ندوس پر بره برجه در آفاق اسقام بردافش برجه درگیتی است چنبر به فیش برجه در آفاق اسقام

درآن بیب فنهرزنده ول برندان ورین یک ملک نقوی کار برنام این اشارت ریعنی برداشتن پرده) بشارست ترک نکلف بود- ما نمن د بت پرستی که بیش بهت بسجره افتار بیفتادم - وبرائے اظهار اشتیاق ورندی وسلیقہ بنوعے کر بہج جائے سف به وشک نماند-اظهار عاشتی وجیرت تمام کردم ظلاصه بیوهٔ شیخ گویا از موضوع نتخب بدلائل منتی ده خود سیے انتئال نمان وجاہم داشت و بسے برنگارشت که باین الفاظ در رنشار مراد مسازد محم رائد خوبش ساخت -

عفن عالم خراب است ودلم بيتاب - امان انجيم بدكه مراكب توه

آور ده است واحوالم ما پریشان نموده -از توچه بنهان بهوات ارت ارش مرحوم شویر - و برائ جهیز خودم که در حقیقت کلی است - جمعے انبوه بربین وسیم افتا و ه اند - بنوعے که کم ما نره است - دیوانه ام کنند خوایشا و ندایم بربیک دا کو یا بر من حقے است - مراہم جر و سے از مال وسنال خو د سے شا دند - بیجز فائده خود چیزے بنظر نے از ند اگر شو ہر سے برایم بیجو بیند مشل ایس مے جو بند کہ جوالے پیشم دا با زنبیلے جومعا وضہ کنند - بیکے از بسران برا در شو ہر م فاضی است مے گو بدکہ موجب سرع اگرا ز افر باسے میدان برا در شو ہر م بر د و سے اندا زو - انبات حقی ما نندی شفور بد د سے سالد دی بر د و سے انداز و انبات حقی ما نندی شفور بد د سے سالد دی و بر د و سے انداز و انبات حقی ما نندی شفور بد د سے سالد دی فیر سے از خو بیشاں شو ہر م مارعی است سے براین کہ - با بی ہم ماری انوراحفے فیست و مرایم خوا بدیم افعد کشد -

فلاصهاً زین نا طاقمات دلتنگ ودلخی و بایت آسودگی دراحت به ناب وآرام برائے خلاصی بجزیک را ه پیش ندیدم بینے شوم کردن خرا وندترا براہم انداخت - آلنوں گویا دیگراشنکا لے نما ندہ باشد-

پی از ان گفت که همه سباب از دواج حاصروآ اده است - اگر راصنی بشوی - اینک فاصنی در ان اطاق حاصر وا زجاشب من وکیل - کا نمذ عقد را تمام کند-

منكه حاضرايس شتاب منودم ما شكرسيكه درميان زين وآسمان معلق باشد - دلم برتبيدن آغاذيد - امابرندى به كمكردن دست و پا بمناسبت مقام اظهاد هربانی نا وعشق با زی ناست فوش آبند نمودم - بهناسب بودكه في الفورامرا بنز دفاضي حاصر كرو-قاضي حاضر كولهن با فود محرر اورده بود - تا اونيزا زطرف من وكيل شود قباله ا ترجيب بدر آورد - جها نه واموال خانم دران شبت وضبط بن پرسسبد كرمه احرب ابن جها نه چند مهر محجل وچند مهر توجل مع دبي -

من فو درا دابس كشيدم - وجواب بهتران مكر بعا پشه به بيره زن اده بودم مديم من فو درا دابس كشيدم له نقد نهر سنانتواه است - وآل بهم در محسل

فنك وسنب، امّا باله ودرا مناخمة - برندى فقم منهم اموالم را بخالف عي عشم الكراونبز البيل كند

قاضی اسابی خاوت اندکے بافراط است (لاافراط ولاتفریط) ماراجیزے نقرترازين ايهم بايدمشلًا تودراستنا بنول جبرقدر مالداري -انين بهمرراه دورالبيته با ماييركم بدا دوستندنيا مدة ؟ آنچه اينجاا زلقد وعبس وارى - آگر بقبالة خائم اندازلي كافي است-

معقم این طور باشد - به بینیم :-بس ما نندک بهدور بین خود صاب میکند - فدر سے بہنے کرفرور و تا گفتم

و ده تومان لقايه بنجاه تومان بم حبنس-

اربر سنن درمیان فاصنی وزن شور وصلامے شد-فاصی خربر دو بعد از مكالمة مختصر خبرنر تيب وتنظيم كارآورو وبارضائ طرفين فبالة مترعام شد وكيلين طرف أسجأب وقبول صبغه عقدرا بآيتن مشرع مشريف محازى اجرانمو دند وازاطراف وجوانب صلاات بمارك با دملند شد-

اجرت عقد بندی وانعام واحسان خدمتگاران می یک راور پنخ ننمودم-و بجائے اینکه مروم - وور پیش چپونهائے خود خرخرۃ عثمان آغادا بشنوم - باوقار تری موفرو با ہیب سننچ مہیب در لحاف پُریر قو۔

شاوآن بكرامي

گفتارشصرت وجم برزرگ شداجای با بااز جیو بخی گری و برخ ورحمرت افغادن اواز شهرت فروشی

چون دوزبداز نکاح علیله جلیله از حمد وکیدنه خویشاوندان از بهر سود خویش مای الخصوص از حرکات پرفتنه وتشویش ایشان چندان افساده افسانها منه وربهم وبربهم سخنیم - که کمان کردم بسوراخ کرژوم افساده امر مصلحت آن دیرم کرگیفیزت عقد را دربیش برا دران به اصتباط بخشا تم - چه شکر لب میگفت - بهرقد را بی عقد بموافقت مشرع است - بخشانی مورودار دو توانگرند دلیقد آمام کان بدوستی واستمالت ایشان با بدکوسشی ر

امّا انداه بين بين بربرسوت، وازه براكن - كه باسوداكر الكافراك

بفدادی سرزنا شوئے دارد- وبدیکے انبرادران بوقوع واقعہ اعترات منوده سردازا بحشوو و وبرائے مقابے منودن این کارساخت خواست ولیم دید وبدبیگانه وخویش نبایدکه پیوند دی کامل است نه سرسرلیت -

من نیزاز بی قضیه خورسسند که بایس واسطهٔ توانگرشکرده می شوم بنائے تشخیص راازگرفتن خارم وحشم باسمها ورسمهائے مختلف منودم چوقهائے خانه را انوکر دم و خبانها سے قهوه بانعلبی استے مفضض و طلاو میناکادی خریدم - وبرائے نفس خو د دوسه تائے آل را مرصع و مجوبه ساختم - بعداز تصرف عیال از مال شبخ کفن را در پا وپوستینش را در بر کر دم - رخت ما سئم مرحوم دیدنی بو د - یک صندوق پر از قبا د پوستی داشت - رخت ما سخم مرحوم دیدنی بو د - یک صندوق پر از قبا د پوستی داشت - بعدان مرا مرا مرا مرا مرا مرا مرا بعدا دی است - بیش جمانی خانه را آر سنت - و پیرستم - اولاک زادگی ذا نے آل سروضع وصفائے که برخودگرفتم - بهمانا مرا اور می بردرگ می نبود -

گر بدولت برسیست مگردی مردی

الذلذاتم القات بمسفران وبم شهر بان راه بغدادم بود- چون الارا بال بباس السئے کثیف کرباسین و کلاه بات لئة بندین وگیو کائے ہے جوراب وخودرابال لباسهائے لطیف حریرعثما نیاں مے دیارم - کمان مبکردم - که آناں برائے بزرگ کردن من آمده اند تمیب لائم - آناں می شناختند باند - امّا من اندویدار شاں رویتے برھے تا فتم - والتجا بسابۂ عامہ وعبا وخرقہ وردائے نود می بردم - نیتجهٔ زیارت برادران زن بهتراز ما مولم شدینیدا نم چرا برادران زمال از سو ندم با ایشان با امتنان واظهار خورسندی این معنی را ما بر مبامات وافتخار خود و انتشار می با در گال بودند به به صحبت ایشال در سر واد وست در وسود و زیال شد. من بهم بگرونه ایشال رفته کلی بودن سرمایه افاطر نشال ساختم - آما نیک ملتقت بودم که درگفتگوت محف خاطر نشال ساختم - آما نیک ملتقت بودم که درگفتگوت محارت حرف نا بهواری بها دنسی و درم - آنال از مجارت بی گفتن د - و من با بواب ماست منعارت و مناود و مال بصره و متاع منعارت و مناود و مناود به در برد تبات و محقیقات منی برداختم تا مسل و ا

اذب اطلاعی رسوالردم بعدائیں دیدن ہاکارے دیگر مائد یعنی اطلاع عثمان آغاائسعادت
حال خود ودعوت و بہمائی کہ آیا بھنم یا بھنے - در نز دو و و م - چارافتادن
سخید ام بروے کارے ترسیام - و با آئک عثمان آغاسکوت محض بودعاقبت رایم بدیں قرارگرفت - کہ با او نیزاعتماد نکنے - بالفعل با ادہم ترک
مراد وہ رانمودہ تا درجائے خود پائے خود برجا مائم - ورقع ہر لفرع بیم و
براسے رااڈخود کردہ باسٹم -

कीरिंग्से पुर

گفتار مفتاری بایا خودنمانی کردن ببلاافتادن می بایا وشکرا بین باشکرلب

فلاصه دلم خواست که ازیک لذت بم که از دولت بدست می آید-نگذرم - بعنی بهم شهریان خود فروشی بزرگی کرده باشم-وبهتعجب

کان کار بر بیم بیر را تفود برت را رفوابد بود با نوات نفن به میم بیر رمات فود برت را رفوابد بود به بهتر مین به به بهتر مین منها نقود در او شیره به بهتر مین اندهام به است سرطویل شیخ سوارش می در افران فود در وقت اندهام به (فان والده) که روز اول شیل شیخ فی گری که ده بودم رفتم و در وقت

و مشروع کر و مجند بدن-پس از اند کے گفتگو حکابت حال خود و فائدہ نیجب ہ تو مان سا بیان کر دم- امّاعثمان آغامجت مجربہ و کار آندمودگی ایں حال رابفال خیر مگرفت ہوں ہم شہریانم دیدند-که در زیر آن عمامہ برزرگ و در میان آن پوستین فاخی بجر حاجی بابا کسے دیگر نیست و چیو فہا و خدمت گار ال از دست - دیگ غیرت و حمد ایشاں بحرکت آمدہ از بدگو تی و بدخواہی

خودوارئ تتوانستندر

ولهت م كه خطا كرده ام- امّا كار از كارگذشته بود فواستم بيك شيوة

د بیمان دن به به مساو یک گفت ماجی با با بسردلاک که میگویند-این است اگوربارش

نشانشبيدم-ما در ش را گا ښدم-

ویگرک گفت که نهٔ اصفهانی خوب کردی توبریش سرکال ریدی - ما بریش توریدیم عمامهٔ گنده اش را بدیس - شلوار فراخش را باش - چبوق درازش را تماشاکن - با باش بهمایی نارا درخواب ندیده بود -

ہم شہریاں مایں شخناں سرزائن وآسٹوب کناں۔ من برحن ستم وبروہ بے بردر کوارے خود نیاور دہ سوار شدم۔ وازمیان آل شور وآسٹوب

بیردن رفتم-اقل ت رسی فن به آنان دا دم- بعداز آن بخوبی با زامده گفتم-خوب فلان فلان شده - دیگر کار نداشته ایجن کرسز است تو است چثمت کورشود بمرگ حسن دلاک کنوب کردند. بلکه کم کردند.
ساک فربه زینج بگرگاں باسلامت یقیں بداں تربد
شهری خام از گفت کرداں بیش از دزدی وکتاک بخید
کوروزے که تو اس دم بشوی - بهتیات! بهتیات!! از بن غلطها خیلے باید کی وخیلے از بی نان با بد بخوری تاعقلت بسر آبد - این رسیشس را جه وقعت که از کد و سے نهی آویزاں است و جلدی است بے خرما مگرسخن آخر دمند را نشسنده بودی ترکی گفته است: -

رفعدت كس ندليب ندند كسان حزبرتار

ونرشى ابن شوب وسفوار دا فدرسي فرالموش مح باشد برخالست كه آغا مرمعل مرابده ميخوابدلباس درست كفه وجبال بے مزگی کرد۔ کہ خواست نم داغ دل ہم شہر ماں را اندوبر آرم۔ زبر دل مسموم را با دریزم چشم بست ندود کا ن کشادہ آئچ برنا بھم ایر گفتہ۔ چنا کچم سمام دنا سزا آرسٹ شد سیار ایر سیار ا سمان وبكلة بدرخر نو هرووبشا شند؛ بيا به بين كه حاجي نرم هو بالأن آتش ول از بسر میشنهٔ ما زندران خشناک نرودرنده نر شده است من كرلسا ول تعجب ازترس بكوشة خزيد وبس از الدنيرا سخ تركش من فروكشير- باعايشه برق دار -وكثيركان مروم شكار روس يمن أورد و وفان بجشود منبسدالم آن خنان درشت بآن وان ويا چگونه مے تنبید مطلافت اسان او برنان عایشه اطلاق نمود واطلاق زبان عايشه زبان تنيزا ل رااطسلاني كرد - خلاصة على الاطلاق مراإزلنت حيفي غود بدنزكر دند- وجنال طوفان فسنسر بإدونغال رابيسسرم بأديد ندكه با بداري دا محال ويدم فننه جنال بزرك شدكه وراطاق جات نساند لانع آمدكرس جائے ظالی تفرکد

باتو باشی در برسرایامن براور! بدندیدهٔ معلوم شد که آل کنبرگان غیر دمن شیر برسخن اندال جواری ولؤلؤ کمنونها که فران عظیم اشان بها وعده داده نبو دند-پراگنده فرصت شرفت میل سرافگنده فرصت شرفت می این به به سروسا مان با تفاصیل تمام آل دوز فرورا باطافے کشیرم وآل بهم سروسا مان بیک کر دار بیجا ببا وفست ال دفت - شومی در دوغ گوئی ناچار سوم - کا در عمله بات بیج شار- دیدم که اگر به پیش از آل در وغ گوئی ناچار سوم - کا در بهافودگفته که اگر در وغ نه گفته بو دم - زنم برج میخواست دا دو ب بافودگفته که اگر در وغ نه گفته بو دم - زنم برج میخواست دا دو ب داد بخند جه می قوانست کر د به کاش از اقل در وغ نگفته بو دم اکنول چ فاک برسر بریزم - که با در وغ گوئی بسته شوم آل بهم با سند وقسب اله در میش مردم نامم بدر وغ زنی وافسول سازی علم آمد - آل بهم با امضا و

شادآل بگرای

كفتارة الفرساديم

بروز تزود برجاجي باباوطلاق دادن شكركب

سنبے تبدارگذرانیدم و تا بانگ صبح دیده بریم ندوست - با مداوال بیداد مندم که در زده گفتند - برخیز - برا دران دنت باجعے بدیدن تو آمده اند مندم که در زده گفتند - برخیز - برا دران زنت باجعے بدیدن تو آمده اند اور غیر می گفت خیابی تا بر این تا بیج دروغ گوتی خیابی از استی با تیم می گفت خیالات چند مراه یا دروغ گوتی خیالات چند مراه یافت - بائم که مهنوز درس مشهدرا فراموش کوده دیگر مولناک تر بذا می مراه یافت - بائم که مهنوز درس مشهدرا فراموش کوده بود بیخار فارافتا د - در آخر با فود اندلیث بدم - که شکرلب زنم باشد - برج می شود - بشو درگیرم که نیست برج می شود - بشود ایم که مزاد کسی بین از من کرده ام - بین گفت تا می جوی و قهوه ما ضرکندر -

رفت خوا بم را برحب دند- وازاینا ن یکان یکان آمده بردوست مند شب تندر وست نه اینان عبارت بود از دوبرا درزن وعمو وعمو زاده و یک نفر خیره نگاه که هرگز ندیده بودم- خدمت گادان نیز و دمقابل صف کشیدند و درمیان ایشان دونفر بردن بها در سبیل چیما تی نیزوگنک بدست ایستناده قبقاج قبقاج برمن گرستند-

برسان ایسا ده بیقان بیقان برس سریسارد خیلے کوسٹ برم کرا زاظها رامتنانی ارتشریف آوری ایشاں وسکناہی وصاف وسادگی خود نمائم- آبابنخنان معلوم جواب استے مختصر وا دند-بس از سفارسش فہوہ برائے والستن مقصو وروستے بربراور زن بزرگ نمودم که انشارالله کروه و ملالے ندار بد اسخت منح نه ودسے مالا مشرف فرموده آید اگر فدمتے مست بفیرما نید-

برادربزرگ (بعدالاند کے تامل) گفت اصابی بمن نگاه کن آنو مارا ساده وسندله گیرآوردهٔ احمق بے شماری ، خرمیدایی بی یاای که خیال میکنی در سیال را برست تو داده اند- تا بد نخواه خود باز کنتی م

من ۱- ابنها چرف رمایش است - آغاجان مین سیم و چرکاره ام-داک او تریشه استر

من فاک بات نشامستم-برا درکوچک :- جرگارة ؟ چه کارة ؟ چهطوراین همه کارهٔ بسرمردم میآور د ؟ عجرب چه کارة - که از بعث را د برخز د-بیا پداینجا ما را مستشل میمون سازاند-

من ؛ - الله - الله الله إبى چرحرفها ست ؟ مگرمن چركرده ام ؟ بفرماليات شهار ابخدارستشن سابفرمالتيد ؟

عمودرن شرر الرفت المرفت المرفت المرفت المرسط عمود المرسط المرفق المرفق

ما ایں ہے انہ بی ہارا ہمضم منے کنیم -من اعموجان! جبرکر دہ ام ج سجان من ہگو"

برادر بزرگ ؛ - مے پندالری تو دلاک زادہ اصفہان آمدہ زسنے الد فاندان بن رَکَ گفتی و مایتر افتخار شان شدی ؟ نه

برادر دیگر : می کمان مے کئی که ماشت دلات ولوقی با ماشان سمسری ارد ؟ نه "

عُمو (باسترام): - فیر- هاجی ناج سے است بردگ - ابریشه وحربی ن از بخارا بما بوست میآورد - شال کا بیش اذکشیر ولا بورخوا بدرسید کشی کا بیش روئے دریا کاستے جین و بهندر اسب باه کرده است عوزاده د باریش خند) الله ولاک زاده لیمی چرې است ففرا ولد تراشته کندهٔ فرین! واگر خدا بخوا بد- بهم از صلاب پاک بنی کا شم د باع رب نصوری كررايالات لاف حب ونسب اوست ٩

من: "اینها چرحرف است ؟ واین سندها تشات چردا وچرمعند دارد؟ من اینها دانی فهم- اتا چول دیدم که طوفان نز دیک است بطوفیدن-گفته" اگرغرض شما کشتن من است بخشید واین طور پارچه پارچه استندر امکنید

خیره نگاه دکه تا آنگاه فاموش بود) ،- بآواز بولناک بهب ا برآمد که مرد نه به سخسرم دب ادب رمن داست و باک با تومیگویم و تواز آن خیشان نیستی که شانسته زندگی باشی -اگر بهی حالا داعیه این نکاح دااز سر پرزیخنی و زن داطلاق ندبهی وازین فانه و سباب پیم نبوشی -یک دقیقه می کشد داشارت بسیل چاقیان) که این جوانان داکه معینی -تسمه ازگر ده این بیرول می کشند و سرت دامشل سر نبخشاک از بدن می کنند من آنچه با بد - بگویم فقم - باقی دا توخود بدان -

پس دہان ہمہ طاظران گشود۔ وید سرصاب و سے (دورا زجناب) ہزار راست ناگوار بنا فم لبنند۔

چوں فرست حرف ادون نداشتم-بآسودگی فکرکردم کمشات وشوتے

مرن دیم-بخیره نسکاه فقم اسنوب آغا! توکیستی ۹ کدا مدهٔ درخاندمرا بجانے سگ میگذاری - ابنان برا درزنان وخوبشان - خوسش آمدند- وصفا آور دند-خانهٔ خودشان است - امّا تورا کجامی بر دند ۹ نه بر ا در سے نهمونه دخترت با گرفتهٔ ام - مذفوا برایت را - توجه کارهٔ -

خیره نگاه رخودوبندن با در اینان که ورده اند- به پرس من لؤکر مع خوابی با نی کیستم ؟ از اینان که اورده اند- به پرس من لؤکر ما دشایم "

با دشایم" وانسته که مختب است و خیلی نیز-حاب کارخود کروم و بانری وغوشی گفته در کمور نے کوغرض شاہر فارقد شاست جول مواصلت شرعی شده است به بارسے مهلت برمبید تا بحضور حسا کم شرع بر دیم ومفارقت بهم برونق سف رع شود - مامسلمانیم و بسر و مشرع وقرآن بنظرم که نشابهم از حکم قرآن سر بهج نب اشید - و انتظے از کجا که زیم -ور ایس باب با شمابهم داستان شده - ومیل جداتی داست نباشد من اقل به پ اونیفتا وم - ادبه پ من فرستا د - من خانه او نے واستم - اومرا بخانه آورو - از مال ومنال و خانه اش خبرے ندا تھ ایس کار تقدیر وقعمت است - اگر تبقی ریروقعمت معتقید نیستید -

برادربزرگ ا-درباب ميل شكركب - خاطر جمع باش كه اواز بهم

بتوسيه بالراست-

بموسے بیل موست بسرش کنید بر ودگم بشود - پنجا ه - بلکه بیشترازای قبیل سخنان ا زطرف ۱ ندرول بگوشی خورد - رو بدرا ندرول نمودم - دیدم فوج کنیزان ہمہ حیسا دره یک شاخ - عایشه علمدارسٹ کرلب سروارکل - مگوکه این سخنان ناخ از آل لب شیرین بووه است - که برائے مشابده کار بعی دبد آ شجاخواست بود ندر - دائسته که شارینها شاره است -

كشورس ناب إبرسسياه ندارو

من غریب و در دیارغربت و آنان مرد مان غریب زیار شهوا دارد بجز سیرا نداختن و تلخ رامشیری فورون چاره ندیدم - ازجائے برفاستم که حالا کرچنین است مینین بایشر- درصور ننے که او مراسفے فواہد-مشم نه خودش نه ماکش منه خوبیت - نه نیجیش بهج یک راسفے خواہم -هی طالق طالق طلقة طالق مرقع ناینہ طالق تلات -

اتا این داریم بگویم که آنچه شما بن کردید-لایق مسلمانی نبود-اگرمن ساک بودم در فرنگتان بامن به ازین حرکت می کردند-انشامه انتری داری که بمنکر حسف دا ورسول می رسد- بحسید به بمن فلمسلم کرد خوا پر رسسید وسيعلمالذين ظلهوااى منقلب ينقلبون -

پس ایجه آیات وا حادیث مناسب ازبرداشتم بهمداخواندم و ختم سخی برین کروم - که فالذین کفنی وا قطعت لهم نیاب من فادیصب من فوق رؤسهم آکیم بهم دید مانی بطونهم والجلود و دهم مقامع من هدین کلما ادا دول ان پخوجوا منها من غم اعید وافیها و خوقول عن ایس الحریق -

در آخر برخاستم و باغیظ وغضب تمام بمیان اطاق برآمده آنجم از مال نسکولب در برم بود - انداختم - ولباس نزنده خواست، بدوش گرفتم و با تعصرب نظارگیاں وم درآمده گفتم - تف بحله پدر - برج عثما فی است -سگ بگور پدرشاں بشاشد و بیرون آمدم -

شاوآن بگرای

لفناريقنا دودوم واقعم كركوجر رفس داد واندك ندوه حاجى بابالاكاست ولسوسى وولداري عثمان آغاوانرردادن في اورا تادبری در کوچه تند تند درستی- بے آنکہ بلائم سجامی روم ایس متدر غمواندوہ درنظرم جلوہ گرشد۔ کہ کم ما ندہ بود دیواند کشوم۔ تاایست کہ ہلب دريارسيده خيال كروم-اگرخو درا در دريا غرق تنم بهتريات ناتكاه صاوفتروك وادكريدان واسطفارة وصافرت افتا وماين فغد اگرچه چیزے بنود- ولے برمن تا بنرکی کرد- واز بلا کمر ما نید در تما شائے بیجے از اس سگاں جنگے استیا نبول کہ جن گاہ درکوج سا کم نیدست واقع شدم سگے رفتہ از محلیسکاں دیگر سنخوات کے کہیں آنا ن شناختہ شاہ ربودہ بود۔ في الفورر يخيز عظيم برياشد بمسكان آل محله اورشد ندر ساستخوال بالا اوم محله او دوانيد ندر ورسر محله آن ساك نيز ماران خولي را آواز واده آوردنا آن سگال دوبروش دند - کارزارے بزرگ وغریرة سترک برفاست -ازين تما شد منتنه ننده گفتم" بارمندا يا عكرت تاكتوري ترقيق ت عقل خفیف بشریاندک مائد دانش دریافت عکمت ایک با لغه لور ا منى تواند نموو- واعتراض بدانها ماراجر بارا-مل معما نے مکت است

La De La John Stor

مرابحکمت تماشات جنگ سگال از فواب ففلت بیدار کردی وراه چاره کارم بنمودی -اگرچه مدرس بنظر حقیراست - اما درست شریرگ تراز نشرح کبیراست - را به که مصحبت تم چرخوب یا فتم -بهررسه جونی بهال پیشت رسد مررسه جونی بهال پیشت رسد

مسبحان الله: - چيوان لايعقل بهم مانسندانسان عاقل - در کارفود ادا و مدايس ال

عثمان غانها وم - كه با بهمسن گرى بازمشل آدم بامن رفست ارمى كرد ومرابحبث بهشرى خويش مے ديد بعادت خودنيكم بذيرفت وبعدانه استاع بلايات من بچے پر دور بچوق خودنده - بايك بارچر دوداهكال گفت احن الوناكريم است -رفيق من بهال وقت كه آمدن تورا بآل جاه وجلال به بيش ايرا نيال د بدم- دالنستم كه بلا تي بسرت خوا پد آماية تو منوزخام ونا پختر-منبدانی که در دام مشی چه در د ب در مانی است غوب میتوان فرض کرد - که تست فروش یا تنبیا کو فروش - که در پاک به و ز بالبزار زحرت وتكابويك نبزوفاكم بأصد دم تنباكو مع فروش وتخلك كدكه رماجي بابا بآل جاه وحب لل كه برگزاورا درخواب نيز بخيال في رسد بيش اوجاء مُرشود ؟ سبك اگربالباس الباس ايشان اندك بهشرو براسیے از طرخرکے فدر سے ارز ندہ تر آمدہ بودی- بلکہ ہنا ویل اینکہ تواز انشاں الد کے خوش طالع تری مع بلعید او اٹا یا آل دید ہر وکوکیہ ریا طنط نه استخص فروشی - جه طور مع خواستی که ور پیش آل روسیا الی سفید شوی و خدا مروز خود اکرار ند م بے شاک یکے ازایشال رفیه و برادران زن تو نغسدادی نبودن ولات د لوت و ولاك زادگى و تورده فروشى بودنت رامالىكرده است كه ولياب وزن كمدائيدن - سودا كريدس غادادشال شرى دي جان

'فها ش وقا فله حرمینش از کها _؟ اگر تومثل حاجی با بایستے اصفها بیٰ- مذمثل بک افناری استانبولی بهمنزل بنده آمده بودی و شور می کردی من منی گذراشتم تواین کا ررائحنی - حالاجیش مجشا که بعدازین دیگرازاین کار با بحنی این تجفت

تَفتيه و-شايد حقّ داريد-گزشنه گذشت ما فارش بالائے جیثم اما ہیج نباشد مامسامانیم که درست رع ماعدالت است ربیج تاحا لاست نیده نشده که زن 🔍 مردراطلاق دبدع ياليكي راا زخانه اش مثل اينكهسك را ازمسي رميسرا نند برا فهند محص أزبرا يت ابنكه زك وريشب اورا خواسنه صبح تخواستهاست؟ ا بنجار ااسلامبول كفنة اندفاضي بهست مفتى بهست يشخ الاسلامية مرجع دا دخوا ہاں ملجا تیست رسیدگان اند- پول دولت رااز برائے جہ مع گیرندہ تنها برائے کے بیچ گردانیدن وروزہ ونمساز نمے گیر مد۔ "نكاليف ايشال من ظلم است فطلح سرمن دارد مشره است-بالاترازو

عثمان آغا: - حاجي تورابخا مع الني - جدم كو ئي - مع توابي بازن شینے ازکبارمشائخ اسلامبول باآل ہمہ اعتبار - وبرا درائے باآل ہمہ توانگری ویسار- بخشایش مرافعه و دعواافتی - مرینے دانی در دست می در دست بو واگر مهرسور و آبات ست رآن داحا دبیث و کلمات بهوی بداد خواہی بر جبر ندر و اورازر دروست نباشد ورصورے کہ مدعی تورا زراست

كفتم: - يا الميرالمومنين تولعنسرما دم برس - يا امام رضات غريب

تودادغریبان رابگیر-اسے عثمان آغا آگرمروم این مت ررکہ نویے گوئی خود روم بین باید-من دسرت انبہم چیز سٹ سند - باز اسر چیو فیجیگری خود روم حب نیم ج مدوجهد عنم یا تکنم-ند-نه باین آسانی و سنت برینی ارم مروم بالات بيثت بامشان وازانجافريا وداوفوائي برمرا ورم بس از شدت اندوه سب کردم بهابها سے گریکرون وریش خو درا

كندن وبربا دوا دن-

عثمان آغا بدلداری من برخاست کهت کرخدا مکن-گذشته کمبیت لا بخاطر بیبا در - در دست تزکمها ناس اسیر بودی - این حالت نبدت بآنجالت با زمبشت است - نقد برچندس بود هاست - اگر بیچکم نقد برگر دن نه نهیم کیکنیم؟ با زمبشت است - نقد برچندس بود هاست - اگر بیچکم نقد برگر دن نه نهیم کیکنیم؟

سند الرئيم است - اينى چر- من ايرانيم - فداكريم است - سرم منے سنود فداكريم است - سرم منے سنود عداكريم است - سرم منے سنود عدالت بي ازاصول دين من است - چرا زبر دست ب عدالت تركال سنوم و انگے مامن ل نزكال نيستم - دينى - وطنی - زبانی بلتی دولت دركال شوم و وانگے مامن ل نزكال نيستم - دينی - وطنی - زبانی بلتی دولت دم ادا ايم - چنگيز و نيمور و نادرى از ما بيرول آماده است كه پدر بهمه را سوز اناره است پيش ايلی خود مان می دوم - اگرآ دم است البته و ا د مرا ميخوابار - زنم رايس مي گيرو - بدسستم ميد بد - به بينم كيست كه از دستم بازگيرد -

باین بهوا بجوابهائے عثمان آغااعتما دندگر ده - با من کر نو و دست آوپز نوبرخاستم - ونن دسفیر کبیراعلی حضرت اقدین شهر مایدان که در آل او قات بمآمور بیت خاصهٔ سستنا نبول آمده بو در فتم -

شاوآن بأراي

گفتار مفنادوسی دوست شنارهای باباری افعام از شمنا الی از کار مشرح حال میزرا فیروز

سراغ منزل ایکی راگرفتم - در اسکرار) خانه با و دا ده بو د ند - در میان قایق به اسکدار - با فرضته تمام - با ندیشه کار و ترتیب اف کا ـ و هیگونگی بیان حال با ایکی افتادم - تاجان گراز تر وموثر ترافت _ -

ور د بلیز خانداللجی مشتے یاوه گوتے برایما واشاره دیدم که فرق ایالی

إبن جارا با إبران نيك بخاطرم أورد-

بابهم رئی ترکی-از زبانم آیرانی بود نم اوانستند- و بحضور برد نم امته در شدند-خواستم از اوضاع و احوال ایلجی سررست ته بهم رسانم. نا دستورا نعل حضور شود-بایشکه از افکران درگفتگوکشا دم آن بهم بایخ اه من مقصود م را به عمل آورد-اینک خلاصهٔ افادهٔ او سستفادهٔ من -

ایلی ایمن میرزا فیروزاست سنیرازی - از خانوادهٔ لبسیا د باحرمت - اما ندچندان با منزلت ما درسش بهمشیره بهین صدراعظم کرمبرب سلطنت با فتن این پادست ه شد میرزا فیروز دخست راورا گرفت - بال سبرب بدرحمن نهٔ شاه آمد - بنا مصار کی چند و بسفر پاره مالک حن ارجهٔ نا چاد - و بدان سبب بسفادست این جا نا مزدگر وید مرد سے است با دانش - اتا تیزخو نرو دخسشه و نرود آشتی - تنداز جا در می دود و نرم فرد سے نستین در در فتارچست و چا بک - و در کراد اد معقول و نا ذک سست مرد و مردم وار منوش اطوار خست ده دو بندله کو

اكرچه ورعسالم كج خلقه از چوب وفلك مضائقة ندار د- امّا شيرين زبان ود ل جوست - درگفتگوار دست با چکی دود بدام مافتد- اتابرندی زودر فع ورجوع آن راميكنير-بالهمراكان كالبي شيرين ونرم مانت راحة المحلقوم وگاہے تلخ و کثندہ مانند زہروز قوم گاہے جیاں کہ مثال او کے نبیات دوہے وہ ماند۔ ویلے دوہم فیت رضداعمرش وبد) آومي است ورحست نه ان بازيهل القول- بالبزوا فلاق مجلس آر اسخندان مانه نده دل - عيش دوست منوش صجبت غوش گزران-بارس مراج صورتيس سفرب بروند-برسم ايرانيان دركوسه اطاقن خزيده بود-اربس جهته بلسنيدى وكوتابي قدش لمعلوم لشدولي باكيزه اندام بین سبینه و با آن بهاس ننگ موزونی اندامش معلوم رسط بیش کمه پاکیزه صورت مشابین بینی بینی بیشا نش برزگ و درخشان لب و دیانش یک آزیک بهتر گذر ازربشسش از بهمه بالانز فلاصه فوال فن مكرم يدة ايران وايرانيا ل است -

> بعدا دسلام وكورنش سفير: - نوايراني ؟

سفيرا-بس اين جل و بلاسس عثماني جيت وحمد حسالا! ما منوز عرده ایم و مایز سندم ونتاب دنیا به سیم بادشایی داریم - قوم

وطنى الميم من المراسي مباغر ما تيد - مروه شو اين لب اس داببرو-كه با اين لباس الاسگ كنرشدم - اندروز كه باین قوم معاشر شده ام - روزم سیاه و جگرم خون شد. اهروز جز خدا و خدا و ندبنا ب ندارم - سفیر : - نفه میدم - جه سف خوای بگوتی ۹ از زبانت با صفهایی می مانی از ناله و زاری گویا به نزگهازی یا ترکست ازی عثمانیال گیرکر ده باشی ۹ از ناله و زاری گویا به نزگهازی یا ترکست ازی عثمانیال گیرکر ده باشی ۹

خيل عجيب است ماايس بمهراه مع آيم تا بريش نزكان بخنديدم-

نداينكه بدركيش مانجخندند-بس سركندن خودرااول المعربهان كردم-ازاول سركدشت غوسشش آمد-از تفاصيل زِن گيريم حظا كرد- امّا از لهرك كه بقب اله شكيب انداخة بووم-وازگفتگو لاسيكى بااودرسيان آمده بود-چنال لذت بروكه كم ما نده بود-ازخنده فحن كند-ازنقل با زبيها كهرسرتر كان دخر بقول من وگاو بقول او) آور ده بودم حفظ کنال مے گفات آفر بن کهنّه صفهانی-آفرین - دستیت در دنکست دیاقیام ت کردة - بیدا دکردة معرکه کردة -خوب کردہ -اگرمنهمے بودم- باین گاواں بازیں نے نوائنستے کرد بیونجنطیہ و رسوانی بهم شریاں وعرو نیز فوج مجیران وشور واشوب شکرلب - با وست بها دران وطعن وسسرزنن فويشال- بهمدر ابعينه وآل اصفها ني بازي فوورا بالآن آیات واحادیث واخمسانهمدا بلفظه بیان کروم- سجاریت اظهار ونسوزي حبيت برخنده مسردا ووجنال الرشون وشغف برسند كمكفته "مالارگ پیشانیش مے ترکد-ازخندہ برروئے فرشہا غلطید ن کرفے ن -تحقتم المسمركار الليمي بهمهر المحناريد- قدر ــــــي بم برعال من كريهك بسب بيد كه وبيثب وروواج سمور خفته بووم وامشب بابرا ورلب تنور دىروز باكسى بابرگ وساز زربى سوار بودم- وامروز خداوند باب خركنگ نميستم- آن بهمه مال ومنال وجلال وكنيزان صاحب جمال-آسيان غلامال-ال حام اس فانه -ان فهوه فوريهائ شالم نه ال چيوقهائي كذا في را-با إين لا ن ولوقي وآسِمان سلي حالاني - فنهاس كبنيد - برنسبيد - كرآن مير در مال شارانس ره انتخون ورول من بجز خنده بها كرندنك خوت به بینید کیجائے من می سوزد و جا دار د ۹ و چیطور آتش نمیگیرم وحق دارم مراجی ويروزجنان عالمها افروزى امروزجنيرعسالم انده سوشي افسوس كمرور وفتراعم أبام المارات الزار وزي نويسدايل لاروزي ميرنافيرون (بازورفنده) : منتجرب است کرچگونداي گاؤيشان بأأل ريش وفش وبأآل كليز بصفر حراف الدعجي ايراني را باوركر ده بوو ندر

اگرالدیگی دیگر کاررابهم نرنده بود- حالایم باورمیکر دند نخوب برائے چر مے خواہی- پائے مرادریں کاربمیان کئی ہمن پدریا برا در تونیت کہ بردم بانخسا رصلب برائے خاطر تو بحث محق مفت تم ونہ قاضی ملفتی

ور اربيس المرابيجي شما اللجي ومرخص يادشاه ابرانيد-بهيج نباشداحقاق عق مع توانبدكرو-من بيجاره رابدي روزانداخت رواست مراباتيبا

انه خانه بیردن کردن بسرسشهای گنجد ـ

میرزا فیروز ۱- چرسے خواہی ؟ غرضدت اینکه باززی دا مگیری و جانت سابگیرند؟ الغواب گاه سموری که فرداندش آدمی دراد بر خبرد. چسود-نه خيرگوش بن بدارسيف دمرابشنواين جل و پلاس عثماني دااد برت دور بینداند - باز ایرانی شو-من نورا فراموسش نے تعمم کارے ازبرایت مے بینم - از حکایت ہم خوشم آ مد - با بهوش وگوشی - این راہم بدال که در دنیا بجر فهوه خوری - چوق کشی خواب در رضت خواب سموری - سواری اسب فربه كار السئ كرد في فياست بالفعل در ينجا بمان بالهمرا لان من بالش امًا بایدیک بار دگرسرگذشت خودت دانقل کنی بخندم - با در در مرت در میرت با اظهار امنتنان داننش را بوسسیده از کارمعوق و حال معلق خود در میرت

وتردوازاطاق بيرون آمدم-

شاوآت بلكامي

كفنار فنادوبهام

طبيان ادن فيريجي بابا وخارت السفير

چه با شلاحتیاج لیمرد نمبیز سواری خت و نندو نیز و نهیز کردا کارے که گردولائک شبرنگ کندان کاررا با اشتر کے لئاک کزار کا لیے که گردولائک شبرنگ کندان کا درا با اشتر کے لئاک دل از نوبه سرح و خود مراجعیت نمو دن سالازم و بدم س

بازاز نوبه بیر خرد خودمراجعت نمودن را لازم دیدم -باخوداندبشدم - که اگردشگاپ از کفی رفت وستگری کینگرای بنابهش رانعمت و وجودش راغینمت شهارم - بها ن شف راوند توالماکم از ظامرت نبیتی - بطلسم بیجا رئیج مستی رمهنمو کمه نمو د به آیینه با چارغ بدایت از گمرا به بنا بذیر رئیسر کمرخوارد د -

قراربرابی دادم که برنجوتی و خاطرب ندی او بختیم از انتفات است روز افرون فورس ندم ساخت - در بارهٔ کار است داقی دا مور دولت و بدا نجم به مورس او دا است نزیو د به به مرتب سر با من فرس مدر با من شده به دولت و بدا نجم به مورس او دا است نزیو د به به مرتب سر با من فرس مدر با من من مدر با من من مدر با من من مدر با من من مدر با من مد

شور وصلاح مبکرو-چول بهم عمر فود را باکشیاب سعادت مال خود صرف کر ده اود

وبدیگران نیرواضته - از کاروپارچهان وج مسائیا رسی خبر اودم - انسال واقوام بجرنز کان کسیرانی مشان شده واز جبین وی وافغان و تا تا است و کردوعرب - است منشیده وس - از افرای به براسطه غلامان و تنیزان که درخانها می بافت می بافت می بافت وسی در ایران مسلوم است و شهور - انااز انتیاب دفران می ایران مسلوم است و مشهور - انااز انتیاب دفران جرن فی جیز سه

ا گوش زدم شده بود - چون درمسنانبول آن ملتهائے گونال گواف (نگال گال) مع دیده تعجب میکروم - امّا فرصرت مخالطة با ایشان ندمشتم -

ے ویدم تعجب میکر وم - امّا فرصرت مخالطة با ایشاں ندشتم در ادار آه سفارت عالم عالم دیگر شدبناکر دم حرفها سے نشنیده شنیان ونفهمیده فهمبدن ویژدی ش و کنج کا وی کردن سفیر کارگذار و بهوشیارم دید-خوست نود شدر دفته رفعة را زوارم ساخت -

دور بسی کان به بازی دسید بعدان ملاحظه مراسلات فلوت کرده مرا فواست و بنشا در که ماجی دلم میخوا پرفت رسے با تو گفتگو کفر میخوا پرفت رسے با تو گفتگو کفر با البین که ایرا نبیند و در بعضے کار فاانسائر مردم خیشت با زیر انا در کار و بار دو لئے جیش و دوخت و بے خبر زار جنا البحہ برہی کھے ارزند اگر کارے بایشاں محل شود بہائے سروصورت دادن - چناں سرو صورتش را ملوث نے کنند - کہ بیا و ببیس حقیقة توازا قبیل بیتی کا رسی مورتش را ملوث نے کنند - کہ بیا و ببیس حقیقة توازا قبیل بیتی کا د سرام موده وجی بیده کار بظرم مے آئی امید سے بتو مے تواں واشت که باریش این و آل بتوال با زمی کئی - و ب آئی امید سے بتو مے تواں واشت مفرس را بر آری وجو جو لاوم او بلکہ دولت را صروری است اگر مغرب بین را بر آری وجو جو لاوم اوبلکہ دولت را صروری است اگر مغرب بین باشی ۔ افشاء الله کا رہے سے مخم کم مغرب بین باتو بائی دوسو بدی مارت ایران توانی شدوخود ماں بھم کلا ہ افتحف ادی باتو مان بین دوسو بدی مارت ایران توانی شدوخود ماں بھم کلا ہ افتحف ادی باتو

من : - سرکارایی بنده به فرمان بردار وتا بع راست سرکار گوشم در دست قراست - بخیر- بفرست بب ازاربر ده فروشا ل بهرچه بخنی مخت اری - در غربت تو بهر چه از دستم برآ بر-توتایی

عواهم روا . مبرز افیروز : - حای - شاتد در میان مردم شده کرمحف از برایخچند کنیز خوا ننده و ساز دره و باز گرخریدن - و با ره متاع و قراستنی حریر در با تراسی با به اید و زیندت براست اندرون و شاهی برون بداینجا آمده ام-امّالینهاچشه بندی دکوچغلطی منودن است کے مثل منے رابرائے چنیں کار کے مے فرست د-اعلی حضرت شریارے رجشم بددور) باآل ہم عقل وشعور - البتہ مے دا ندکہ رابحجاً فرستند بهيل كهمراا ينجا فرستاده دليل بزرگي است - حالاً يخه من مے کو کھے۔ تولیشنو او چند ما دیسش ازیں از جانب رہونا بارسے) نامے کہ با دفتاہ فرانسہ است سفیرے با پیشکش وہدایا وعسلونین عبوديت من برارالسلطنت طهران رسيد سفر كاغازس بنام بوریب اعتما دنا مه ازجانب بادشاه خود که رگفتاریم گفتار با دُشَاه است وبهرکار مختار ومرخصم) بنمو داین مرد خو در ابسیار براگ وسائر فرنگال را بسيار خوارسط شمرد-ونام ديكران راجنان بااستخفاف وانتحقاره مبررد ومحلثان في كذاشت كملويا

بادشام کامران بودازگایا عارداشت از زبان بادشاه خودمیگفت که گرجهتان رابر وسب به وتفلیس بادکوبه ودرست دوست ایرانیال بوده اسبت - بايران روميكنم وبهند وسستان رابهم الدوست أنكليس

ارزربغت فوب دارد- امّا بدين طور ناكرسفرسشر ميكفت منيده اوديم- بله وقع قهوه وحنا گران شركفتند بهبرب جنگ ساست المصر يكاذاتوا ساسدادكرال صفويه المميكفت شنیده ام- و تفخ ازجانب لوی نای بادشاه فرانسه بکے بدر بارمرحوم شاه سلطان سين شهيد آمده بو ده است- و ك ابونا يار رش اكه بوده-وجه بوده - وجه طورشا مش كرده إزار - درايرال كي سرشن من سند-يح انتجارارامنه كم فيل جالاراك شند بود ع كفت وا قعام حيس آدى بىت - اما خيلے باعرو تیزوباہم کی باعریدہ و ستیزاست " این بودکم با دشاه سفیررا قبول کرد-ا ما در رقیم جاتش کید و عده داده در این معلوم نبود- وزرا دبزرگ و کوچک از این کار کا بے سر شنداند و از راست و دروغش چیزے بعظشاں نے رسد- باز فداعمر بہ پا دشاه بدید آنهم با ابیت کہ ذره بردات جهال آر انیش پوت بده نیست ورس با ب چیزے نے دانست بیلی خواجہ عابدار منی کرجیب ل دونه در شهر دانس باب چیزے نے دانست بیلی کرده بودند که ناخوشی بفرانسه مے بری و در شهر دانس دامین کرچند سال در تکیهٔ ایشاں چارشینی کرده بود تصدیق سفیر فرانس دامیس کردند اتا کے کہ ما دامطلع و خبر دار تو اندرسا خرت که فرانس دامیس کردند اتا کے کہ ما دامطلع و خبر دار تو اندرسا خرت که ما کا کرار دنبود۔

فلاصد چندال درست به نما ندیم بچراکه تجار انگلیس که درسیان ایران و مندوستان پیله وری مے کنند- و در مبند بوشریم خیلے وکان از ندت بمحض سنسیندن وصول این سفیر کارگذاری سجیب باری فرستا ده و برائے قبول کر دند یه معلوم شد برائے قبول کر دند یه معلوم شد که درمیان این سگال البته استخ اسلخ اسلے متنا زع فیہ مست وایس سمه عرو نیز بے چیز نیست ب

بادشاه می گفت بجنفه شاه تسبه که این با مهم از بلندی طالع من است من دراینچا در شخت یا دشاهی متقر-از بهمه چاب خبر این بدر سوختگان از سشرق و غزب وجنوب وشمال با پشکش و بدایا بیات بوسسه و دوند-ودستورے جنگ وجدال بایک پیگر ازمن می خوابهند.

وقتبکرمن در طسسران بودم منظر سفرانگلیس بودم موایس کاغذالمت امروز در باب بیگونگی پذیرانی او و در خصوص عهدنامه ابست که معفوامند با ما به بندند - اتا باد شاه پیش از آنکهانس خبر به بگیرد - مفخوامند با ما به بندند - اتا باد شاه پیش از آنکهانس خبر به بگیرد - مفخواست با بن کار دست بندند - چون در استانبول

از مردولت واز مرملت منونه وسفرے است - اعلی حضرت شهرایے بارائے رزیں وفٹ کرمتین مرابفرستا دن اپنجامست اسب دیدند تا بحسب وقوف واطلاعات من کارکنند ومنهم بفدر امکان سشبهکه از فرانسه وانگلیس درایران عارض شده رفع کرده صحت وسقم افعال مافال انشال را دارسی کنی به

واوان ایسان داوادی می می ادم وابی ماموریت کارینجب او آدم است فرنگان وراینجا بسیار ندیم به وابی ماموریت کارینجب او آدم است فرنگان وراینجا بسیار ندیم به نوزصدات نبر بده که صدات و بگر بر می آید و از پشت سرآن یک دیگر به یک دیگر آدم می بیندار و که در آغول گرازان است . کمچشم بتواندا ختم - وامیدم بحبت تواست با پد با این ایساست . کمچشم بتواندا ختم - وامیدم بحبت تواست با پد با این مطلوب ماست می تواندا ختم - وامیدم به بترکی سرت می شود آنچ می مطلوب ماست می تواند ختم ما تواند کنی - نزگی سرت می شود آنچ می میدیم تا وست نورانعل نوشود - وازان دو می دفتار کنی - امّا بیش از میریم تا وست نورانعل نوشود - وازان دو می دفتار کنی - امّا بیش از میریم تا وست نورانعل نوشود - وازان دو می دفتار کنی - امّا بیش از در این باب از چه داه با پد بر آنی واز کجاشروع نما تی - دوراست و می براین باب از چه داه با پد بر آنی واز کجاشروع نما تی - بر سرامنما تی امید آینده و با میریخشی پیش آمد کار دستور کیم دا د -

شادآب بلگامی

كفنار مفنا دوهجم

ابن اني سرت ناسي جي با باوفائده سا دره بي فير

ا دُسفِر یک نسخه کتا بچه وستورالعل گرفته بقبرستانی رفته بے زجمن در میان کلاه خودنگاه مے دہمن در میان کلاه خودنگاه مے دہم میں در کان مطالعہ کروم آل کتا بچہ را ہمیشہ در میان کلاه خودنگاه مے دہم ور میان سرال آور دیم از نہنچا شروع کر درمطالب عمدة آل را در عمر فراموسش بحروه ام سف شرود ورم سف تتر بود۔ سفا درت ما با اولا بر ذمر ست ہمتر سنا تولا زم که بدرستی شخص کئی کہوست

سفاً رت مآبا -اولاً بردمت بمرت الولازم كه بدرستی تخفیق كنی كهوت الك فرنگستان چه فدرست كسه بنام بادشاه فرنگ بهست یا ند - وور صورت بودن با شق شختش كهاست ؟

"نا نباً فرنگستان عبارت ازچندابل است مشهر نشبنند با چا وزشیں؟ خوانین وسرکردگال ایشال کیا نند ۹

نا لثاً در باب فرانسه غورسی غوب بکن و ببیس فرانسه به یک از ایلات فرنگست باگرد ب د بچرو ملک د بچردارد (بونا پارس) نام کافز که خو درایا دنشاه فرانسه میداندکسیت و چه کاره است ۹

دا بنگا دربا ب انگلیسیان تحقیق جسک اگانه وعلا مده بمن وببین که در سایهٔ ماهوت و بهلوئ مسلم این ماهوت و بهلوئ مسلم این میمه شهرت بیداکروه انده از چه قمان مردم واز چه قبیل قومند ؟ آینکه میگویند در چریره ساکن انده میلاق و فشلاق ندار ند قوت غالب شال ماهی است داست بست یانه ؟ اگر داست با شد چه طور می شود - که یک در چریره شبم در ایران و میل این مسئله کداین بهم در ایران

بد كانها افعاً وه - صرف مساعی واقالم نها ونيك بفهم - كه درميان انگلسان ولندن چذسيت است - آيا لندن جزوے ازامگلستان ست يا انگلستان

وكفتكومت بانكليسيال جدرابطه دارد ببنابه اشهرا فوال عبارت است ازيك بيره زن ياعلى قول بعضهم مركب است ازچند بيروندن- وآبارلست است كما تندرم غرتبت اليني خلسداوند ناتاران زندة جاويلاست-دادرامرك نيست-يا الكفنا بزيراست سيحنين درباب إين دولت لا ينفهم انتكليسيان - با وقيت تمسام وارسي منوده بلال كه جاونه حكم انيست وصورك حكمان اوجيكونداست

سادسًا المقطع ويقين غوررسي حالت ينكي دنسيب

مرموشح فرونگذار

سابعًا مذبلكه آخراً - ناريخ فرنگستنان را بنويس و درمقس متفخص ويجسس مراني كأسلم سقوق وظرق برائ بدايت فرنكال كمراه بشا بهراه اسلام وباز واشتن ایشال ازاکل میته و کیم خسنه زیر

بعدادمطالعدكتا بجذفنب كرو تدبير بسياركر دم- بخاطرم آمديكه ورآيام عرت يك از نشيال رئيس الكتاب ويعنى وزبر حسا رجعتما في بامل شافي داشت- ماین اندایشدافت اوم که باد مراجعه منوده از و سے سرست تر

بدست آرم- مدنستر بکدام فهوه فائد ہے دود-ودرچرساعت باایت کداو ازيركوني فوش نداست دائي كه بعدار فنهاني قهوه وتكليف جبوقي دانكال-لوك كروه لبسم ينن أورون وبإرة چير لا الدوسي فهميدن ے تواں -

این تدبیردا بفیرکشودم-بسنال حظ کردم-کرازروت التفات

برمن دہم خسب نات آن ندبیردا برخود حل کردہ) گفت ، سمن بتو نگفت م چنیں بحن ہی نگفتم تو آدم کارآ مدی ہی ببیں کہ من خر نبو دم ہوم مے شاخم برائے وانسنن ایسٹ کہ ۔ خرس کجا تخم مے کند۔ یعنی بمنرا نرکجا ہیس ا میں میں دخود خیلے ہمنر لازم است آگر برائے وحساطر من نبود ایں منتی کہ از ہمہ جا با خبراست ۔ واز ہمہ چیز مطلع از کجا مے جستی وا مر قبلہ عالم از کجا ہجا میا مدا

بس ازال گفت: - که اگرلازم باشد قدر سے پول ہم ادن داری باق بدہی تا اگر درست تلہ در ماندازسر طیشهٔ آل ۔ بعنی از ربتیں انکست ب شحقیق نما بار کہ پول صلال مشکلات است۔

قرساعت معلوم بقهوه خانه معهو درفتم - رفیق را آنجا دیدم باکمال تواضع والتفات روبرئ و رشت و نشت مقوه سفارش دادم برائے دنیق وقت ساعب فور را از بغل در آور دیمن اورا دست آویز ساخته سرسخن دین گونه کشودم.

بدیں گوندکشودم ۔ من ؛-ایں ساعت کارفرنگان است -نشی،- بلے در دنیا ساعت بہترازیں نے شود ۔ من ؛-ایں فرنگان مرد مان غریبے ہمتند-

نشي،- آماچرون ايده كه پليدومرداداند-

من ربیداز تعارف کرون چپون فود باد)، تورابخدا در باب ایشاں قدرے اطلاع بمن بدہ اِس فرنگتان مملکت بزرگاست بالد؟ پادشان شدہ اِس فرنگتان مملکت بزرگاست بالد؟ پادشان شدہ کے سنیند ؟

منتی ؟ جه مے گوئی رفیق - معاکرت بردرگ بینی چه ؟ مما لک است "نها یک پا دفتاه نه بلکه یک یا دفتاع ن بسیار دار در

من: - سننيره ام أكرج مبندين عكوست است - إمّا دروا قع ونفس الامر مك ملت است ١-

سنتى: - ئى فوائى يك مدت بكور ئوائى چىدى لات بلدور

واقع بهمه بک مقت است بهراکه بهم چپ اندرا مے تراشند و بهمه مررا نے تراشند بهمه شبقه برسری نهند بهمه لباس تنگ مے بوست ند بهمه نشراب مے نوست ند بهمه گوشت نوک مے خور ندیبهمه با بیغیرما اعتقاد ندار ند آما معلوم است تبعی پا دشاہی علی و اند سفے بینی چه قدر سفیر باسانه علی برخ ساتی آمده اند این از ساک مترال درین د بار از ساک بیشترا نار - از خهاشت د نوست ایشاں با پرسپ اسید واز د بار از ساک بیشترا نار - از خهاشت د نوست ایشاں با پرسپ اسید واز مثان د بار ایشاں با پرسپ اسید واز

باریش وسبیل فود بازی کرد-واز اینجا باطلاع بختی تشریع منودمنهی اس اید بعنی ساک زرد نشان براورشغال سیماه است اگر
وازیک جنس اندر بعنی ساک زرد نشان براورشغال سیماه است اگر
قران بری است رد ما با بد بقول به نجیم خود بگردیم اینال بهم با پر معذب ب
بعذاب ابدی باشند و در آلش جا و پد بسوزند- اتا با مگشت صاب کئال
داقلاً بهما بنه ما کفارنمسه لعنت التدی الاوقات اسخسانست این کا فر
طالفالیت به صدا و ند او بسیا ما موت و پولا دوکوسه و کوره به فروشه می و با داند.
می و می بادشای از سلسانه قدیم خویشند - د بخرج خزینه ما و کیبلی اینجا
دا دند.

بى انآل زنا وقدر وس نموس است كه ملى نجس العبن وعين نجاستند ملكت روس آل قدر وسيع است كه در بك طرف آل انبر ووت نهر پر بيبارد - والطرف ديگرش حرارت آتش جنم مصسور و - دشمن حقيقي ما اينست بروقت يكه انبي قوم را بخشيم - بيك و پير مهارك با و و دست مريز ا دميگويتم - نروما وه بنوبت با دشا بي ميكنند ان آل جاكه اکثراو قات پا دشاه خودرام كشند - با ما مشابيت تام دارند -

يس اذال كفاريروسياس روسسياه الدين - كريا مفرس فرستا

امّا خدامبدا ند-برائے چربجبت اینکه مارا برنجاست ابتنا ب طور تغییت امّامیدانیکه درسعا دت مابصالی وطالع و پاک ونا پاک کشوده است ما نند

رهمت اللي كه للبستان ومزيله مرووف بارو-

بخار نمیرانم بعدازین که را بگویم - والیست به ببنیم - دوخرس شمالی ست که در کنج د نبیاافتاده اند-اینان را واینمارک واسوج می گویند- توم کوچکند-وإزشارا دميا ل معدودية باليهمير يادشاه واينارك منتقل تربي بادشالان فرنگستان است و درمقابل قدرت و قوت خو دیک عظیری بهم ندارد-انا ابل اسوجه به بیکانها وشایان خود که و فخ در ار و یا دیوانه دارجنگ وكارنداركرده إست مى نازىدايى بادشاه جب كي بود-ويرات او بهیں بس-کہ جنگب باشد در ہر تحب اکہ باشد و باہرکہ باشد-ورحالتے لومبارو ما يوسس بخاك ما آمد - عاقبت ما شمد در در كان ديسة اسيرش كرويم-إين است كه مار الزاح الات ايشان الدك اطلاعي ت - وكرند نباكين بدائيم كدورونياجيس ملتيم موجوواست -كافرے ديجرنيز فامنگي اسات-توافخروونسيا دار- ما نثدارنيان ورميان ماوردسكا بجز سودفود وكسب ال جيزك تميدانان وبرجيز ف اندنشند عا د ت ابشال این بود- کرسفیرے تریاکی بمامے فرستا و تد برائي ابنكه بنيروكرة كست بده ومايي مثوريها بفروسي شدامااز وقيبكه (بونابارط) نام باون ب طلوع كرو-ايشال فردس كردند يوست مك إن وندان كران در بد- امّا إين ربونا بارك عقيقة الرأل با وشام في است كه اگراز قبیبل نا در شاه وسلطان سیمانش بشمار پیم جا دار د-

سخن نشی را درا بنجابر بدم - وبدر شاوبرنے این نام گفتم" لے استی! برنگاه مرام و بهان کلام انجاست - در باب این مردم را ادر ک اطلاعے بده سنت نیده ام کراین کافر خیلے بها دراست -

نشى :- به بگوى دفق - این آدم ا قال به قروده در بازى تفارشا بوده است مالا پادشان بررگ شاره دان الله بین من بشار و بن امن آم وبهمه فرنگان عکمه نه بلکه توری میکند- دست روبرسینهٔ باهم نگذاشته برایخ نیخ مصرک کثید-امّا شمشین جائے درهٔ عمرو ذوالفقار میکنا نگرفنده چینشه مملوک چند را نرساند دبارهٔ فلاحان با دیدرایس سوستے وال سویتے دوا ند-عاقبت بابات بیکفش برفت-

من به امّا انگلیس نام ایلی و بیرست که در دنیا عجیب ترین تومند درج دیره مصانف پیند- وقارته ان مصالهٔ ناد-

نشی به بیلی درمبان فرنگان اینان از دیر گاهیه با ترسسسر بر سهستان دولت علیه وار در دو با دشاه جمیجاه ماه ایشال دا باعز وجاه میدار د-از حیثیت نوست در با فی فالق بریمه جهانیا نشیه وساعتشال سر نظ ایس نا

النال بجزيادشا بي عبارت الرجيزي ويكريم بدن

الل شرے دامے برند- وور مقابل عطیہ داحمان ہم مے برندکدست ندان سیار فائد دارجہ ند ارند براز دبوان نہ کال
ورآ نجا جمع مے مثولا - وہر دور نے کہ مسئل بہدوبوج این قدر کش مشق میں شریف سیار میں دریک دورای قدر دودہ درازی سیسکندکم بے ہمیا ہو سے ایٹاں تمام شود-آرچہ ما مندسرآغات رابر پدن یا مال کے لا مصادرہ کرون یا چیزے جزوے دیگر ہاشد-

برادراجه گویم حسنداوندسیارهٔ عقل داده و بهپارهٔ جنون حسندا درسول راست که ما نیزای طالفذانگلیس بختیز براسی مردار فواری وکتاف ت کاری نزاده ایم با ذوق وصفائی کامل و درسا حل فلیج قسطنطنیه بر مسند کا والمیده بااستراحت تمام قهوه مے خوریم وجوقی مے کشہ -مند کا والمیده بااستراحت تمام قهوه مے خوریم وجوقی می کشی -من و عجیب اجیز کان نیده نقل می منی میں میں ایس کا را

من : عجیب اجیزائے کاشنیدہ تقل مصنی یمن میں ایک این کا را نشنیدہ بودم - اگرمن سشنیدم باور سے کردم کہ مثلاً مہندوستنان بداں بزرگی دردست اینا بی باسٹ د-و پیروزنان در آنجا حکمرانی کنندتو این رائشنیدہ ؟

نشی براز قرارے کرسٹ نیده امرای انگلیسان آن قدر جرست عور نارے کہ ہرجہ بھی بال قدر جرست عور نارے کہ ہرجہ بھی آئی از ایشاں برمے آید۔ وجائے تعجب نیست مانا ایک بیرو زناں شاں در مہند وستان کمرانی ہے کنند۔ بیج بھوشم خورده ہمنت شاید سے کنند۔ بیج بھوشم خورده ہمنت شاید سے کنند۔ بیج بھول ایس جور شاید سے کنند۔ کرمبگویند و ضدا بہتر میداندانداند بیجور ویوانگاں ایس جور

دلوائي دور سيا

من ابعد از نامل، اسبه فرنگان بین اندکه گفتی - یا اینکه بازیم بهت؟ تورا بخب دا - بگو چراکه در دنیا بعقل سے نے رسارے کہ بابساملات ازیں بہمر مخلوق مرکب باشد-

نشی دبیداز تفکرے الارک) :- بلے دوسہ ملّن بمستند کم آنم بون انهار فراموسش کردم - چراکہ برحمتی نے ارزد - مثلاً است با نیول و پورنگیزو ایتا لیا شیب رکہ فوک مے فور نار- و بت مے برستند - اقادر میان فرنگان جرو جائے نیسٹند - اولین درسایئر ریال فود معروف ما سست و وین بہرسسال و وین بہودی چنادی بما یا دگار فرسستا وہ است سیمین ہرسسال یک مشت درویش وفت ندر میفرسندند کہ پول بسیار جمع ، نخریشہ باربہند وکنیسہ بساز ندونا قوس بر نار - آنا جیزے ہم انہ افیان کریم ایرشنبید ایس بارو در رومینهٔ الکبری خلیفه فرنگان است-مردم را بدین خود وعوت میکند-آماما کلاه اورا برمیداریم-زیرا که پیش از آگه او بدین خود هم آور در ماازآن کا بدین اسلام هم آوریم - با وجود یکه بیش از قبول بداست - کفار با بدس عنداب الیم وسخت را انتخل شوند-

من : - یک سوال دیگر ہم بختم کانی است - درہاب بنگی و نیا چیزے شنبید و یا نہ 9 من اینقد روابات مختلف درایں با ب سنٹ بنیدہ ام کہ گیج شدہ ام - درصور ننیکہ میگو بند - او درآں روٹے دنیا ست - اتا اذ زبر زمین بدانجا میروند-یا از جائے دیگر ؟

منتنی :- با آنان حبب ندان داد وستندس نداریم واز حال نشان وقویی نیست - امای قدر مبدانیم که بدانجا با کشتی مے روند- برائے اینکه اینجا نشی دارند-

بن مهم مثل اینکه دنیائے دنیائے دنیائے دنیائے دنیائے دنیائے دنیائے ایشاں ہم مثل اینکہ دنیائے ایشاں کا فرستنان است - الکفر ملن وا حده - انشاء الله حسف داوند باعذاب جا دیدی ہم رامعذرے بدار در

چون نخن بد بنجارسسید منشی اظهار عجز نموده دفلم راسر بشکست. فارسی هم از دره و بهند نے زحمت افاده و استفاده صحبت داشتیم بس قهور و بیگر خوانستم د باوعد قرفلا قات جدا شدیم -

شادات بلگرامی

بن يأآن ہممه اطلاعات منشبه بدنز وسفير ر بسیار حظ کرد- در مدمث افامست درست شانبول برائے گر وفوف المراباب سوت وآل سوت معصب مناد- أا ابنكر عفر وحندال موضوع كربجبت نوشتن تاريخ فرنكستان كافي بود برست الموردم چه با د شاه درکست بچه خود چناس امرفیرمو ده بود- این اطلاعا بت حفت Dent Hill Dale واوبرائ مطابقت بالبشرونداق شاء بالمرق واصلا كردا شابی ریمه خورو قل سای سای در این سيا معنوو بارة بمفرود و بكاسون المخرش ويى لوك المهم كتابيح شريب فريسيب نوديم. وبنام وقاتع فيروزي درجنته حريرين نهاديم

میرز آفروزبعد از انجا م خدمات محوله عازم ایران شد- وتعهد بردن من با خود- و در آنجا بخد شخ از خدمات دولنظم استن کرد-که آدمی چنین برازبرگونداطلاعات فرنگتان برائے مالازم است تا باسفرائے ایثال

ورطران بجوال تواندرفت -

تکیف برازین بن نے توانست کرو۔ کدار شرکان وازیشرشال سیرشوم می ایس بر وقت سن کراپ بخواطرم سے آمد اندائے کا ی فودداری منے توانستم

نمو در حکامین طل باشی طهران کهند شد. ورفت سٹ نیدم که ملانا دان را مهم پدم خمیسازه نها دند- زن طل باشی که بدیست کردان افسٹ دویگر دوستے طران ندید بدعبدالکرئیش بهم کذالک بنوعے که ابداً ترس اعساده صدر نومان داند بشتیم شیخی باشی بعدا زگرفت دی ملانادان اسبش را گرفته به د-

پس با خاطر جمع الله ان دفتن وخود نمسانی نبودن مے توانستم باعتقاد خودم ماه تمال آن می رفت که سے دست بترکیبم نز د-چرا کدلا محساله از بردر گان برائے جمایتم یکے بیدا می شد-

خلاصه بیج عذر مزفتن ورنسان نے دیدم-والیکیے ہمیں کہمیدانستند توكريا وشامم بالمم تقصير ما نتدب تصوران كالمداليج نهسا وه -ببرجا مع فوانسن رفت لذارم عن ما ت سادك داه يردا خمر آمايش ارفتن **تىم برغم كحال اوّلين غو د-بېمشهرياں خانوالده دېدنى گرده تشخص ملالے** مبداتست ككازوا بستنكان سفارت بودئم رامبرا شبند اند يع اغتنائي ابنا رجيدال غوسف نبو وتغررو فورو و بدا خبيا نشافي براست ستنكى بسفأ رقم بهمه بأجا بلوسي بالقسب آفيتها ومبرزا وسركار وجننا ب طابم منووند- وباالفاظ رعايت آميز إنتبيل سابر السسرماكم نشود-عجرود ولنت سركارنه بإوباشد - انعرمم سناجنا سيدار المامنية عاني وسابرتوبيرا عمر بايرفاند-بركدانيسارا معاشين يوعان اوسف كرد-كدادوان مرومان دوماه پین از آن باشد برعکس-بلکسے کدا نعر طرب فیر بود- کمان سب کرو-كبهن جان خبن وچار سنان ایشائم-امّا درو قرت و داع-بیر مرست راینی عيمًا ن أغار ا ديدم - كه با زهمان بذع كه 'بالبيب رض دِلاك اصفها بي معامله میکرد-میکند- اظهاردلوزی وجریانی کنال میگفت- فسنرزندا بروخواه اسيرتر كمان وخواه شو برست كركب خواه لؤكر باب ورحن الز بإ ديناه باشي-بريبر باشي وبرجا باشي دعائے بنرمنت بهمراه است فدا توست كند والوفيقت ديد پس سفیر بااذن حکومت عنمانی وشیمنع دوسه فرسخ جمع کیترازایرانی پنیره انطرف است کدار) بیرون آمد سفرمان فوش گذشت و نا با ایران قضیهٔ که وت بل ذکر باشد و اقع کشد و خبرے نشنید بم ورایر وان اخبار چند پراسٹ بندیم که شاکسته و ثوق واعتما و نبوو و و لے در تبریز دروایی شخانه عباس میرزائی انگیب اسلطنت پارهٔ چبز مائے نقل کر دند که مترین آنها دناب سفیر فرانسه وانگلیسیان و دغرض فرانسو بان اسبت که انگلیسیان دااند ایران بیرون کنند.

ورباب تدابیرایشان دوابیت این فتلف مشنیده شدیم تابرانیان در خب بو و درکه این پررسوختگان چرا با این بهتر محن این این بهدرا ها دره در طران بسیر و مغز مکدیجر مع دنند و این است صور ت محسا وره

سفرفرانسه (باخودنماتی)،-بادشاه مابردگ وفا دراست-نشکرش

كلان ناكران عالمه داميكيرد-

پاوشاه-بارفوب- امّا بماجه و وانسه کجا ایران کجا ؟ سفیرفرانسد: - درست است و سے ماسے خوا پیم میدوستان را از دست انگلیسها بگیریم -شما با پدیمسا راه بدیمید-وآ دوقهٔ مشکرمارا

بادشاه: - شاميخوا بديهندوستان رااز دست المكليس بكيريد بما چه ؟ ما نخ فواتهم - بشاراه باريجم - و آ ذو قدّ كشكارشا را مقل نشوني -

مفرفراند: - اگرجتان دا برائع شما از دوس محکیریم تفلین دا بنا با زیس میدیم - در دسر دوس را از سر شما کرسکنیم -پادشاه بدایس حوث شما حمایی واین سند دیگراست بروقت شما این تهد دا بجاست آورید - و ایج شمر فرود پریم کرور قفقا نه به یک تن ان روسیال نمانده - آل وقت بشایق به می و دیم حال بیش ازال ما دا

بگزاشتن گزشتن کشش شماازابران امکان مساعدت نیست و با دوستان قدیمی خودانگلبسها نے خواہیم -میار ندرا برہم برزنیم -ازطرف دیگرانگلبسها چنیں مے گفتیار:-أنكليس الله ذرانسه بأيران في آيد عربران اينكه مالابر عمت ومرارت ببنداز دروشا باياليان اراراه ندمبير ياوشاه، - چريخم واين تحليف يا قاعدة مهان نوازي درست مح آير-ن: ما العيم كويم كديا با ما يا باساخت با با فرانسد دوسند و اند شاہ اس مے شما ہم فرانسہ ما چرا دشمن براے خود سے سراشیم ؟ ووتیم اس بشما باری مے کنیم شمار امقت در مے سازیم بول میدییم - شاه ای مون دیگراست - شهامبنغش رابیا ن کنید- بعدازآن ما فكرش رامي كينم-دروقات خروج ما از تبريز عال بدين منوال بود- جول سفيرال درطران بشرت نتظر قدوم ما بودند- ب در نگ، بسيار - با وليهد براه افتا دبير- ورسلطا شيرالدورون فليدويديم كربايراني ف ماند بون نزديك شريم

معاوم شرکه فرنگی وسفیرفرانسداست که ایرانی با بهوا داری انگلیسان با مها نداری معزنه و محترم از طران برونش کرده بودند- از فرارست که می فاند سفير أنگليس بان ي د ابر ده بوداني جامعاوم شد- كه كار درخانه بچيريا بر بوده و باوشاه درابي معاطم كول نوروه بانخوروه است مفرفرانسه ور المجنب كرجرة تكليف مفيره اورالفهم يدروكرون والمايال را معلوم بوو - لذبان فقيح ورسم ووينار ص آل مائل دخوار را بأساني موده است -ازيل مافا سابروسورش في جراب كاشات

اطورا وا وضاع سنت كه إبن يمه وصفى سشنيده بوديم - يك روز بابم ننگ كيم -

بقاعده سفيرفرانسه ي بايست دل شكسته وننمرنده باشد يراكه مرونش كرده بودند-آما برعكس بدرجه تيرما - فوشنو دوشادمان بود- اركز قوق بدان ديوانكي نديده بوديم بهدى رقصيدند-آوازه يخوا ندند-حركات نشت ناميكردند-بهد بابهم باتراز مابيكب حرف میزد نار مندعلیتے وند بائیر وندر تبئه در کاربود - گویایم بهم شاں بودند بیفرشها سے ما خیلے کے ادبی کردند- باکفشہائے ہرشخ ہمرجادا سودند- وفرسودند- وہادہ نمائے كنيف مهم حمناريدند وتفيد ارمن عجم الدك باخبرك الجبند وجول شال خواستم بهبیم زبان شال را با زبان ما بهیج مناسبتی بهست یاند . ندیدم - ویک کلمه حرف از آنچه میگفتاندنفهٔ میدم - با هزاد کوسس وجهد - با نوستن وا زبرگر دن اینقدر توانب دریافت - که سدلفظ رابسیار کوارمیکردند-

روست بمرفنذا زباب دبگر بدمان نبا مدازجنس مان مبم نرددیام

بابهم شابهست نام داشتهم اعتقاد ما این بود - این جورمردم با بهمان شنگی و توشمزی که در سلطانیه دامشتن ربدوزخ به بهمان طور میرونددر سلطانیه دامشتن ربدوزخ به بهمان طور میرونددوز دیگرازیک بیگر میراشدیم - آنان خندان و شادان دیا وه سرایان که شاه با ما بیگونه حرکت کرد- و ما سردرگریبان اندوه خوادان و اندیشه ناک که شاه با ماجیگونه مركن خوا مدكرد -

شا دان بلامی

ر منظم المعنى المعن در المرابي المعنى ا

مبرزافروزشاه بحالی التفات بزیرفت ازج ابهایش بستانی جمه ار دیا بغایت ممنولگردید دلی باب کے ماہزراز ودر دربار بنود - برسوال درحال جواب داد - سے - مذائر نا دائی وست و پاچ شدے و بناز دشواری به تلاش افقاد ہے ۔ لفظ نمیدا نم کد در حضور پادشاه عیب بزرگ ست برنبائش نگزشت در ہرباب چنال باعلالیفین وستواری شخص گفت کشنوندگان می پنداشتند بمان ست وجزآن نیست درحق فرنگار خیال واد تخصق و ندقیق میداد که کمال میکر و ند زاده و برزرگ شره فرنگستان است -از انجاکین بهم برزائی اوشهور و بجزیتر و بی وسرشته داری فرنگستان است -درجواری بااوشترک بوده ام از این فتخار ہے بہرونما ندم - اگرچ بقدرا و بدیاک بی بی ا دار انجاکا فرن بخال درجواری مقول دست و بائے میکردم - و بے بسیار وقت دوی میداد - کرچ فهائی آنا باز درجواری مقول دست و بائے میکردم - و بے بسیار وقت دوی میداد - کرچ فهائی آنا و دورخواری مقول دست و بائے میکردم - و بے بسیار وقت دوی میداد - کرچ فهائی

دردیاربے زبانا ن سربواکآ پربگوش گرجبصورت خربو دا وازهٔ خنیا گرست

ایلی نگلیس چذر وزین گار مابیطران رسیاره باعتباسے کرسے بحرف بلیدار خلیفه مثل کا دون الرشید بذیر رفته شود- بذیر فته شده بود عوام الناس ازن معنی دلتنگ و ملابان درلندان دکای مهم مترام بن معنی تقصیر خود ماست که برائے خود درایس دنیا عذاب دونین می ترافتیم - دروفت و رود در را بگذارش گاؤیا قربیان کرده و جا بجانقل با نشار نمود ندامتیا نه شیپور زدن در دوفت سواری که خاصر با دشاه است با واحسان شده بود - شیپور نرده ان نوائدی سرمین و درین مارشد خانه بیک ارخوانین بنا مرمنزل اون بیس انسان در درهان نوائدی سرمین و درین مارشد خانه بیک ارخوانین بنا مرمنزل اون با و خصد بین امراب فرش و ظردف آن خانه کا در از بها کال مزد داخذ نموده - با مجرم بیک دارد

ہم باطوبلہ دیگرے برآ خان الحاق كوند-بصدرعظم كمشده بودكه درمدت اقامت اليمي درظران يزج مطخش ازجيب أوباشد جينائج دراين واقع مفناد ومتعارف است لي اغلقت وشالش رأانبرآل رفيته إو دنديشنرادكان وسأتراركان داعبان الصحيف واريشكشها وبدايا باوبفرستند- دشخط مبارك درشاره بود- باين ضمون: كلاينان مهان ذات أقديرها بينا بهند والرص كافراك الماييان واجب رمَن أكرُ مَهُمْ فَقَنَ أَكُرُ مَنِي وَمِن اَهَانَهُمْ فَقَنْ أَهُمُ الله إين بم التفاك واعزاز مِرْيَةِ مُهازِيرات كفاركا في ودليسنديود-ويا يست كأه خودرا بواا ندازيد آمادرباب بيوم وآداب حضوريا دشاه بارة دشواريها بميان آمد ايليج فرنك بايكدندكي وسختي اوًلاً دربان سنان در صور تخواست برزيين شيند وبندل شيدت في مقداردوري التخدت فودجامعين كروشا نبًا ملعون عافل إرفاضع نعيدك باكفش كشف بتالارفردوس إساس درآ، دشالثاً درياب كلاه بردوشتن بخد كفتندسر ببنكي في ادبي است كوش كرد- كان فرنگيم وكلاه دادر وروكه درب احترام ما ست - دابعًا ورباب اباس كمحل عوات بزرگ ت برجه بنیام دا دند کشال کلاه رایت مفریم تا آدم دار بار داخل شوی -خندردر در وعذرش بي بود-كمن چون باري باس لجضورشا و خودميروم يحضورشاه شمامهم نيربا بيس لباس مى آيم الماجول كسنانا أنكاه طريقة بارعام فرنكال وعكور اودن لباس شا رانمبدانست احتمال والشت كربا الفالق وشب كلاه بيايد كالنفيك أبركرو- ناكاه بخواطرم آمدكه درعمارت جبل منون اصفهان فنن قبول امليمال درحضورنشا وعبام تقتن شثر تناه عباس باج برسرما فاخرتر بى لباس برخت نشسته من يمن ايس سردا بميرزا فيروز

کشودم و دادبصدر عظم و صدر عظم بشاه کشود-چاپاری باصفهان فرسنا دند- ویزودی بکی مئوت انآن ش آورده بایلی نموند- کرانشم بااس به بنت بیار و دیگر راه اعتراض بست شده ماکلیس ملتون چی آن فتن را بدید- این قلد خن رید کهم بانده بود بنز کد وگفت فهمیرم شمایخوا همیار میمون برقصانید ضلاصه من ابهاس

این قدر وراز کنید که با دشاه بسنوه آمد دگفت با هر لباس کنه خوا بدیبا ید به بتم می سلامه با دشاه به شراز آن شد که از ملتے غیر مرفی میتواند شد تعجب کر دیم که انگلیسان با آن به نظری بیش و ندر ایج خلاف ادبی اندایشان سرنزد و با دشاه با فاخر ترین ابسته خود که چشم انگلیسیان داخیره میکرد. برنخمت ندر بن شعست

بركس ميديدسيكفت -

ترجمشیدیا داراست این شاه بدین جاه دبدین جاه دبدین جساه چنین شاہے که دیده برسر شخت بدین رفت دبدین رفت دبدین فت نکوش با شداز نوشیرواں گفت بین ایش دبدین ریش دبدین رکیش رفطش ملک نوشروان خراب ست نردیشش دیشهٔ آبران درآب است شاهزادگان دالانبار با اسب دستگی میشتر از آب رنگ جوام ردم وار با آبدار بر بالاشے دشاہ

رچرپاست صف د ده اندی دورتر دوسه وزیفلاطون بدیرکه بریک مخز اغفل معدیک به دورد باشال کاه کور با بست می انده می در بیاوست انفلامان بردید باشال کاه کلید با بسیار می انده و در بیاوست آناغلامان فرخ نخ بید دید او د و در بیاوست آناغلامان فرخ نخ بید دید داد و در بیاوست آناغلامان با بیان می اند ادایستاده فرمکان بریسوخت با قبالات بیدن دوخت و تنبانه است بسان چیپیده وصور نهائ بارد ن نبرترانیده ما نناشری با قبالات بیاد شاهی فای گذاشته با عند در در بیات و به باد شاهی فی گذاشته با عند در در بیات و به بات او بیم و براست ندم شند اماطوان العدید به نمال اطوار ما بود-

اینچ خطبهٔ نواند با عبار آنیجنان عوامانه در است حیثی د باالفاضے جنال از فصاحت و بالافت وصناتع بدید عادی گفتی استر النے بااشتر بان حرف میزند خدایدر ترجمان اراب امرزد -دگر نه پادشاه راشا بهنشاه مشرق وغرب وفیلهٔ عالم وعالیاں بم بنی گفتن ر

می این ایم فرق اوضاع واطوار با منی وظاهری ایشاں را باخود مان بنولینم فلم ودوانتها ویدی ورکا راست می وجه ازعقلات ما بحکرت استدلال میکر دند که مهر نفاوت بایدان تا نیر آب، دیموات افلیم شان شد که نیره و نار و پراز بطویت و بخا راست جگونه مینوال درمیان دونوم قیاس مشابدت و مشاکلت کردکه یک از آب محاطاست و دوست آفتا ب میند دو وست آفتا ب

آما علما بطوست ساده و ترویم قل نز دیکتر آپیل کر دند. که بی فرفد اندینداری ما دیدی بنی بنال است اینال دانورایمان در دوی نبیت و دل شال انظارت ایجا و وزند قد تیره است و ما بخدا مشدر و یمان از فرایمان در دوی نبیت و دل شال از لوث کفرمله راست و اگریس بلیجی و مهمرانش ایمه مهرانش میمه می مرسان در در در می این میمان شوند به آیین و میمانین به شود ساید که از در کات جمنم رسست در در در جاست علیمین به شور سایا بهمانین شوند.

گفتار مفتادون مراتفات صرعظم شراجاجی با با

رمبرزافبروزمبرزاابرانحن شیرادی است) چنانچگفتم برائے کامکا دی بهرچیز بکام من میگشت و برائے ناداری بهرچیز بست مهن مے بودچوں ازاوضاع فربخشان با خرم مبدانسنند کار ہائے فرنگیاں درابران بود بہن توالدکرد ندوبرایں واسطہ با صدر عظم دسائرارکان دولت راہے ورابطۂ پیداکر دم۔

میرز افیروزمرد بود توانگریک اختبات ندانشت بعداندود دبطران از کارکناره کشیده وچو د پدس را بگزرانی پیداکرده ام حظ کرد- در مرها توصیف ونعربیف وخوش طبی و کارآمدی من کردے ومن میکوسٹ پرم نا تکذیب او تکنم بطور بچہ بزودی بدونیک کم وغیرسلم را درعی خود فیرخواه دیدم وخود را غیب ساختم وطالعے کم باوبیج نشا پرکرد میگوشت: -

شالهان باش كه ناسازي ايام كذشت

صدر عظم مرد سے بود مدبر - باسلیقه حرآف - عرآف - ماضرواب وربز دبادشا موفق در دوداشت - از ابتدائی بهوس بادشاه برخن او نیز در مسند صدار ست بهوس بادشاه برخن او نیز در مسند صدار ست این قدر باخواص دعوام خوب راه رفته و بکار مردم خورده بود - که دو دش را ما نند آفنا ب عالمتا ب ضروری میدانسندر چوب بکار فرنگان ابتهام واغنی فی علیمده مینمود - لا محاله از برر و زجیز سے گفتنی باشنیدنی با ایشان داشتے - ازب رومرا پیفیام بر دبیغام آور سفار ت انگلیرسا نست - از زبان ایشان بیکدیگر پیلیام می برد و در میآوردم - و گاه نیز می مقتصل ترمنا می مقتصل ترمنا می در نردان و در میا در در در میا در در در میا در در در میا در مجور با طرفین واقع سف ده بودم - جول و تعریف این در نردان و در میا در در میا در در در میا در مجور با طرفین واقع سف ده بودم - جول

بزرگترین خوشی صدر عظم ریون بودین به آل نقطه را فبله قصود خودساخته گاسه از ایلی بفراخورهال صدر عظم رو فیدبحال خود) بدید بای گرفتم - آنا چول بدید دادن و گرفته طیم رو فیدبحال خود) بدید بای گرفتم - آنا چول بدید دادن و گرفته طیم رو فیدب از مین از به نرمن شرده نی شد. و لید در دوسه کارعمده مراوا سطه قرار دادند - و جین ان خوب از عهده برآندم که از آنگاه به بعن صدر عظم بامن از دو انتفات برآند مدور بیان دو دولت معابد تا بایسکارگی خود در چنال امور باز در میان در مانندسک که درع دسی بخیال استخال افتدی برگاد وافعا فی با بیکارگی خود در پخواس می صدر عظم مرا بخلوت خاص خود که بحر محموان میش از در از کشید صدر عظم مرا بخلوت خاص خود که بحر محموان میش می در آنها و در آنها و در آنها در از کشید صدر عظم مرا بخلوت خاص خود که بحر محموان میش از در آنها در آنها در از کشید صدر عظم مرا بخلوت خاص خود که بحر محموان میش از در آنها در آنها در آنها در آنها که در آنها در

با ب تعطف گفت ماجی بیشتر بیا بنتین حرف عهده دارم با توبگویم ازین انتفات معجب واطاعت امرش را واجب دانسند بدوزا نوبشستم
بی به کنایه واستعاره گفت - اوفاته خدت کخ است - ایلی انگلیس تکیفات مشمنع با بیکند و چیز بائے ناشد نی میخوا بدیم بگوید که اگرانی میگوید کمنید - و آنچ میخوا بهم ندیمید - بیر قم را
میخوانا نم - واز طران بیروم - از جانب دیگر یادشاه مرا زند پیرسیکند که اگرائی ول آندده
برود - سرست رای برم - وحالانکه با دشاه بین باب از تکالیف اینی نن در نمید بد - حاجی
برود - سرست رای برم - وحالانکه با دشاه بین بیاب از تکالیف اینی نن در نمید بد - حاجی

جه باید کر د م چارهٔ این بچه می شود-

بهر با بدرو به به بارشوت بنی شود ؟ و نگام به با وکردم میشل اینکه این لفظ رامعنی دیگارست و درید ؛ - چگونه با رشوت به رشوت کها ؟ و انگی این فرنگان این فار رخزند که نمیادانمد رشوت به بیشوت به رشوت کها ؟ و انگی این فرنگان این فار رخزند که نمیادانمد رشوت به بیشوت با گوش بده - حاجی آنا بهر چه بخوا به ندخ با شند - ما خربستنیم - اینجی حفیله اصرار دارد - که کارش بگذر د - وی - بااو حون من با دوستی میگونی من باصدر عظم و دستم و پارهٔ حرفها که نمی توانم ذو میمیزی فهمیری که سرفرود آورده گفتی بهبیشه میر چه میفرما شید - جنمان سینیم امید دارم

كه روسفيد برگردم -برخاستم و بامبرتشام نجاندا پلجي انگلبس رفتم -برخاستم و بامبرتشام نجاندا پلجي انگلبس رفتم -

هاجت آن نيب ن كه بگوتم چگونه اينجى دا دراي كاربسر نيز آور دم با دوكله مطلب را چنان نيك هالى كر دم كه باكبيت پراز طلار برگشته - اير كسيه عدم ترانجيش بود - فنا صورت قرار كار موافق طبع اللجى عقبة كلى دانشت ونيز بطريق قطع ويقين بامن بيان كردكه الكشر الماميين سخت گرانها از المحشت دولت الكليس بالكشت دولت ايران ما نندنشان دوستى دريان تدرده داد تروي مراكز المراجعة

وزین می سیسه کردونگاه به به وگفت اصلت حاجی حالاتوازمانی -آخرها درایران چیزیم بهتیم - تورایین از بن نمبگذارم بے کلاه راه بردی عرفیند بنویس - با مضالت بامن -با اظهارا تنان وشکراندگفتم ا - بناره تاجا س دارم -صاوقانه بخدمت سرکارها ضرم

ابر به کار درجوج من کافی است. محترب مهر کار درجوج من کافی است

ابس حرَفها را جنال بافاكسارى وبابطعيًكفتم كداكر مكن بود- يك حرف ايراني دابايد چيزسے باوركند بايدايس حرفها را با دركروه باشد-

ا مامعنی کلام را ازمن بهتر فهمبد کفت حرف مرن من م وقع مثل توبینیوی وآنسو می ریوم برخدست که بن بکنی میرانم توانداه خود برگرد فرنگان خوب با کار تواندم طرف لت مینوا بده رفضی بکن بهم خیلی بول دارند و بهم خیلی بما محتاجند نریا ده برین گفتگولادم نیست مردم ایران مثل دین کفتراندب رشوه حاصل نمید بهندید بین از حال با ید ما یدگذا شت فرنگان بیگوین که بهم فرض دا فرنگان می در ما بر فرت که بنیم خوابی محاکمت خودست و بس امایی خود و به می مرفران می شود و مدن است ما بر فرت که بنیم به فراموش می شود و بهدری رود و در به بری روی تر با دی خوا با دکرد بات ما داری مرفران می شود و بهدری رود و در به دارد و داشته باشد ما وزیریم حق دارد و باشد و است به دارد و داشته باشد ما وزیریم حق دارد و جرانگرد و

ازایس خن ذهنم روش گردید و برده غفلت البیش میم برداشته شد-شا براه و سید در بیش فی میم برداشته شد-شا براه و سید در بیش وفائد وفائد وفائد و منظیم برائد فویش در جلودیدم مین وزیرک فرنگان فوب با بکار تواند گرشی طنیس انداز دلااسا ززبر وزرنگ با یجاد ندا بیروزنگ افتادم -

شاوات بلگای

گفتار به فتا دو میم درجگوگی اعتبارهای با با واز لامطه النفات وظور مطاعنا بن فرین رن

بهزارمرارت ورشرخودرا محرم را نصررعظم قلم دادم - وبه انگلیسیان لا مذرب مالے کردم - کرتا باست من درمیان نباشد کا رعالمی بنظام نرسد - این تدبیر بن ودی شریخشید - وطرفین باکمال نوشنودی مراواسطه کار قرار دا دند -

غُرْض صلى أنگليسيان دبنا بقول خودشان اينكه برزور بما خوبی کنند بهشه حصول اين مطالب زهمت بسيار کشيده وخرج بسيار منوده پو دند- در و ما را بهتراز ما ميدا نستند وبدر مانش مينيتر ميکوشيدند- نميدانم در مالاتق دوستی خود چرميديدند در که ماخود نميديديم) با اينکه ماايشيان را بردين و مليدميدانسيتيم-

فلامدای مولد برفط و بکارم ضراب نداشت مقصود من بنکه آنا را بخود مخاج و خاج و خاج و خاج و خاج و خاج و خاج و فرور ا بادیشا ر لازم نمایم که القدچر به بودند وزحمت بهدر بنی رفت -

گویا خوانندگان درخواطر باشدیش این در کرسید رفت که از جمله مدا وات خترای خود بخواست آبله کویی دایم انتشارس دید و درخیال این کاراز نظر با محوشد و با در طبیبان ما نبیت آباه اجداد خود برساله اطفا کے بسب با دبعا لم آخرت می فرستا دند با این آبلی کنیم دیگر آمدتا به این کندیسخت در دواج کارآبله کوی کوست ش داشت واز مادران کووک در بخل در درخانهٔ اواز دهام غربی می شد و بحکم تدبیر سے که اندیشه بودم بیش از بم لهنر باید دوا د آغاز بدم محمد جرابا بدن مسلمان بخانه نصر فی بایت گذارد - از برائ به جرب با شد عبب است و قباحت دادد - در نیز دصدر عظم مونسک دوا نیدم - نابرات منع این از این می منع این کافر قراوی مردر ها نه گذاشت از بر سبب باز ار و دل حکیم بشکسست و بس از ان

بخا ئە<u>ئە</u> رفىتە چنىن صحبەت دايىم.

من : علیم باشی چراچنین مکدری ؟ ازین زحمت چیزے بتونمی درسادوانگ مه دمه به نا، رزمین نورانی بمث اسند.

الميم ديميمات! حاجى منيراني چرميگوني إبن زممت نه رحمت است کم بايدشامل حال مهم جهانيا س شو د-اگر دولت ايران رواج إين كاررا درين جا منع كند-گذاه! بن بمه نفس كه بلاك مي شود (وحالانكه اوميتواند نگذار د) برون اوست چرقدر بيگناه كه بريج و بورج مي مبرند-

من: - بما چه ؟ سرچه مع خوا بهند بمير دار دندگي شان بكيسه ما چه مي دود

"ناچەرسىدا زمردن شا*ن*-

عبیم اسبیسته شما این میرود- که هر چه بول می خوابی بتومی دهم برات اینکه مداوات مرا گذاری ضائع شود- پس بقرار دادنشستیم مراشی بردرگ نودن کا را شکالات بسیار باز بنودم از آن جله اینکه دکر رفع این کار-می لفت رائی صدر اعظم است عاقبت رائی صدر عظم بهموافقت کرد-قراول برداشته شد حالا بیاد بهبای که درحن نهٔ جکیم چه محشری و چه محشری از زنال بر باگر دبد- دهر چه می شد کے حرف منی ندد-

عیم نا نوشی غریب دنگیست به داشت - مردگال مسلمانال سانسکم مع درید-وبر و با می بر بد- و بورخ بیش بنعش می افتا د جان میداد - در جیر نم که چرامردم اور ا باره باره نمی کردند که مردکه این کثافت کاریست جلیست -

من : حسبكم تورا بخدا الدريدن شكم ويربدن الدام سلمانال أورا

تیمی، -اگرخوابم بکویم که از ندریدن و شهر بدن چه مت در فائده از دست می دود - محال است -اگر دست از این کاربردادم اندنیا وا خرت خود دست برداست ندام - وزعتها - تیمن بکی بتب ار وبدرخوا بد شد - بسر برمرد و کربزیر نبیخ من افدیت رفال باخ بتو میدیم - بنوع و بست کارسیه ندارم فواه مسلمان خواه ارمنی - خواه ارمنی - خواه بهودی به می در نبز د

من سیکے است ا

این سخن را درست بزین سپردم - ودر حقیقت این قدر برضائے خاطر اوکوت بیرم کرکیسدام به سنگینی واوضاع و دسترگاہم بزنگینی روی نهاد ایلی نیزبرائے اصلاح احوال ورونق مال ومنال ما بیبل غرببی داشت واز بیان بیفیتے که درمیان اووصدر راعظم واقع شد ناگزیرم - و با کمال بے شرمی بیان بیفیتے که درمیان اووصدر اعظم واقع شد ناگزیرم - و با کمال بے شرمی

بیان بیعید در در بین ادو می است مقام داریکنم!

این بدیت بارایم بمناسبرت مقام داریکنم!

بگوی نبید دانی که حل گفته به نشهوت مسنائی و نرعشوه ده طع بند و دفتر نشمت بنوی و در نبوایی محصولی ارضی بعما مند ایرانیا ب نغار دن کنم و در نبول آن تو و سستنباری از صدر اعظم دا دم و منو ندا ندآ ب خواسند ام تا بفرست ند برگاه که در بهوا بوشت نعار دن عام با من گفتگوی کرد و که چم بیشواند بود سی بینی صسد مرابی نعار دن عام با من گفتگوی کرد و که چم بیشواند بود و

عاقبت الرب صبری بجان آمد و خود داری نتوانست - ازمن شنبده بود و داری نتوانست - ازمن شنبده بود کدایلی ما بهوت دوخشه بود و در من ما به به به باز و در ده بیشت و دبنش را به با به و در نشارون عام طول کشید مصدر اعظم با به و دارلیشید کر بهتر این است - کدایلی بجائے بدید عام از آل ما بهوتها فدرست بدیه فاعل بمن دید بنا برای دوز ست به محض بیسارا رنشدن از خوا ب ما فواست که نور آبجن دا ما چه نداریم مگذم برخ سائز جو با سنت مراخواست که نور آبجن دا ما چه نداریم مگذم برخ سائز جو با سنت الزاع واقعام میونا دکر این به دینال درخوا ب بهم ندید داند بارے برج بعقل بر سد بهم دا داریم چرا برائے بیزے که لازم نداریم مندت بهرج بعقل بر سد بهم دا داریم چرا برائے بیزے که لازم نداریم مندت الزار دنش خوا بدا فنا د - بجائے آل توا رف عام من ما بهوت وزیری دارم دارم این کار نقلے ندار د - بجائے آل توا رف عام من ما بهوت بهم قبول دارم - این کار نقلے ندار د - نوا رضدار اشکر بهیدست و با نیستی -

برود سست و باشے بکن - دایں مرحله را با ایکجی حالے کن - وہزودی ہرجپر نما متر خبروا بنوت رابرائے من بیا ور - دردم سے بقدم این خبر را ا بایلی بر ده -ایلی باآن بهمرانان ریش وبیل تراسشیده چنال قهقه خنده زو ندكه اگر بگويم صررا بحوه وما وند بيچيار باوركن-

مك كفت :- ما بهوت كهارسيب زيني تجام

دِيكِريك ١- ما مبخوا بهيم بنها تعقق سهل الحصول وارزا ل انعام نما أيم-ديكريدي: - معلوم شدكه صدراعظم مي غوا بدلفمة م

امًا البلجي بأنه درمياً منه عا فله ايشان بود- ببيدر نگب و با نزاكه "ما بک توب ماہوت بن داد ندوگفت :-عرض سلام بسیار به صدراعظم برسان ونبچ که مرایسی چیزاد خیرخواسی ایل ایدان با دانتخوا بد داشت المبيروارم كه باز آن تعارف عام را قبول فرمائندكه ورحق من نشائد التفات برزگ است

با افتی رنمام ولارت بے نہایت بجانب صدراعظم بازآرہ - ایس کار باکار نائے گذمنٹ نڈو بانچہ بعداز آبی روشے دا د- ہمہ دلیل بریر کی دزر على من شده مرابور دعنا بيت صدر عظم كردانيد - كهممر تبيال راكنا ر نشانده برسستى داز داروى بم وياراوكر وبدلم-

گفتارشها دم دورش برخی ازهای بابا دمسافرن او بربارخولش با مزیم برزرگی

شرائطه عابده باگروه شرکین درکارتمام شدن د قرار برایس شدکه برا شیر استحکام پیوند بکزیگی و پیجهتی میان دو دولت سفیرسے ہم ازابران ملندن رود-بورازامضائے عہدنا مه صدراعظم مرابہ جمرة خاص خود خواسست گفت:-عاجی بیا حرفها سے عمدہ باتو دارم من توراان خود میدانم مدرست ملتفت شو جه میگویم می الفور بتواضع واحترامات لازمه برخاستم گفت ماتواضع راکنار گذار وگوش کن -

بدیا خوب کارما با انگلیسیان گذشت با دشاه به مطلوب خود سید مغیرے باید بلندن بفرسینیم توهم میدانی کرایرا نیال بسیار کم دل شال می خوا بدا ندایران برون برون برون دند: منبدانم که دابری به کریا دا برخوست درعهده خودگیرد - کریا دایر مردن او ما بیم دفتن و دور شدن اواز قب لیرعا کم خیلے لازم است - لذا و لم میخوا بد مرضا کردن آل بکوشی -

بے مجابا گمان کر دم کرخودمم انا سبب دور شدن از قبله عالم را نفهبدم و ملے از بزیدوافع ف راین کار ازجائے رفتہ پیش فتم و دائش بوسسیوم کمترین بندگاں برائے اثبات زندگی حاضرم مہر خارمت کہ محول بفرط ئیرتنا بہائے جان ہم ہجائے آور دن ابتنا دہ ام

بادِمن فرونٹ منہ۔بایشد و مرکفتہ ملے .

وزبر: - حقیقت نفن الامراینکه ی لبیم- این دوز کا بادشاه را با دخیلے میل است مردسے است خیلے مرّا ف وعرّا وف درجا بلوسی و رنشخدی استاد- این قدر در درغ می گوید وا مرا سامشتبه ی کسن که با دشاه اور ۱ از ہمد بیشتر دوست می دارد- کے میداندایں دوستی تا بکحب می رود علاوه بربي مبيسدانم كه دشمن جاني من است با ابنكه درظا برخودرا دوست ى نما يدر اكر چرا امروز ازست يطاني وفساد يبيك نه نزمسيده ام-اماهالا ننی توانم گفت که نمی نرسم-اگراور ابنام سفیری از اینجا به فرنگشان دست بسرنه تنم مسرم بنسه مئر اضطراب و تشویش خودرا بسته سخوا بهم دید بیجبار اله طران بيرول برود-اگر برگردودانشا عالله برني گردد) من كارسي مي مخت كه ديگراو پاد شاه را و پا دشاه اورا در نواب بهم نه بسين در

من بدین خبال افتادم که چه کنم انا درین شرخیر من با شد-وزیر: - اینکه گفتم یک نشق تدبیر من است شق دیگر اینکه هاجی! توبا بدست م منشى اولى با اوبروك دوست دمعتمامني غرضها ترمرا ميداني-اندورود إن بررسوختكان ناامروز انتسام وقائع باخبري-بنابراب كارفِلعة است - ببالات نودوخنند اكرا بندى كريم عالية

اندآل جاثيكه كارسفارت إزمنشي كرى بهتر بودينوشمنه انطریق شرتی برگشتن وراه منشی گری وزیر دستی بین گرفتن میثل مترک ا شاهراً واختیار کوره راه است - و آنگه آن نافرشی می ایرانیان در من المم بود منى خواستم - نزك را جن حضروا فنتيار زهمت سفر دعلى الخصوص سِفْردریا) وافنتیا رویا رغربت کنم وانتگی غربت بدان سان مجمول اسحال مملكتش بصداوندا تيره ذناربك ومردمانش نجس وكافرما سندك سشدم

كه بديهنة ابلاك (با بلاك رسد وازين تكليف وازده ما نامم بوابم عبارت شداز كلم حيارسرد وخشك كدابرانيال دروقت غورسند بودن بكار مع برند-ارفبيل بحيث م بندة مركارم-افنبار باشام ست سرجر

بفرما بنید-ناچارفرمان بردارم و خاموسش شرم-وزبر ملتفت مرحله شده گفت معلوم شداز بن تکلیف خوشت نیا مد-غودميداني كهجستن كسبكه إيس را فبول كنداسان اسست- الماجول من فائده تورامثل و الده خودمی شارم - این است که می خوابهم ؟ اوّلاً تو با صفهان بروی وسوغات و بدایا شیب که با بدبلندن فرستناده شود تدارک کنی- دچون انهسا با بداندا تالی شخصیل شودراه خوبی برائی خالے نها ندن

شخنش رابر يدم معاودت بديارباس بايه وافتدار نا تكليف بود كدرة آل بتوال وجوالي وليرانه دادم -كدبه نمك سركار ولببيل مردانه نشاه كدبرفتن صاضم وحرف الإرم - برجا بفرسننبد اكرجه بدرك اسفل براست

بیردن کثیرن فرسگان باشد میروم -

وِرْير: - باش دراقل مبرولى وجم ميرزافيروز راسع كيرى -كددرايران ما نندنوك شاكت منافع ومال على سنا- أين منتب منافع ومال على وافتخار وتواكرى وميل شاه واحرام من بالوسم باشى كه بدام سيا بدوميكوني كه بعداز معاودت حن راميرا ندكرتا بركجاراه وارى! اكنول لم رقيب إرى-ایس کار را از وست مگذار- دیگر خو و میدانی - با نی را بسا ز ۱۰ بی طور کبن -بربس چرطور دود ستدن را ميخور د-برو فدانگمدارسد-

از بیش صدر اعظم بیروں رفتم - نمی داستم درا سمال مستم یا در زبین - باخود می گفتم - رزید سعادت آنچه از خدا سے خواست ندبودم وسيدر بافيات سرافرازى وشمنيرتواناتي برخنك سشكوه سوارو بر ملکت خود رفتن - زب سواوت ! اے آنکہ روزے بسرولاک را استمزل

عده اللك ام فيلج وبلاك بمنى فنا-

مبكردى -اكنول بيا ومعتمد شاه وايين وزيرداكن الصمر المت كه درزير تيغ من بوويد - زنهارين فسنسرودا يدكه بجائية تراست بيدن قوة بريدن ارم لي كسانيكه مراانميراث محروم ساختند كاه أنست كه آل نقمدرانا بخترانا

باليس امراض وعراض دركوبه بركس باد بغلم راميد يدرم ميسكرد فض ازسروصورتم مع بارید از بهانگاه خود میدیدم کربراسب برای مرصع سوار- غدم ومنشع ازب دوال - مهان داران ازميسره وميمنه مبارك باد

گویا ل- با بار دبنه داخل اصفها ن میشوم-بارسی بخانهٔ میرزا فیروزرفتم- پیش ازمن ایلی انگلیس رفست نیدت بارسی بخانهٔ میرزا فیروزرفتم- پیش ازمن ایلی انگلیس رفست نیدت صدرعظم راكشوده - بميل حرف درميان بود-آگرچ وابست صدرعظم شنا خند لندسه - و لے الدوست جاتی میرتدا فیروز او دم -ارجر بمراہیم با وخوشنود شد ١٠ زُرَّ كذست حكايتها رفت - وبرائ آينده طرحها چييشار خند بدكه با زسا وسننكر لمب نمفتي ـ

تفتر: "زنهاراوراً بخواطرم ميا وركها ومشك نبيست (وصاكح لا لايتهنوع) بس به بها نه اینکها زحرف نشکولب میکرمزم بگرنختمه-

روزد يكريا وشاه بالفظ مبارك وروربا رغام فرستا دن ميرزا فيروزدا بسمت الميجي كري بيان كذارو- وصدار عظم بن وعده داوكه بمحض ما صرشدن فرمان بإدشائى - توبايد باصفهان بروى -

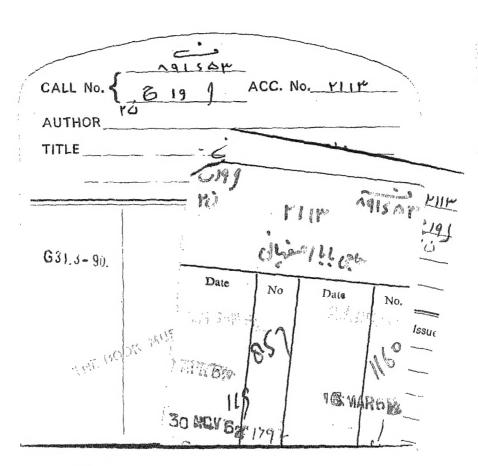
چه لازم که دربیان دارک سفرخوا نندگان را در دربیم ود لتنگ نمایم و خود شرمسار شوم ؟ بهیس بس که بگویم باصفهان رفتم ربا بهیکنیات آدمی منتخص و با امراض و اغراض که بجزیک ایرانی درځنب جاه زاده و بزرگ شده ميداندويس كوكب سعادت خودرادراوج دفعت اقبال وسهم اوبارخويش را وراقصی درجهٔ حفیض دوبال دیدم از در و دیوار مجوشم ندایمی رسید که بروت عرت در سے نوکتود-ماجی با بابسرس دلاک بانام ببرارا ماجی با باتی وصاحب منص شابى داخل فطالاس نود شدانين سيشرم مع فابى -

نوادندگان إسواخ حاجی با با بحکم تجر به میدانند که از محکه گیران و خنوران ایران به شمه موخت امر لذاحکایت خودرا می برم و بهند آشها به ستم غرضم اینکه ایران به شمه موخت امر لذاحکایت خودرا می برم و بهند آشها به ستم غرضم اینکه «بازر به تران و نسخی رراه بخانه نبرید بیشتر تشویق و ترغیبم کنید شابه بیشتر حکایت کم خوابه ید دید که حاج با با ایلی بندگ چگونه بلندن می دود مشرح سفرخشکی و خوابه ید دید که و سفرخشکی و دریا نی اور ا با دید کا وست نبید کاییش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش دریا نی اور ا با دید کا وست نبید کاییش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش سه می دریا نی اور ا با دید کا وست نبید کایش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش سه می دریا نی اور ا با دید کا وست نبید کایش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش سه می دریا نی اور ا با دید کا و سن نبید کایش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش سه می دریا نی اور ا با دید کا و سن نبید کار در ا

اما این را ایم مبگویم که نولیدنده ما نندآن در ولیش سیمین حاجی با با اتا این را ایم مبگویم که نولیدنده ما نندآن در ولیش سیمین حاجی با با به منوز طریقهٔ طلبیدن شدید آلله و تحریک سگ حرص و شوق خلق الله دانوب نیا موختهٔ ما از نتیجهٔ کا در مطهن و خود را دلیرانه بمعرکه انداز د- بدین روی کمال شرمساری و خاکساری میگوید بیم البیردیم بهمه را

تصحیح کرده مولینائیداولادمید فی وال بگرای)

بَسِ فِي إِسَ مَنَا بِي لَقِهِ مِن مِن رَحمتُ الْمُعَالَى بِ - اَلْرِيرِى تَرْبِيم كِيمُ مُوا فَقَ مِنْ مِهِ رَجِهِ بِهِ رَجِهِ بِيمَا أَنْ اللهِ مِن اللهِ اللهِ لِيْنَ مِينَ اللهِ عَلَى اللهِ لِيْنَ مِن الله اوركباعج ب بي كه واضح برعل منى بود ١٢ اوركباعج ب بي كه واضح برعل منى بود ١٢





MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

- The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over due.